



مَجَلَّةُ الدِّرَاسَاتِ الْعِلْمِيَّةِ وَاللُّغَوِيَّةِ / الْجُمْهُورُ الشَّرِيفُ

The Institute of Higher Education in Linguistics and Religious Studies
مؤسسة آموزش عالی مطالعات دینی و زبان شناسی

مجموعه پایان نامه های علمی - شماره ۱۵

رجعت، عالم امتحان سوم

پژوهشی تحلیلی که به بررسی شناخت علمای شیعه درباره رجعت و ارتباط آن با دو عقیده ظهور مقدس و مهدیون، و ارائه فهم عقیدتی درست اعتقادی درباره رجعت می پردازد.

تحقیق ارائه شده به

مؤسسه آموزش عالی مطالعات دینی و زبان شناسی

که بخشی از ملزومات برای دستیابی به مدرک دکتری در علوم دینی و زبان شناسی است

احمد سعید عبدالحسینی

زیر نظر

دکتر علاء حسن عبید سالم

مترجم

گروه مترجمان انتشارات انصار امام مهدی عج



موسسه آموزش عالی مطالعات دینی و زبان‌شناسی
نجف اشرف

رجعت، عالم امتحان سوم

پژوهشی تحلیلی که به بررسی شناخت علمای شیعه درباره رجعت و ارتباط آن با دو عقیده ظهور مقدس و مهدیون، و ارائه فهم عقیدتی درست اعتقادی درباره رجعت می‌پردازد.

احمد سعید عبدالحسینی

زیر نظر

دکتر علاء حسن عبید سالم

مترجم

گروه مترجمان انتشارات انصار امام مهدی علیه السلام

رجعت، عالم امتحان سوم	نام کتاب
الرجعة عالم الإمتحان الثالث	نام کتاب اصلی
احمد سعيد عبدالحسينی	نویسنده
گروه مترجمان انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام)	مترجم
اول	نوبت انتشار
۱۴۰۱	تاریخ انتشار
۲۰۱۹م / ۱۴۴۰ق	تاریخ انتشار کتاب اصلی
پایان نامه شماره ۱۵	کد کتاب
اول	ویرایش ترجمه

جهت کسب اطلاعات بیشتر در خصوص دعوت مبارک **سید احمد الحسن** (علیه السلام) به تارنماهای زیر مراجعه نمایید.

www.almahdyoon.co

www.almahdyoon.com

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فهرست

- تشکر و قدردانی..... ۱۱
- تقدیم..... ۱۳
- مقدمه تحقیق..... ۱۵
- چرا تحقیق دربارهٔ عالم رجعت؟..... ۱۶
- پیش درآمد..... ۲۳
- ۱- هدف از آفرینش..... ۲۳
- ۲- معرفت سپرده شده به خلق، بر چه مدارای می چرخد؟..... ۲۵
- ۳- امتحان الهی ... برای چه؟..... ۲۸
- ۴- عوالم امتحان (جهان های تاریکی)..... ۳۴
- عالم ذر..... ۳۴
- عالم دنیا (ظلمت دنیا)..... ۳۸
- چرا این امتحان تکرار شد؟..... ۴۱
- عالم رجعت (ظلمت رجعت)..... ۴۳
- دلایل قرآنی و روایی برای رجعت..... ۴۴
- فصل اول: نظرات علما دربارهٔ رجعت..... ۵۱
- فهم علما از رجعت چگونه بوده است؟..... ۵۱
- اول: آیات قرآنی که به رجعت دلالت می کنند..... ۵۲
- دوم: دعاها و زیارت های صادر شده از ائمه هدیایت علیهم السلام..... ۵۹
- سوم: روایات وارد شده از ائمه علیهم السلام که آیات قرآنی دلالت کننده به رجعت را تفسیر می کنند..... ۶۱
- ۱- بیان قدرت خدا برای زنده کردن بعد از میراندن..... ۶۱
- ۲- رجعت از نظر درستی و امکان پذیر بودن..... ۶۳
- ۳- رجعت کجا اتفاق می افتد؟..... ۷۰
- خروج دابة الارض (جنبنده زمین)..... ۷۱
- «زندگی دنیا» دلالت دارد بر اینکه رجعت در این دنیاست..... ۷۸
- روز معلوم و کشته شدن ابلیس..... ۸۶

اجتماع رسول خدا ﷺ با علی (علیه السلام) و ساختن مسجدی توسط آن‌ها در ثوبه.....	۹۴
ندای آسمانی به اسم علی (علیه السلام) و شیعیانش	۹۵
۴- رجعت چگونه اتفاق می‌افتد؟.....	۹۹
۵- رجعت و ظهور مقدس	۱۱۱
در خصوص نشانه‌های ظهور.....	۱۱۲
حسین (علیه السلام) نخستین رجعت‌کننده و کسی است که مهدی (علیه السلام) را غسل می‌دهد..	۱۱۴
۶- رجعت و روایات مهدیون.....	۱۱۸
۷- اعتقاد به رجعت و تکلیف مکلفین در آن	۱۲۴
فصل دوم: بررسی گفته‌های علما درباره رجعت	۱۳۳
مقدمه	۱۳۳
نکته اول: برخی ویژگی‌های مخصوص آل محمد (علیهم السلام) که هیچ کس دیگری از آن‌ها برخوردار نیست	۱۳۵
اختصاص شناخت متشابهات و عظیم به آن‌ها.....	۱۳۵
اختصاص داشتن تفسیر و تأویل به آن‌ها (علیهم السلام)	۱۳۹
عامل اشتباه، علمایی هستند که درباره رجعت بحث کرده‌اند.....	۱۴۰
نکته دوم: رجعت از اعتقاداتی است که باید درباره‌اش به قطع و یقین رسید	۱۴۱
محور اول: رجعت از مسائل بزرگی است که جز معصوم نباید خودش را درگیر آن کند	۱۴۳
محور دوم: تداخل مفهوم رجعت با رویدادهای ظهور.....	۱۵۵
محور سوم: نشانه‌ها از مشخصه‌های ظهور هستند	۱۷۰
ندای آسمانی	۱۷۱
دابة الارض (جنبنده زمین) مصداق دیگری دارد.....	۱۸۱
جنبنده زمین (دابة الارض) حق را از باطل متمایز می‌کند.....	۱۸۲
جنبنده زمین، مردی است که از مشرق خروج می‌کند.....	۱۸۴
جنبنده زمین میراث انبیا را با خود دارد	۱۸۵
بازگشت برخی اموات در زمان قیام قائم (علیه السلام).....	۱۹۰
محور چهارم: تصریح به مهدیون، و اعتقاد به رجعت بعد از امام مهدی (علیه السلام).....	۱۹۵
محور پنجم: آیا بعد از دولت مهدی (علیه السلام) دولتی هست؟	۲۱۲

۲۱۲	مفهوم دولت الهی از نظر علما.....
۲۱۷	گفته آن‌ها: بعد از دولت امام مهدی <small>علیه السلام</small> دولتی نیست.....
۲۲۶	رجعت یعنی بازگشت دولت در زمان قیام امام مهدی <small>علیه السلام</small>
۲۳۷	فصل سوم: رجعت بر اساس اعتقاد صحیح.....
۲۳۷	مقدمه.....
۲۳۹	رجعت روزی دیگر و عالمی مستقل است.....
۲۴۰	ویژگی‌های عالم رجعت.....
۲۴۰	اول: زمینی که حوادث رجعت در آن اتفاق می‌افتد.....
۲۴۴	دوم: زمان در عالم رجعت.....
۲۵۲	سوم: شرایط رجعت با ماهیت جهان ما سازگار نیست.....
۲۵۶	رجعت، امتحانی دیگر است.....
۲۶۵	رجعت در آسمان اول است.....
۲۷۹	دو نوع رجعت هست (رجعت دو مصداق دارد).....
۲۹۰	دابة الارض (جنبنده زمین) دو مصداق دارد؛ در رجعت و در این جهان.....
۲۹۴	رجعت چگونه رخ می‌دهد؟.....
۲۹۵	اول: ماهیت و چگونگی بازگشت افراد.....
۲۹۶	۱- نفس و بدن جسمانی.....
۳۰۴	۲- رجعت و تناسخ.....
۳۰۸	دوم: ماهیت عالمی که در آن بازمی‌گردند.....
۳۱۵	رفع و وفات یافتن.....
۳۲۰	تکامل معرفتی در رجعت محقق می‌شود.....
۳۲۹	سازگاری میان عقیده رجعت و مهدیون.....
۳۳۰	مهدیون از آل محمد <small>علیهم السلام</small> هستند.....
۳۳۴	اثبات مهدیون.....
۳۳۴	روایاتی که تعداد مهدیون را اثبات می‌کنند.....
۳۳۷	روایاتی که بر خلافت آن‌ها بعد از امام مهدی <small>علیه السلام</small> تأکید می‌کنند.....
۳۴۰	مهدیون <small>علیهم السلام</small> حاکمان دولت عدل الهی هستند.....

۳۴۵.....	مهدیون، امامان معصوم هستند.....
۳۴۸.....	مهدیون قائمان بعد از امام مهدی (علیه السلام) هستند.....
۳۵۳.....	اثبات اولین قائم از مهدیون (علیه السلام).....
۳۶۱.....	پایان.....
۳۶۹.....	منابع.....

تشکر و قدردانی

در ابتدا از فاضل و اندیشمند بزرگ - کسی که درهای علوم و معارف حقیقی را برای ما گشود- تشکر می‌کنم؛ یعنی سید احمدالحسن که تفضل کرده، این فرصت را برای نوشتن این تحقیق برای ما فراهم نمود.

و با تشکر و قدردانی بسیار بنده از استاد راهنما، دکتر علاء سالم به خاطر سعه صدرش، و به دلیل راهنمایی‌ها و تلاش‌های بسیارش در طول پیشرفت این تحقیق که سهم بسیار بزرگی در کامل و نهایی کردن این پژوهش به شکل کنونی اش داشت.

و نیز با تشکر از تمام کسانی که در ارتقا و بهبود این تحقیق نقشی داشتند، و تمام کسانی که مرا پشتیبانی و حمایت نمودند، و عزم و اراده برای پیوندن این مسیر را در جانم استوار کردند، و مرا به گام نهادن در این مسیر تا رسیدن به سرمقصد تشویق نمودند.

و در پایان، از خانواده‌ام تشکر می‌کنم که شرایط و امکانات لازم را برای پیوندن و استمرار در این مسیر فراهم کردند؛ و از خداوند به دلیل کوتاهی‌هایم در برابر آنان طلب بخشایش دارم.

تقدیم

به صاحب فتح مبین؛ آن مبعوث شده به عنوان رحمتی برای جهانیان؛ به محمد
امین صلی الله علیه و آله

به صدیق اکبر، و فاروق اعظم، علی وصی علیه السلام؛

به اوصیای گرامی پس از او؛ آن خورشیدهای حکمت، و معادن رحمت، و افلاک
عصمت؛ همان‌ها که زمین، لحظه‌ای از آنان خالی نیست؛ آن حجت‌های پروردگار جهانیان
بر تمامی خلایق؛ ائمه و مهدیون علیهم السلام.

به مهدی اول سید احمد الحسن علیه السلام که بر ما تفضل فرموده، علمی نافع و سودمند برای
روز بازگشت به ما ارزانی داشت؛ از آن حقی که استوارش کرد، و متنی که محکمش نمود،
و در این اندک پژوهش در برابر ما قرار دارد، باشد که خداوند ما و مؤمنان را از آن بهره‌مند
گرداند؛ به امید رضایت و قبول از طرف آن معبود سبحان.

احمد

بسم الله الرحمن الرحيم

و صلى الله على محمد و آل محمد الائمة و المهديين و سلم تسليمًا كثيرًا

مقدمه تحقیق

مخلوقات برای هدفی که خداوند حکیم مطلق سبحان و متعال اراده فرموده است آفریده شدند؛ یعنی برای شناخت (معرفت)؛ و حکمت او جلّ شأنه از وجود صادرکننده نخستین و بهترین پذیرنده، محمد ﷺ تجلی یافت و به جنبش درآمد؛ پس صفحه وجود آن حضرت ﷺ محلی برای تجلی صفات خدا و اسمها و مدینه‌ای برای کمالات الهی شد تا او انسان کامل و نخستین شناساننده خداوند عزوجل به خلاق شود؛ و او ﷺ نخستین پیروز در مسابقه خلاق به سوی نور مطلق و نزدیکی به آن شد؛ تا آنجا که به قاب قوسین یا نزدیک‌تر رسید، و با اخلاص خود شایسته بالاترین مراتب در میان تمام خلائق گردید؛ و بعد از او، نفس او حائز این مرتبت شد، که با او در تماس و دروازه شهر کمالات است؛ یعنی علی علیه السلام.

وقتی خداوند از مخلوقاتش برای ربوبیت خود و نبوت هر پیامبری عهد و پیمان گرفت نخستین پیامبری که برای نبوتش میثاق گرفته شد محمد ﷺ بود؛ چراکه او ﷺ نخستین کسی بود که ایمان آورد و پاسخ داد؛ زیرا هنگامی که خداوند میثاق پیامبران را ستاند و آنها را بر خودشان گواه گرفت که آیا من پروردگار شما نیستم، او ﷺ با اقرار به خداوند عزوجل از آنان پیشی گرفت. سپس [خداوند] از پیامبران پیمان گرفت و فرمود:

«آیا من پروردگار شما نیستم، و این محمد ﷺ فرستاده من، و این علی امیر مؤمنان علیه السلام نیست؟ گفتند: بله. پس نبوت برای آنها ثابت شد؛ و از اولوالعزم با اقرار به ربوبیت و رسالت

محمد رسول و علی امیرالمؤمنین و اوصیای پس از او به‌عنوان والیان امر و خزانه‌داران علم خدا پیمان گرفته شد؛ همچنین به اینکه با مهدی دین خود را پیروز می‌کنم و با او دولتم را آشکار می‌سازم و از دشمنانم انتقام می‌گیرم و به اطاعت یا به اجبار، بندگی می‌شوم.»^۱

به این ترتیب برنامه و نقشه آسمان با دعوت خلائق برای زدودن حجاب‌های ظلمت و رسیدن به نزدیک‌ترین نقطه به نور مطلق و آراسته‌شدن به اخلاق خداوند عزوجل - که محمد ﷺ به بالاترین مراتبش رسید و شایسته مدح و ثنای خداوند شد ﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾ (و به راستی که تو را خوبی والاست) - آغاز شد، و خواست و مشیت آن معبود سبحان چنین اقتضا کرد که مسیر معرفت، عبور از این تاریکی‌های سه‌گانه را در خود داشته باشد؛ یعنی امتحانات سه‌گانه یا عوالم نزول، که با امتحان اول در عالم ذر شروع می‌شود، سپس به عالم دنیا می‌رسد، و آخرینشان عالم رجعت است که موضوع بحث ماست.

چرا تحقیق درباره عالم رجعت؟

زیرا رجعت، یکی از روزهای بزرگ خداست، که در آن شناخت و معرفت در بالاترین صورت متجلی می‌شود؛ و به این دلیل که روزی است که عقل مدعیان از ادراکش قاصر، و فهمشان از رسیدن به حقیقتش ناتوان است.

رجعت، عالمی است که هیچ‌کدام از کسانی که پیش قدم شدند و درباره‌اش قلم‌فرسایی کردند اسرار و غایتش را نشناختند، و کسانی که قلم به دست گرفتند تصاویری مبهم و واژگونه، به‌دور از واقعیتش ترسیم نمودند؛ چراکه آن‌ها پس از آنکه از بازگشت به سوی کسانی که خداوند مخصوصشان گرداند و آن‌ها را برای بیان رازها و مقاصد خود برگزید - یعنی محمد و آل محمد ﷺ - روی‌گردان شدند، با منهج درست و صراط مستقیم مخالفت

کردند.

رجعت از نظر بسیاری از آنان از جمله عقاید مهم و خطیر به حساب می آید، ولی در سایه توهمات و گمان‌هایی قرار دارد؛ در حالی که طبق نظرات و گفته‌های آنان شایسته است درباره‌اش جزم و یقین حاصل شود؛ با این حال، آن‌ها متون مقدس نقلین را تابع تفسیرها و تأویل‌های خود قرار دادند، و با تباه کردن معارف حق الهی و بی‌توجهی به گنجینه باقی‌مانده از معصومین برای امت، آثاری ناشایست به بار آوردند؛ و آنچه ارائه دادند باعث شد به جاهایی به‌دور از مسیر حقیقی و هدف و مقصود الهی از این روز بزرگ برسند؛ زیرا سخن در زمینه امور بزرگ -از جمله رجعت- وظیفه الهی بزرگی است که مردی از آل محمد (علیهم‌السلام) به توضیح آن اقدام می‌کند، و این وظیفه اوست و هیچ‌کس دیگری در این کار با او شریک نیست، و هیچ مخلوقی در بیان آن، به پای او نمی‌رسد، تا وقتی که وقت آشکارسازی اسرار رجعت و روشننگری از مضامین آن فرا برسد.

حال چرا وقتی معصوم (علیهم‌السلام) درباره چیزی سکوت کرده است علمای شیعه درباره‌اش سخن‌سرایی می‌کنند؟ و با آنچه خود را ملزم به آن کرده و در کتاب‌هایشان نوشته‌اند مخالفت کرده‌اند؟! و چرا نتایج ضدونقیض به بار آوردند، و خود و پیروانشان را در سرگردانی گفته‌های خود گرفتار کردند، و هر ضرر و زیان قابل‌تصوری را به اعتقادات خود وارد کردند؟!

آیا دخالت‌های آن‌ها دست‌کم عده‌ای از شیعیانی را که بر اساس همان تصویری که آن‌ها از عقیده رجعت برایشان ترسیم کرده‌اند به این عقیده ایمان آورده‌اند در راه‌های پراکنده و سراسیمه خطرناکی نینداخته است؟ به‌طوری که تأثیر منفی شدیدی بر اعتقادی دیگر داشته است که اهمیت آن کمتر از عقیده رجعت نیست؛ یعنی تأثیر بر اعتقادشان به امام مهدی (علیهم‌السلام).

و آیا این نتایج به‌طور کامل نادرست و منفی که در تحقیقات و کتاب‌هایشان تحت عنوان

رجعت آورده‌اند مانعی سخت و دشوار در راه منتظران امام مهدی علیه السلام و عاملی برای ممانعت و بازداشتن از اجرای طرح و برنامه آسمانی برای برپایی دولت عدل الهی در زمین نبوده است؟

تمامی این پرسش‌ها با جزئیات دقیق و عناوینشان که با عقیده رجعت همراه‌اند موضوع تحقیق جدی و مهمی است که به آن خواهیم پرداخت و در ادامه به شرح بنیان‌هایی خواهیم پرداخت که علمای عقاید در مسائل رجعت بر اساس اصول وضعی خودشان بنیان نهاده‌اند؛ قواعد و اصولی وضعی که جایگزینی سنگین برای پوشاندن نور عقیده حق، و محو و نابودکردن تلاش‌های خلفای خدا بوده است. اگر خداوند ما را مجهز نکرده و بر ما منت نگذاشته و به فضل و لطف خودش مردی از آل محمد و یمانی آن‌ها سید احمدالحسن علیه السلام را به ما شناسانده بود تا حقایق آشکاری را از علم اندوخته‌اش درباره این روز بزرگ به ما نشان دهد این حقایق را درک نمی‌کردیم. پس به برکت و بخشش خود علیه السلام آن‌گونه که خودش شایسته است بر ما عطا فرمود، و در ما جرئت و جسارت اقدام را برانگیخت تا برخی از فیوضاتش را برگیریم، تا هدف از این تحقیق عبارت باشد از:

نشان‌دادن تصویر حقیقی روز رجعت و بیان موقعیت آن به‌عنوان یکی از روزهای بزرگ خدا که از طریق آن نقش حقیقی معصوم علیه السلام در بیان عظیم (امور بزرگ) شامل رجعت و امور مشابه دیگر- و تفاوت بزرگ میان علم معصوم و کسی که ادعای علم می‌کند مشخص می‌شود؛ زیرا صورتی واقعی برای عالم رجعت ترسیم، و در نتیجه برای طالبان حق، تصویر روشن و بی‌شائبه و خالی از تناقضات آشکار می‌شود؛ تا به این ترتیب روز رجعت، به‌عنوان روزی مستقل رخ بنماید، و منتظر واقعی امام مهدی علیه السلام در آستانه جاده درست قرار بگیرد، و تصاویر خیال‌پردازانه‌ای که دیگران درباره روز رجعت و روز قائم علیه السلام ترسیم کرده‌اند فرو بپاشد.

از این رو این پژوهش را در قالب سه فصل مرتب کرده‌ام:

فصل اول، به بیان معنی رجعت، جایگاه و هدف از آن، ارتباطش با ظهور مقدس، و تصویری که علمای شیعه بر اساس برداشت خودشان از متون دینی ارائه کرده‌اند می‌پردازد؛ متون دینی که از دید آن‌ها نقش محوری داشته‌اند و آن‌ها از این متون آغاز کردند و فهم مخصوص به خودشان را به معنا و هدف از رجعت نسبت دادند.

پس از آن به بحث درباره تفصیل رجعت و بارزترین حوادثی می‌پردازیم که رجعت در خود دارد، و این کار از طرق پرداختن به سخنان آن‌ها انجام خواهد شد که پیش‌تر از حجم تناقضات و نتایج نادرست و خطرناکی که آن‌ها به دست آورده‌اند خبر دادیم؛ همچنین تقریراتشان که آمیخته با سردرگمی و ابهام و تداخل واضح میان مفاهیم رجعت و ظهور مقدس و مصادیق افراد ذکر شده در آن‌هاست. این فصل شامل سخنان علما درباره رجعت از طریق نکات زیر است:

- اول: آیات قرآنی که به رجعت دلالت می‌کنند.
- دوم: دعاها و زیارت‌های وارد شده از ائمه هدی (علیهم‌السلام) که رجعت را بیان کرده‌اند.
- سوم: روایات وارد شده از ائمه (علیهم‌السلام) که آیات قرآنی دلالت‌کننده به رجعت را تفسیر می‌کنند.

و از آنجا که متون روایی، محوری اصلی را شکل داده‌اند که بر اساس آن، شاکله و مفاهیم رجعت از نظر علمای شیعه بنا شده است، بسیار مناسب خواهد بود جزئیاتشان تحت عناوین زیر دسته‌بندی شوند:

۱. بیان قدرت خدا برای زنده کردن بعد از میراندن.
۲. درستی، امکان‌پذیر بودن، و وقوع رجعت.
۳. رجعت در کجا رخ می‌دهد؟

۴. رجعت چگونه حاصل می‌شود؟

۵. رجعت و زمان ظهور مقدس.

۶. روایات رجعت و مهدیون .

۷. رجعت و تکلیف.

فصل دوم، به بررسی سخنان علما اختصاص دارد؛ و از طرق آن، کوتاهی‌ها و کم‌کاری‌ها و اشتباهات آن‌ها روشن خواهد شد؛ زیرا این سخنان و نظرات به تقریراتی منتهی می‌شوند که خواننده را به یک سرگردانی واقعی و راهی ناواضح می‌کشاند که در پیچ‌وخم‌هایش، هدف نهایی و اهداف حقیقی روزهای بزرگ خدا گم می‌شوند، و این به دلیل تکیه بر رویکردهای وضعی و قراردادی در تعامل با متون دینی بوده است، که به طرح بسیاری از این تقریرات در خارج از عرصه پژوهش‌هایشان از یک سو، و از سوی دیگر پناه‌بردن آن‌ها به تفسیرهایشان برخلاف آنچه آل محمد علیهم‌السلام بیان کرده‌اند منجر می‌شود؛ و به این ترتیب نتایج واژگونه و زیان‌بار نسبت به اعتقادات راستین و خود عقیده رجعت به بار می‌آید؛ زیرا آن‌ها در حلقه‌ای توخالی گرفتار می‌شوند که قوام آن، اندیشه و رأی و نظر خودشان است، با وجود علم و حتی اقرار خودشان به اینکه شرح و بیان رجعت، وظیفه معصوم علیه‌السلام است! پس بنده بر آن شدم این خطای فاحش را که بر اساس رویکرد گزینشی متون و تفسیر آن‌ها بنا شده است شرح دهم، و سخنان آن‌ها را از طریق عرضه متون متواتر و در دسترس دیگری که در همان منابع حدیثی معتبر شیعیان هست ولی آن‌ها را به حال خود واگذاشته‌اند، نقد و بررسی کنم؛ متونی که تا حد زیادی تفسیر شده‌اند. در این پژوهش، نابسامانی و ابهاماتی که بر بحث‌ها و تألیفات آن‌ها سایه افکنده، روشن خواهد شد؛ ابهاماتی که حکایت‌کننده مقاطع مختلف فصول رجعت طبق تصور آن‌هاست؛ و البته پنج محور دیگر هم اضافه شده است:

- محور اول: رجعت از عظیم (امور بزرگی) است که کسی غیر از معصوم نمی‌تواند به آن بپردازد.

- محور دوم: رجعت و جایگاه آن در ظهور مقدس.
- محور سوم: رجعت و نشانه‌های ظهور.
- محور چهارم: رجعت و تصریح بر مهدیون.
- محور پنجم: آیا بعد از دولت مهدی (علیه السلام) دولتی هست؟

فصل سوم، اختصاص داده شده است به تصفیة عقیده رجعت از توصیفات و اسم‌هایی که از روی جهل و نادانی و بدون علم به آن الحاق شده است؛ همچنین بیان هدف حقیقی رجعت، و اثبات آن به‌عنوان یکی از روزهای مستقل خدا؛ همان طور که روز قائم به‌تنهایی- روزی مستقل است. این مبحث به ارائه راه‌حل‌های درست و سودمند برای همه شکست‌هایی خواهد پرداخت که تحقیقات علمای شیعه در موضوع رجعت با خود داشته است، و این با رجوع به گفته‌هایی انجام خواهد شد که مردی الهی از آل محمد (علیهم السلام)، یعنی وصی و فرستاده امام مهدی (علیه السلام) و یمانی موعودشان، سید احمد الحسن (علیه السلام) بیان کرده، و شرح درست را درباره بسیاری از نکاتی که علما در آن‌ها ره به خطا پیموده‌اند روشن کرده است؛ در حالی که آن‌ها بسیار به این در و آن در زده‌اند ولی به آن سخن نهایی که خدای سبحان برای او ذخیره کرده است دست نیافتند. ما به این موضوعات در قالب مباحث زیر خواهیم پرداخت:

۱. رجعت، روزی دیگر، و جهانی مستقل است.
۲. خصوصیات عالم رجعت.
۳. رجعت، امتحانی دیگر است.
۴. رجعت، در آسمان اول است.
۵. رجعت، دو تاست.
۶. رجعت، چگونه رخ می‌دهد.
۷. تکامل معرفتی در رجعت.
۸. جمع عقیده رجعت با عقیده مهدیون.

از خداوند بلندمرتبه‌توانا خواستارم به فضل و کرم خودش بر من منت نهد - که او بخشاینده و کریم است - و این تلاش را قبول فرماید و برکت دهد تا سببی از اسباب هویدا ساختن حقیقت این روز بزرگ برای هرکسی باشد که به خدا و روز آخرت امید دارد؛ که او یاور من است و نیکوکاران را سرپرستی می‌کند.

و سپاس و ستایش از آن خداوند پروردگار جهانیان است؛ و درود و سلام تام و تمام خداوند بر محمد و آل محمد، ائمه و مهدیون باد.

پیش درآمد

برای آنکه مقدمات علمی درست را بر اساس الگوهای راستین قرآنی و روایی فراهم، و زمینه مناسبی برای ورود به موضوع بحث ایجاد کنیم، مناسب دیدم ابتدا به برخی مفاهیم و عناوین مهم در ارتباط با رجعت بپردازیم. بنده این مفاهیم را تحت عنوان‌هایی بیان خواهم کرد که به ما امکان می‌دهد تصویری جامع و متمرکز ایجاد کنیم که شالوده‌های حقیقی مهمی را تشکیل می‌دهند که به ما کمک می‌کنند بتوانیم به آن‌ها اشاره کنیم و در بحث‌های پیش‌رو از آن‌ها کمک بگیریم.

۱- هدف از آفرینش

حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾^۱ (و جن و انس را نیافریدم مگر برای آنکه مرا عبادت کنند).

معنایی که این آیه کریم روشن می‌کند هدفی را که از غایت خلقت ذکر خواهیم کرد در بطن خود دارد؛ و برای اینکه این موضوع به روشنی بیان شود به برخی سخنان عترت طاهر علیهم‌السلام که در پاسخ به پرسشگری از این آیه فرموده‌اند می‌پردازیم:

از جمیل بن دراج روایت شده است، گفت: از اباعبدالله علیه‌السلام پرسیدم: فدای شما شوم، معنی سخن خداوند عزوجل چیست؟ ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ (و جن و انس را نیافریدم مگر برای آنکه مرا عبادت کنند) فرمود: «آن‌ها را برای عبادت آفرید»^۲ و روایات متعددی وارد شده‌اند که برای ما روشن می‌کنند تحقق عبادت فقط با شناخت

۱- ذاریات: ۵۶.

۲- علل الشرائع، صدوق: ج ۱ ص ۲۱ و ۲۲، باب علت آفرینش مخلوقات و اختلاف احوالشان، دار المرتضی، بیروت، چاپ اول، ۱۴۲۷ق/ ۲۰۰۶م.

۲۴.....مؤسسه آموزش عالی مطالعات دینی و زبان‌شناسی - رجعت، عالم امتحان سوم

و معرفت صورت می‌پذیرد. ^۱ ابا عبدالله امام حسین (علیه السلام) فرموده است: «ای مردم، خداوند - که نامش بلند باد- خلابیق را نیافرید مگر برای اینکه او را بشناسند. وقتی او را بشناسند بندگی اش می‌کنند، و وقتی او را بندگی کردند با عبادت او از عبادت هرآنچه غیر از اوست بی‌نیاز می‌شوند.»^۲

به‌علاوه عده بسیاری هنگام پرداختن به شرح و بسط عبادت و معرفت، حدیث قدسی زیر را آورده‌اند: «من گنجی مخفی بودم. دوست داشتم شناخته شوم؛ پس خلق را آفریدم تا شناخته شوم.»^۳ و هیچ‌کس مخالف این واقعیت نیست که این حدیث به‌معنای واقعی عبادت اختصاص دارد و خارج از چهارچوب هدف نهایی اش نیست؛ زیرا پوشیده نیست که قبل از عبادت، باید شناخت و معرفت حاصل شود، و از آنجا که خداوند سبحان و متعال بی‌نیاز از جهانیان است، پس از عبادت هم بی‌نیاز است: ﴿وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ﴾^۴ (و بدانید که خداوند، بی‌نیاز ستوده است) و مخلوقات را فقط به‌جهت تفضلی از ناحیه خودش آفرید؛ چراکه او بسیار بخشنده عطاکننده است، و ثمره این عبادت و معرفت به خود بنده بازمی‌گردد.

خداوند سبحان، مخلوقات را از «هیچ» (عَدَم) آفرید: ﴿وَقَدْ خَلَقْتَك مِنْ قَبْلِ وَلَمْ تَكْ شَيْئًا﴾^۵ (و تو را پیش از این، در حالی که هیچ نبودی آفریده‌ام) و این اثبات می‌کند خداوند

۱ - حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ (و جن و انس را نیافریدم مگر برای آنکه مرا عبادت کنند). همان‌طور که به‌روشنی از آل محمد (علیهم السلام) بیان شده است. یعنی برای اینکه مرا بشناسند؛ مراجعه کنید به کتاب در محضر عبد صالح، سید احمد الحسن: ص ۶۹.

۲ - علل الشرائع، شیخ صدوق: ج ۱ ص ۱۶ باب ۹.

۳ - بحار الانوار، مجلسی: ج ۸۴ ص ۳۴۴، چاپ سوم ۱۴۰۳ق/ ۱۹۸۳م؛ تفسیر نمونه، ناصر مکارم شیرازی: ج ۱۷ ص ۱۴۰؛ تفسیر القرآن، سید مصطفی خمینی: ج ۴ ص ۳۸۵، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ اول ۱۳۷۶ش/ ۱۴۱۸ق.

۴ - بقره: ۲۶۷.

۵ - مریم: ۹.

سبحان با فضل و بخشش بر خلائق آن‌ها را آفرید تا با رحمت واسعه و کرم و عطای خودش بر آن‌ها منت نهد؛ و از آنجا که خداوند - که یادش گرامی باد - حیکم مطلق است از او چیزی منافی حکمت صادر نمی‌شود، پس غایت و هدفی وجود دارد که مقتضای حکمت آن معبود سبحان از آفرینش مخلوقات است؛ و این هدف، ارتقا در مراتب کمال است تا آن‌ها ثمرات رسیدن و سعادت‌مندی حاصل از به‌دست‌آوردن آنچه را که برایشان مهیا کرده است درو کنند؛ زیرا خداوند از صفات خودش، بسیار به آن‌ها عطا فرمود و آن‌ها با توجه به میزان حرکت و سعی و تلاششان برای رسیدن به آنچه خداوند سبحان به آن‌ها وعده داده است از تکریم و رفعت بهره‌مند خواهند شد؛ و این، پس از به‌دست‌آوردن شناخت معرفتی خواهد بود که آن‌ها را به همان مقصدی می‌رساند که خداوند برایشان اراده فرموده است؛ هرکدام بر اساس اخلاصش در طلب مقامی که قاعداً باید نزدیک‌ترین مقام به نور و کمال باشد.

سید احمد الحسن علیه السلام فرموده است:

«یعنی جزو کسانی باشد که مشمول این حدیث قدسی هستند: «کسی که با انجام واجبات به من نزدیک شود، دست من و چشم من است...» و کسانی که مشمول این حدیث قدسی هم هستند: «بنده‌ام، مرا اطاعت کن تا همانند من شوی، به چیزی می‌گویی باش، می‌شود.» و جزو کسانی باشد که خدای جلیل آن‌ها را طبق حدیث قدسی خطاب قرار می‌دهد: «من زنده‌ای هستم که نمی‌میرم و تو را نیز زنده‌ای گردانده‌ام که نمی‌میرد. من به چیزی می‌گویم باش می‌شود، و تو را نیز چنین کرده‌ام که به چیزی می‌گویی باش و می‌شود.»^۱

۲- معرفت سپرده‌شده به خلق، بر چه مدار می‌چرخد؟

مسیر سفر انسان از نخستین عالم ظلمت شروع می‌شود، و این سفر بر اساس نردبان

معرفتی انجام می‌شود که از جمله خصوصیاتش، اندک‌اندک خلاص شدن از این تاریکی، و نزدیک شدن به کمال ممکن برای مخلوق است. نفس انسانی مخلوقی است از نورِ مخلوط‌شده با تاریکی؛^۱ نور از طرف خداست، و ظلمت همان وجود یا «من» است؛ و به مقدار رهاشدن از تاریکی «من» نقطه نورانی در صفحه وجود انسان گسترش می‌یابد، و با عمل به حدیث مشهور «هرکس خودش را شناخت پروردگارش را شناخته است»^۲ می‌توان با زدودن این مسیر از تاریکی‌ها به بالاترین حد ممکن از نور رسید؛ حدیثی که واقعیتی معرفتی را در خود دارد که مخلوقات برای رسیدن به آن تلاش می‌کنند.

«شناخت خود» بر اساس یک سیستم ارتقای تدریجی، از طریق این نردبان معرفتی عبور می‌کند، تا به‌طور عملی آن حقیقتی که آل محمد (علیهم‌السلام) بیان داشته‌اند ترجمه شود؛ یعنی اینکه «نهایت معرفت، عجز از معرفت است» و به این ترتیب هدف نهایی از آفرینش ما محقق می‌شود.

سید احمد الحسن (علیه‌السلام) می‌فرماید:

«... تا از این رهگذر، خود را و حقیقتی را که ما را پدید آورده است بشناسیم. ما هنگامی نسبت به او معرفت می‌یابیم که به عجز کامل خود در شناخت او پی ببریم. درک و شناخت عجز و ناتوانی مان همان شناخت حقیقت است. «من عرف نفسه عرف ربه» «کسی که خود را بشناسد پروردگارش را شناخته است.»^۳

۱ - سید احمد الحسن می‌فرماید: «اگر تصور کنیم انسان همانند دیگر مخلوقات تجلی لاهوت در عدمی باشد که پذیرنده وجود است، در این صورت از مرتبه و درجه معینی برخوردار خواهد بود که به لحاظ معرفتی هرچه از منبع تجلی دورتر شویم این مرتبه معین (به‌میزان عدمی که در آن نفوذ کرده است) کم‌نورتر و ظلمانی‌تر خواهد بود.» کتاب عقاید اسلام، سید احمد الحسن: ص ۲۵۵، پاورقی.

۲ - بحار الانوار: ج ۶۶ ص ۲۹۳؛ فوائد طوسی، حر عاملی: ص ۷۹، چاپخانه العلمیه، چاپ دوم، مکتبه المحلاتی، ۱۴۲۳ق.

۳ - همگام با عبد صالح، سید احمد الحسن: ج ۲ ص ۱۷.

لازم است بدانیم وقتی خدا نفس‌های خلاق را آفرید تا شناخته شود آیا در نفس چیزی قرار داد که آن را در مسیرش برای شناخت آن معبود سبحان راهنمایی کند؟

حکیم مطلق سبحان و متعال در آن نفس‌ها فطرت را به ودیعه نهاد: ^۱ ﴿فَطَرَتَ اللَّهُ التِّي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا﴾ ^۲ (همان سرشتی که خدا مردم را بر آن سرشته است)؛ همان فطرتی که در وجود «امکان و توانایی» جلوه‌گر می‌شود؛ زیرا نام‌ها و صفات خدا در نفس‌ها منعکس می‌شود، پس او ظاهرکننده آن‌ها می‌شود، هرکس بر اساس صفای آینه‌اش یا خالی بودن صفحه وجودش از «أنا» (من) یا ظلمت و تاریکی؛ ^۳ و این، همان شناخت و معرفت آن معبود سبحان، و هدف نهایی از خلق است. هر انسانی بر اساس این معرفت، سرشته شده است و وظیفه‌ای بر عهده ندارد جز اینکه سعی و تلاش کند و با هوا و هوس، و با آنچه نفس مشتاق نگریستن به خودش میل دارد پایه‌ریزی کند به جنگ برخیزد کند، و با نگریستن به «او» (هو) به مراتب «وصول» ارتقا یابد: «و من يتق الله يُعَلِّمَهُ اللهُ» ^۴ «و هرکس از خدا پروا

۱ - از زراره از ابا جعفر (علیه السلام) روایت شده است. گفت: درباره سخن خداوند عزوجل پرسیدم: ﴿حُفَّتَاءَ لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ﴾ (در حالی که گروندگان خالص به خدا باشید؛ نه شریک‌گیرندگان [برای] او). فرمود: «یکتاپرستی از فطرتی است که خدا مردم را بر آن سرشت؛ تبدیلی در خلقت خدا نیست و فرمود آنها را بر معرفت خود آفرید.» (تفسیر البرهان: ج ۳ ص ۸۸۰؛ توحید، صدوق: ص ۳۳۰، تحقیق: سید هاشم حسینی تهرانی، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه، قم مقدسه)

۲ - روم: ۳۰.

۳ - منظور بنده از ظلمت در اینجا شائبه وجود یا عدم است؛ شائبه‌ای که بیانگر چیزی است که نفس در جهت‌گیری‌اش به سوی «من» و رویگردانی از آن معبود سبحان یا غفلت نفس از او (هو) برای خود مهیا می‌کند؛ زیرا نفس، دعوت شده است که به سوی خدا توجه کند و به صفات و اسم‌های آن معبود سبحان آراسته شود تا آشکار کننده این اسم‌ها باشد.

۴ - امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب (علیه السلام) در مناجات شعبانیه فرموده است: «خدایا من با نظر به خودم بر خودم ستم کرده‌ام؛ پس ای وای بر نفس من اگر تو آن را نیامرزی.» و علی همان دروازه شهر علم است؛ شهر علمی که مقام رسول خدا (صلی الله علیه و آله) صاحب مقام قاب قوسین یا نزدیک‌تر است؛ و این سخن، اشاره‌ای به خواست علی (علیه السلام) برای رسیدن به مقام بالاتر است، یعنی مقام فنا شدن و فتح مبین، که انسان کامل، محمد (صلی الله علیه و آله) در مقابله با شخصیت یافتن و

کند خدا تعلیمش می‌دهد.»

پس مسئله شناخت و معرفت خداوند سبحان، به میزان قابلیت برای آشکار کردن اسم‌ها و آراسته‌شدن به اخلاق او بستگی دارد؛ زیرا آن معبود سبحان به تمامی مخلوقاتش فرصت یکسانی عطا فرمود تا نام‌های برتر خودش در آن‌ها متجلی شود؛ و برای اینکه این فرصت، مقام و بهره خود را از حقیقت برگیرد، خداوند همه را در مسابقه‌ای برای رسیدن به بالاترین مرتبه ممکن از معرفت آرمود، البته همان‌طور که گفتیم- پس از آنکه آن‌ها را بر اساس شناخت و معرفت، سرشته بود، تا هر نفس به همان چیزی دست یابد که از پیش فرستاده است: ﴿الْيَوْمَ تُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ لَا ظُلْمَ الْيَوْمَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ﴾^۱ (امروز هرکس به [موجب] آنچه انجام داده است کیفر می‌یابد. امروز ستمی نیست. به‌راستی که خدا سریع‌الحساب است).

۳- امتحان الهی ... برای چه؟

در مبحث قبلی، به‌صورت خلاصه بیان کردیم آفرینش، هدفی نهایی داشته، که همان رسیدن به بالاترین نقطه یا بالاترین مرتبه ممکن برای مخلوق است. پس از آنکه خداوند سبحان او را از شایستگی‌هایی برخوردار کرد که می‌توانند در این راه او را به‌سوی هدف مدنظر یعنی شناخت و معرفت- همراهی کنند.^۲ اشاره کردیم مسابقه‌ای برای خلاق در

وجود در برابر خالق مطلق سبحان به آن دست یافت.

۱- غافر: ۱۷.

۲- از جابر جعفی نقل شده که حضرت صادق (علیه السلام) فرمودند: «ای جابر، خداوند مردم را سه گونه آفریده و این آیه اشاره به همان است: ﴿وَكُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ﴾ (و شما سه گروه شوید: سعادتمندان، چه بلندمرتبه‌اند سعادتمندان! و شقاوت‌مندان، چه دون‌پایه‌اند شقاوت‌مندان! و پیشی‌گیرندگان، پیشی‌گیرندگان، اینان مقربان‌اند). سابقون فرستادگان الهی و برگزیدگان خدا از میان مردمانند که در آن‌ها پنج روح قرار داده است و به روح القدس تأییدشان

جهت این هدف وجود دارد، و در این مسابقه باید امتحانی برای این نیروها وجود داشته باشد؛ نیروهایی که در درون خود ادعاهایی در عمق نفوس و جانها دارند که هنوز برایشان آشکار نشده است: ﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعَلْمَا تَوْسُوْسُ بِهِ نَفْسُهُ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾^۱ (و به راستی ما انسان را آفریده‌ایم و می‌دانیم نفس او چه وسوسه‌ای به او می‌کند، و ما از رگ گردن به او نزدیک‌تریم)؛ زیرا خداوند سبحان در علم گذشته خود از آن اطلاع داشت، و او، خلق‌کننده داناست.

پیش از آنکه تصویر امتحان و چگونگی آن را -هرچند به شکل مختصر- بیان کنیم با روایتی از اباعبدالله علیه السلام آشنا می‌شویم:

عبدالله بن فضل هاشمی روایت می‌کند: به حضرت ابوعبدالله امام صادق علیه السلام عرض کردم: چرا خداوند عزوجل ارواح را که در ملکوت اعلی و در محلی رفیع بودند در بدن‌ها قرار داد؟ امام علیه السلام فرمود: «خداوند تبارک و تعالی می‌دانست ارواح با این علو و شرافتی که دارند اگر به حال خود واگذارده شوند بیشتر آن‌ها ادعای ربوبیت می‌کنند؛ بنابراین با قدرت خود آن‌ها را در بدن‌هایی مادی که از ابتدا برایشان تقدیر کرده بود قرار داد و به این ترتیب رحمتش را شاملشان نمود و به همین منظور بعضی را به برخی محتاج و دسته‌ای را به گروهی وابسته نمود و جمعی را در دنیا بر جماعتی برتری بخشید و درجه عده‌ای را بر عده‌ای دیگر در آخرت بالاتر قرار داد؛ همچنین برخی را با برخی دیگر کفایت نمود، و فرستادگانش

نموده که با آن اشیا را می‌شناسند، و آن‌ها را به روح ایمان تأیید نموده که به وسیله آن از خدا می‌ترسند، و به روح قوت تأیید نموده که با آن روح بر اطاعت خدا نیرو گرفته‌اند، و آن‌ها را به روح شهوت تأیید نموده که با آن مشتاق طاعت خدا و بیزار از نافرمانی او هستند، و در آن‌ها روح حرکت قرار داد که مردم با آن روح رفت‌وآمد می‌کنند. در مؤمنین و اصحاب یمین روح ایمان قرار داده که با آن از خدا می‌ترسند، و در آن‌ها روح قوت قرار داده که با آن بر اطاعت خدا نیرو گرفته‌اند، و در آن‌ها روح شهوت قرار داده که با آن به طاعت خدا تمایل دارند، و در آن‌ها روح حرکت

قرار داده که مردم با آن می‌آیند و می‌روند.» (کافی، کلینی: ج ۱ ص ۲۷۱)

را برایشان مبعوث داشت و نمایندگان و حجت‌هایش را با بشارت و انذار بر آن‌ها گماشت، تا آن‌ها را بر انجام مراسم عبودیت و خاکساری در مقابل معبودشان امر نمایند و به انواع عبادت‌ها راهنمایی کنند؛ همچنین در دنیا و آخرت بر آن‌ها عقوبت‌ها و پاداش‌ها قرار داد، تا به این وسیله آن‌ها را در انجام کارهای شایسته راغب و از کارهای ناپسند بازدارد و نیز به این طریق آن‌ها را به طلب معاش و تجارت راهنمایی نمود و نتیجه این همه الطاف و عنایات این شد که ارواح دانستند رب نبوده، بلکه مربوب (پرورش‌یافته) هستند و بندگانی هستند که آفریده حضرت خالق هستند. از این‌رو به عبادت باری تعالی روی آوردند و به این ترتیب مستحق نعیم ابدی و فردوس جاودانی شدند و از وحشت در امان ماندند.» سپس حضرت فرمود: «ای پسر فضل، نظر خداوند تبارک و تعالی بر بندگان، بهتر از نظر آن‌ها بر خودشان است؛ آیا نمی‌بینی برخی از آن‌ها طالب برتری بر غیر هستند، تا آنجا که [این برتری‌جویی] آن‌ها را به ادعای ربوبیت کشانیده و در بعضی دیگر از آن‌ها حُب جاه و بزرگی باعث شده ادعای پیامبری کنند، بدون اینکه استحقاقش را داشته باشند و گروهی دیگر ادعای امامت نموده در حالی که لایق آن نبوده و علاوه بر آن نقص و عجز و سستی و فقر و درد و استحقاق عقوبت را در خود احساس می‌کنند و می‌دانند مرگ بر ایشان غالب است و اجتماعشان را متفرق می‌سازد. ای پسر فضل، خداوند تبارک و تعالی تنها آنچه را که به صلاح بندگان است انجام داده است و کوچک‌ترین ظلمی به آن‌ها نمی‌کند؛ ولی خودشان به خود ستم می‌کنند.»^۱

با نگاه دقیق به این روایت می‌بینیم خداوند سبحان با لطف و کرم و واسع‌اش بر خلق منت نهاد؛ زیرا اگر آن‌ها را به صورت ارواح رها می‌کرد قطعاً در مشکل بزرگ‌تری گرفتار می‌شدند؛ یعنی امکان ادعای ربوبیت توسط آن‌ها؛ و در این صورت با خدا در ربوبیت، به

۱ - علل الشرائع، صدوق: ج ۱ ص ۱۵ و ۱۶، باب علتی که خدا به خاطر آن ارواح را در بدن‌ها قرار داد، پس از آنکه در بالاترین جایگاه مجرد از بدن بودند.

نزاع برمی‌خاستند و فرجام بدی در انتظارشان بود و عاقبت به خیر نمی‌شدند و فرصت‌های خود را برای تغییر وضعیت خود، از دست می‌دادند؛ ولی خداوند با لطف، با آن‌ها تعامل کرد، و آن معبود سبحان-همان طور که امام در روایت بالا می‌فرماید- با دیدی بهتر از خود بندگان نسبت به خودشان، به آن‌ها نگریست، و این به‌خاطر علم آن معبود سبحان به باطن و درون آن‌ها بود. در عمل، با وجود عجز و ضعف و نیازشان، گروهی از آن‌ها ادعای ربوبیت کردند و گروهی ادعای امامت، و در حالی که آن‌ها، مقهور و شکست‌خورده، به وضعیت خودشان می‌نگریستند ولی-با این حال- ادعا کردند. بنابراین امر فرو فرستادن ارواح در بدن‌ها، از نظر مصلحت خود آن‌ها توجیه‌پذیر است، و خداوند در این خصوص، هیچ نیاز یا منفعتی ندارد:

﴿وَمَنْ جَاهَدَ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ﴾^۱ (و هر که تلاش کند فقط برای خود تلاش می‌کند، زیرا خداوند به‌راستی از جهانیان بی‌نیاز است).

در نتیجه یک طرح و نقشه الهی معرفتی وجود دارد. خواست خدا این بود که این طرح، در جهت رسیدن به بالاترین مراحل کمال ممکن برای مخلوق جریان یابد؛ ولی از طریق امتحانی که خداوند سبحان با یک سؤال برای تمام نفس‌های مخلوقات تدارک دیده بود: (الست برکم)^۲ (آیا من پروردگار شما نیستم؟)؛ در حالی که مسیر این امتحان، هم‌راستا با لطف و عنایت و مدارای خداوند با امتحان‌شوندگان جریان یافت؛ زیرا به آن‌ها چیزی را بخشید یا در میان آن‌ها چیزی را قرار داد که اگر از آن‌ها می‌پرسید به آن پاسخ می‌دادند، و این ابتدای راه بود. پس نخستین پاسخ‌دهندگان- که رسولان و انبیا و اوصیاء علیهم‌السلام بودند- پیروز شدند.

۱ - عنکبوت: ۶.

۲ - حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ﴾ (و هنگامی را که پروردگارت از پشت فرزندان آدم، ذریه آنان را برگرفت و ایشان را بر خودشان گواه ساخت که آیا پروردگار شما نیستم، گفتند «چرا، گواهی دادیم» تا مبادا روز قیامت بگویند ما از این [امر] غافل بودیم). اعراف: ۱۷۲.

اما محور امتحانی که نفس‌ها با آن آزموده شدند از آنجا شروع می‌شود که انسان سرشته شده است تا نام‌های خدا را در خلق آشکار کند، و او مصداق این آیه کریم است: ﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ﴾^۱ (به‌راستی انسان را در نیکوترین اعتدال آفریدیم)؛ و منظور از «احسن تقویم» (نیکوترین اعتدال) هیکل و توانایی‌های جسمانی نیست، و فقط پس از آنکه روح یا روح ایمان- در بدن دمیده، و به روح حیات و قدرت و شهوتی- که همه در آن برابر هستند- اضافه شد، این «نیکوترین اعتدال» پدید آمد. با روح ایمان، انسان از آسمان اول تا آسمان ششم ارتقا پیدا می‌کند. اما درباره روح‌القدس، جایگاه کسی که این روح در او دمیده شود در آسمان هفتم است، و طبعاً برای هرکس بر اساس قدرت ایمانی که دارد روح قدسی مخصوص به او وجود دارد، همان طور که کسانی که روح ایمان دارند بر اساس ایمانشان درجه‌به‌درجه ارتقا می‌یابند؛ اما بالاترین مراتب روح‌القدس اعظم، به محمد و آل محمد ﷺ اختصاص دارد، که این نیز مراتبی دارد، و هرکدام روح‌القدس اعظم خودش را دارد.^۲

تمامی این احوال خلاق و مرتب‌شدن آن‌ها، بر اساس گفته «بله» توسط آن‌ها و سرعت پاسخ‌گفتنشان در نخستین جهان ظلمت حاصل شده است. صاحب بزرگ‌ترین مقام، محمد ﷺ شد؛ زیرا او نخستین پاسخ‌دهنده و پیروز در مسابقه بوده است؛ چراکه در بالاترین شکل با «من» به مبارزه برخاست، و درجه اخلاص او بالاترین درجه ممکن بود؛ پس توفیق نیز در بالاترین درجه ممکن بر او نازل شد. سپس بعد از ایشان ﷺ مراتب ائمه و مهدیون ﷺ - هرکدام بر اساس اخلاصشان برای خداوند- درجه‌بندی شد، و به همین دلیل امتحان خلاق با تصدیق ایشان ﷺ و ولایت اوصیای پس از وی انجام شده است؛ زیرا او یعنی انسان کاملی که نام‌های خدا در او تجلی یافت- شناساننده اول بود، و با شناخت و معرفت

۱- تین: ۴.

۲- مراجعه کنید به کتاب عقاید اسلام، سید احمدالحسن.

او، خدا شناخته می‌شود؛ زیرا او «صورت خدا»^۱ یا آشکارکننده نام‌های خداوند سبحان است که در نتیجه، به شناخت و معرفت حقیقی - که همان ناتوانی از معرفت آن معبود سبحان است - دست یافت. پس بر اساس اطاعت آن حضرت ﷺ و اطاعت اهل بیت او (صلوات الله علیهم اجمعین) و ولایت آن‌ها، امتحان اول در عالم ذر شکل گرفت. به همین دلیل شناخت و معرفت - که هدف نهایی خلق است - به دست نمی‌آید، مگر با شناخت و معرفت آن‌ها و اطاعت از آن‌ها ﷺ؛ زیرا شناخت آن‌ها همان شناخت خداست؛ پس راهی برای شناخت و معرفت و توحید خداوند وجود ندارد، مگر با شناخت آنان.

امام صادق علیه السلام فرموده است: «ما حجت خدا در میان بندگانش، و شاهدان بر خلقش، و خزانه‌داران علمش، و همان صورت او هستیم که از آن داده می‌شود، و ما چشم او در میان آفریدگانش، و زبان ناطق او، و قلب آگاه او، و دروازه او هستیم که به سوی او هدایت می‌کند؛ و ما عاملین به امر او، و دعوت‌کنندگان به سوی راه او هستیم؛ با ما خدا شناخته شد، و با ما خدا بندگی شد؛ ما راهنمایان به سوی خدا هستیم؛ و اگر ما نبودیم خدا بندگی نمی‌شد.»^۲

در نتیجه، امتحان برای بیشتر خلائق، بر مدار اطاعت و ولایت خلفای خدا می‌چرخد

۱ - در روایتی به نقل از محمد بن مسلم آمده است، گفت: از حضرت باقر علیه السلام درباره اینکه روایت می‌کنند خداوند آدم را به صورت خود آفرید پرسیدم. فرمود: «این صورت، صورتی است تازه و نو و آفریده شده که خداوند آن را برگزید و بر سایر صورت‌های مختلف اختیار کرد. پس این صورت را به خودش نسبت داد؛ همچنان که کعبه و روح را به خود نسبت داد و فرمود: ﴿وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾ (و از روح خود در آن دمیدم.)» (کافی: ج ۱ ص ۱۳۴؛ توحید صدوق: ص ۱۰۳). «صورتی» که خداوند آدم را بر اساس آن آفرید، حضرت محمد صلی الله علیه و آله است؛ زیرا او مخلوق اول و تجلی اول و ظهور اول در خلق و جانشین واقعی خداوند است؛ و اینکه آن حضرت صورت خداست یعنی وی ظهور و تجلی لاهوت در خلق است. حضرت محمد صلی الله علیه و آله صورت لاهوت مطلق در خلق است و هرکه بخواهد لاهوت مطلق را بشناسد، به وسیله صورت او در خلق یا الله در خلق - که محمد صلی الله علیه و آله است - به چنین شناختی دست می‌یابد. (توحید، سید احمد الحسن: ص ۴۱)

۲ - توحید، شیخ صدوق: ۱۵۲.

که در مسابقه پیروز شدند و راهنمایان به‌سوی خدا هستند. این فضل و عطای خدا بر خلق است که خلفا و جانشینان خود را وسیله‌ای برای گرفتن دست خلق به‌سوی ارتقا و رسیدن [به شناخت] قرار داد؛ البته پس از آنکه آن‌ها فرصت و بهره‌ی خودشان را تباه کرده بودند؛ زیرا خداوند کلیده‌های ارتقا و رسیدن را به آن‌ها بخشیده بود ولی متأسفانه آن‌ها ناکام ماندند.

۴- عوالم امتحان (جهان‌های تاریکی)

عوالم امتحان الهی برای خلائق سه تاست:

۱- امتحان اول: عالم ذر (ظلمت ذر).

۲- امتحان دوم: عالم دنیا (ظلمت دنیا).

۳- امتحان سوم: عالم رجعت (ظلمت رجعت).

به‌صورت مختصر هرکدام از این جهان‌ها را مروری می‌کنیم تا به آخرینشان که عالم رجعت است برسیم؛ زیرا از آنجا که عالم رجعت، محور پژوهش ماست به‌طور خاص بر آن تمرکز خواهیم کرد.

عالم ذر

عالم ذر، قبل از عالم دنیاست و در آن نفس‌های همه خلائق به وجود آمد. ذر یعنی بسیار کوچک، یا نسل و خلق؛ و نیز یعنی مورچه‌های کوچک؛ و به‌معنی پراکنده‌شدن ذرات منتشرشده در هوا نیز هست. «ذَرَّ اللهُ الخلقَ في الارضِ نشرهم» (خداوند خلائق را پدید آورد و آن‌ها را در زمین پراکند).^۱

خداوند سبحان تمامی خلائق را -از جمله خلفا و جانشینان خود ﷺ، شامل رسولان و

انبیا و اوصیا- در نخستین عالم ظلمت یا عالم ذر آزمود.

آیات قرآنی با توجه به حوادثی که به‌طور عام و خاص این عالم در خود داشته است، با توصیفات مختلفی به عالم ذر اشاره کرده‌اند؛ از جمله:

۱. عالم امتحان اول: به دلیل انتقال به امتحان دوم که پس از آن رخ خواهد داد چنین نام گرفته است: ﴿وَنُقَلِّبُ أَفْئِدَتَهُمْ وَأَبْصَارَهُمْ كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ أَوْلَىٰ مَرَّةٍ وَنَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ﴾^۱ (و دل‌ها و دیدگان‌شان را برمی‌گردانیم، چنان‌که نخستین بار به آن ایمان نیاوردند. و آنان را رها می‌کنیم تا در طغیان‌شان سرگردان بمانند).

۲. عالمی که در آن از خلق سؤال شد: زیرا از همه خلایق این سؤال پرسیده شد: آیا من پروردگار شما نیستم؟ ﴿وَأَشْهَدُهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ سَهِدْنَا﴾^۲ (و آنان را بر خودشان گواه گرفت که آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: بله، گواهی دادیم).

۳. عالم عهد و میثاق: زیرا در آن عالم، عهد و پیمان از خلایق گرفته شد؛ و آیات بسیاری وارد شده‌اند که عهد و میثاق را ذکر کرده‌اند: ﴿الَّذِينَ يُوْفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَلَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ﴾^۳ (همانان که به پیمان خدا وفادارند و عهد [او] را نمی‌شکنند).

۴. عالم آنفس: افرادی که امتحان بر آنان جاری شد نفس‌ها بودند و بدن‌ها نبودند؛ زیرا خداوند سبحان و متعال نخستین چیزی که آفرید نفس‌ها بود، و این متناسب با آن عالم بود، و آیه قرآنی چنین معنایی را بیان کرده است:

۱- انعام: ۱۱۰.

۲- اعراف: ۱۷۲.

۳- رعد: ۲۰.

۳۶.....مؤسسه آموزش عالی مطالعات دینی و زبان‌شناسی - رجعت، عالم امتحان سوم

﴿وَشَهَدُوا عَلٰى اَنْفُسِهِمْ اَنَّهُمْ كَانُوْا كٰفِرِيْنَ﴾^۱ (و علیه خود گواهی می‌دهند که

آنان کافر بودند).

۵. عالم فراموش شده: زیرا امتحان‌شدگان در آنجا، هنگامی که به عالم دنیا فرود

آمدند، آن جایگاه و آنچه را که در آن جریان داشت فراموش کردند و فقط

خلفای خدا آن را به یاد می‌آورند: ﴿وَنَسُوا حَظًّا مِمَّا دُكِّرُوا بِهِ﴾^۲ (و بخشی از

آنچه را به آن اندرز داده شده بودند به فراموشی سپردند).

۶. عالم پیدایش نخستین: و این نکته‌ای روشن است، و قرآن کریم به آن اشاره

کرده است: ﴿وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الْاُولٰٓئِیَ فَاَوْلٰٓئَا تَذَكَّرُوْنَ﴾^۳ (و قطعاً پیدایش

نخستین خود را شناختید؛ پس چرا یادآور نمی‌شوید؟) و ﴿قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي

اَنْشَاَهَا اَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيْمٌ﴾^۴ (بگو همان کسی که نخستین بار آن

را پدید آورد، و اوست که به هر آفرینشی داناست).

حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَإِذْ اَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي اٰدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَاَشْهَدَهُمْ عَلٰى

اَنْفُسِهِمْ اَلْسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوْا بَلٰى شَهِدْنَا اَنْ تَقُوْلُوْا يَوْمَ الْقِيٰمَةِ اِنَّا كُنَّا عَنْ هٰذَا غٰفِلِيْنَ﴾^۵ (و

هنگامی را که پروردگارت از پشت فرزندان آدم، ذریه آنان را برگرفت و ایشان را بر خودشان

گواه ساخت که آیا من پروردگار شما نیستم، گفتند «چرا، گواهی دادیم» تا مبادا روز قیامت

بگوئید ما از این غافل بودیم).

آیه کریم بالا به‌صورت کلی- چیزی را که در عالم ذر حاصل شده بیان کرده است، و

بیشتر مفسران و علما به این آیه پرداخته، و آن را به‌عنوان شاهد قرآنی واضح برای اثبات

۱ - اعراف: ۳۷.

۲ - مائده: ۱۳.

۳ - واقعه: ۶۲.

۴ - یس: ۷۹.

۵ - اعراف: ۱۷۲.

عالم ذر به کار برده‌اند.

از زرارہ، از اباعبداللہ امام صادق علیہ السلام درباره کلام خداوند عزوجل ﴿وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ قَالُوا بَلَىٰ...﴾ روایت شده است، فرمود: «خداوند نسل آدم را از پشت (صلب) او تا روز قیامت بیرون آورد. آنان همچون «ذره» بیرون آمدند. پس خودش را به آنان شناساند و آنان را با خودش آشنا ساخت؛ و اگر چنین نمی‌شد کسی پروردگار خود را نمی‌شناخت...»^۱

از صالح بن سهل، از اباعبداللہ علیہ السلام شده روایت است، فرمود: «برخی از قریش به رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم گفتند: چگونه از انبیا سبقت گرفتی در حالی که تو به‌عنوان آخرین و خاتم آن‌ها مبعوث شده‌ای؟ فرمود: من اولین کسی بودم که به پروردگار ایمان آورد و پاسخ داد. وقتی خدا پیمان انبیا را گرفت و آن‌ها را بر خودشان گواه ساخت و فرمود «آیا من پروردگار شما نیستم»، من نخستین پیامبری بودم که گفت بله؛ پس در اقرار به خداوند عزوجل از همه آن‌ها پیشی گرفتم.»^۲

علی بن معمر، از پدرش نقل کرده است که از امام صادق درباره آیه ﴿هَذَا نَذِيرٌ مِّنَ النَّذْرِ الْأُولَىٰ﴾^۳ (این [پیامبر نیز] بیم‌دهنده‌ای از بیم‌دهندگان نخستین است) پرسیدم. حضرت فرمود: «وقتی خداوند تبارک و تعالی در عالم نخستین ذر، خلق را به‌صورت ذرات کوچک آفرید آن‌ها را در برابر خود در صف‌هایی نگاه داشت و محمد صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم را برانگیخت. عده‌ای به ایشان ایمان آوردند و عده‌ای انکارش کردند. پس خداوند متعال فرمود: (این [پیامبر] بیم‌دهنده‌ای از نخستین بیم‌دهندگان است) یعنی محمد صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم که در عالم نخستین

۱ - تفسیر قمی: ج ۲ ص ۳۷۱، تصحیح و تعلیق: سید طیب موسوی جزایری، چاپ دوم: صفر ۱۴۰۴، مؤسسه دارالکتاب للطباعة و النشر، قم، ایران، انتشارات مکتبه الہدی.

۲ - کافی، کلینی: ج ۲ ص ۱۱.

۳ - نجم: ۵۶.

ذر مردم را به خداوند عزوجل دعوت نمود.»^۱

به محض بازخوانی دقیق متون بالا و روایات بسیار دیگری - که برای پرهیز از به حاشیه رفتن، آن‌ها را بیان نکردیم - ویژگی‌های روشن وجود جهانی قبل از جهان ما روشن می‌شود؛ یعنی همان عالمی که خلاق در آن امتحان شدند، و از آن‌ها عهد و پیمان گرفته شد، و جایگاه‌های آن‌ها مشخص شد، و با توجه به پاسخ مثبت یا منفی که در آنجا دادند رتبه‌بندی شدند؛ ولی متأسفانه برخی علمای شیعه، عالم ذر را انکار یا از پرداختن به آن شانه خالی کردند، که اینجا محل و بحث و بررسی آن نیست.^۲

عالم دنیا (ظلمت دنیا)

همان طور که پیش‌تر گفتیم خداوند سبحان تمام خلائق را در «ذر اول» آزمود و هرکس پاسخ مثبت داد پیروز شد و هرکس نپذیرفت و روی‌گردان شد و سستی کرد، ناکام ماند، هرکس به فراخور حال خودش؛ و در این امتحان جز عده‌ای بسیار اندک که همان خلفای خدا و مؤمنان به آن‌ها بودند پیروز نشدند. مشیت الهی بر این شد که خداوند رحمتش را بر شکست‌خوردگان در امتحان نخستین بگستراند، پس آن‌ها را به عالم دنیا فرو فرستاد تا بار دیگر آن‌ها را امتحان کند.

اما درباره ابلیس (لعنه‌الله)، او در امتحان در سجده به آدم شکست خورد؛ پس خداوند او را از بهشت دنیوی بیرون راند، و او نیز وعده داد فرزندان آدم را گمراه کند. نخستین کسی که در دام او گرفتار شد آدم و حوا علیهم‌السلام بودند، همان طور که حق تعالی می‌فرماید: ﴿فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ

۱ - بحار الانوار، علامه مجلسی: ج ۵ ص ۲۳۴ باب ۱۰ حدیث ۷.

۲ - مثل شیخ مفید و سید مرتضی. مراجعه کنید به: تصحیح الاعتقاد: ص ۸۰ تا ۸۴، تصحیح: حسین درگاهی، مؤتمر العالمی لألفیظ، شیخ مفید، چاپ اول، ۱۳۷۱ش، چاپخانه مهر؛ امالی مرتضی: ج ۱ ص ۲۸ و ۲۹، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، چاپ اول، ۱۳۷۳ق / ۱۹۵۴م، دار احیاء الکتب العربیة.

مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ ﴿۱﴾ (پس شیطان آن دو را از آنجا بلغزاند و از آنچه در آن بودند بیرونشان کرد؛ و گفتیم فرود آید در حالی که بعضی از شما دشمن بعضی دیگرید و برای شما در زمین تا چندی قرارگاه و بهره‌مندی خواهد بود).

پس این امتحان در زمین نبوده، بلکه در جهان دیگری بوده است؛ و ظاهر آیه از انتقال از عالمی که آفرینش در آن انجام شد و سپس آن‌ها به زمین هیبوط شدند حکایت می‌کند؛ یعنی آن‌ها هنگام این خطاب در زمین نبودند، بلکه برای امتحان دوم و توقف موقتی در آن، به سوی زمین فرود آمدند: ﴿وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ﴾ (و برای شما در زمین قرارگاه، و تا چندی برخورداری خواهد بود) و این دلیلی است که اثبات می‌کند عالم امتحان در دنیا، در همان جهانی نبوده است که از آن آمدند، یا از سنخ آن نبوده است.

از زمانی که آدم علیه السلام به زمین فرود آمد و امتحان دوم را آغاز کرد، سفر معرفتی تذکر و به‌یادآوری خلاق، از طریق ارسال پیامی رسالت‌ها توسط کسانی که خداوند سبحان آن‌ها را برگزید، شروع شد تا به خلق یادآوری کنند و دست آن‌ها را به سوی راه نجات بگیرند؛ و طبیعتاً این خودش یک نکته ثابت‌شده قرآنی است که مفسران منکر وجود امتحان اول جاری شده در جهانی که آن را فراموش کرده‌ایم یعنی عالم ذر- دچار سختی و گرفتاری کرده است.

حق تعالی می‌فرماید: ﴿فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ﴾^۲ (پس یادآوری کن که تو فقط یادآوری‌کننده‌ای).

و نیز می‌فرماید: ﴿فَذَكِّرْ إِنْ نَفَعَتِ الذِّكْرَىٰ * سَيَذَكِّرْ مَنْ يَخْشَىٰ﴾^۳ (پس پند ده، اگر پند

۱ - بقره: ۳۶.

۲ - غاشیه: ۲۱.

۳ - اعلیٰ: ۹ و ۱۰.

سود بخشد * آن کس که ترسد به زودی عبرت گیرد).

و حق تعالی می‌فرماید: ﴿نَحْنُ قَدَرْنَا بَيْنَكُمْ الْمَوْتَ وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ * عَلَيَّ أَنْ نَبْدَلَ أَمْثَالَكُمْ وَنُنشِئَكُمْ فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ * وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَىٰ فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ﴾ (ماییم که میان شما مرگ را مقدر کرده‌ایم و بر ما سبقت نتوانید جست؛ * [و می‌توانیم] امثال شما را به جای شما جایگزین کنیم، و شما را [به صورت] آنچه نمی‌دانید پدیدار گردانیم. * و قطعاً شما پیدایش نخستین خود را شناختید؛ پس چرا به یاد نمی‌آورید؟).

قرآن، محمد ﷺ را به عنوان یادآوری‌کننده خطاب قرار داده است که بیان‌کننده واقعیت وجود حالت فراموشی برای واقعه‌ای است که در گذشته بوده؛ به طوری که برای منکران به این معنا اثبات عکس آن دشوار است؛ و این قطعاً اشاره‌ای است به اینکه محمد ﷺ برترین و بالاترین نمونه است تا در صدر فهرست یادآوری‌کنندگان از خلفای خدا قرار بگیرد؛ زیرا او کامل‌ترین انسان و تصویر خدا و تجلی او در خلق است، و در نتیجه همه یادآوری‌کنندگانی که در این جهان پیش از او بوده و به قوم خود ابلاغ و یادآوری کرده‌اند بر همان راه و روش حرکت کرده‌اند؛ زیرا این: ﴿سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا﴾^۲ (سنت خداوند است که در کسانی که پیش‌تر بوده‌اند جاری بوده، و در سنت خدا هرگز تغییری نخواهی یافت).

اعتقادات الهی - که آردگاه امتحان خلق است - تغییر نمی‌کنند و تبدیل نمی‌شوند؛ زیرا دین خدا یکی است، و از طرف خدای یکتای سبحان نازل شده است،^۳ و رسالت نیز یکی است، و فرستادگان یا یادآوری‌کنندگان را فرستنده (مُرْسِل) انتخاب می‌کند. تمامی این‌ها ثوابتی هستند که سنت خدا آن‌ها را شرح می‌دهد؛ همان سنت خداوندی که برایش هیچ

۱ - واقعه: ۶۰ تا ۶۲.

۲ - احزاب: ۶۲.

۳ - برای توضیحات بیشتر مراجعه کنید به کتاب عقاید اسلام: ص ۱۶۹.

دگرگونی و تحولی نمی‌بینی؛ به‌جز برخی متغیرهایی که به خود امتحان‌شوندگان و مقام و مرتبه خلیفه الهی که وظیفه تبلیغ و یادآوری به او سپرده شده در ارتباط است؛ تبلیغی که فصل‌ها و جزئیاتش به‌شکلی موافق با لازمه‌های عالم کثرت و تفصیل جریان یافته است؛ به‌عکس عالم ذر؛ چراکه جزئیات و ناسازگاری‌ها در آن اندک است، و چنین خصیصه‌هایی از ملزوماتش نیست. ناسازگاری‌ها در عالم نزول، بر محور کثرت، تبدیل و دگرگون می‌شوند و هرچه به‌سوی عالم ملکوت بالا برویم عکس این وضعیت خواهد بود، در حالی که ما به‌سوی نور کلی حرکت می‌کنیم.^۱

چرا این امتحان تکرار شد؟

گفتیم امتحان در عالم ذر انجام، و نتایج امتحان‌شوندگان در آنجا مشخص شد؛ ولی خداوند اراده فرمود فرصت دیگری به خلق بدهد تا آن‌ها را بار دیگر بیازماید؛ ولی این بار در عالمی تنزلی، یعنی عالم دنیا؛ و این از رحمت و کرم و واسعۀ خداوند بوده است.

سید احمدالحسن علیه السلام می‌فرماید:

«دادن این فرصت، حقیقی است و توهمی و خیالی نیست. خداوند سبحان به مردم فرصت واقعی داده است تا اگر نتیجه به‌دست آمده در عالم ذر، بد بوده باشد آن را تغییر دهند؛ ولی از آنجا که حقایق آنان زشت و پلید است همان نتیجه تکرار می‌شود؛ یعنی حکمت این است که خداوند، بزرگوار، مهربان و دلسوز است و این فرصت دوباره، ظهوری برای بخشش و کرم و رحمت او سبحان بوده است. علاوه بر آنچه امام صادق علیه السلام در این خصوص بیان کرده که فرود آمدن ارواح در این عالم جسمانی محدود، برای این بوده که ضعف ارواح را از طریق محدودیت و قیدهای آن آشکار نماید.... علت دیگری نیز وجود دارد که خداوند سبحان و متعال آن را بیان

کرده و این نیز با مهربانی و بخشش او در ارتباط است؛ اینکه او می‌داند آنان فرصت دومی را خواهند خواست و در نتیجه پیش از درخواست آنان، او خود این فرصت را در اختیارشان قرار داده است؛ ولی با وجود این تکرار و این بخشش از جانب او سبحان، باز هم خواهیم دید آن‌ها در آخرت درخواست می‌کنند تا امتحانشان تکرار شود و علاوه بر فرصت‌هایی که پیش‌تر به آنان بخشیده شده است، درخواست فرصت دیگری را مطرح می‌کنند: ﴿قَالُوا رَبَّنَا أَمَتْنَا اثْنَتَيْنِ وَ أَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ إِلَىٰ خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ﴾ (می‌گویند ای پروردگار ما، ما را دو بار میراندی و دو بار زنده ساختی. پس ما به گناهانمان اعتراف کرده‌ایم. آیا بیرون‌شدن را راهی هست؟)»^۲

قرآن کریم به توضیح این مسیر از آدم علیه السلام تا به امروز پرداخته و آنچه را جریان یافته برای ما حکایت کرده، و حتی چیزی را که در میان خلقای خدا و اقوامشان تا روز قیامت جاری خواهد شد برای ما حکایت کرده است؛ گویی نسخه‌ای از امتحان، و همان نتایج تکرار می‌شود، و تقریباً همان اسباب و عواملی که منجر به این نتایج می‌شوند تکرار می‌شود؛ ولی به‌خاطر خلاصه‌گویی از بازخوانی آن‌ها در اینجا معذوریم. قرآن و روایات آل محمد علیهم السلام و وظیفه رساندن حقایق آن را عهده‌دار شده‌اند، و به قول معروف: «مشت نمونه خروار است»^۳ و اینکه هر امتی که آزمایش شده، آثاری از گذشتگان داشته که برهان و حجتی برای آن‌ها بوده است. شاید آیه زیر ما را از زیاده‌گویی در این خصوص بی‌نیاز کند: ﴿لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةً لِأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَىٰ وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾^۴ (به‌راستی در سرگذشت آنان، برای خردمندان

۱ - غافر: ۱۱.

۲ عقاید اسلام، سید احمد الحسن: ص ۲۴۴.

۳ - متن عربی: نأخذها قصيرة من طويلة: اندکی از بسیار را برمی‌گیریم. (مترجم)

۴ - یوسف: ۱۱۱.

عبرتی است. سخنی نیست که به‌دروغ ساخته شده باشد؛ بلکه تصدیق آنچه است که پیش از آن بوده و روشن‌گر هر چیزی است و برای مردمی که ایمان می‌آورند رهنمود و رحمتی است).

نکته‌ای که جا دارد در اینجا به آن توجه کنیم این است که طرح و نقشه الهی شناخت، سازگار و موافق با تمامی جهان‌هاست؛ همان‌طور که امتحان، سازگار با عوالم است. از هر جا که شروع شود در جهت تکامل شناختی کسی حرکت می‌کند که بهره‌ای در مراتبی دارد که پاسخ‌دهندگان نخستین به آن‌ها دست یافته‌اند. هر کس بر اساس استعداد و اخلاص خودش؛ همان‌طور که مراتب رسولان یا خلفای خدا به این سو حرکت کرده است؛ به‌گونه‌ای که تصویر آن در پیامبر خدا موسی علیه السلام و عیسی علیه السلام تجلی یافت، و در نهایت در خلیفه کامل خدا محمد صلی الله علیه و آله و سلم و وارثان علمش یعنی اوصیا علیهم السلام متجلی شد؛ تا در نهایت، خلائق در انتهای زمان آخرینشان علیهم السلام به امتحان دیگری، یعنی «رجعت» منتقل شوند.

عالم رجعت (ظلمت رجعت)

رجعت در لغت یعنی بازگشت به زندگی دنیا بعد از مرگ.

جوهری و فیروزآبادی گفته‌اند:

«فلانی به رجعت ایمان دارد، یعنی به بازگشت به دنیا بعد از مرگ ایمان دارد.»^۱

به رجعت، «کرت» (تکرار، مرتبه، دفعه) هم اطلاق می‌شود و این واژه از الفاظ مترادف

(هم‌معنا) آن است. جوهری گفته است:

«کرت: رجوع (بازگشت)؛ گفته می‌شود: "کرتّه" و "کرتّ بنفسه"، فراتر می‌رود و تجاوز

نمی‌کند.»^۱

در حدیث امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) آمده است: «و من صاحب کزّات (بازگشت‌ها) و دولتِ دولت‌ها هستم.»^۲

و در زیارت امیرالمؤمنین (علیه السلام) آمده است: «سلام بر تو ای صاحب "کزّات" و رجعت (بازگشت).»^۳

و سید احمد الحسن (علیه السلام) می‌فرماید:

«نام رجعت بر معنایش دلالت دارد؛ یعنی همان بازگشت یا همان اعاده و تکرار؛ مردمی که می‌میرند بازمی‌گردند؛ آزمونی که به آخر رسیده است تکرار می‌شود؛ روزهایی که گذشته‌اند بازمی‌گردند.»^۴

دلایل قرآنی و روایی برای رجعت

پیش از آنکه به برخی از آیاتی بپردازیم که رجعت را اثبات و به آن دلالت می‌کنند، اشاره‌ای داریم به این نکته که هرکس قائل به رجعت بوده و آن را انکار نکرده است یا صرف‌نظر از چگونگی و شرایط دیگر آن و ماهیت وقوع آن - همه اتفاق‌نظر داشته‌اند بر اینکه منظور از آن، بازگشت مردگان به این دنیا است؛ و در نتیجه رویکرد کسانی که خواسته‌اند رجعت را از طریق قرآن اثبات کنند غالباً گواه‌گرفتن از آیاتی بوده که قدرت خداوند سبحان را برای زنده کردن مردگان بعد از مرگ اثبات می‌کنند، با قرینه آیاتی که درباره احوال برخی از کسانی سخن می‌گویند که مرده و دوباره به این دنیا بازگشته‌اند. مثال‌های زیادی در قرآن

۱ - صحاح، جوهری: ج ۲ ص ۸۰۵.

۲ - کافی، کلینی: ج ۱ ص ۱۹۸، باب «ائمه (علیهم السلام) ارکان زمین هستند.»

۳ - بحار الانوار، مجلسی: ج ۱۰۰ ص ۳۴۹.

۴ - رجعت، سومین روز بزرگ خدا، سید احمد الحسن: ص ۵.

کریم بیان شده است، ولی عملاً آیاتی وجود دارند که در انطباق بر این مفهوم، به طور خاص از جایگاه بالاتری نسبت به دیگر آیاتی که به طور کلی زنده کردن مردگان را بعد از مرگ بیان می کنند برخوردارند. رجعت به طور کلی- با معنای رجوع و بازگشت، مشترک است، اما از نظر ماهیت حقیقی اش، رجعت زنده شدن مردگان و بازگشتشان پس از مرگ از قبرهایشان است و چه بسا مدت زمان طولانی از مرگشان گذشته باشد. توضیحات مربوط به ماهیت این فهم از رجعت، خواهد آمد.

برای آنکه به کوتاه ترین راه های دلالت بر رجعت در کتاب خدا برسیم به برخی آیاتی خواهیم پرداخت که با روایات خلفای خدا تفسیر شده اند، و از طریق آن ها می توان قطعی بودن رجعت را به طور اجمالی اثبات نمود:

• حق تعالی می فرماید: ﴿وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ﴾^۱ (و آن روز که از هر امتی، گروهی از کسانی را که آیات ما را تکذیب کرده اند محشور می گردانیم، پس آنان نگاه داشته می شوند تا همه به هم بپیوندند).

این آیه ما را به محشور شدن خاصی راهنمایی می کند؛ زیرا می فرماید «از هر امتی، گروهی» و فرموده «همه»؛ حال آنکه برای ما ثابت شده است در روز قیامت تمام خلائق بدون استثنا محشور می شوند. اغلب کاربرد استدلالی این آیه در نقض و رد کردن کسی است که می خواهد آن را به روز قیامت منطبق کند، و پذیرفتن این گفته و اثبات آن احتیاج به دقت نظر چندانی ندارد؛ زیرا حشر در روز قیامت، حشری عمومی است که آیه زیر در سخن خداوند متعال آن را محکم می کند: ﴿وَحَشْرُنَاهُمْ فَلَمَّ نَعَادِرُ مِنْهُمْ أَحَدًا﴾^۲ (و آنان را گرد می آوریم و هیچ یک را فروگذار نمی کنیم).

۱ - نمل: ۸۳.

۲ - کهف: ۴۷.

وقتی برای ما ثابت شد برای قیامت، روز خاصی وجود دارد، حق تعالی می‌فرماید: ﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لِيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا﴾ (خداوند کسی است که هیچ معبودی جز او نیست. یقیناً، در روز رستاخیز - که هیچ شکی در آن نیست - شما را گرد خواهد آورد، و راست‌گوتر از خدا در سخن کیست؟)، در آن، گردآمدنی عمومی برای همه خلایق خواهد بود، به همین ترتیب سبک‌وسیاق آیه پیشین نیز بر ما واجب می‌کند که حشر و گردآمدن خاص «از هر امتی، گروهی» نیز روز مستقلی داشته باشد؛ زیرا حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَيَوْمَ نَحْشُرُ﴾ (و روزی که محشور می‌کنیم). این روز باید قبل از روز قیامت باشد؛ زیرا بعد از روز قیامت، روز دیگر نخواهد بود مگر جاودانگی در بهشت یا آتش.

از حماد از اباعبدالله علیه السلام روایت شده است، فرمود: «مردم درباره این آیه چه می‌گویند؟ ﴿وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا﴾ (و آن روز که از هر امتی، گروهی از کسانی را محشور می‌گردانیم).» گفتیم: می‌گویند درباره قیامت است. فرمود: «آن‌طور که می‌گویند نیست؛ منظور، رجعت است. آیا خدا در قیامت از هر امتی، گروهی را محشور و بقیه را رها می‌کند؟ آیه قیامت این آیه است: ﴿وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا﴾ (و آنان را گرد می‌آوریم و هیچ‌یک را فروگذار نمی‌کنیم).»^۲

از ابوصیر روایت شده است، گفت: ابوجعفر علیه السلام به من فرمود: «آیا اهل عراق، رجعت را انکار می‌کنند؟» گفتیم: بله. فرمود: «آیا قرآن را نمی‌خوانند: ﴿وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا﴾ (و آن روز که از هر امتی، گروهی از کسانی را محشور می‌گردانیم).»^۳

• حق تعالی می‌فرماید: ﴿قَالُوا رَبَّنَا أَمَتَنَا اثْنَيْ عَشَرَ مِائَتًا وَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ إِلَى

۱ - نساء: ۸۷.

۲ - بحار الانوار، مجلسی: ج ۵۳ ص ۵۱.

۳ - بحار الانوار، مجلسی: ج ۵۳ ص ۱۱۰.

خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ ﴿۱﴾ (می‌گویند پروردگارا، دو بار ما را میراندی، و دو بار ما را زنده کردی. به گناهانمان اعتراف کردیم؛ پس آیا راه بیرون‌شدنی [از آتش] هست؟).

از محمد بن سلام، از ابوجعفر علیه السلام درباره سخن حق تعالی پرسیده شد: ﴿قَالُوا رَبَّنَا آمَنَّا اِثْنَيْنِ وَأَخْبَيْنَا اِثْنَيْنِ فَاعْتَرْفَنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ اِلَىٰ خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ﴾ (می‌گویند: پروردگارا، دو بار ما را میراندی، و دو بار ما را زنده کردی. به گناهانمان اعتراف کردیم؛ پس آیا راه بیرون‌شدنی [از آتش] هست؟). ایشان فرمود: «به اقوامی خاص در رجعت بعد از مرگ اختصاص دارد، و در قیامت رخ می‌دهد. دور باد قوم ستمکار!»^۲

• حق تعالی می‌فرماید: ﴿كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ * ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ﴾^۳ (نه‌چنین است، زودا که بدانید * باز هم نه‌چنین است، زودا که بدانید).

از عبدالله بن نجیح یمانی نقل شده است، گفت: به اباعبدالله علیه السلام گفتم: ﴿كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ * ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ﴾ (نه‌چنین است، زودا که بدانید * باز هم نه‌چنین است، زودا که بدانید). فرمود: «یک بار در کَرَّت (رجعت)، و بار دیگر در قیامت.»^۴

همچنین درباره رجعت آمده است که از عظیم (امور بزرگ) است: از زراره نقل شده است، گفت: از اباعبدالله علیه السلام درباره این امور عظیم از رجعت و مشابه آن پرسیدم؛ ایشان علیه السلام فرمود: «این چیزی که درباره‌اش می‌پرسی هنوز زمانش فرانسیده است. خداوند عزوجل فرموده است: ﴿بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعَلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ﴾ (بلکه چیزی را دروغ

۱ - غافر: ۱۱.

۲ - مختصر بصائر الدرجات، حسن بن سلیمان حلی: ص ۴۶۳، تحقیق: مشتاق مظفر، مؤسسه انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین قم مشرفه.

۳ - نکات: ۳ و ۴.

۴ - بحار الانوار، مجلسی: ج ۵۳ ص ۱۲۰.

شمرند که به علم آن احاطه نداشتند و هنوز تأویل آن برایشان نیامده است.)^۱

از این روایت برای ما روشن می‌شود رجعت از امور بزرگ است، و از این رو جز معصوم علیه السلام درباره حقیقت آن پاسخ نمی‌دهد، و این از ویژگی‌های خاص آن‌ها علیهم السلام است.^۲

از این پاسخ معصوم روشن می‌شود:

۱. امر رجعت - که درباره‌اش سؤال شده است - امری است به‌طور کلی مسلم و وقوعش حتمی است.

۲. امام علیه السلام اشاره می‌کند رجعت، در آینده رخ خواهد داد، ولی امام از بیان جزئیاتش خودداری می‌کند؛ زیرا هنوز پذیرنده‌ای وجود نداشته است؛ و نیز به‌دلیل وجود کسانی که از سر نادانی آن را انکار می‌کرده‌اند.

همچنین درباره رجعت آمده است که یکی از روزهای سه‌گانه خداست:

از منی حنات، از جعفر بن محمد، از پدرش علیه السلام روایت شده است، فرمود: «روزهای خدا سه‌تاست: روز قائم، روز رجعت، و روز قیامت.»^۳

«کرت» هم‌معنای «رجعت» است، و متون و گفته‌های علما بر این نکته تأکید کرده است. پس روشن است رجعت، یکی از روزهای خداست؛ همان‌طور که قائم علیه السلام روزی دارد و قیامت نیز روزی دارد. پس خصوصیتی که بر این دو روز صدق می‌کند یعنی اینکه مستقل از یکدیگرند - نشان می‌دهد عالمی مستقل یا روزی مستقل وجود دارد که همان «رجعت» یا

۱ - مختصر بصائر الدرجات: ح ۲۶/۸۰، ص ۱۰۸، مؤسسه انتشارات اسلامی.

۲ - امام صادق علیه السلام فرموده است: «اگر ادعاکننده‌ای ادعا کرد، از او درباره امور عظیمی بپرسید که شخصی همچون او درباره‌شان پاسخ می‌دهد.» (غیبت نعمانی: ص ۱۷۸، تحقیق: فارس حسون کریم، دار الجوادین، چاپ اول: ۲۰۱۱ م / ۱۴۳۲ ق.)

۳ - معانی الاخبار، شیخ صدوق: ص ۳۶۶، تصحیح علی‌اکبر غفاری، دارالمعرفة چاپ و نشر، بیروت، لبنان، ۱۳۹۹ ق، ۱۹۷۹ م.

بازگشت (کرت) است.

به این ترتیب به طور خلاصه می‌توانیم بگوییم:

هدف نهایی از خلقت، و هدف از وجود ما، شناخت و معرفت و درجه‌بندی خلائق با توجه به مراتب شناختشان است؛ به‌گونه‌ای که خواست و اراده‌ی خداوند سبحان چنین اقتضا کرده است که سفر معرفتی به امتحان مخلوقات منجر شود. که در جهان‌های سه‌گانه تکرار می‌شود. تا معرفت به بالاترین هدف نهایی خود در فرصت امتحان سوم برسد؛ همان فرصتی که خداوند به امتحان‌شوندگان در عالم رجعت عطا فرموده است؛ و رجعت، یک روز مستقل از روزهای خداوند سبحان و متعال است.

بسیاری از مؤلفان از علمای گذشته و امروز درباره‌ی رجعت قلم‌فرسایی کرده‌اند. نگارنده کتاب «الهیجة فی البرهان علی الرجعة» (بیداری از خواب‌زدگی درباره‌ی برهان‌های رجعت) یعنی حرّ عاملی رحمته‌الله - که بالغ بر ۴۵ تألیف در موضوع رجعت داشته - سخن خود را چنین خلاصه کرده است:

«و از جمله شواهدی که به ثبوت اجماع دلالت می‌کند توافق آن‌ها بر روایت احادیث رجعت است ... و یکی از متأخرین یعنی حسن بن سلیمان بن خالد قمی - رساله‌ای را در این خصوص تألیف کرده و در آن گفته است: رجعت از جمله مفاهیمی است که علمای ما، بلکه همه‌ی امامیه، بر آن توافق کرده‌اند، و اجماع آن‌ها را در این مسئله، شیخ مفید و سید مرتضی و دیگران بیان کرده‌اند.»^۱

عده‌ای از دانشمندان، اخبار رجعت را شرح داده و درباره‌اش بحث کرده‌اند، و برای اثبات درستی آن چنین استدلال آورده‌اند که بازگشت بعد از مرگ به زندگی، با همین ماهیت جسمانی، یعنی با بدن مادی چگال و متراکم انجام می‌شود، و در همین زندگی و دنیایی

۱ - الايقاظ من الهیجة فی البرهان علی الرجعة، حر عاملی: ص ۸۲، تحقیق: مشتاق مظفر.

است که ما در زمان قائم آل محمد علیهم‌السلام در آن زندگی می‌کنیم؛ و این معنایی است که بیشتر آن‌ها به آن رسیده‌اند. عده‌ای دیگر آن را از مقدمات روز قیامت برمی‌شمارند، به دلیل مشخصه‌ای جهانی که رجعت در آن رخ می‌دهد؛ زیرا عالم رجعت، جهان دیگری است که تحت کنترل سیستم متفاوتی نسبت به سیستم حاکم بر عالم دنیاست، و بیشتر آن‌ها حدوث رجعت را در آن، خلاصه می‌کنند.

اینکه ما به‌طور کلی به برخی از سخنان آن‌ها می‌پردازیم برای بیان آنچه است که آن‌ها برای این معنای گفته‌شده برای رجعت، نقل کرده‌اند؛ جدای از تفسیرهای آن‌ها دربارهٔ حوادث و رخداد‌های متعدد و جزئیاتی - از نظر وقوع و هدف نهایی و خصوصیات آن - که به رجعت تعلق دارد. ما به بررسی سخنان و تقریرهای آن‌ها خواهیم پرداخت تا روشن شود آیا به نتایجی منجر خواهند شد که بتواند رجعت را به‌عنوان روزی از روزهای خدا به تصویر بکشد، به‌طوری که اعتقادات درستی را به‌دنبال داشته باشد، و بی‌تفاوتی نسبت به آن‌ها عامل دور شدن از خواست خدا و هدف نهایی او باشد. و آیا حقایق بسیاری وجود دارد که از دسترس فهم آن‌ها پنهان مانده باشد؟ چراکه فهم این حقایق از جمله مشخصات و توانایی‌های آن‌ها نبوده است؛ حقایقی که سوءبرداشت‌ها و تشویش‌هایی دربارهٔ‌شان صورت گرفته، و چه بسا تعارضات بسیاری با مسائل ثابت‌شده در قرآن و گفته‌شده توسط معصومین دربارهٔ‌شان بیان شده باشد؛ زیرا آن‌ها فهم و برداشت خود را به‌عنوان سخن نهایی دربارهٔ اموری ارائه کرده‌اند که فقط منوط به گفته‌های معصومین علیهم‌السلام است و به آن‌ها علیهم‌السلام اختصاص دارد!

با مراجعهٔ کامل به عالمی که تأویل این سخن است: «هرکس از آن جلو بزند نابود شود، و هرکس از آن عقب بماند هلاک شود، و هرکس به آن بیوندد ملحق شود» تمامی این جزئیات به‌طور مفصل روشن خواهد شد، و ما را در برابر جادهٔ صواب و درستی قرار خواهد داد.

فصل اول:

نظرات علما درباره رجعت

فهم علما از رجعت چگونه بوده است؟

برای آنکه احاطه کافی پیدا کنیم تا بتوانیم برداشتی را که علمای شیعه در سطح فهم و تصور از رجعت به آن رسیده‌اند بیان کنیم باید به گفته‌های آنان درباره جوانب متعدد رجعت بپردازیم، و از طریق این سخنان هر چیزی را که از دید آن‌ها رجعت را از بُعد معنایی، جایگاه، اسباب، غایت و اهداف جلوه‌گر می‌سازد بررسی کنیم تا برای ما روشن شود آن‌ها رجعت را چگونه فهمیده‌اند، و برای بیان حقیقت و معنای رجعت، آیات و روایات را - که دو محور مهم و اساسی محسوب می‌شوند - چگونه دسته‌بندی کرده‌اند؟ البته با توجه به برداشت خودشان از معنای آیات و روایات بر اساس تفسیرهایی که از ائمه علیهم‌السلام وارد شده است؛ و آیا روش‌های تحقیق آن‌ها موافق و هم‌سو با ضوابط وارد شده از آل محمد علیهم‌السلام برای تعامل با اخبار وارد شده از آن‌ها علیهم‌السلام بوده است، به طوری که از موضوعات ثابت شده معصومین و قرآنی دور نشود؟ و آیا آرا و نظرات آن‌ها که در این زمینه شاخه‌شاخه شده است چه مباحثی که محل اختلاف بوده‌اند و چه آن‌هایی که در جزئیاتشان اتفاق نظر وجود دارد - و از طریق آن‌ها تصویر رجعت از دید خودشان ترسیم می‌شود مفید و ثمربخش بوده است؟

در این فصل ماهیت تصور و فهم به دست آمده توسط آن‌ها برای ما روشن خواهد شد؛ یا از طریق ارائه در قالب سرفصل‌هایی مبتنی بر ابعاد مختلفی که آن‌ها به رجعت پرداخته‌اند خلاصه نتایجی که علمای اولیه یا متأخر شیعه درباره رجعت به دست آورده‌اند مشخص خواهد شد.

پس این فصل مشتمل بر سخنان علما درباره رجعت بر اساس مهم‌ترین عناوینی است

که آن‌ها از طریق آن به این مسئله پرداخته‌اند:

۱. آیات قرآنی که به رجعت دلالت می‌کنند.
۲. دعاها و زیارت‌های صادرشده از ائمه هدیایت علیهم‌السلام.
۳. روایات واردشده از ائمه علیهم‌السلام که آیات قرآنی دلالت‌کننده به رجعت را تفسیر می‌کنند.

که از عنوان سوم، زیرموضوعات زیر منشعب می‌شود:

- ۱- بیان قدرت خدا برای زنده‌کردن بعد از میراندن.
- ۲- رجعت از نظر درستی و امکان‌پذیر بودن و وقوع آن.
- ۳- رجعت کجا اتفاق می‌افتد؟
- ۴- رجعت چگونه اتفاق می‌افتد؟
- ۵- رجعت و زمان ظهور مقدس.
- ۶- رجعت و روایات مهدیون.
- ۷- اعتقاد به رجعت و تکلیف در آن.

اول: آیات قرآنی که به رجعت دلالت می‌کنند

در طول این تحقیق، از طریق بررسی‌هایی که روی بیشتر تألیفات مهم و شناخته‌شده درباره رجعت که مؤلفانشان در بسیاری از مشترکات با یکدیگر توافق داشتند انجام داده‌ام (با صرف‌نظر از جزئیات) الگویی برایمان حاصل می‌شود که حول یک ایده و تصویر مشترک دور می‌زند که بر آن اتفاق نظر وجود دارد، با صرف‌نظر از تفکرات و افراد شاذ و نادر در میان آن‌ها، چه درباره اصل اعتقاد به رجعت، و چه درباره برخی جزئیات آن. استدلال‌های آن‌ها با استفاده از آیات، به‌طور کامل بر آیات خاصی منطبق می‌شود که آن‌ها اتفاق نظر دارند درباره رجعت است؛ بنابراین متوجه شدم آن‌ها بر حمل معنا و دلالت‌های این آیات درباره

رجعت، اتفاق نظر دارند.

اشاره کردیم علما برای استدلال برای اثبات امکان‌پذیر بودن و وقوع رجعت سعی کرده‌اند به بسیاری از آیاتی استناد کنند که ظاهرشان نشان‌دهنده قدرت خدا برای زنده کردن بعد از مرگ بوده است؛ به طوری که تألیفات و تصنیف‌های آن‌ها در رساله‌ها و کتاب‌ها و بحث‌ها از این آیات خالی نیست؛ بلکه حتی این آیات، در صدر تحقیقات آن‌ها قرار دارد و برخی از آن‌ها این آیات را در مقدمه مطالعات خود آورده‌اند؛ که این تأکیدی است که گسترش استفاده از آیات قرآنی دلالت‌کننده به رجعت را از سوی آنان نشان می‌دهد. برخی از آن‌ها بابتی را اختصاص داده‌اند که در آن ده‌ها آیه را ذکر کرده‌اند مثل شیخ عاملی در کتاب خود «الایقاظ من الہجعة» که در مقدمه آن گفته است:

«و احادیثی در تفسیر آیات گفته‌شده وارد شده‌اند، و اینکه منظور از این آیات، رجعت بوده است. پس لازم است به آن‌ها اعتماد کنیم و به مضمون آن‌ها اعتقاد داشته باشیم.»^۱

وی همچنین در خصوص احادیث تفسیرکننده این آیات گفته است:

«به‌علاوه وقتی دو حدیث در تفسیر یک آیه در دو معنای مختلف وارد شده باشند، به طوری که مثلاً یکی از آن‌ها درباره رجعت و دیگری در موضوع دیگری باشد، نمی‌توانیم یکی از این دو حدیث را انکار کنیم؛ زیرا وارد شده است که «قرآن، ظاهری دارد و باطنی» و چه بسا از یک آیه، دو معنای مختلف یا حتی بیشتر مدنظر بوده باشد ... حال اگر به این نکته اقرار داشته باشیم، پس آیات بسیاری هستند که به رجعت و وقوع آن و پیشگویی درباره آن دلالت می‌کنند.»^۲

۱ - الایقاظ من الہجعة بالبرهان علی الرجعة، حر عاملی: ص ۷۲.

۲ - الایقاظ من الہجعة بالبرهان علی الرجعة، حر عاملی: ص ۷۲.

۱. ﴿وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ بَلَىٰ وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ * لِيُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي يُخْتَلَفُونَ فِيهِ﴾^۱ (و با سخت‌ترین سوگندهایشان به خدا سوگند یاد کردند که خدا کسی را که می‌میرد بر نخواهد انگیزد. آری، [انجام] این وعده بر او حق است، لیکن بیشتر مردم نمی‌دانند. * تا [خدا] آنچه را درباره‌اش اختلاف دارند برایشان روشن کند).

۲. ﴿أَلَيْسَ ذَلِكَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَىٰ﴾^۲ (آیا چنین کسی قادر نیست مردگان را زنده کند؟!).

۳. ﴿وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ * قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ﴾^۳ (و برای ما مثلی آورد و آفرینش خود را فراموش کرد؛ گفت «چه کسی این استخوان‌ها را که چنین پوسیده‌اند زندگی می‌بخشد؟» * بگو همان کسی که نخستین بار آن را پدید آورد؛ و اوست که به هر آفرینشی داناست).

به‌علاوه وی دسته دیگری از آیات را نیز برگزیده و برای آن‌ها توضیح نوشته است؛ به‌طوری که این توضیحات می‌توانند برای ما تصویری کلی از فهم شیخ حر عاملی و دیگر علمای شیعه درباره رجعت را به تصویر بکشند:

- حق تعالی می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾^۴ (زیرا خدا بر هر چیزی تواناست)؛ و این آیه به نظر شیخ حر عاملی:

«به امکان رجعت دلالت دارد. این آیه در جاهای متعدد در قرآن در مقام پاسخ به

۱ - نحل: ۳۸ و ۳۹.

۲ - قیامت: ۴۰.

۳ - یس: ۷۸ و ۷۹.

۴ - فاطر: ۱؛ طلاق: ۱۲.

کسی آمده است که زنده کردن مردگان را انکار می‌کند، و همین طور پاسخ به دیگر موضوعات.»^۱

- حق تعالی می‌فرماید: ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَىٰ وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ﴾^۲ (آیا کسی که آسمان‌ها و زمین را آفریده توانا نیست [دوباره] مانند آن‌ها را بیافریند؟ آری، اوست آفریننده دانای).

درباره این آیه نیز شیخ عاملی توضیح نوشته، می‌گوید:

«و همان طور که ملاحظه می‌کنید این آیه به امکان رجعت دلالت دارد؛ هرچند به‌همراه آیات و روایاتی باشد که به وقوع آن در امت‌های گذشته اشاره دارند.»^۳

- حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾^۴ (خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند وعده داده است که حتماً آنان را در این سرزمین جانشین خواهد کرد؛ همان گونه که کسانی را که پیش از آنان بودند جانشین قرار داد؛ و آن دینی را که برایشان پسندیده است به سودشان مستقر کند، و بیمشان را به ایمنی مبدل گرداند، [تا] مرا عبادت کنند و چیزی را با من شریک نگردانند، و هرکس پس از آن به کفر گراید، آنان‌اند که نافرمان‌اند).

حر عاملی می‌گوید:

«احادیث بسیاری در تفسیر این آیه آمده‌اند که به رجعت اشاره دارد؛ به‌طوری که این

۱ - الايقاظ من الهجعة بالبرهان على الرجعة، حر عاملی: ص ۱۰۹.

۲ - یس: ۸۱.

۳ - الايقاظ من الهجعة بالبرهان على الرجعة، حر عاملی: ص ۱۱۰.

۴ - نور: ۵۵.

احادیث به این نکته تصریح کرده‌اند و نمی‌توان احتمال دیگری در نظر داشت، مگر اینکه از ظاهر آیه روی بگردانیم و از حقیقت آن خارج شویم؛ و شکی نیست که در صورت عدم وجود قرینه، باید به حقیقت حمل شود؛ در حالی که در اینجا چنانچه ملاحظه می‌کنید قرینه‌ای وجود ندارد، و مشخص است وجود فعل‌های بسیار درباره آینده، و ضمیرهای جمع متعدد، و لفظ جانشین کردن، و تمکین و ترس و ایمنی و بندگی، و دیگر تصریحات و تلویحات، جز درباره رجعت درست نخواهد بود. کدام ترس و امنیت و جانشینی و تمکین و عبادت است که می‌تواند به مُرده نسبت داده شود، مثلاً با این توجیه که فردی چیزی را از اولاد اولادش بعد از یازده نسل به دست بیاورد؟! و تصریحات آمده در احادیث بعدی، هرگونه شک و شبهه‌ای را برطرف می‌کند.»^۱

در اینجا شیخ عاملی، مصداق این آیه را در رجعت تعیین کرده است؛ با تکیه بر مطالب واردشده در شرح حال جانشینان و کسانی که تمکین داده می‌شوند، و معانی و اوصافی که در خود داشته‌اند، به طوری که طبق نظر او جز با «رجعت» هم‌خوانی ندارند. حال آیا به نظر شما چنین مفید کردن یا منحصر کردنی منشأ قرآنی یا روایی محکمی داشته است؟!

- حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ﴾^۲ (و چون قول [عذاب] بر ایشان واجب گردد جنبنده‌ای را از زمین برای آنان بیرون می‌آوریم که با ایشان سخن گوید؛ در حالی که مردم به آیات و نشانه‌های ما یقین نداشتند).

وی می‌گوید:

«ظاهر این آیه بیان می‌کند آن جنبنده از زمین بیرون می‌آید؛ زیرا اصل، اجتناب از حدس و گمان و عدم مخفی‌کاری است. این جنبنده با مردم سخن می‌گوید و حجت بر

۱ - الايقاظ من الهجة بالبرهان على الرجعة، حر عاملی: ص ۱۰۷ و ۱۰۸.

آن هاست؛ وگرنه سخن گفتن وی با آنان بیهوده می شد و پذیرفتن سخنش واجب نمی شد؛ به خصوص با ملاحظه سخن خدای تعالی: ﴿وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ﴾ (و چون قول [عذاب] بر ایشان واجب گردد) و این ظاهر را احادیث بعدی که دلالت می کنند به اینکه منظور از این جنبنده، امیرالمؤمنین (علیه السلام) است تأیید می کنند.^۱

- حق تعالی می فرماید: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ﴾^۲ (آیا از [حال] کسانی که از بیم مرگ از خانه های خود خارج شدند، و هزاران تن بودند خبر نیافتی؟ پس خداوند به آنان گفت بمیرید؛ و سپس آنان را زنده ساخت).

شیخ عاملی گفته است:

«این آیه به وقوع رجعت دلالت دارد، و امکان پذیر بودن و مجاز نبودن انکار آن را لازم می گرداند. در این آیه دلالتی برای وقوع آن هم وجود دارد، البته با ضمیمه کردن احادیثی که نشان می دهند مشابه آنچه در امت های گذشته رخ داده است در این امت هم رخ می دهد. در احادیثی که در ادامه می آید و همین طور دیگر احادیث. روایت شده است کسانی که در این آیه ذکر شده اند هفتاد هزار تن بوده اند، و خداوند آن ها را برای مدتی طولانی میراند و سپس آن ها را زنده کرد؛ پس آن ها به دنیا بازگشتند و دوباره برای مدتی طولانی زندگی کردند.»^۳

- حق تعالی می فرماید: ﴿إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ﴾^۴ (به راستی ما فرستادگان خود و کسانی را که ایمان آوردند در زندگی دنیا و روزی

۱ - الايقاظ من الهجة بالبرهان على الرجعة، حر عاملی: ص ۱۱۰.

۲ - بقره: ۲۴۳.

۳ - الايقاظ من الهجة بالبرهان على الرجعة، حر عاملی: ص ۱۱۰.

۴ - غافر: ۵۱.

که گواهان بر پای می‌ایستند یاری می‌کنیم).

حر عاملی گفته است:

«احادیث متعددی که در ادامه می‌آید بیان کرده‌اند منظور از این آیه، رجعت است؛ و ظاهر آیه نیز این تصریحات را تأیید می‌کند. قطعاً بسیاری از رسولان و ائمه و کسانی که ایمان آورده‌اند یاری نشده‌اند، و فعل آیه، به زمان آینده دلالت دارد، و خدا خُلف‌وعده نمی‌کند. درباره تعبیر این آیه به خروج مهدی (علیه السلام) نکاتی وجود دارد:

اول: این کار، خروج از حقیقت به مجاز است. بدون آنکه قرینه‌ای وجود داشته باشد؛ و این کار -طبق اجماع- باطل است.

دوم: خلاف تصریحاتی است که به آن‌ها اشاره شد.»^۱

به این ترتیب فهم و برداشت شیخ عاملی نیز به همان صورت پیشینیناش منعقد شده است؛ و متأخران با مقید کردن کاربرد این آیه مبارک به رجعت، بر اساس فهم زمان و مکانی خودشان از این آیه، بر همان راه و روش گذشتگان حرکت کردند^۲ و به این ترتیب آن را از امکان انطباق بر مصداق دیگری دور کرده‌اند. در فصل آینده به امکان گذر از چنین قید و

۱ - الايقاظ من الهجة بالبرهان على الرجعة، حر عاملی: ص ۱۱۳.

۲ - شیخ مفید در کتاب «أجوبة المسائل العکبرية» این آیه را ذکر کرده، گفته است: «و امامیه گفته‌اند: خدای تعالی وعده یاری اولیا را پیش از آخرت در زمان قیام قائم (علیه السلام) و بازگشتی که در نهایت به مؤمنان وعده داده است عملی می‌کند.» المسائل العکبرية: ص ۷۴، از تصنیفات مفید، دار المفید، ناشر: الهدی، چاپ اول، ۱۴۳۳ق، چاپخانه: الظهور؛ بحار الانوار، مجلسی: ص ۵۳، ۶۵، با این توضیح که نوشته است: «پوشیده نیست که این نکته از آنچه مفسران گفته‌اند روشن است؛ اینکه یاری با ظهور حجت است، یا غالباً انتقام گرفتن توسط آن‌ها از کفر در دنیا است.» تفسیر قمی: ج ۲ ص ۲۵۸؛ مختصر بصائر الدرجات، حسن بن سلیمان حلی: ص ۹۲، ۵۷؛ رجعت از ظهور تا معاد، محمد السند: ص ۴۲۸ در توضیحی که وی هنگام ذکر حدیثی که در آن آمده است «به راستی ما رسولانمان را یاری می‌کنیم...» گفته است: «و این روایت وجه دلالت در وعده مذکور در این آیه را برای ضرورت رجعت بیان می‌کند.»

بندهایی، با وجود شواهد و مدارکی که این امکان را توجیه می‌کنند، خواهیم پرداخت.

دوم: دعاها و زیارت‌های صادر شده از ائمه هدی (علیهم‌السلام)

ما مجموعه‌ای از دعاها و زیارت‌ها را در میراث شیعه داریم که در میان انبوه کتاب‌های ادعیه و زیارت‌های شیعی پراکنده‌اند، و کتاب‌های حدیث و کتاب‌های متعدد عقیدتی شیعه نیز آن‌ها را در بر گرفته‌اند. از جمله این دعاها و زیارت‌ها دعاهایی هستند که موقعیت رجعت در آن‌ها بیان شده است، به‌عنوان اعتقادی که این دعاها و زیارت‌های منسوب به ائمه (علیهم‌السلام) به آن تشویق کرده‌اند، و در نتیجه مرجع حدیثی مهمی برای علما و تصنیف‌گران و پژوهشگرانی هستند که به رجعت توجه کرده و درباره آن نوشته، و با این دعاها و زیارت‌ها برای اثبات و درستی رجعت و نیز ویژگی‌ها و موقعیت زمانی و مکانی آن استدلال آورده‌اند.

۱- از امام علی بن محمد (علیه‌السلام) در زیارت جامعه آمده است: «... در حالی که به شما اعتراف می‌کنم، و به بازگشت شما ایمان دارم، و رجعت شما را تصدیق می‌کنم، و منتظر امر شما و چشم‌انتظار دولت شما هستم ... و یاری من برای شما مهیاست، تا آنکه خدا دینش را با شما زنده کند، و شما را در روزهای خود بازگرداند، و شما را برای عدالت خود یاری، و شما را در زمینش تمکین دهد ... و در رجعت شما بازگردد، و در دولت شما مالک گردد، و در عافیت شما مشرف گردد، و در زمینش شما را تمکین دهد...»^۱

۲- از محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری نقل شده است، گفت: توقیعی از ناحیه مقدسه آمده - خداوند تعالی حفظش کند- و پس از بیان مسائل، فرموده است: «بسم الله الرحمن

۱- من لا یحضره الفقیه، قمی: ج ۲ ص ۳۸۹، انتشارات مؤسسه چاپ و نشر اعلمی، پانوش و تصحیح: حسین اعلمی، چاپ اول، بیروت، لبنان، ۱۴۰۶ق/ ۱۹۸۶م؛ تهذیب الاحکام، طوسی: ج ۶ ص ۱۱۱ و ۱۱۲/ ۱۷۷، باب زیارت جامعه، تصحیح و توضیح: علی اکبر غفاری، مکتبه الصدوق، دار الکتب الاسلامیه، تهران، چاپ اول، ۱۳۸۳ش، انتشارات مروی.

۶۰.....مؤسسه آموزش عالی مطالعات دینی و زبان‌شناسی - رجعت، عالم امتحان سوم

الرحیم، نه به امر خدا تعقل می‌کنید، و نه از اولیایش می‌پذیرید، "حکمتی است بالغه، و انذارها قومی را که ایمان نمی‌آورند سودی نرساند". سلام بر ما، و بر بندگان صالح خدا. اگر خواستید با ما به‌سوی خدای تعالی و به‌سوی ما توجه کنید همانی را بگویید که حق تعالی می‌فرماید: "سلام بر آل یس ... و شهادت می‌دهم تو حجت خدا هستی؛ و شما نخستین و آخرین هستید؛ و بازگشت شما حق است، و تردیدی در آن نیست؛ در روزی که ایمان کسی که قبلاً ایمان نیاورده یا در ایمان خود سودی به دست نیاورده است به او سودی نمی‌رساند..."^۱

۳- از اباعبدالله علیه السلام روایت شده است، فرمود: «وقتی به قبر حسین علیه السلام رسیدی در آنجا می‌گویی: شما را شاهد می‌گیرم که من به شما مؤمن هستم، و به بازگشت شما یقین دارم.»^۲

۴- از صادق علیه السلام روایت شده است: «شهادت می‌دهم که من به شما مؤمن هستم، و به بازگشت شما یقین دارم ... و یاری من برای شما مهیاست، تا آنکه خدا به شما اجازه دهد؛ پس همراه با شما هستم؛ با شما، نه با دشمن شما.»^۳

۵- در زیارت عباس علیه السلام آمده است: «شهادت می‌دهم تو مظلومانه کشته شدی، و خداوند آنچه را به شما وعده داده است برای شما به انجام می‌رساند ... من به شما و به بازگشت شما ایمان دارم ... خداوند ما و رسولش و اولیایش را گرد هم آورد.»^۴

۱ - بحارالانوار، مجلسی: ج ۵۳ ص ۱۷۱ و ۱۷۲.

۲ - کامل‌الزیارات، ابن‌قولویه: ص ۳۹۳، تحقیق: محمد زکی جعفری، مؤسسه فرهنگی دار الحجة، مطبعة گل وردی، چاپ اول، ۱۴۳۴ ق / ۲۰۱۳ م.

۳ - مصباح‌المتجهج، طوسی: ص ۵۰۱، تصحیح: شیخ حسین اعلمی، مؤسسه انتشاراتی اعلمی، بیروت، لبنان، چاپ اول، ۱۴۱۸ ق / ۱۹۹۸ م.

۴ - مصباح‌المتجهج، طوسی: ص ۵۰۵، تصحیح: شیخ حسین اعلمی، مؤسسه انتشاراتی اعلمی، بیروت، لبنان، چاپ اول، ۱۴۱۸ ق / ۱۹۹۸ م.

حر عاملی می‌گوید:

«می‌گویم: ایاب: یعنی بازگشت، و به بازگشت حسین (علیه السلام) و هفتاد تن از کسانی اشاره دارد که همراه با وی کشته شدند؛ که از جمله آن‌ها عباس (علیه السلام) است.»^۱

۶- در زیارت امیرالمؤمنین (علیه السلام) آمده است: «... پس مرا از کسانی قرار بده که او را یاری می‌دهد و با او پیروز می‌شود، و با یاریات برای دینت در دنیا و آخرت بر او منت می‌نهی.»^۲

سوم: روایات وارد شده از ائمه (علیهم السلام) که آیات قرآنی دلالت کننده به رجعت را تفسیر می‌کنند

اما درباره سخنان علما از بُعد استدلال‌هایشان به آیات قرآنی تفسیر شده توسط ائمه (علیهم السلام)، آن‌ها را تا حدودی به تفصیل، بر اساس عناوینی مورد مطالعه قرار خواهیم داد که این آیات را به‌عنوان گواه برای رجعت به کار برده‌اند؛ به‌صورتی که بتواند تصویر جامع‌تری در اختیار ما قرار دهد؛ و از طریق آن تلاش خواهیم کرد با استناد به استدلال‌هایی که ارائه کرده‌اند به‌صورت کلی و تفصیلی- به نظرات و نتایج تقریرات آن‌ها درباره رجعت احاطه پیدا کنیم.

۱- بیان قدرت خدا برای زنده کردن بعد از میراندن

طبرسی در «مجمع‌البیان» به نقل از تفسیر عیاشی به نقل از امام صادق (علیه السلام) درباره سخن حق تعالی: ﴿فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بِبَعْضِهَا كَذَلِكَ يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَى﴾ (پس گفتیم «پاره‌ای از آن [گاو سر بریده را] به آن [مقتول] بزنید»). این‌گونه خدا مردگان را زنده می‌کند) گفته است:

«مقتول پیرمردی ثروتمند بود که پسران برادرش او را کشتند، و او را جلوی در خانه

۱ - الايقاظ من الهجرة بالبرهان على الرجعة، حر عاملی: ص ۳۲۰.

۲ - مصباح‌المتجهج، طوسی: ص ۵۱۸.

یکی از اسباط (فرزندان یعقوب) انداختند ... پس خداوند به موسی وحی کرد به آن‌ها فرمان دهد گاو را ذبح کنند، و قسمتی از بدن آن گاو را به مقتول بزنند، و خدا مقتول را زنده می‌کند.»

طبرسی گفته است:

«و پس از آنکه انتخاب زمان زنده کردن را به آن‌ها داد، به آن‌ها فرمان داد قسمتی از بدن گاو را به مقتول بزنند تا بدانند خداوند سبحان و متعال می‌تواند مردگان را هر وقت بخواهد زنده کند.»^۱

و سید مرتضی گفته است:

«اعتقاد شیعه امامیه آن است که خداوند در زمان ظهور امام مهدی (عج) قومی از شیعیانی را که پیش‌تر مرده بودند زنده می‌کند تا به پاداش یاری و همکاری با او و مشاهده دولتش برسند، و نیز قومی از دشمنانش را باز می‌گرداند تا او (عج) از آن‌ها انتقام بگیرد؛ و دلیل بر درستی این اعتقاد آن است که هیچ شبهه‌ای برای عاقل ایجاد نمی‌کند که این کار برای خداوند قابل انجام است و ناممکن نیست؛ در حالی که ما بسیاری از مخالفان خود را می‌بینیم که رجعت را انکار می‌کنند و آن را ناممکن می‌دانند.»^۲

حر عاملی با استناد به این سخن حق تعالی: ﴿إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾^۳ (زیرا خدا بر هر چیزی تواناست) گفته است:

«این آیه به امکان رجعت دلالت دارد. این آیه در جاهای متعدد در قرآن در مقام پاسخ‌گفتن به کسی آمده است که زنده کردن مردگان را انکار می‌کند، و همین طور در

۱ - مجمع‌البیان، طبرسی: ج ۱ ص ۱۸۳ تا ۱۸۷، چاپ و نشر و توزیع دارالعلوم، بیروت، لبنان، چاپ اول، ۱۴۲۶ق/ ۲۰۰۵م.

۲ - رسائل الشریف مرتضی: ج ۱ ص ۱۲۵ و ۱۲۶، مقدمه: احمد احسینی، نشر دارالقرآن الکریم، انتشارات خیام، قم، ۱۴۰۵ق.

۳ - فاطر: ۱، طلاق: ۱۲.

پاسخ به دیگر موضوعات ... و در برخی احادیث آمده است که از آن‌ها علیهم السلام درباره رجعت سؤال شد و پاسخ دادند: این کار انجام‌شدنی است، و جز کافر آن را انکار نمی‌کند.»

و این سخن خدای تعالی را آورده **﴿الْبَيْسَ ذَلِكَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَى﴾**^۱ (آیا چنین کسی قادر نیست مردگان را زنده کند؟!) و گفته است:

«این آیه به امکان رجعت دلالت دارد؛ و «رجعت» از جنس زنده کردن مردگان است، نه بیش از آن؛ و هیچ تردیدی در یکسان بودن قدرت خدا در انجام تمامی ممکنات وجود ندارد.»^۲

۲- رجعت از نظر درستی و امکان پذیر بودن

علمای شیعه متقدم و متأخر با استفاده از عنوان‌های زیر برای این ویژگی رجعت استدلال آورده‌اند:

• آیات قرآنی دلالت‌کننده به رجعت:

تعدادی از این آیات را پیش‌تر تقدیم کردیم؛ آیاتی که بیان می‌کنند مردمی هستند که مرده‌اند و سپس خدا آن‌ها را زنده می‌کند. آن‌ها به صورت گسترده به این جنبه پرداختند و انرژی بسیاری را در بحث‌های خود به آن اختصاص دادند، و تلاش بسیاری به خرج دادند تا این عنوان، جایگاهی بزرگ در تألیفاتشان داشته باشد؛ با این باور که این دست از آیات، جنبه مهمی در این مبحث خطیر است، و به دلایل واضح و آشکار به مهم‌ترین آن‌ها در سطح این تحقیق خواهیم پرداخت. پس آن‌ها شروع به جمع‌آوری آیات و روایاتی کردند که این معنا را آشکار می‌کند.

۱- قیامت: ۴۰.

۲- الايقاظ من الهجعة بالبرهان على الرجعة، حر عاملی: ص ۱۰۹ و ۱۱۰.

• استدلال به رجعت از طریق استدلال بر معاد:

زیرا معاد امکان‌پذیر است، اخبار و روایات درستی درباره معاد وجود دارد. حر عاملی گفته است:

«زیرا چه بسا زندگی بعد از مرگ برای برخی از مردم و نیز برخی انبیا و اوصیا رخ داده باشد؛ و حتی قوت این دلیل برای اثبات رجعت، واضح‌تر از قوت و استواری آن برای اثبات معاد است؛ زیرا امر معاد، بزرگ‌تر، و احوال آن عجیب‌تر و شگفت‌انگیزتر است و برخلاف رجعت، هیچ نظیر و مشابهی ندارد. در کتاب و سنت، اشاره‌هایی به این دلیل وجود دارد، و نیز پاسخی به کسی که زنده کردن مردگان را انکار می‌کند. بدان، این دلیل در بردارنده دلایل بعدی یا بیش از آن است، و این فقط به‌عنوان یک کلیت بود و مطالب بعدی به‌متابزه تفصیل آن خواهند بود.»^۱

تأکید و تمرکز علما بر جوانبی بوده که در اثبات درستی و وقوع رجعت متبلور شده‌اند؛ به‌طوری که میزان اهتمام و تلاش آن‌ها را برای اثبات رجعت به‌عنوان زنده کردن مردگان بعد از مرگ به ذهن خواننده متبادر می‌کند. خالی از فایده نیست برخی از شواهدی را مرور کنیم که توسط بسیاری از آن‌ها برای اثبات این منظور، بیان شده‌اند:

اول: بازگشت برخی افراد و گروه‌ها به دنیا بعد از مرگ:

شیخ صدوق چنین استدلال کرده است:

«و حق تعالی فرموده است: ﴿أَو كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْبَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ﴾ (یا چون آن کس که به شهری که بام‌هایش همه فرو ریخته بود عبور کرد و گفت «چگونه خداوند، [اهل] این [ویرانکده] را پس از مرگشان زنده می‌کند؟» پس خداوند او را یک‌صد سال میراند. آنگاه او را

برانگیخت). این مرد، صد سال مُرد و سپس به دنیا بازگشت و در آن باقی ماند، و سپس با اجل خود مرد. او «عزیر» بود، و روایت شده است او ارمیا علیه السلام بوده است. حق تعالی به عیسی علیه السلام فرموده است: ﴿وإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ بِأَذْنِي﴾^۱ (و آنگاه که مردگان را به اذن من [زنده از قبر] بیرون می‌آوری). پس تمام مردگانی که خداوند برای عیسی علیه السلام زنده کرده است به دنیا بازگشتند و در آن باقی ماندند و سپس با اجل‌های خود مردند. حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَن يَمُوتُ بَلَىٰ وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا﴾^۲ (و سخت‌ترین سوگندهایشان به خدا سوگند یاد کردند خدا کسی را که می‌میرد برنخواهد انگیخت. آری این وعده حقی است بر عهده او) و این در رجعت خواهد بود؛ زیرا در ادامه این سخن فرموده است: ﴿لِيُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي يُخْتَلِفُونَ فِيهِ﴾^۳ (تا آنچه را درباره‌اش اختلاف دارند برایشان روشن نماید) و روشنگری و تبیین در دنیا انجام می‌شود و در آخرت نیست.^۴

طبرسی در تفسیر آیه کریم ﴿فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ﴾^۵ (پس خداوند به آنان گفت بمیرید؛ و سپس آنان را زنده ساخت) گفته است:

«و این آیه، حجتی علیه کسی است که هم عذاب قبر و هم رجعت را انکار می‌کند؛ زیرا زنده کردن آنها همانند زنده کردن این کسانی است که خداوند آنها را برای عبرت گرفتن، زنده کرده است.»

سپس می‌گوید:

۱ - مائده: ۱۱۰.

۲ - نحل: ۳۸.

۳ - نحل: ۳۹.

۴ - اعتقادات، شیخ صدوق، باب رجعت: ص ۱۵۵، مجموعه تألیفات شیخ مفید، تحقیق: عصام عبدالسید، دار المفید، چاپ دوم، ۱۴۱۴ق.

۵ - بقره: ۲۴۳.

«خداوند آن‌ها را با دعای پیامبرشان «حزقیال» زنده کرد؛ و نیز گفته شده است او شمعون از انبیای بنی‌اسرائیل بوده است.»

سپس روایت زیر را آورده است:

«حمران بن اعین، از ابوجعفر باقر (علیه السلام) درباره این قومی که خداوند به آن‌ها گفت بمیرید، و سپس آن‌ها را زنده کرد، پرسید و گفت: خداوند آن‌ها را زنده کرد تا مردم به آن‌ها بنگرند. سپس آن‌ها را میراند. سپس آن‌ها را به دنیا بازگرداند تا در خانه‌ها ساکن شوند و غذا بخورند؟ امام فرمود: «نه، بلکه خدا آن‌ها را بازگرداند تا سکونت کنند و غذا بخورند و ازدواج کنند و آن قدر که خدا خواست باقی ماندند، تا آنکه با اجل‌های خود مردند.»^۱

اصحاب کهف در غار خود ۳۰۹ سال باقی ماندند؛ سپس خداوند آن‌ها را برانگیخت و آن‌ها به دنیا برگشتند؛ و داستانشان معروف است.

دوم: آنچه در امت‌های گذشته رخ داده است در این امت هم رخ می‌دهد:

احادیث بسیاری در این موضوع وارد شده است و علما از این احادیث استفاده کرده‌اند تا اعتقاد خود را درباره رجعت تثبیت کنند و اینکه در این امت، رخ می‌دهد، همان طور که در بسیاری از امت‌های گذشته رخ داده است و بعد از مرگ به این دنیا بازگشته‌اند.

صدوق در باب «واجب بودن نماز» می‌گوید:

«پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرموده است: هرچه در بنی‌اسرائیل رخ داده است دقیقاً قدم‌به‌قدم در این امت نیز خواهد بود.»^۲

و حر عاملی می‌گوید:

۱ - مجمع البیان، طبرسی: ج ۲ ص ۱۱۰.

۲ - من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق: ج ۱ ص ۱۴۵.

«و اما درباره رجعت، راهی برای تخصیص این عموم نیست؛ زیرا همان طور که مشاهده می‌کنید این احادیث به‌طور عام و خاص- به درستی رجعت اشاره می‌کنند، و متن برای تخصیص وارد شدن این تک‌روایت در میان عموم روایات و عدم امکان خارج کردن آن، صریح است؛ به‌دلیل کثرت تصریحات و قوت دلالت و برتری دلایل و مساوات برگرفته از سخن آن حضرت (علیه السلام): قدم‌به‌قدم دقیقاً.»^۱

سوم: احادیثی که اثبات می‌کنند رجعت در این امت رخ می‌دهد:

اصلی‌ترین محرک علمای شیعه به‌خصوص علمای گذشته- اثبات وقوع رجعت به صورتی بوده که معنای آن را به آن اصلی که آن‌ها بر آن تکیه داشته‌اند دلالت می‌دهد؛ یعنی اصل بازگشت مردگان به دنیا.

حر عاملی می‌گوید:

«و از این احادیث آشکار شده است که رجعت در مواضع بسیار زیادی در امت‌های گذشته، و در انبیا و اوصیا و پادشاهان گذشته رخ داده است؛ و حتی از این احادیث چنین برمی‌آید که همه انبیای گذشته، پس از مرگ به دنیا بازگشته‌اند، و نیز تمامی بنی اسرائیل پس از آنکه «بُخت النصر» آن‌ها را به قتل رساند بازگشته‌اند.

بسیاری از انبیا به دنیا بازگشتند و مدتی طولانی در آن ماندند و مردم را به دین خدا دعوت کردند؛ مثل «عُزَیر»، «ارمیا»، موسی، و دیگران. «ذوالقرنین» دو بار به دنیا بازگشت، و مشرق و مغرب زمین را مالک شد، و مدتی طولانی و سال‌هایی بسیار ماند و مردم را به‌سوی خداوند سبحان دعوت کرد... پس ناگزیر باید همانند آن (یعنی زنده کردن مردگان که در امت‌های گذشته رخ داده است) به مقتضای احادیث قبلی و دیگر احادیث، در این امت نیز رخ دهد.»^۲

۱ - الإيقاظ من الهجعة بالبرهان على الرجعة، حر عاملی: ص ۱۳۹.

۲ - الإيقاظ من الهجعة بالبرهان على الرجعة، حر عاملی: ص ۲۰۲ و ۲۰۳.

چهارم: اثبات اینکه رجعت برای انبیا و ائمه علیهم‌السلام در این امت رخ داده است:

از شیخ مفید در «ارشاد» روایت شده است:

«ابن‌زیاد فرمان داد سر حسین علیه‌السلام در کوچه‌های کوفه چرخانده شود. گفت: از زید بن ارقم روایت کرده است، گفت: در حالی که سر ایشان بر نیزه بود از برابر من گذشت، و من در اتاق خود بودم. وقتی نزدیک من رسید شنیدم این آیه را قرائت می‌کرد: ﴿أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا﴾ (آیا گمان کردید اصحاب كهف و رقیم از آیات شگفت‌انگیز ما بوده‌اند؟) پس فریاد زد: به خدا سوگند ای پسر رسول‌الله- امر تو شگفت‌تر و عجیب‌تر است.»^۲

حر عاملی می‌گوید:

«این عجیب‌تر و شگفت‌انگیزتر از رجعت است؛ زیرا بازگشت روح به مجموعه کل بدن همان‌طور که دانستیم- بسیار رخ داده. اما بازگشت آن فقط به سر، عجیب و بی‌سابقه بوده است. به این ترتیب بعید بودن این رجعت وعده داده شده، منتفی می‌شود.»^۳

احادیث و روایاتی که از ظهور برخی انبیا و ائمه گذشته در زمان برخی ائمه بعدی خبر می‌دهند به‌عنوان دستاویزی برای استدلال برای رجعت به کار برده شده است، هرچند این وقایع را در باب معجزات فهرست کرده‌اند. برخی از این احادیث:

از حسن بن علی و شاء، از ابوالحسن رضا علیه‌السلام روایت شده است، گفت: ایشان علیه‌السلام در خراسان به من فرمود: «رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را اینجا دیدم و او را در آغوش کشیدم.»^۴

۱ - كهف: ۹.

۲ - ارشاد، شیخ مفید: ج ۲ ص ۱۱۷، تحقیق: مؤسسه آل‌البیت لتحقیق التراث، دار المفید، چاپ دوم، ۱۴۲۹ق/ ۲۰۰۸م.

۳ - الايقاظ من الهمجة بالبرهان على الرجعة، حر عاملی: ص ۲۲۵.

۴ - خراج و جرائع، راوندی: ج ۲ ص ۸۱۷ ح ۲۶، تحقیق و نشر: مؤسسه امام مهدی علیه‌السلام، قم مقدسه، چاپ اول،

از علی علیه السلام روایت شده است، فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: وقتی وفات کردم، مرا با هفت مشک آب «چاه غرس» غسل بده. ابتدا با سه مشک غسل بده، و بعد چهار مشک روی من بریز. وقتی مرا غسل دادی و حنوط کردی، مرا بنشان و دستت را روی سینه‌ام بگذار و از آنچه تا قیامت (واقع) می‌شود سؤال کن تا به تو خبر بدهم. علی علیه السلام فرمود: من نیز چنین کردم. بعدها وقتی علی علیه السلام از چیزی خبر می‌داد می‌فرمود: این چیزی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از مرگش به من خبر داد.»^۱

سید بن طاووس می‌گوید:

«و رجعتی که علمای ما و اهل بیت علیهم السلام و شیعیان‌شان به آن اعتقاد دارند از جمله آیات و معجزات پیامبر صلی الله علیه و آله است...»^۲

و شیخ مظفر می‌گوید:

«زیرا اعتقاد به رجعت، به عقیده توحید اشکالی وارد نمی‌کند ... زیرا رجعت، دلیل قدرت بالغه خداوند متعال در پدیده‌هایی مثل بعثت و برانگیختن است، و این‌ها جزو امور خارق‌العاده‌ای هستند که شایستگی دارند معجزه‌ای برای پیامبر ما محمد و اهل بیتش علیهم السلام به شمار آیند. این درست مثل معجزه زنده کردن مردگان توسط مسیح علیه السلام است؛ و حتی در اینجا رساتر است؛ زیرا این معجزه، پس از پوسیدن مردگان اتفاق می‌افتد: ﴿قَالَ مَنْ يَحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ * قُلْ يَحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ﴾^۳ (گفت این استخوان‌های پوسیده را چه کسی زنده می‌کند؟ * بگو همان

چاپخانه علمی، قم، ۱۴۰۹ق.

۱ - خرائج و جرائع، راوندی: ج ۲ ص ۸۰۲ ح ۱۰.

۲ - سعد السعود، ابن طاووس: ص ۱۳۵، تحقیق: فارس تبریزیان (الحسون)، انتشارات دلیل، چاپخانه «عترت،

چاپ اول، ۱۴۲۱ق / ۱۳۷۹ش.

۳ - یس: ۷۸ و ۷۹.

کسی زنده‌شان می‌کند که اول بار آن‌ها را پدید آورد، و او به هر آفرینشی داناست)...»^۱

و شیخ سند در توضیح سخن شیخ مظفر می‌گوید:

«و عبارت او تصریح دارد به اینکه رجعت از جنس زنده‌کردن مردگان به دست

عیسی علیه السلام است.»^۲

از گفته‌های ابن‌طاووس و شیخ مظفر و تأکید محمد سند و گذشتگان‌شان با چنین گفته‌هایی، یک‌جور بودن تفکر و تصور آن‌ها درباره وجود چنین ارتباطی میان رجعت و معجزات انبیای گذشته و پیامبر ما و خاندان گرامی ایشان (صلوات الله علیهم) برای ما روشن می‌شود، و ظاهر سخن آن‌ها تعلق داشتن بازگشت مردگان، به پدیده معجزه زنده‌کردن به دست آن‌ها علیهم السلام را می‌رساند.

۳- رجعت کجا اتفاق می‌افتد؟

اکنون با چشم‌پوشی از میزان درستی تأویل‌ها و تفسیرها و برداشت‌های مختلف علما درباره رجعت همان‌طور که قبلاً دیدیم- این توضیحات و تفسیرها به‌طور کلی- به ما تصویری واضح از درستی و ثبوت رجعت ارائه می‌دهند؛ و این به دلیل تأویلاتی است که آیات قرآنی و روایات وارد شده از رسول خدا صلی الله علیه و آله و خاندان گرامی‌اش علیهم السلام در تفسیر آن‌ها بیان کرده‌اند؛ به‌همراه کثرت تصنیفاتی که توسط علما در این معنا تألیف شده است.

اما نتایجی که علما درباره زمان و مکان وقوع رجعت به دست آورده‌اند بر اساس اقتباس معنایی از ظواهر آیات و روایتی بوده است که به زمان و مکان اشاره می‌کنند و در آن‌ها حوادث و علامت‌هایی مشخص شده است که از طریق آن‌ها برای زمان وقوع رجعت و مکان آن استدلال آورده‌اند، که ما با توجه به نکات زیر به آن‌ها می‌پردازیم:

۱ - عقاید الامامیه، شیخ مظفر: ص ۹۶، مرکز پژوهش‌های اعتقادی، قم مقدسه، ۱۴۲۲ق.

۲ - رجعت از ظهور تا معاد، محمد سند: ص ۲۷۸.

۱. خروج دابة الارض (جنبنده زمين).
۲. زندگی دنیا نشان می دهد رجعت در این دنیاست.
۳. روز معلوم و کشته شدن ابليس (لعنه الله).
۴. گردآمدن رسول خدا ﷺ با علی علیه السلام و ساختن مسجدی توسط این دو در «ثوبه».
۵. ندای آسمانی به اسم علی علیه السلام و شیعیانش.

خروج دابة الارض (جنبنده زمين)

روایات بسیاری از رسول خدا ﷺ و ائمه علیهم السلام وارد شده که در آنها دابة الارض را بیان کرده اند؛ از جمله:

• روایاتی که دلالت می کنند «دابة الارض» یکی از علامت های قبل از ساعت^۱ است:

از حذیفة بن اسید غفاری، از رسول خدا ﷺ روایت شده است، فرمود: «... به راستی ساعت را نخواهید دید تا آنکه پیش از آن ده نشانه ببینید: طلوع خورشید از مغرب، دجال، دابة الارض، سه ماه گرفتگی که در زمین واقع شود: ماه گرفتگی در مشرق، ماه گرفتگی در مغرب، ماه گرفتگی در جزیره العرب، نزول عیسی بن مریم علیه السلام، خروج یاجوج و ماجوج، و در

۱ - روایات بسیاری وارد شده اند که منظور از ساعت را قیام امام مهدی علیه السلام بیان کرده اند. از مفضل بن عمر روایت شده است، گفت: از آقای صادق علیه السلام پرسیدم: آیا برای مأمور به انتظار مهدی علیه السلام زمان مشخصی هست که مردم بدانند؟ ایشان فرمود: «هرگز! حاشا از اینکه خداوند زمان ظهور او را به صورتی تعیین کند که شیعیان ما بدانند.»
گفتم: ای آقای من، چرا چنین است؟ فرمود: «زیرا او همان ساعتی است که حق تعالی درباره اش می فرماید: ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُزْسَاهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...﴾ (از تو درباره ساعت می پرسند [که] وقوع آن چه وقت است؟ بگو علم آن، تنها نزد پروردگار من است. جز او [هیچ کس] آن را به موقع خود آشکار نمی گرداند. این بر آسمان ها و زمین گران است... (اعراف، ۱۸۷)؛ و منظور، همان ساعتی است که حق تعالی می فرماید از تو در باره ساعت می پرسند [که] وقوع آن چه وقت است.» بحار الانوار، مجلسی: ج ۵۳ ص ۱.

۷۲.....مؤسسه آموزش عالی مطالعات دینی و زبان‌شناسی - رجعت، عالم امتحان سوم

آخرالزمان آتشی خواهد بود که از یمن از عمق زمین بیرون می‌آید و پشت‌سر خود کسی را باقی نمی‌گذارد، رفتن مردم به محشر و هرگاه از حرکت بازایستند در برابر آن‌ها می‌ایستد و آن‌ها را به محشر می‌برد.»^۱

از رسول خدا ﷺ روایت شده است: «قبل از ساعت از ده چیز خواهد بود که گریزی از آن‌ها نیست: سفیانی، دجال، دخان (دود)، دابة، خروج قائم، طلوع خورشید از مغرب، نزول عیسی علیه السلام، ماه‌گرفتنی مشرق و ماه‌گرفتنی جزیره‌العرب، و آتشی که از قعر عدن بیرون می‌آید تا مردم را به سوی محشر بکشاند.»^۲

• احادیثی که دابة‌الارض را توصیف می‌کنند:

از انس بن مالک روایت شده است که درباره دابة‌الارض گفت: «در آن، از هر امتی سیمایی هست، و سیمای آن از این امت این‌گونه است که به زبان عربی مبین تکلم می‌کند.»^۳

و این توصیف موافق توصیف آن در کتاب خداست: ﴿وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ﴾^۴ (و چون قول [عذاب] بر ایشان واجب گردد جنبنده‌ای را از زمین برای آنان بیرون می‌آوریم که با ایشان سخن گوید که: مردم به آیات و نشانه‌های ما یقین نداشتند).

۱ - مختصرالبصائر: ص ۴۷۶؛ خصال، صدوق: ج ۲ ص ۴۴۹ ح ۵۲، تصحیح و تعلیق: علی‌اکبر غفاری، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه، قم مقدسه، ۱۴۰۳ق؛ المعجم الکبیر، طبرانی: ج ۳ ص ۱۹ ح ۳۰۳۰، تحقیق: حمدی عبدالمجید السلفی، کتابخانه ابن‌تیمیه.

۲ - بشارةالاسلام، مصطفی کاظمی: ص ۲۶، چاپ اول، ۱۴۲۸ق / ۲۰۰۷م، تحقیق: نزارالحسن، مؤسسه البلاغ.

۳ - عقد الدرر فی اخبار المنتظر، یوسف بن یحیی مقدسی: ص ۳۹۱، تحقیق: دکتر عبدالفتاح محمد الحلو، چاپ سوم، ۱۴۲۸ق، چاپخانه: پایدار اسلام، ایران، قم مقدسه.

تفسیر علی بن ابراهیم: پدرم، از ابن ابی عمیر، از ابوصیر، از ابوعبدالله علیه السلام روایت کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام رسید در حالی که وی در مسجد خوابیده و مشتی خاک زیر سرش جمع کرده و سر بر آن نهاده بود. پس با پا او را حرکت داد و فرمود: «برخیز ای جنبنده خدا!» مردی از اصحاب ایشان گفت: ای رسول خدا! آیا ما یکدیگر را به این نام بنامیم؟ فرمود: «نه، به خدا سوگند این اسم فقط به او اختصاص دارد. او جنبنده‌ای است که خداوند در کتابش یاد فرموده است: ﴿وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ﴾ (و چون قول [عذاب] بر ایشان واجب گردد جنبنده‌ای را از زمین برای آنان بیرون می‌آوریم که با ایشان سخن گوید که: مردم به آیات و نشانه‌های ما یقین نداشتند.)» سپس فرمود: «ای علی، وقتی آخرالزمان شود خداوند تو را در بهترین چهره خارج می‌کند، و همراه با تو درفشی است که با آن دشمنان را داغ می‌نهی.» آن مرد به ابوعبدالله علیه السلام گفت: عامه می‌گویند: آیا این آیه با آن‌ها سخن می‌گوید؟ ابوعبدالله علیه السلام فرمود: «خداوند با آن‌ها در آتش دوزخ سخن گفته است. او با کلامی با آن‌ها سخن می‌گوید که...»^۱

طبرسی در تفسیر این آیه می‌گوید:

«با چیزی که آن‌ها را خوش نمی‌آید با آن‌ها سخن می‌گوید؛ یعنی آن‌ها با زبانی که آن را می‌فهمند به سوی آتش می‌روند؛ و گفته می‌شود به آن‌ها بگو این مؤمن است و این کافر؛ و گفته می‌شود به آن‌ها بگو مردم به نشانه‌های ما ایمان نمی‌آورند؛ و منظور از این نشانه‌ها، کلام جنبنده و خروج اوست. این تفسیر نشان می‌دهد امیرالمؤمنین علیه السلام در زمان ظهور قائم علیه السلام یا پیش از آن یا بعد از آن به دنیا بازمی‌گردد، و در این خصوص خبرهایی وارد شده است، و آثاری به آن دلالت می‌کنند، و رجعت و درستی آن را نشان

می‌دهند...»^۱

• اخباری که علی (علیه السلام) را به‌عنوان مصداقی صریح برای جنبنده زمین (دابة الارض) معرفی می‌کنند:

علی بن ابراهیم گفت:

«اما فرموده حق تعالی: ﴿وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ﴾ (و چون قول [عذاب] بر ایشان واجب گردد جنبنده‌ای را از زمین برای آنان بیرون می‌آوریم که با ایشان سخن گوید)، در خبر آمده است این آیه درباره امیرالمؤمنین (علیه السلام) نازل شده است.»^۲

از اباعبدالله جدلی روایت شده است که امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: «من جنبنده زمین هستم.»^۳

همچنین از او روایت شده است: روزی بر علی (علیه السلام) وارد شدم. ایشان فرمود: «من جنبنده زمین هستم.»^۴

از امام رضا (علیه السلام) درباره سخن حق تعالی ﴿أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ﴾ (جنبنده‌ای را از زمین برای آنان بیرون می‌آوریم که با ایشان سخن گوید) روایت شده است، فرمود: «علی (علیه السلام) است.»^۵

۱ - تأویل الآیات، استرآبادی نجفی: ص ۴۰۱، مؤسسه انتشارات اسلامی جامعه مدرسین قم، تحقیق: حسین استاد ولی، چاپ اول، ۱۴۰۹ق.

۲ - تأویل الآیات، استرآبادی: ص ۴۰۱.

۳ - تأویل الآیات، استرآبادی: ص ۱۲۲.

۴ - بحار الانوار، مجلسی: ج ۳۹ ص ۲۴۳ (از المناقب).

۵ - المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۳ ص ۱۲۲، تحقیق و فهرست‌نویسی: دکتر یوسف البقاعی، چاپ سوم، ۱۴۱۲ق / ۱۹۹۱م، چاپ و نشر و توزیع دار الاضواء.

روایاتی که جنبنده زمین را یاد کرده و بیشتر علمای شیعه آن‌ها را روایت کرده‌اند و با آن‌ها به شکل‌های مختلف بر رجعت استدلال نموده‌اند بسیار بیشتر از آنچه است که آوردیم. در اینجا نکته قابل توجهی وجود دارد: از این روایاتی که علمای شیعه از طریق ذکر امیرالمؤمنین (علیه السلام) به عنوان مصداق دابة الارض (جنبنده زمین) با آن‌ها استدلال آورده‌اند و اینکه وی از زمین خروج می‌کند و یکی از علامت‌های آخرالزمان است، لازم می‌شود رجعت در این دنیا و روی همین زمین واقع شود.

ابن بابویه در حدیثی روایت کرده است که امیرالمؤمنین (علیه السلام) امر دجال و خروج او را ذکر می‌کند... تا آنجا که می‌فرماید: «خدا او را در شام به دست کسی که مسیح عیسی بن مریم پشت سرش نماز می‌خواند می‌گذشد، و پس از آن، طامة الکبری است.» گفتیم: ای امیرالمؤمنین، آن چیست؟ فرمود: «خروج جنبنده زمین از سمت صفا... سپس جنبنده سر خود را بلند می‌کند و به فرمان خدا بعد از طلوع خورشید از جانب مغرب آن، از خاور تا باختر او را می‌بینند، و در آن زمان توبه برداشته می‌شود.»^۱

با توجه به اینکه از نظر همه مصداق دابة الارض «امیرالمؤمنین (علیه السلام)» بوده است، و او هم‌زمان و با خروج دابة الارض از سمت صفا به این دنیا بازمی‌گردد، و دجال در شام به دست کسی که عیسی (علیه السلام) پشت سرش نماز می‌خواند کشته می‌شود، سپس طلوع خورشید از مغربش خواهد بود، و دیگر علامت‌هایی که روایات بیان کرده و علما با آن‌ها برای رجعت استدلال کرده‌اند، و نیز با توجه به اینکه بیشتر این علامت‌ها و مصداق‌ها در احوال آخرالزمان وارد شده است و علمای شیعه به‌طور کلی در این خصوص اختلافی ندارند، از تمامی این‌ها نتیجه گرفته‌اند رجعت در همین دنیا و روی همین زمین انجام خواهد شد.

به‌علاوه همراهی جنبنده زمین و آمدن اسم علی (علیه السلام) در این روایات نشان‌دهنده رجعت

۱ - کمال‌الدین و تمام‌النعمة، صدوق: ص ۴۷۷ و ۴۷۸، تصحیح: حسین اعلمی، مؤسسه مطبوعاتی اعلمی، بیروت، لبنان، چاپ اول، ۱۱۲ق/ ۱۹۹۱م.

است؛ پس همه چنین برداشت کردند که رجعت، از جمله بازگشت ائمه (علیهم‌السلام)، روی همین زمین خواهد بود؛ یعنی همین زمینی که حوادث ظهور روی آن رخ خواهد داد؛ اما ضروری نیست چنین محصور کردنی، و نه هیچ احتمال دیگری، الزاماً صحیح بوده باشد.

سید محمد محمد صادق صدر می‌گوید:

«از جمله نکاتی که روایات رجعت را اثبات می‌کند ضرورت رساندن جامعه اسلامی به اتحاد است؛ یعنی محاسبه در دنیا قبل از روز قیامت... انجام این محاسبه در دوره‌های آینده نسبت به روزهای معاصر کنونی خواهد بود، و این با ظهور جنبنده زمین (دابة الارض) انجام خواهد شد که در روایات معصومین (علیهم‌السلام) به عنوان رجعت امام امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) به دنیا برای پرداختن به این وظیفه تفسیر شده است؛ و این همان فرمایش حق تعالی است: ﴿وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ﴾ (و چون قول [عذاب] بر ایشان واجب گردد جنبنده‌ای را از زمین برای آنان بیرون می‌آوریم که با ایشان سخن گوید که: مردم به آیات و نشانه‌های ما یقین نداشتند).»

وی همچنین می‌گوید:

«جنبنده زمین را برای آن‌ها خارج می‌کنیم" ظاهراً با شکافتن زمین برای جنبنده انجام می‌شود، و این تعبیر دیگری درباره خروج انسان از قبرش است...»^۱

و این همانند سخن محمد سند است:

«خروج دابة الارض در میان مسلمانان، بازگشت حجت خداوند متعال در امت اسلامی بعد از رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) است، و این خروج، در واقع زنده کردن حجت خدا بعد از مرگش است؛ زیرا خروج او از زمین است نه از رحم، و خروج از زمین، در کاربردهای

۱ - بحث درباره رجعت، محمد محمد صادق صدر: ص ۳۰ تا ۳۳، چاپ و نشر و توزیع دار مکتبة البصائر، بیروت، لبنان، حفظ آثار سید شهید صدر: نجف اشرف، ۱۴۳۱ق / ۲۰۱۰م.

قرآنی عنوانی برای زنده کردن مردگان است ... زیرا این خروج در دنیاست، و خروج به عنوان بعثت در قیامت کبری نیست؛ پس ناگزیر از جنس بازگشت به دنیاست، و منظور زنده کردن مرده است؛ و از آنجا که خروج از زمین و خاک و قبر است، پس از جنس تناسخ یا خروج دوباره از اصلاّب و ارحام نیست ... و جنبنده زمین، سه خروج دارد، و هر خروجی از خاک خواهد بود تا آنکه در خروج سوم، بیرون می آید در حالی که خاک از سرش می ریزد، که معنایش خاک قبر است.»^۱

سند همچنین می گوید:

«خروج جنبنده زمین و بازگشت او به دنیا و حاکمیتش در زمین، همان حاکمیت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) است ... خروج جنبنده بعد از طلوع خورشید از مغرب آن است، و منظور طلوع خورشید از مغرب، ظهور امام مهدی (علیه السلام) است ...»^۲

و در مقام توضیح روایت جنبنده زمین و اینکه در آخرالزمان خروج می کند و همراهش عصای موسی و خاتم سلیمان است، وی می گوید اینها نشانه حاکمیت و قدرت، و نشانه نبوت است؛ زیرا عصا، علامت موسی (علیه السلام) و خاتم، نشانه پادشاهی سلیمان و تسلط او بر حکومت و ولایت است. سند می گوید:

«و این نشان می دهد بعد از حاکمیت مهدی از آل محمد (علیهم السلام) از فرزندان فاطمه (علیها السلام) حاکم دیگری از طرف خداوند متعال بعد از وی وجود دارد.»^۳

در اینجا منظور سند، حکومت امیرالمؤمنین (علیه السلام) در رجعت است که آن را امتداد حکومت و دولت امام مهدی (علیه السلام) می داند و حتی تصور می کند دولت امام مهدی، مقدمه و سرآغازی برای حکومت امیرالمؤمنین (علیه السلام) در حکمرانی اش در رجعت است؛ زیرا آن را یک مقطعی

۱ - رجعت از ظهور تا معاد، محمد سند: ص ۲۵۸ و ۲۵۹، ص ۴۶۰.

۲ - رجعت از ظهور تا معاد، محمد سند: ص ۴۶۳ و ۴۶۴.

۳ - رجعت از ظهور تا معاد، محمد سند: ص ۴۵۵ و ۴۵۶.

زمانی تکمیل‌کننده می‌داند.

«زندگی دنیا» دلالت دارد بر اینکه رجعت در این دنیاست

استدلال علما و مفسران به اینکه رجعت در این دنیاست به دو نکته بازمی‌گردد:

اول: آیات قرآنی که یاری و تمکین را در زندگی دنیوی بیان می‌کنند.

حق تعالی می‌فرماید: ﴿إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾^۱ (در حقیقت، ما فرستادگان خود و کسانی را که ایمان آورده‌اند در زندگی دنیا قطعاً یاری می‌کنیم)؛ و منظور -طبق نظر آن‌ها- در زمان رجعت است که رسول خدا ﷺ و ائمه علیهم‌السلام بازمی‌گردند.

از جمیل، از اباعبدالله علیهِ السلام روایت شده است، گفت: گفتم: خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: ﴿إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ﴾ (در حقیقت، ما فرستادگان خود و کسانی را که ایمان آورده‌اند در زندگی دنیا و روزی که گواهان بر پای می‌ایستند قطعاً یاری می‌کنیم). فرمود: «به خدا سوگند در رجعت است. مگر نمی‌دانی بسیاری از انبیا در دنیا یاری نشدند و کشته شدند، و ائمه نیز بعد از آن‌ها کشته شدند و یاری نشدند؟ این در رجعت خواهد بود...»^۲

شیخ مفید گفته است:

«و امامیه گفته‌اند خداوند متعال وعده یاری اولیا را قبل از آخرت در زمان قیام قائم

و رجعتی که در فرجام کار به مؤمنان وعده داده است، عملی می‌کند.»^۳

۱ - غافر: ۵۱.

۲ - تفسیر قمی، علی بن ابراهیم: ص ۲۵۸؛ بحار الانوار، مجلسی: ج ۱۱ ص ۱.

۳ - الفصول المختارة، مسائل العکبرية، شیخ مفید: ص ۷۴، ضمن تصنیفات مفید: ج ۶، ناشر: الهدی، چاپ اول، ۱۴۳۱ق، چاپخانه: ظهور، دار المفید.

و هیچ کدام از شیعیان در این نکته اختلافی نداشته‌اند که قیام قائم علیه السلام در این دنیاست.

«از عبدالله بن مسکان، از اباعبدالله علیه السلام درباره سخن حق تعالی: ﴿وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ﴾ (و یاد کن) هنگامی را که خداوند از پیامبران پیمان گرفت که هرگاه به شما کتاب و حکمتی دادم، سپس شما را فرستاده‌ای آمد که آنچه را با شماست تصدیق کرد، البته به او ایمان بیاورید و حتماً یاری اش کنید) روایت شده است، فرمود: «خداوند هیچ پیامبری را از زمان آدم برنمی‌ساخت مگر آنکه به دنیا بازمی‌گردد تا امیرالمؤمنین را یاری کند؛ و اینکه می‌فرماید «به او ایمان بیاورید» یعنی به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم» و «حتماً یاری اش کنید» یعنی امیرالمؤمنین علیه السلام»

علی بن ابراهیم گفت: و اینکه خداوند متعال به ائمه علیهم السلام درباره رجعت و نصرت وعده داده است فراوان است. می‌فرماید: ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ﴾ (خداوند وعده داده است به کسانی از شما که ایمان آورده‌اند) ای گروه ائمه ﴿وَعَمَلُوا الصَّالِحَاتِ﴾ (و کارهای شایسته کرده‌اند) تا آنجا که می‌فرماید: ﴿لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا﴾ (و چیزی را با من شریک نگردانند) و این از جمله اموری است که وقتی به دنیا بازمی‌گردند واقع می‌شود، و این فرموده حق تعالی ﴿وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ﴾^۱ (و خواستیم بر کسانی که در آن سرزمین به ضعف و ناتوانی کشیده شده بودند متّ نهیم و آنان را پیشوایان [مردم] گردانیم، و ایشان را وارثان قرار دهیم)، ﴿وَنُمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ﴾ (و در زمین قدرتشان دهیم)، تمام این‌ها در رجعت خواهد بود.^۲

حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمَلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ

۱ - قصص: ۵.

۲ - بحارالانوار، مجلسی: ج ۵۳ ص ۶۱.

۸۰..... مؤسسه آموزش عالی مطالعات دینی و زبان‌شناسی - رجعت، عالم امتحان سوم

بَعْدَ خَوْفِهِمْ أُمَّتًا يُعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴿۱﴾
(خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، وعده داده است که حتماً آنان را در این زمین جانشین خواهد کرد، همان گونه که کسانی را که پیش از آنان بودند جانشین کرد، و آن دینی را که برایشان پسندیده است به سودشان مستقر کند، و بیمشان را به ایمنی مبدل گرداند، [تا] مرا عبادت کنند و چیزی را با من شریک نگردانند، و هرکس پس از آن به کفر گراید، آنان‌اند که نافرمان‌اند).

حر عاملی می‌گوید:

«احادیث بسیاری در تفسیر این آیه درباره رجعت وارد شده‌اند؛ به طوری که این احادیث به این نکته تصریح کرده‌اند و نمی‌توان احتمال دیگری در نظر داشت، مگر اینکه از ظاهر آیه روی گردانیم و از حقیقت آن خارج شویم؛ و شکی نیست که در صورت عدم وجود قرینه، باید به حقیقت حمل شود؛ در حالی که در اینجا چنانچه ملاحظه می‌کنید قرینه‌ای وجود ندارد، و مشخص است وجود فعل‌های بسیار درباره آینده، و ضمایر جمع متعدد، و لفظ جانشین کردن، و تمکین و ترس و ایمنی و بندگی، و دیگر تصریحات و تلویحات جز درباره رجعت درست نخواهد بود.»^۲

این برداشتی که عاملی مطرح می‌کند به همه کسانی که این روایت را در محل استدلال برای رجعت قرار داده‌اند منطبق می‌شود. بنده از کسانی که درباره رجعت، تألیف کرده و نوشته‌اند چه کسانی که تألیفاتشان در دسترس بوده است و چه کسانی که دیگران از آنها یاد کرده‌اند^۳ - کسی را ندیدیم که جز این بگوید که دو آیه قبلی، دلیلی انحصاری و قطعی بر رجعت و انطباق این روایت بر رجعت است؛ و در مقابل نیز ندیدم کسی این روایت را به اعتبار

۱ - نور: ۵۵.

۲ - الايقاظ من الهمجة بالبرهان على الرجعة، حر عاملی: ص ۱۰۷ و ۱۰۸.

۳ - نام آن‌ها در مباحث قبلی تقدیم شد، و در مباحث بعدی به برخی یا بیشتر آن‌ها خواهیم پرداخت.

قرینه‌های دیگری که دلیلی برای ترجیح احتمال دیگری برای ما فراهم می‌کند دست‌کم در حد یک احتمال - بر مصداق دیگری منطبق کند؛ یا دست‌کم باعث شود در جهت استفاده از مصادیق روایات از این انحصار کوتاه بیاید؛ و این نیز نکته‌ای است که ما به اسباب و انگیزه‌های آن خواهیم پرداخت.

دوم: روایاتی که بیان کرده‌اند رجعت در دنیاست، و تقریرات علما در این معنا:

از جمله: اینکه بیان کرده‌اند رجعت در دنیا، و هم‌زمان با قیام قائم یا مهدی علیه السلام است.

از اباعبدالله علیه السلام روایت شده است: «در زمان قیام قائم، هرکس ایمان محض داشته باشد یا کفر محض داشته باشد به دنیا بازمی‌گردد؛ و هیچ‌کس جز این دو، تا روز بازگشت (قیامت)، رجعتی نخواهد داشت.»^۱

آیا منظور از دنیا همین مقطع زمانی است که در آن زندگی می‌کنیم؟ و آیا معنای دیگری برای رجعت به این دنیا به غیر از معنایی که فهمیده‌اند وجود دارد؟ در ادامه بحث ان‌شاءالله به این دو موضوع بیشتر خواهیم پرداخت.

شیخ مفید می‌گوید:

«خداوند متعال قومی از مردگان را به همان صورت‌های خودشان که قبلاً داشته‌اند به این دنیا بازمی‌گرداند ... و این در زمان قیام مهدی آل محمد (علیهم‌السلام) و علیه‌السلام) است.»^۲

و سید تستری می‌گوید:

«... ولی شیعه بنا بر اصل رجعت ثابت‌شده در کتاب و سنت اقرار داشته است که

۱ - بحارالانوار، مجلسی: ج ۶ ص ۲۵۳.

۲ - اوائل المقالات، شیخ مفید: ص ۷۷ و ۷۸، تحقیق: شیخ ابراهیم انصاری، چاپ اول، ۱۴۱۳ق.، ناشر: المؤتمر العالمی للافیة الشیخ المفید، چاپخانه مهر.

گروهی از این صحابه مرتد، در زمان ظهور مهدی علیه السلام به دنیا بازمی‌گردند، و مهدی علیه السلام به سراغ آن‌ها می‌آید و سخت‌ترین انتقام را از آن‌ها می‌گیرد.»^۱

و از جمله: گفته‌هایی است که فقط به ذکر مهدی یا قائم یا صاحب‌الزمان علیه السلام بسنده کرده‌اند بدون اینکه ذکری از دنیا بیاید.

سید مرتضی می‌گوید:

«و امامیه اتفاق نظر داشته‌اند که خداوند متعال در زمان ظهور قائم صاحب‌الزمان، قومی از اولیای خود را برای یاری او و بهره‌مندی از دولتش، و نیز قومی از دشمنانش را بازمی‌گرداند، و آنان عذابی را که شایسته‌اش هستند به اینان می‌چشانند.»^۲

در قیام مهدی علیه السلام در آخرالزمان یعنی در دنیای فعلی - اختلافی وجود ندارد، ولی روایات یک بار بازگشت مردگان، و بار دیگر خروج از قبرها را بیان کرده‌اند، و اینکه آن را با یاری و نصرت و تمکین انبیای خدا و رسولانش و آل محمد علیهم السلام همراه کرده است، و این از نظر آن‌ها به معنی خود رجعت است، بلکه منحصرأً فقط به خود رجعت اختصاص دارد؛ همان طور که از سخنان برجسته‌ترین کسانی که درباره رجعت نوشته‌اند یعنی شیخ عاملی رحمته الله روشن شد؛ از این رو می‌بینیم تفسیرهایی که آن‌ها از این متون درباره رجعت و حالاتش ارائه می‌دهند، در هیچ حالتی به معنی جدایی آن از حوادث ظهور و قیام دولت امام مهدی علیه السلام نیست؛ هرچند از نظر برخی از آن‌ها به معنی مقدمه برپایی دولت امیرالمؤمنین علیه السلام است که به آن متصل می‌شود.

سید طباطبایی می‌گوید:

«... انسان می‌تواند آماده کمالی باشد که در زمان بعد از زندگی اولیه دنیوی اش وجود

۱ - احقاق الحق، تستری: ج ۳ ص ۲۱۱، انتشارات دفتر مرعشی، قم، ایران.

۲ - رسائل الشریف، مرتضی: ج ۳ ص ۱۳۶.

خواهد داشت. او می‌میرد و سپس زنده می‌شود تا از کمالی بهره‌مند شود که در دوره دوم برایش مهیا شده است، یا با دمیده شدن زندگی به برزخ، آماده کمال مشروطی بشود و پس از به دست آوردن شرایط لازم، به دنیا بازگردد؛ پس با توجه به این دو فرض، بازگشت به دنیا مجاز است و محال نیست...»^۱

رجعت از نظر سید طباطبایی، بازگشت به دنیا پس از مرگ است تا با توجه به توجیهاات گفته شده از کمال مهیا شده برایش بهره‌مند گردد، و ان شاء الله در فصل بعدی در این خصوص بیشتر بحث خواهیم کرد.

این همان نتیجه‌ای است که سند نیز با اعتقاد به کامل شدن وظیفه در دنیا بعد از بازگشت به آن، بیان کرده است و می‌گوید:

«فراهم آمدن فرصتی که در رجعت برای همه مظلومین و درماندگان در امت‌ها و نسل‌های گذشته مهیا می‌شود، فقط منحصر به زنده کردن نیست؛ بلکه سرآغازی است که به طور کلی - فطرت بشری به آن فرامی‌خواند؛ همان طور که فعال سازی قوای افراد بشری در سایه نظام‌مندی‌ها و تشکیلات، رهسپار شدن به سوی هدفی بوده است که عقل‌ها و نفس‌های بشری به سمت آن می‌روند، و این، افراد در گذشته و به خاک سپرده شده انسان‌ها را شامل می‌شود. نظام عادلانه بر روی زمین، فرصتی در اختیار هر فرد قرار می‌دهد، و این عامل و محرکی کافی برای بازگشت همه امامان (علیهم‌السلام) برای برپایی سلسله نظام عادلانه به صورت پی‌درپی است.»^۲

و محمد آل عبدالجبار بحرانی می‌گوید:

«رجعت به دلیل بازگشت اهل آن از برزخ به دنیا چنین نامیده شده است...»^۳

۱ - تفسیر المیزان، طباطبایی: ج ۲ ص ۱۰۷، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه، قم.

۲ - رجعت از ظهور تا معاد، محمد سند: ص ۳۴۵.

۳ - مشکاة الانوار، محمد آل عبدالجبار بحرانی: ص ۱۵۹.

وی درباره رجوع ائمه علیهم‌السلام نیز می‌گوید:

«پس چاره‌ای از بازگشت آن‌ها به دنیا و به پایان رسیدن مقتضیات و شئون آن نیست، که همان به پایان رسیدن دولت ایشان است.»^۱

همچنین سید شبر می‌گوید:

«اخبار، بسیار و آثار، متواترند، و تمامی شیعیان صالح بر رجعت اتفاق نظر داشته‌اند، و اینکه در زمان مهدی علیه‌السلام عده‌ای از مؤمنان خالص، و نیز تیره‌روزان مخالف بازمی‌گردند...»^۲

و شیخ مظفر نیز چنین نظری دارد و می‌گوید:

«اعتقادات امامیه از اهل بیت علیهم‌السلام برگرفته شده است؛ اینکه خداوند متعال قومی از مردگان را به سوی دنیا به همان صورتی که قبلاً داشته‌اند بازمی‌گرداند ... و این در زمان قیام مهدی آل محمد (علیهم افضل الصلوة و السلام) خواهد بود...»^۳

گفته‌های سید شبر و شیخ مظفر در خصوص اجماع شیعه، شرح مفصلی از بیشتر سخنان علمای شیعه و تقریراتشان بیه همان شکلی که گذشتگان درباره رجعت ابراز داشته‌اند در اختیار ما قرار می‌دهد.

صدوق در کتاب «الاعتقادات» درباره داستان برگزیدگان قوم موسی برای دیدار با پروردگار و فرمایش حق تعالی: ﴿ثُمَّ بَعَثْنَاكُم مِّن بَعْدِ مَوْتِكُمْ﴾^۴ (سپس شما را پس از مرگتان

۱ - مشکاة الانوار، محمد آل عبدالجبار بحرانی: ص ۱۶۵.

۲ - الانوار الالامعه فی شرح الزبارة الجامعه، سید شبر: ص ۱۶۱، مکتبه الالفین، کویت، موسسه الوفاء، بیروت، لبنان، چاپ اول، ۱۴۰۳ق / ۱۹۸۳م.

۳ - عقاید امامیه، شیخ مظفر: ص ۷۰.

۴ - بقره: ۵۶.

برانگیختیم) گفته است:

«آن‌ها وقتی کلام خدا را شنیدند، گفتند تصدیق نمی‌کنیم مگر وقتی خدا را آشکارا ببینیم. پس صاعقه بر آن‌ها فرود آمد و مُردند. موسی گفت: ای پروردگار، من وقتی به‌سوی بنی اسرائیل بازگردم به آن‌ها چه بگویم؟ پس خداوند عزوجل آن‌ها را زنده کرد و آن‌ها به دنیا بازگشتند و خوردند و نوشیدند و ازدواج کردند و فرزندان به دنیا آوردند و باقی ماندند تا آنکه طبق اجل‌هایشان مُردند.»^۱

و طبرسی در احتجاج امام صادق (علیه السلام) برای برخی دشمنان دین، در حدیثی طولانی روایت کرده است:

«خدا قومی را که از ترس طاعون از وطن خود خارج شده بودند و تعدادشان قابل‌شمارش نبود میراند. خداوند آن‌ها را برای روزگاری طولانی میراند ... و آن‌ها همانند روزی که مرده بودند برخاستند ... تا آنکه گفت: روزگاری طولانی زندگی کردند.»^۲

مانند این روایات که برای ما داستان زنده‌کردن مردگان و باقی‌ماندنشان تا مرگ با اجل‌هایشان را بیان می‌کنند بالغ بر ده‌ها روایت می‌شود که تصنیفات و کتاب‌های تألیف‌شده آن‌ها درباره رجعت در خود جای داده است؛ و به همین مقدار که بیان شد بسنده می‌کنیم تا بدانیم آن‌ها چگونه نتیجه گرفتند رجعت، بازگشت به این دنیا، و فرصت دیگری برای طلب کمال در این دنیا است. آن‌ها به وجود این فرصت برای بازگشت به دنیا بعد از مرگ برای کامل‌کردن آنچه قبلاً نتوانسته‌اند کامل کنند استدلال می‌کنند؛ با این دید که رجعت از نظر آن‌ها، امتدادی طبیعی و مقطعی زمانی را نشان می‌دهد که کامل‌کننده زندگی دنیا است، با تکیه بر فهم و برداشت آن‌ها از این روایات و احادیث بسیاری که به ما خبر داده‌اند مردمانی مردند و سپس خدا آن‌ها را زنده کرد و آن‌ها به این دنیا بازگشتند و در آن

۱ - الاعتقادات، صدوق: ص ۱۴۶ و ۱۴۷.

۲ - احتجاج، طبرسی: ج ۲ ص ۲۲، انتشارات شریف رضی، چاپ اول، چاپخانه شریعت، ۱۳۸۰ هـ.

باقی ماندند تا آنکه با اجل‌های خود مُردند؛ و این را نسخه‌ای از همان چیزی تصور کرده‌اند که در رجعت رخ خواهد داد.

روز معلوم و کشته شدن ابلیس

حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ﴾^۱ (و چون فرشتگان را فرمودیم «برای آدم سجده کنید»، پس [همه] به سجده درافتادند جز ابلیس که سر باز زد و تکبر ورزید و از کافران شد).

و نیز می‌فرماید: ﴿قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِي أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ * قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ * قَالَ فَأَخْرِجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ * وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَىٰ يَوْمِ الدِّينِ * قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ * قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ * إِلَىٰ يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ﴾^۲ (فرمود: «ای ابلیس، چه چیز تو را مانع شد که برای چیزی که به دستان قدرت خویش آفریدم سجده آوری؟ آیا تکبر کردی؟ یا از عالی‌مقامانی؟» * گفت: «من از او به‌ترم؛ مرا از آتش آفریده‌ای و او را از گِل.» * خدا فرمود: «اینک از این جایگاه بیرون شو، که تو سخت رانده شدی. * و تا روز جزا لعنت من بر تو باد.» * گفت: «پروردگارا، پس تا روزی که برانگیخته می‌شوند مهلتم ده.» * فرمود: «به‌راستی تو از مهلت‌یافتگانی، * تا روز وقت معلوم).

درخواست ابلیس به آن صورتی که خودش خواسته بود یعنی ﴿يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾ (روزی که برانگیخته می‌شوند) محقق نشد، بلکه خداوند سبحان و متعال این مدت را برای او تعیین کرد ﴿يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ﴾ (روز وقت معلوم)؛^۳ و روایات صادر شده از آل محمد (علیهم‌السلام) به ما خبر

۱ - بقره: ۳۴.

۲ - ص: ۷۵ تا ۸۱.

۳ - در اینجا روایتی را که پیش‌تر و در صفحات نخستین این پژوهش بیان کرده بودیم یادآوری می‌کنیم. از مثنی حنات، از جعفر بن محمد، از پدرش (علیه‌السلام) نقل شده است، فرمود: «روزهای خدا سه تاست: روز قائم، روز کُرت (بارگشت

داده‌اند در این روز، ابلیس کشته می‌شود؛ پس کشته‌شدن ابلیس (لعنه‌الله) پیوسته شده به روز معلوم است؛ و این آیات مبارک و روایات تفسیرکننده‌شان از سوی اهل بیت عصمت علیهم‌السلام مرجعی است که علما و پژوهشگران در مسئله کشته‌شدن ابلیس و روز مرگش - که با عنوان روز معلوم مشخص شده است - به آن پناه می‌برند.

روایات متعددی از امامان علیهم‌السلام در شرح و تفسیر «وقت معلوم» وارد شده در آیه مبارک، و کشته‌شدن ابلیس در این روز آمده است؛ و از طریق این روایات و به‌همراه برخی روایاتی که درباره احوال و شرایط مربوط به این روز سخن گفته‌اند و با تکیه بر بسیاری از علامت‌ها و حوادثی که روایات موجود در کتاب‌های حدیث توصیفشان کرده و از کشته‌شدن ابلیس و روز معلوم سخن گفته‌اند، در نظر آن‌ها تصویری شکل گرفته که در آن، مکان و زمان این رخداد ترسیم شده، و در پرتو این تصویر سبک‌وسیاق سخنان و تقریرات علما و پژوهشگران شکل گرفته است. از این تصویر روشن خواهد شد آن‌ها چه خصوصیتی را بر این روز اطلاق کرده‌اند و این واقعه در چه مقطع زمانی رخ خواهد داد؛ و ما به برخی از آن‌ها خواهیم پرداخت، به‌خصوص آنچه مورد توجه علما و پژوهشگرانی بوده است که درباره روزهای ظهور مقدس و رجعت قلم‌فرسایی کرده‌اند.

از عبدالکریم بن عمرو خثعمی روایت شده است، گفت: از اباعبدالله علیه‌السلام شنیدم که می‌فرمود: «ابلیس گفت: ﴿أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ﴾ (تا روزی که برانگیخته می‌شوند مهلتم ده). خداوند چنین نکرد و فرمود: ﴿فَأِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ * إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ﴾ (به‌راستی تو از مهلت‌یافتگانی، * تا روز وقت معلوم)؛ پس وقتی روز وقت معلوم فرا برسد

یا رجعت)، و روز قیامت.» (معانی الاخبار، شیخ صدوق: ص ۳۶۶) و به این نکته در آیه قرآنی هم اشاره شده است. حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَذَكِّرْهُمْ بِأَيَّامِ اللَّهِ﴾ (و روزهای خدا را به آنان یادآوری کن) (ابراهیم: ۵). هر روز، ارزش زمانی و مکانی خودش را دارد، و بر پایه‌های خودش استوار است که آن را از روزهای دیگر جدا می‌کند؛ و ان‌شاءالله جزئیات بیشتر در محل خودش خواهد آمد.

ابلیس (لعنه‌الله) در میان همه پیروانش از زمانی که خدا آدم را آفرید تا روز وقت معلوم ظاهر می‌شود؛ و این آخرین بازگشتی است که امیرالمؤمنین (علیه السلام) در آن بازمی‌گردد.» گفتیم: آیا چندین بازگشت وجود دارد؟ فرمود: «بله، بازگشت‌ها و بازگشت‌هایی هست. امامی در هیچ قرنی نیست مگر اینکه نیکوکار و ستمکارهای هم‌دوره‌اش به همراهش بازمی‌گردند؛ تا آنکه خدا مؤمن را بر کافر پیروز می‌کند. پس وقتی روز وقت معلوم فرابرسد امیرالمؤمنین (علیه السلام) در میان یارانش بازمی‌گردد و ابلیس نیز با یارانش می‌آید و وعده‌گاه آن‌ها در یکی از سرزمین‌های فرات به نام «روحا» است که نزدیک کوفه شماست؛ پس چنان با هم می‌جنگند که از زمانی که خداوند عزوجل جهانیان را آفریده است جنگی مشابهش نشده باشد. گویا به اصحاب امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) می‌نگرم که صد قدم به عقب برگشته‌اند، و گویا به آن‌ها می‌نگرم در حالی که پاهای عده‌ای از آن‌ها در فرات فرو رفته است. در این زمان است که خداوند جبار عزوجل فرود می‌آید: ﴿فِي ظُلَلٍ مِنَ الْعَمَامِ وَالْمَلَائِكَةِ وَقُضِيَ الْأَمْرُ﴾^۱ (با فرشتگان، در سایبان‌هایی از ابر به سوی آنان می‌آیند و کار یکسره شود). رسول خدا ﷺ با نیزه‌ای از نور در دست می‌آید. پس وقتی ابلیس به ایشان می‌نگرد رو به عقب به پشت می‌گریزد. یارانش به او می‌گویند: کجا می‌روی در حالی که تو پیروز شده‌ای؟ می‌گوید: ﴿إِنِّي أَرَى مَا لَا تَرَوْنَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ﴾^۲ (من چیزی می‌بینم که شما نمی‌بینید، من از خدا پروردگار جهانیان بیمناکم). پیامبر ﷺ به او می‌رسد و در میان دو کتف او نیزه‌ای می‌زند و او و همه پیروانش هلاک می‌شوند. در آن زمان است که خداوند عزوجل عبادت می‌شود و چیزی برایش شریک گرفته نمی‌شود، و امیرالمؤمنین (علیه السلام) ۴۴ هزار سال پادشاهی می‌کند تا آنجا که هر مرد از شیعیان علی (علیه السلام) هزار فرزند پسر به دنیا بیاورد، و در آن زمان دو باغ سیه‌فام در کنار مسجد کوفه و اطرافش تا آنجا که خدا بخواهد آشکار می‌شود.»^۳

۱ - بقره: ۲۱۰.

۲ - انفال: ۴.

۳ - مختصر بصائر الدرجات، حسن بن سلیمان حلی: ص ۱۱۶ و ۱۱۷.

و در احادیث، روز معلوم و اتفاقاتی که در آن جریان می‌یابد گفته شده است؛ نزاع میان ابلیس و سربازانش با امیرالمؤمنین علیه السلام و سربازانش، سپس فرود آمدن رسول خدا صلی الله علیه و آله و زدن ابلیس با نیزه توسط ایشان علیهم السلام، و مکان این رخداد بزرگ، که «روحا» از زمین‌های فرات است، و مسجد کوفه نیز ذکر شده است.

در توصیف دیگری از روز معلوم، مجلسی از سید بن طاووس در «سعد السعود» روایت کرده است:

«در صحف ادریس نبی علیه السلام در شرح درخواست ابلیس و پاسخ خداوند به او ﴿قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾ * قَالَ لَا وَلَكِنَّكَ مِنَ الْمُؤْتَرِينَ * إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ﴾ (گفت: «پروردگارا، پس تا روزی که برانگیخته می‌شوند مهلتم ده.») * فرمود: نه ولی تو- از مهلت یافتگانی، * تا روز وقت معلوم) دیدم نوشته بود: این همان روزی است که قضای حتمی نوشته‌ام که زمین را در آن روز از کفر و شرک و گناهان پاک کنم، و برای آن روز بندگان را برگزیده‌ام که قلب‌هایشان را برای ایمان آزموده‌ام، و آن روز را از پرهیزگاری و اخلاص و یقین و تقوا و فروتنی و راستی و بردباری و صبر و وقار و تقوا و زهد در دنیا و خواسته‌هایی که نزد من است پر کرده، و آن‌ها را دعوت‌کننده به خورشید و ماه قرار داده‌ام؛ و آن‌ها را در زمین جانشین می‌کنم، و دینی را که برایشان پسندیده‌ام برایشان تمکین می‌دهم؛ پس آن‌ها مرا بندگی می‌کنند و برای من شریکی قرار نمی‌دهند، در حالی که نماز را در وقتش به پا می‌دارند، زکات را در وقتش می‌دهند، به معروف امر می‌کنند و از منکر باز می‌دارند؛ و در آن زمان، امانت را روی زمین می‌گذارم؛ پس چیزی به چیزی آسیب نمی‌رساند، و چیزی از چیزی نمی‌هراسد. حیوانات وحشی و حیوانات اهلی در میان مردم هستند در حالی که یکدیگر را آزار نمی‌دهند، و نیش هر حیوان سمی و دیگر حیوانات را برمی‌دارم، و سم هر گزنده‌ای را از بین می‌برم؛ و برکات از آسمان و زمین نازل می‌شوند، و زمین با گیاهان نیکویش شکوفا می‌شود، و زمین تمام میوه‌ها و انواع محصولات پاکش را ثمره می‌دهد. در میان آن‌ها رأفت و رحمت می‌افکنم. پس آن‌ها ایثار می‌کنند و به مساوات تقسیم می‌کنند. فقیر، بی‌نیاز می‌شود، و کسی بر کسی

سرکشی نمی‌کند، و بزرگ به کودک رحم می‌کند، و کوچک، احترام بزرگ را نگه می‌دارد، و با دین من دین‌داری می‌کنند، و با آن داوری و حکومت می‌کنند. آن‌ها همان اولیای من هستند که برایشان مصطفی را به‌عنوان پیامبر، و مرتضی را به‌عنوان امین برگزیدم، و او را برای آن‌ها پیامبر و رسول قرار دادم، و آن‌ها را اولیا و یاران او قرار دادم. آن‌ها امتی هستند که برای نبی مصطفی و امینم مرتضی برگزیدم. آن زمان، وقتی است که در علم غیب خود پنهان کردم، و قطعاً واقع خواهد شد. در آن روز تو را با لشکریان و سربازان و پیاده‌هایت، همه را نابود می‌کنم؛ پس برو که ﴿إِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ * إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ﴾ (به‌راستی تو از مهلت‌یافتگانی، * تا روز وقت معلوم).^۱

در این روایت سَبْک دیگری از ذکر روز معلوم و ابلیس و کشته‌شدن او در پیش گرفته شده، و یادی از امیرالمؤمنین (علیه السلام) و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نیامده است. این روایت برای ما مجموعه‌ای از توصیف‌ها را درباره آنچه در آن زمان جاری خواهد شد ارائه داده است و تمامی آن‌ها در ذکر روزهای قائم (علیه السلام) آمده‌اند و قرینه‌های آن بسیار است و در اینجا در صدد شمارش آن‌ها نیستیم؛ و شخص محقق می‌تواند در روایاتی که احوال قیام قائم (علیه السلام) و اتفاقات جاری در زمان وی را بیان می‌کنند از این قرینه‌ها اطلاع حاصل کند و ما در فصل بعدی - ان‌شاء‌الله - به برخی از آن‌ها اشاره خواهیم کرد.

مجلسی چنین توضیح می‌دهد:

«ظاهراً این آثار بیان شده، از جمله نابودکردن شیطان و لشکریان و پیاده‌هایش، در مجموع روزهای پیامبر (صلی الله علیه و آله) و امت ایشان نبوده، بلکه کافی است در زمانی بعد از بعثت ایشان باشد؛ و جز در زمان قائم (علیه السلام) نخواهد بود.»^۲

شرف‌الدین نجفی در کتاب «تأویل الآیات» درباره سخن خداوند عزوجل ﴿وَاللَّيْلِ إِذَا

۱ - بحارالانوار، مجلسی: ج ۵۲ ص ۳۸۴ و ۳۸۵.

۲ - بحارالانوار، مجلسی: ج ۵۲ ص ۳۸۵.

يَعْنِي ﴿سوغند به شب چون پرده افکند﴾ از اباعبدالله عليه السلام روایت کرده است، فرمود: «دولت ابلیس تا روز قیامت، که منظور قیام قائم است ﴿وَالْتَهَارُ إِذَا تَجَلَّى﴾ (و سوغند به روز چون جلوه کند) منظور قائم عليه السلام است وقتی به پا خیزد.»^۱

دو ملاحظه درباره سخن مجلسی و تفسیر آیه‌ای که شرف‌الدین بیان کرده است:

اول: فرجام ابلیس (هرچند سید بن طاووس، او را شیطان نامیده است) و نابودکردن او در زمان قائم عليه السلام خواهد بود، و این نکته از کلام مجلسی در توضیحی که برای روایت ابن طاووس نوشته واضح است.

دوم: درباره تفسیری که نجفی آورده که دولت ابلیس با برپایی دولت قائم عليه السلام به پایان خواهد رسید، و این نکته‌ای است که در مسئله قیام دولت آل محمد عليهم السلام به آن خواهیم پرداخت و خواهیم دید از این عبارت معصومین عليهم السلام «دولت ما آخرین دولت هاست» چه چیزی خواهیم فهمید و اینکه آیا منظور خود دولت قائم است؟ یا علمای شیعه رأی و نظر و مصداق دیگری برای این دولت دارند؟!

اما «شیخ احساسی» ما را از بیان افراد قبلی دور می‌کند و به سبک کاملاً متفاوتی سخن می‌گوید و در برابر ما تصویر دیگری قرار می‌دهد و فهم دیگری را برای ما شکل می‌دهد که با احتمالاتی همراه است. او می‌گوید:

«تا روز قیامت، که همان قیام قائم است» که دلیل نقلی تأییدشده با دلیل عقلی به آن دلالت می‌کند. کسی که ابلیس را می‌کشد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است، و اینکه وارد شده است کسی که او را می‌کشد قائم عليه السلام یا شخصی دیگر است چنین حمل می‌شود که هر دوی آن‌ها همان قائم هستند که با این نام خوانده می‌شوند، و هیچ‌کدام از آن‌ها رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیست و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به این نام نامیده نمی‌شود. پس وقتی آمده است «قائم او

را می‌گشود" هر دوی آن‌ها را شامل می‌شود.

و اگر گفته شود رسول خدا ﷺ او را می‌کشد کسی غیر از او را شامل نمی‌شود، و بر این اساس احتمال دارد این فرمایش "تا روز قیامت" همان قیام قائم علیه السلام باشد؛ زیرا سرآغاز کناررفتن تاریکی دولت ابلیس (لعنه‌الله) قیام قائم علیه السلام با روزه‌روز قوی‌تر شدن حق و ضعیف‌تر شدن باطل است، و پایان او وقتی است که رسول خدا ﷺ او را می‌کشد، یا اینکه منظور از قائم، رسول خدا ﷺ است؛ زیرا او سید قائمین به حق، و از هرکس دیگر در خلق شایسته‌تر است که به این اسم نامیده شود. بر این اساس ظلمت ابلیس به‌طور کامل برطرف نمی‌شود تا همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد کشته شود و ظلمتش برطرف شود ... و منظور از اینکه هرکس که شیطان بهره‌ای از او دارد کشته می‌شود یعنی او کسی را پیدا نمی‌کند تا گمراهش کند. پس وقتی با تمام یاران خود قیام کند، و رسول خدا ﷺ نازل شود، و ابلیس و همه سربازان و پیروانش را بکشد، ظلمت به‌طور کامل برطرف می‌شود.»^۱ همچنین احساسی می‌گوید:

«می‌گویم: اینکه می‌فرماید "خداوند به او تا روزی که قائم ما مبعوث می‌شود فرصت داده است" منظور هنگامی است که امیرالمؤمنین علیه السلام در رجعت دوم خود بازمی‌گردد و خدا داناتر است. و با جمع دو روایت، منظور از قائم در اینجا رسول خدا ﷺ است؛ زیرا ایشان علیه السلام قائم به حق است، بلکه قائم به حق جز او نیست مگر آنکه از او پیروی کند.

و اگر منظور از قائم در اینجا محمد بن حسن عسکری علیه السلام باشد منظور از آن مبعوث شدن پس از کشته‌شدنش است؛ زیرا ایشان علیه السلام همان‌طور که گفته شد- وقتی خروج می‌کند و حکومتش مستقر می‌شود، حسین علیه السلام خروج می‌کند و ایشان علیه السلام کشته می‌شود و حسین علیه السلام به حکومت می‌رسد؛ سپس حجت علیه السلام بازمی‌گردد؛ زیرا هر مؤمنی گریزی از مرگ و کشته‌شدن ندارد، و کسی که کشته شده مرده است، و کسی که مرده

۱ - رجعت، شیخ احساسی: ص ۳۵۲ و ۳۵۳، تحقیق و چاپ و نشر: مؤسسه فکر واحد، چاپ اول، بیروت، لبنان، ۱۴۲۷ق/۲۰۰۶م.

باشد کشته شده است. پس آن حضرت علیه السلام کشته می‌شود و سپس خداوند عزوجل ایشان را مبعوث می‌کند تا آنکه بمیرد؛ یعنی همراه با پدراناش علیهم السلام رفع شود.

ابوعبدالله علیه السلام بیان کرده است این وقت معلوم که ابلیس در آن کشته می‌شود، روزی است که خدا قائم را پس از مرگش مبعوث می‌کند، و همان روز رجعت اوست؛ از این رو ایشان علیه السلام فرموده است: "روزی که خداوند قائم ما را مبعوث کند" و فرموده است روزی که قائم ما خروج می‌کند؛ زیرا خروج و ظهور پس از غیبت است، در حالی که بعثت پس از مرگ است. پس این را درک کن.^۱

بنابراین تصویر شکل گرفته در ذهن شیخ احساسی درباره کشته شدن ابلیس، پریشان است، و فهم مشوش وی درباره ظهور و خروج قائم و مصداق آن نیز وقتی به متون می‌پردازد واضح است؛ و چه بسا قرینه‌های زیادی که آن را توضیح می‌دهند اجازه توجیه آن را به شکلی که شیخ احساسی به عنوان مسئله قائم مطرح می‌کند، نمی‌دهد؛ اینکه این قائم چه کسی است، و آیا این کار یعنی کشتن ابلیس - با قیام قائم انجام خواهد شد، یا توسط رسول خدا صلی الله علیه و آله انجام می‌شود که وی او را قائم نامیده است؟! یا او همان قائم است، ولی پس از مرگش، با این تصور که بعثت قائم، فقط پس از مرگش انجام خواهد شد؟!^۲

محمد سند می‌گوید:

«... همچنین وارد شده است که قائم مهدی، حجت بن حسن عسکری علیه السلام همان

۱ - رجعت، شیخ احساسی: ص ۳۵۷.

۲ - روایتی را بیان کردیم که برای ما روشن می‌کند رسول خدا صلی الله علیه و آله ابلیس را در رجعت خواهد کشت؛ ولی اینکه ایشان علیه السلام ابلیس را با توصیف قائم گفته شده در روایات خواهد کشت ندیده‌ایم، و شاید شیخ احساسی تنها کسی باشد که چنین برداشتی داشته است؛ اما این گفته او از گم کردن کلید یا رمزی سرچشمه می‌گیرد که از این معما رمزگشایی می‌کند و او را به ارائه فرضیه‌ها و احتمالاتی کشانده است که در آن‌ها حقایق پوشیده می‌مانند و مقصودهای حقیقی که در مجموعه ظهور و رجعت مطرح می‌شوند از میان می‌روند. اما اینکه بعثت نخواهد بود مگر پس از مرگ، سخن در این باره را در محل خودش بیان خواهیم کرد.

کسی است که ابلیس را در مسجد سهیل (سهله) در کوفه می‌کشد.»^۱

و این اقراری است که به‌روشنی با برخی روایات در توصیف این رخداد در زمان ظهور مقدس تناسب دارد؛ آن هم در زمانی که بسیاری از علما و پژوهشگران این رخداد را به این صورت تعبیر کرده‌اند که به دست رسول خدا ﷺ انجام می‌شود؛ ولی آیا شیخ سند توانسته است در اینکه کشته‌شدن ابلیس به دست مهدی ﷺ، و نیز به دست رسول خدا ﷺ انجام خواهد شد سازگاری ایجاد کند؟!

اجتماع رسول خدا ﷺ با علی ﷺ، و ساختن مسجدی توسط آن‌ها در ثویه

از ابومروان روایت شده است، گفت: از اباعبدالله ﷺ درباره سخن خداوند عزوجل پرسیدم: ﴿إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَيْنَا مَعَادٍ﴾^۲ (به‌راستی همان کسی که این قرآن را بر تو فرض کرد، یقیناً تو را به‌سوی وعده‌گاه بازمی‌گرداند). ایشان فرمود: «نه، به خدا سوگند، دنیا به پایان نمی‌رسد تا آنکه رسول خدا ﷺ و علی ﷺ در ثویه با هم جمع شوند و دیدار کنند، و در ثویه مسجدی می‌سازند که دوازده درب، یعنی دوازده جایگاه در کوفه دارد.»^۳

رسول خدا ﷺ و امیرالمؤمنین ﷺ قطعاً از جمله کسانی هستند که در رجعت، مبعوث می‌شوند، و در رجعت، نقش و وظیفه بزرگی برعهده دارند. در این روایت «دنیا» به‌عنوان مقطعی زمانی، و اسم ثویه یا کوفه به‌عنوان دلالتی بر مکان دیدار آن‌ها (صلوات الله علیهما) آمده است، و اینکه در آنجا مسجدی بنا می‌کنند. ملاحظه کردیم بسیاری از روایت‌هایی که برای رجعت به آن‌ها استدلال کرده‌اند به یک سبک و سیاق بوده‌اند؛ به‌طوری که از بارزترین ویژگی‌های آن‌ها، حضور نام‌های رسول خدا و امیرالمؤمنین (صلوات الله علیهما)، به‌همراه

۱ - رجعت از ظهور تا معاد، محمد سند: ص ۱۷۲.

۲ - قصص: ۸۵.

۳ - بحارالانوار، مجلسی: ج ۵۳ ص ۱۱۳ و ۱۱۴.

اسم جاهای معروف و شناخته شده یکسان در عالم دنیا یا دست کم در آخر الزمان است؛ در حالی که همه علما این روایت‌ها را در جایگاه استدلال برای وقوع این رخدادها در رجعت بیان کرده‌اند.

به نظر احساسی این واقعه در رجعت رخ می‌دهد، و او این روایت را با روایاتی که به بازگشت رسول خدا ﷺ دلالت می‌کنند همراه کرده است؛ از جمله: «وقتی رسول خدا ﷺ بازگردد همه مردم ایمان می‌آورند.» او این کار را برای سازگار کردن فهم خودش با دیدار رسول خدا ﷺ و علی علیه السلام در کوفه انجام می‌دهد، و آن را منحصر می‌کند به اینکه در رجعت رخ می‌دهد و اینکه خود آن‌ها ﷺ بشخصه بازمی‌گردند.^۱

عده‌ای از علما این روایت را در میان احادیثی که درباره رجعت سخن می‌گویند آورده‌اند؛ مثل مجلسی در بحار^۲ و حر عاملی در ایقاظ^۳ و محمد بن سلیمان در «مختصر بصائر»؛^۴ و هیچ‌کدام از آن‌ها حتی در حدیک احتمال نگفته‌اند ممکن است این رخداد در زمان دیگری غیر از رجعت اتفاق بیفتد.

ندای آسمانی به اسم علی علیه السلام و شیعیانش

کتاب‌های مختلف حدیث، روایت‌هایی را بیان کرده‌اند که مکان و زمان و محتوای ندای آسمانی را برای ما توصیف کرده‌اند، اما با عبارتهای متفاوت؛ یعنی به صورت نمادین؛ و این مشخصه‌ای بارز در بسیاری از روایاتی است که به مصداق‌های متعدد اشاره، و برایمان اشخاص و مکان‌هایی را توصیف می‌کنند که حضور و نقشی اساسی در حوادث ظهور مقدس و رجعت دارند؛ مثل جنبده زمین (دابة الارض)، روز معلوم، کشته شدن ابلیس، و

۱ - مراجعه کنید به: الرجعة، شیخ احساسی: ص ۳۴۹ و ۳۵۰.

۲ - بحارالانوار: ج ۵۳ ص ۱۱۳.

۳ - الايقاظ من الهمجة فی البرهان علی الرجعة، حر عاملی: ص ۳۸۶.

۴ - مختصر البصائر، حسن بن سلیمان حلی: ص ۴۹۰.

قائم به‌عنوان شخصیت‌ها و اسم‌های حاضر در مقطع زمانی معین، و زمین و کوفه و مسجد کوفه به‌عنوان محلی برای حوادث مهمی که در فصل‌های قبلی این تحقیق از آن‌ها سخن به میان آوردیم.

در اینجا نمی‌خواهیم به دلایل و اسباب این نمادگرایی - که ما به‌عنوان مشخصه‌ای غالب در احادیث ندای آسمانی مشاهده می‌کنیم - پردازیم بلکه بیان آن - ان‌شاءالله - در محل خودش خواهد آمد؛ ولی لازم است در اینجا تأکیدی داشته باشیم بر اینکه ما به دلایل و شواهدی می‌پردازیم که علما درباره رجعت به آن‌ها استدلال کرده‌اند و برای استوار کردن دیدگاه خود درباره آنچه در اثبات و بیان حقیقت رجعت ارائه کرده‌اند از آن‌ها کمک گرفته‌اند؛ از جمله آن‌ها ندای آسمانی است، و اینکه چگونه مصادیق آن را بر اساس مفاهیمی به کار گرفتند که نمی‌توانستند جانب بی‌طرفی را درباره‌شان رعایت کنند؛ زیرا همان طور که پیش‌تر اشاره کردیم آن‌ها به قوانینی که از ظاهر آیات و روایات نتیجه گرفتند تکیه کردند، و به دلیل فقدان حلقه مهمی - که بعداً بیانش خواهیم کرد - ناچار شدند بر همان فهمی باقی بمانند که ماهیت تحقیقات و رویکردهایشان در پرداختن به این متون لازم می‌گرداند.

از محمد بن علی حلبی روایت شده است، گفت: از اباعبدالله علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: «اختلاف بنی عباس حتمی است، ندا حتمی است، و خروج قائم حتمی است.» گفتیم: ندا چگونه است؟ فرمود: «منادی از آسمان در ابتدای روز ندا می‌دهد که بدانید علی و شیعیانش رستگارند. فرمود: و منادی دیگری [در] آخر روز ندا می‌دهد که بدانید عثمان و شیعیانش رستگارند.»^۱

از این روایت مشخص می‌شود «ندا» حتمی است، همان طور که خروج قائم علیه السلام حتمی است؛ و این، اهمیت بسیار زیاد این ندا و نتایج ناشی از آن را می‌رساند؛ اما نکته مدنظر ما چگونگی ندا و اسمی است که به آن ندا داده می‌شود؛ زیرا این همان عصایی بوده است که

سند و هم‌قطاران و بیشتر پیشینیانش به آن تکیه کرده‌اند، و همگی آن را مصداقی برای شخصیت امیرالمؤمنین (علیه السلام) برشمرده‌اند.

از فضل بن شاذان، از اباجعفر (علیه السلام) روایت شده است، فرمود: «... کشته شدن نفس زکیه حتمی است، و خروج قائم (علیه السلام) حتمی است.» به او گفتیم: این ندا چگونه است؟ فرمود: «نمادی در ابتدای روز از آسمان ندا می‌دهد بدانید حق در علی و شیعیانش است، و سپس ابلیس (لعنه الله) در آخر روز ندا می‌دهد بدانید حق در سفیانی و شیعیانش است، و در این هنگام باطل‌پیشگان دچار تردید می‌شوند.»^۱

سند می‌گوید:

«و قابل توجه و قابل تأمل است که صیحهٔ آسمانی از جمله بزرگ‌ترین نشانه‌های ظهور است. نخستین چیزی که درباره‌اش ندا داده می‌شود این است که "این امیرالمؤمنین است که برای هلاکت ستمکاران بازگشته است؛" یعنی به رجعت ندا می‌دهد، و اینکه این امیرالمؤمنین است که بازگشته تا از ستمکاران انتقام بگیرد.»^۲

حال آیا صیحه یا صدا یا ندای آسمانی همان طور که روایات درباره‌اش سخن گفته‌اند و آن را حتمی خوانده‌اند و اینکه این ندا صاحب امر یا مهدی یا قائم را معرفی می‌کند و به همین صورت در روایات هم آمده و از نظر همه از مسلمات است، مصداقی برای یک شخص به خصوص است؟! و وقتی این ندا ظاهر شود او را به‌طور کامل معرفی می‌کند؟ یا به آن صورتی که سند نتیجه گرفته ندایی برای رجعت است؟!

از عبد الله بن سنان روایت شده است، گفت: نزد اباعبدالله (علیه السلام) بودم. شنیدم مردی از همدان به ایشان (علیه السلام) می‌گفت: جماعت عامه به ما ایراد می‌گیرند و به ما می‌گویند: شما

۱ - کمال‌الدین و تمام‌النعمه، صدوق: ص ۵۹۱ و ۵۹۲.

۲ - رجعت از ظهور تا معاد، محمد سند: ص ۱۵۱.

ادعا می‌کنید یک منادی از آسمان به اسم صاحب این امر ندا می‌دهد! امام در حالی که تکیه داده بود، خشمگین شد و نشست و فرمود: «این را از من روایت نکنید، بلکه از پدرم روایت کنید، و در روایت آن برای شما هیچ حَرَجی نیست. من شهادت می‌دهم از پدرم علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: به خدا سوگند این در کتاب خداوند عزوجل روشن و آشکار است؛ آنجا که قرآن می‌فرماید: ﴿إِنَّ نَسْأًا نُنزَّلُ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ﴾^۱ (اگر بخواهیم نشانه‌ای از آسمان بر آنان فرود می‌آوریم تا در برابر آن گردن‌هایشان خاضع گردد). پس در آن زمان در زمین کسی نمی‌ماند مگر آنکه خاضع می‌شود و برای آن گردن خم می‌کند. پس اهل زمین وقتی صدایی را از آسمان می‌شنوند که می‌گوید "بدانید حق در علی بن ابی‌طالب و شیعیانش است" ایمان می‌آورند.» و فرمود: «وقتی صبح فردا رسد ابلیس در هوا بالا می‌رود تا آنکه از اهل زمین پنهان می‌شود و ندا می‌دهد: بدانید حق در عثمان بن عفان و شیعیانش است، او مظلومانه کشته شد، پس خون‌خواه او باشید.» و فرمود: «پس خداوند کسانی را که ایمان آورده‌اند با سخن ثابت بر حق استوار می‌کند، که همان ندای اول است.»^۲

سند می‌گوید:

«این روایت روشن می‌کند نخستین کسی که پیش از ندا به ظهور مهدی قائم علیه السلام به اسمش ندا داده می‌شود امیرالمؤمنین علیه السلام است.»^۳

از ابن‌محبوب، از رضا علیه السلام در حدیثی طولانی درباره نشانه‌های ظهور قائم علیه السلام روایت شده است، فرمود: «... و صدای سوم، بدنی آشکار را مثل قرص خورشید می‌بینند؛ این

۱ - شعرا: ۴.

۲ - بحارالانوار، مجلسی: ج ۵۲ ص ۲۹۲.

۳ - رجعت از ظهور تا معاد، محمد سند: ص ۱۵۱.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) است که برای هلاکت ستمکاران بازگشته است.»^۱

و سند می گوید:

«و از ظاهر مشخص است این صیحه‌ای به بازگشت امیرالمؤمنین است که در رجب اتفاق می افتد و هم‌زمان با وقوع رجعت است.»^۲

ان‌شاءالله در فصل‌های بعدی بر این توصیف نادرست درنگ خواهیم نمود.

۴- رجعت چگونه اتفاق می افتد؟

از آنچه تقدیم شد دانستیم رجعت -طبق چیزی که در روایات وارد شده- بازگشت یا رجوع بعد از مرگ به دنیا برای کسی است که ایمان محض یا کفر محض داشته است، و این نکته‌ای است که بیشتر علمای شیعه بر آن اتفاق نظر دارند؛ از جمله این روایات:

روایتی که مفضل بن عمر، از اباعبدالله (علیه السلام) درباره سخن حق تعالی ﴿وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا﴾ (و آن روز که از هر امتی، گروهی از کسانی را محشور می گردانیم) روایت کرده است، فرمود: «کسی از مؤمنان نیست که کشته شده باشد مگر اینکه برمی گردد تا بمیرد؛ و فقط کسی که ایمان محض یا کفر محض دارد بازمی گردد.»^۳

و از ابوبصیر روایت شده است که از اباجعفر (علیه السلام) درباره سخن خداوند عزوجل پرسیدم: ﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ﴾ (در حقیقت خدا از مؤمنان، جان‌ها و اموالشان را خریده است) ... سپس ابوجعفر (علیه السلام) فرمود: «مؤمنی نیست مگر آنکه بمیرد یا کشته شود. کسی که بمیرد برانگیخته می شود تا کشته شود و کسی که کشته شده باشد

۱ - غیبت، شیخ طوسی: ص ۲۶۹ و ۲۷۰، توزیع کتابخانه آداب الضریقه، نجف اشرف، چاپ اول، انتشارات فجر،

بیروت، لبنان؛ خرائج و جرائح، قطب راوندی: ج ۳ ص ۱۱۶۸ و ۱۱۶۹.

۲ - رجعت از ظهور تا معاد، محمد سند: ص ۱۵۲.

۳ - تفسیر قمی: ج ۲ ص ۱۳۱؛ بحار الانوار، مجلسی: ج ۵۳ ص ۵۳.

برانگیخته می‌شود تا بمیرد.»^۱

این روایت دو نکته را برای ما روشن می‌کند:

اول: کسانی که بازمی‌گردند کسانی هستند که ایمان محض یا کفر محض داشته‌اند.

دوم: کسی که بمیرد برمی‌گردد تا کشته شود، و کسی که کشته شود بازمی‌گردد تا

بمیرد.

و پس از آنکه دانستیم چه کسانی برمی‌گردند و حالت آن‌ها چگونه است، از طریق مرور سخنان و تقریرات علمای شیعه، از چگونگی بازگشت آن‌ها اطلاع حاصل خواهیم کرد.

• به نظر برخی علمای شیعه، رجعت، بازگشت عده بسیاری از مردگان به دنیاست:

شیخ مفید در کتاب «المسائل السرویه» می‌گوید:

«و اما درباره این فرمایش "هرکس به رجعت ما ایمان نیاورد از ما نیست" به عده خاصی اختصاص داده شده است؛ اینکه خداوند متعال قومی را از امت محمد ﷺ بعد از مرگشان قبل از روز قیامت، محشور می‌کند...»^۲

و نیز می‌گوید:

«و امامیه به واجب بودن رجعت بسیاری از مردگان به دنیا قبل از روز قیامت، اتفاق نظر دارند، هرچند در معنی رجعت اختلافاتی میانشان هست.»^۳

• برخی از آن‌ها صراحتاً می‌گویند رجعت به زمان امام مهدی علیه السلام اختصاص دارد.

۱ - مختصر البصائر، حسن بن سلیمان حلی: ص ۹۹ ح ۶۹، باب کزت‌ها.

۲ - المسائل السرویه: ص ۳۲، تحقیق: صائب عبدالمجید، چاپ سوم، ۱۴۱۴ ق/ ۱۹۹۳ م، چاپ و نشر دار المفید، بیروت، لبنان.

۳ - اوائل المقالات، شیخ مفید: ص ۴۵ و ۴۶.

شیخ مرتضی در پاسخ به برخی از مسائل رجعت گفته است:

«آنچه شیعه امامیه اعتقاد دارد این است که خداوند هنگام ظهور امام زمان مهدی (علیه السلام) قومی از شیعیانش را که قبلاً مرده‌اند بازمی‌گرداند...»^۱

• و برخی از علما تفسیر «بازگشت» به رجوع دولت بدون رجوع افراد را رد می‌کنند:

سید مرتضی می‌گوید:

«و اما کسانی هستند که رجعت را تأویل کرده‌اند به بازگشت دولت، بدون بازگشت اشخاص و زنده کردن مرده‌ها. این‌ها جماعتی از شیعه هستند که وقتی نتوانستند رجعت را توجیه کنند چنین تفسیری ارائه کردند.»^۲

• و عده‌ای دیگر، رجعت را پدیده‌ای در رابطه با زنده کردن مردگان به دست پیامبر (صلی الله علیه و آله) یا امام (علیه السلام) برمی‌شمارند، و اینکه وقتی رخ دهد معجزه اوست.

ابن طاووس گفته است:

«رجعت، پدیده و معجزه‌ای است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) با زنده کردن مردگان انجام می‌دهد؛ همان طور که موسی و عیسی و دانیال انجام دادند... تا آنجا که می‌گوید: و رجعتی که علمای ما اهل بیت و شیعیانشان به آن اعتقاد دارند از جمله آیات و معجزات پیامبر (صلی الله علیه و آله) است.»^۳

و در نتیجه رجعت، توانایی اعجازگونه پیامبر برای زنده کردن مردگان است.

شیخ مظفر می‌گوید:

«رجعت، دلیل قدرت بالغه خداوند متعال در پدیده‌هایی مثل بعثت و برانگیختن است،

۱ - رسائل الشریف مرتضی : ج ۱ ص ۱۲۵ و ۱۲۶.

۲ - رسائل الشریف مرتضی : ج ۱ ص ۱۲۶.

۳ - سعد السعود، ابن طاووس: ص ۱۳۵.

و این‌ها جزو امور خارق‌العاده‌ای هستند که شایستگی دارند معجزه‌ای برای پیامبر ما محمد و اهل‌بیتش علیهم‌السلام به شمار آیند. این درست مثل معجزه زنده‌کردن مردگان توسط مسیح علیه‌السلام است. و حتی در اینجا رساتر است؛ زیرا این معجزه، پس از پوسیدن اموات اتفاق می‌افتد... رجعت نوعی از بعثت و معاد جسمانی است، با این تفاوت که فقط بعثت در دنیاست.»^۱

• در حالی که به نظر عده‌ای رجعت، بازگشت به بدن مثالی است:

احسابی می‌گوید:

«... رجعت، به‌نوعی برزخ است. آیا نمی‌بینی مؤمن وقتی می‌میرد روحش به بهشت دنیا ملحق می‌شود، و اگر کافر یا مشرک یا منافق باشد روحش به آتش دنیا ملحق می‌شود؟ و بهشت دنیا، دو بهشت سرسبز هستند، و این‌ها در رجعت ظاهر می‌شوند...»^۲

پس از آنجا که احسابی قائل به انتقال روح به بدن مثالی (برزخی) است و تعبیر می‌کند که غیبت، حالتی برزخی است، از آن نتیجه می‌گیرد ظهور، تمثیل رجعت است؛ زیرا بازگشت از برزخ به دنیاست ولی با بدنی مثالی.

شیخ عاملی - علاوه بر نپذیرفتن تفسیر رجعت به‌عنوان بازگشت دولت و خروج مهدی علیه‌السلام - تفسیری این‌چنینی را نیز رد می‌کند و می‌گوید:

«و اما تأویل رجعت به‌عنوان بازگشت با بدن مثالی، این هم باطل و فاسد است و وجهی ندارد.»^۳

و علت بطلان این تأویل از نظر او این است که چنین تأویلی را تناسخ برمی‌شمرد؛^۴

۱ - عقاید امامیه، شیخ مظفر: ص ۷۲ و ۷۳.

۲ - رجعت، شیخ احمد زین‌الدین احسابی: ص ۳۱۴؛ رجعت از ظهور تا معاد، محمد سند: ص ۶۰.

۳ - ایقاظ من الهجعة بالبرهان علی الرجعة، حر عاملی: ص ۴۲۳ و ۴۲۴.

۴ - شیخ عاملی می‌گوید: «تناسخ، ارتباط روح با بدن دیگری در دنیاست.» (ایقاظ من الهجعة بالبرهان علی

چراکه افراد بازگشت‌کننده، از قبرهای خود بیرون می‌آیند. به‌علاوه وی تصور می‌کند بازگشت با بدن مثالی، مفاسد بسیاری را به‌دنبال خواهد داشت؛ از جمله اگر این بدن، غیر از انسان اول پیش از مرگش باشد، از یک سو احادیث رجعت بر آن منطبق نمی‌شوند و از سوی دیگر به عقوبت خود نمی‌رسد؛ زیرا این بدن گناهی نکرده است.

شیخ سند نیز همین نظر را دارد. وی به تصویری که شیخ احساسی ارائه می‌دهد و دیدگاه او مبنی بر اینکه وقتی جسم نامرئی باشد حتماً برزخی خواهد بود اعتراض کرده، می‌گوید:

«... هیچ ملازمی میان نامرئی بودن جسم با برزخی بودنش وجود ندارد.»^۱

سپس به خود رجعت می‌پردازد و می‌گوید:

«بازگشت روح در بدن اصلی گذشته انسان و خروجش از قبر با همان هویت و شخصیت انجام می‌شود؛ به همان صورتی که در حالت معاد جسمانی است.»^۲

و از کسی که می‌گوید روح به بدن مثالی برزخی منتقل می‌شود اشکال گرفته، و چه بسا چنین سخنی را گفته است تا از دل نگرانی متهم‌شدن به تناسخ در امان باشد؛ با وجود اینکه وی تناسخ را به منتقل شدن روح به بدن دنیوی دیگری تعریف کرده است که از اصلا ب و رحم‌ها در زندگی جدید شکل می‌گیرد. در پرتو چنین برداشتی، رجعت از نظر او با بدن‌هایی از گل قبرها انجام می‌شود، و این‌ها همان بدن‌هایی هستند که در همین دنیا قبل از مرگ بوده‌اند، و این برخلاف کسی است که می‌گوید هر پیدایشی بدن‌هایی متناسب با خودش دارد.

الرجعه، حر عاملی: ۴ ص ۲۴)

و تناسخ، بازگشت روح به بدن جدید دنیوی از نطفه اصلا ب و تولد ارحام با والدینی متفاوت است، و هویت فرد هم متفاوت، و یک شخصیت به شخصیت دیگری تبدیل می‌شود. (رجعت از ظهور تا معاد، محمد سند: ص ۶۴)

۱ - رجعت از ظهور تا معاد، محمد سند: ص ۶۴.

۲ - رجعت از ظهور تا معاد، محمد سند: ص ۶۲.

فیض کاشانی از جمله کسانی است که قائل به وجود پیدایش‌های مثالی هستند، و این پیدایش، غیر از عالم حسی است، بلکه عالمی دیگر است؛ مثلاً دربارهٔ این جهان شهرهایی بی‌شماری مثل «جابلقا» و «جابرسا» را یاد می‌کند، ولی می‌گوید:

«و شاید رجعت همان طور که از اهل بیت علیهم‌السلام در اخبار فراوانی بیان شده است. در زمان قائم علیه‌السلام فقط برای اشخاصی از این جهان ظاهری با حس معمول و رایج انجام شود؛ و علم، نزد خداست.»^۱

سند، این دیدگاه را خلطی بین رجعت و نزول برمی‌شمارد و می‌گوید:

«آنچه وی احتمال داده، خلط بین رجعت و نزول است؛ یعنی رجعت اهل برزخ از قبرها، و نزول اهل برزخ به دنیا با بدن چگال؛ و فرقی نمی‌کند اهل دنیا آن‌ها را ببینند یا نبینند؛ زیرا وی می‌گوید رجعت، برانگیخته‌شدن از قبرها با بدنی است که طینتش در قبر بوده است با توجه به اینکه همان گل و بدن اصلی دنیوی است؛ ولی نزول، کثرت و تراکمی برای بدن مثالی، و جلوه‌گر شدن در پیدایش و آفرینش حسی است، و هر دوی این‌ها غیر از حقیقت ظهور امام غایب علیه‌السلام هستند؛ زیرا ظهور او بروزی از خفا و پنهان‌بودن است.»^۲

فهم‌ها و برداشت‌های متعددی دربارهٔ اجزای مختلف چگونگی رجعت شکل گرفته، که از یک سو تصویرهایی ناکامل، و از سوی دیگر مخالف و ناسازگار هستند که در اثر اشتباهات و برداشت‌های نادرست و ضدونقیض از حقیقت بازگشت کسانی است که بازمی‌گردند، چه بازگشت از قبر بوده باشد مثل نظر سند و موافقانش، و چه بازگشت از برزخ بوده باشد مثل نظر احساسی و پیروان مکتبش.

۱ - عین‌الیقین، فیض کاشانی: ج ۱ ص ۱۶۶ و ۱۶۷، تصحیح: رضا عیاش، دار المحجة البيضاء، چاپ اول، ۲۰۱۱م.

۲ - رجعت از ظهور تا معاد، محمد سند: ص ۱۰۱.

سند، به عنوان مثالی برای این اشتباهات و سوءبرداشت‌ها می‌گوید:

«خروج جنبنده زمین از نظر مسلمانان، همان بازگشت حجت خداوند متعال در امت اسلامی بعد از رسول خدا ﷺ است؛ و این خروج، زنده شدن حجت خدا بعد از مرگش است؛ زیرا خروجی از زمین است نه از رحم‌ها، و خروج از زمین در کاربردهای قرآنی به زنده کردن مردگان اطلاق می‌شود ... و این به مرحله تکوینی در رجعت اشاره می‌کند؛ به خصوص در مرحله دابة الارض که هستی و زمان و مکان در قوانین تکوینی آن، متفاوت از پیدایش اولیه در زندگی دنیاست.»^۱

و آن را با این سخن خودش تأیید می‌کند:

«مجموعه‌ای از تغییرات فیزیکی، زیستی، و تغییرات دیگری هست که به طور کلی در طبیعت زندگی زمینی برای اموات رخ می‌دهد، و همین طور تغییرات فیزیولوژیکی؛ و عملیات بازگشت از قبر با فعال کردن بدن و برقراری ارتباط روح با بدن انجام می‌گیرد.»^۲

• ظهور و بازگشت معصوم از نظر برخی از آن‌ها رجعت است:

سند فهم جدیدی از رجعت را نیز ارائه می‌دهد. وی می‌گوید:

«و به این ترتیب رجعت، «ظهور» نامیده شده است؛ یعنی ظهور هر معصوم از غیبت و از قبرش.»^۳

و واژه «ظهور» را به شکلی استفاده کرده که القا می‌کند به معنی «خروج» است؛ زیرا کسانی که باز می‌گردند از قبرهایشان خارج می‌شوند و بعد از غیبت، ظاهر می‌شوند. بر اساس این فهم، ما می‌توانیم بگوییم هرکسی که مُرده، غایب است، و این دسته‌بندی به این نتیجه منجر می‌شود و چنین القا می‌کند که غیبت امام با مرگ، مساوی با غایب شدن

۱ - رجعت از ظهور تا معاد، محمد سند: ص ۴۵۸.

۲ - رجعت از ظهور تا معاد، محمد سند: ص ۱۱۲.

۳ - رجعت از ظهور تا معاد، محمد سند: ص ۳۷.

او از مردم، و در نتیجه هنگام ظهور کسی که غایب شده گفته می‌شود وی بازگشته است.

وی همچنین می‌گوید:

«نهان شدن از زندگی ظاهری و بازگشت به آن، رجعت نامیده می‌شود.»^۱

و به نزول عیسی علیه السلام استدلال می‌کند و آن را شاهی برای رجعت برمی‌شمارد.^۲

و در هر دو حالت - چه تصور شود عیسی زنده است، و چه شخصی تصور کند وی وفات یافته و مرده است - برخی علمای شیعه نزول او را رجعت به شمار می‌آورند؛ اما در صورتی که زنده باشد و فرود آید، از نظر محمد سند «بازگشت یا رجعت بعد از مخفی شدن از زندگی ظاهری» است، و اگر وفات یافته و مرده باشد، این نیز رجعت خواهد بود؛ زیرا وی بعد از مرگ بازگشته است؛ و با وجود اینکه سند و دیگران می‌گویند رجعت، مستلزم خروج مردگان از قبرهاست، ولی وی نزول از برزخ را رجعت تصور می‌کند.

و در توضیح این آیه: ﴿وَإِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ﴾^۳ (و از اهل کتاب، کسی نیست مگر آنکه پیش از مرگ خود حتماً به او ایمان می‌آورد) سند می‌گوید:

«و این آیه، به رجعت پیامبر خدا عیسی علیه السلام در آینده می‌پردازد، که با توجه به رفع شدنش به آسمان، وفات یافته است؛ و این مطابق با همان رجعتی است که هم‌زمان با ابتدای ظهور است.»^۴

پس او نزول عیسی علیه السلام را رجعت برمی‌شمارد؛ زیرا اعتقاد دارد بازگشت به زندگی ظاهری بعد از انقطاع از آن به آن صورتی که وی نام نهاده است - گواهی بر رجعت است؛ یعنی

۱ - رجعت از ظهور تا معاد، محمد سند: ص ۶۱ تا ۶۳.

۲ - رجعت از ظهور تا معاد، محمد سند: ص ۴۵.

۳ - نساء: ۱۵۹.

۴ - رجعت از ظهور تا معاد، محمد سند: ص ۴۰۸.

دوره‌ای است که برای عیسی علیه السلام از رفع شدنش شروع می‌شود و تا نزولش در زمان ظهور ادامه دارد.

برخی علمای شیعه طبق برداشتی که از آیه زیر داشته‌اند تصور کرده‌اند عیسی علیه السلام باز می‌گردد تا وفات کند: ﴿إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ خُذْ هَذَا الصَّلَافَ الَّذِي فِي يَدَيْكَ وَارْتَفِعْ بِإِذْنِي وَمُطَهِّرْكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾ (یاد کن) هنگامی را که خدا گفت: ای عیسی، من تو را برمی‌گیرم و به سوی خویش بالا می‌برم، و تو را از کسانی که کفر ورزیده‌اند پاک می‌گردانم).

طبرسی: در معنای آن گفته شده است که منظور از «من تو را برمی‌گیرم» یعنی تو را بدون وفات به معنی مردن، برمی‌گیرم؛ و این یکی از سه معنی زیر را می‌تواند داشته باشد: معنی اول: تو را بدون وفات می‌گیرم؛ و دوم: یعنی تو را به طور کامل می‌گیرم یعنی به طور کامل تسلیم شده تحویل می‌گیرم؛ و سوم: تو را با وفاتی مثل خوابیدن، برمی‌گیرم.^۲

حرّ عاملی می‌گوید:

«در فرمایش خداوند متعال حکایتی از عیسی علیه السلام هست: ﴿وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ﴾ (و تا وقتی در میانشان بودم بر آنان گواه بودم؛ پس چون مرا برگرفتی، تو خود بر آنان نگهبان بودی)؛ و این درباره وفات عیسی علیه السلام آشکار و واضح است؛ زیرا وی آن را روز قیامت می‌نامد، بلکه در لفظ «پس مرا برگرفتی» عطف به «فاء» نشان‌دهنده دنبال کردن بدون هیچ تأخیری است، و عبارت «تا وقتی در میانشان بودم» و عبارت‌های دیگر، صراحت دارند بر اینکه نزول عیسی علیه السلام در آخر الزمان از نوع رجعت است.»^۳

به این ترتیب نزول عیسی علیه السلام از آسمان از نظر او رجعت است؛ زیرا وی تصور می‌کند

۱ - آل عمران: ۵۵.

۲ - مراجعه کنید به مجمع البیان، طبرسی: ج ۲ ص ۲۴۷.

۳ - الايقاظ من الهمجه بالبرهان على الرجعه، حر عاملی: ص ۱۱۶.

عیسی را خدا با مرگ، وفات داد، و چون رجعت با بازگشت مردگان ارتباط دارد، پس طبق این برداشت، نزول عیسی، رجعت خواهد بود.

احسائی گفته است:

«منظور از رجعت در اصل، بازگشت مردگان به دنیاست؛ گویی آن‌ها از دنیا خارج شدند و به آن بازگشتند؛ همچنین درباره کسی به کار رفته که غایب شده و بازگشته است. از طریق این نام‌گذاری، رجعت در حق صاحب‌الزمان علیه السلام به همراه کسانی از اصحاب قبور که با او ظاهر می‌شوند، و نیز بر بازگشت ائمه علیهم السلام در همراهی با رسول خدا صلی الله علیه و آله صدق می‌کند ... پس اطلاق رجعت در حق صاحب‌الزمان علیه السلام درست است؛ زیرا وی از مردم غایب و مخفی شد تا امرش مخفی بماند...»^۱

و از طریق استدلال او به تقسیم‌بندی روزهای سه‌گانه خدا (روز قائم، روز رجعت، و روز قیامت) - که آن را در مقدمه این تحقیق بیان کردیم - احسائی می‌گوید:

«به‌صراحت می‌توان گفت رجعت، غیر از قیام قائم علیه السلام است؛ اما درباره معنی رجوع و بازگشت و زنده کردن مردگان به‌طور کلی - ایرادی ندارد که این واژه درباره دو روز به کار برده شود... رجعتی که درباره اش سخن گفتیم و محل اختلاف بوده است آن رجعتی است که به‌عنوان خروج حسین تفسیر شده است؛ و اما قیام قائم از نوع آن نیست، هرچند متصل به آن است، و به دلیل وجود اهل قبور که با او بیرون می‌آیند رجعت نامیده شده است.»^۲

زیرا او صحت و درستی قیام قائم علیه السلام را در گرو زنده کردن مردگان تصور می‌کند.

چنین طرحی را سید طباطبایی هم مطرح می‌کند؛^۳ می‌بینیم در بیشتر جزئیاتی که وی

۱ - رجعت، شیخ احمد بن زین‌الدین احسائی: ص ۵۹.

۲ - رجعت، شیخ احمد بن زین‌الدین احسائی: ص ۵۹ تا ۶۱.

۳ - مراجعه کنید به: تفسیر المیزان، سید طباطبایی: ج ۲ ص ۱۰۷ و ۱۰۸.

درباره ظهور و رجعت و قیامت سخن می‌گوید چنین تفکری حاضر است؛ به طوری که طباطبایی تصور می‌کند سختی میان این روزهای سه‌گانه وجود دارد و هرکدام از این روزها پیدایش مخصوص به خودش را دارد؛ یعنی پیدایش جسمانی، پیدایش برزخی، و پیدایش قیامت؛ و وی تصور می‌کند روز رجعت، از مراتب قیامت است. وی در بیان معنای روزهای سه‌گانه تصور می‌کند میانشان اتحادی حقیقی وجود دارد، و اختلاف میانشان بر اساس مراتب است؛ با این دیدگاه که سیر نظام دنیوی رو به سوی روزی دارد که در آن، نشانه‌های خدا به طور کامل ظاهر می‌شود؛ پس به این ترتیب روز رجعت از مراتب روز قیامت است، هرچند در ظهوری پایین‌تر از آن قرار می‌گیرد.

سند موضع‌گیری‌هایی در برابر این تصور اتخاذ کرده، در نقد سخن سید طباطبایی می‌گوید:

«چنین دیدگاهی محل اعتراض است؛ وی چگونه رجعت و ظهور را در ضمن سیر و حرکت نظام دنیوی برمی‌شمارد، با وجود منزلت و پیدایشی که در آن، آیات و نشانه‌های خدا ظاهر می‌شوند، ولی در عین حال، پیدایش و آفرینش دنیا همچنان بر مرتبه و وضعیت و تضادهای خود با پیدایش ظهور و رجعت و قیامت باقی می‌ماند؟»^۱

با این دیدگاه که از نظر سند، رجعت، بازگشت به این دنیا است.

اما منشأ این اعتراض: سند تصور می‌کند تغییراتی تکوینی وجود دارند که در روزهای ظهور حاصل خواهند شد که مستلزم نپذیرفتن ابدۀ پیدایش‌ها و آفرینش‌ها برای روزهای سه‌گانه است.

این در حالی است که عده‌ای ظهور قائم را به عنوان رجعت نمی‌پذیرند. طبیبی می‌گوید:

«بدان در ذهن عده‌ای این تصور ایجاد شده است که ظهور قائم آل محمد علیهم‌السلام همان

رجعت است؛ و این، درست نیست.»^۱

و محمد آل عبدالجبار گفته است:

«... اما زمان ظهور مهدی دوازدهم تا کشته‌شدنش رجعت واقعی نامیده نمی‌شود؛

زیرا او زنده است، و این ظهوری از مرگ نیست؛ پس به‌عنوان رجعت نامیده نمی‌شود.»^۲

می‌گوییم: تا وقتی که دربارهٔ دو عقیدهٔ ظهور و رجعت نظریه‌پردازی می‌کنیم، سخن ما -چه به‌طور کلی، و چه به‌طور تفصیلی بر اساس تسلسل وقایع و حوادثی که در ضمن این دو قرار می‌گیرند- باید قطعیت و یقین حاصل کند؛ زیرا ظهور و رجعت از مسائل عقیدتی در سطح ایمان هستند. آیا نباید تصویری واضح و یکتا وجود داشته باشد که علمای شیعه در آن اتفاق نظر داشته باشند؟! البته اگر چنین تعبیری درست باشد (بنده عبارت اگر چنین تعبیری درست باشد را می‌گوییم، به‌دلیل حاصل‌نشدن آن، که علل و عواملش را بیان خواهیم کرد)- به‌جای اینکه تضارب آرا و اختلاف در تفسیرها که فهمی مبهم و مشوش ارائه بدهد حاصل شده باشد؟! به‌طوری که همان‌طور که ملاحظه می‌کنیم- هیچ‌امیدی برای رسیدن به حقیقت این دو اعتقاد انتظار نرود؟!

بلکه شایسته‌تر آن است که از پرداختن به مسائل عقیدتی متشابه طبق نظر خودشان خودداری کنند؛ حال چه برسد به اینکه این مسئله همان‌طور که دیدیم- از عظیم به شمار برود؛ و شکی نیست که «مسائل عظیم» را فقط خلفای خدا -و نه هیچ‌کس دیگر- پاسخ می‌دهند.

از زراره روایت شده است، گفت: از اباعبدالله علیه السلام دربارهٔ این امور عظیم از جمله رجعت و مسائل مشابه دیگر پرسیدم؛ ایشان فرمود: «این چیزی که درباره‌اش سؤال می‌کنی هنوز

۱ - شیعه و رجعت، طبسی نجفی: ج ۱ ص ۳۱، تصحیح: عمادالدین طبرسی، چاپ سوم، چاپخانه آداب، نجف اشرف، ۱۳۸۵ق/ ۱۹۶۶ م.

۲ - مشکاة الانوار، محمد بن علی آل عبدالجبار بحرانی: ص ۱۵۸.

زمانش فرانسیده است؛ و خداوند عزوجل فرموده است: ﴿بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ﴾ (بلکه چیزی را دروغ شمردند که به علم آن احاطه نداشتند و هنوز تأویلش برایشان نیامده است) ...^۲

۵- رجعت و ظهور مقدس

رسول خدا ﷺ و ائمه علیهم السلام بعد از خودشان، ظهور مردی از آل محمد ﷺ را وعده داده‌اند که زمین را پر از عدل و داد می‌کند پس از آنکه پر از ظلم و ستم شده است؛ ولی آن‌ها ﷺ اصرار داشتند احادیثشان درباره مسئله ظهور مقدس و رخدادهای آخرالزمان، رمزگونه و نامدین باشد، و بسیاری از جنبه‌هایش پوشیده بماند.

از امام صادق علیهم السلام روایت شده است، فرمود: «هرچیز که دانسته شود گفته نشود، و هرچیز که گفته شود زمانش نرسیده باشد، و هرچیز که زمانش برسد اهلش حاضر نباشند».^۳

و اگر ما بخواهیم به تمام این روایات بپردازیم بحثمان طولانی خواهد شد؛ روایاتی که طبیعتاً مشابه هستند؛ زیرا اگر جز این بود توسط آنان به صورت نظراتی مختلف مطرح نمی‌شد؛ نظراتی که به آن‌ها اعتماد کردند و آن‌ها را ملاکی در نظر گرفتند که با آن برای رخداد رجعت در زمان ظهور مقدس استدلال بیاورند؛ و با وجود اینکه ما قبلاً به برخی از آن‌ها اشاره کردیم -چراکه با بخش‌های مختلف تحقیقمان ارتباط داشتند- در اینجا به بارزترین نظرات آن‌ها، به خصوص نظراتی که هیچ‌کدام از تصنیفات یا کتاب‌های متعدد علما درباره رجعت، از آن‌ها خالی نیست و حتی به‌عنوان نخستین دلایل آن‌ها برای رجعت آمده‌اند، خواهیم پرداخت.

۱ - یونس: ۳۹.

۲ - مختصر بصائر الدرجات، حسن بن سلیمان حلی: ص ۱۰۸.

۳ - بحار الانوار، مجلسی: ج ۵۳ ص ۱۱۵.

در خصوص نشانه‌های ظهور

برای کسی که اخبار ظهور و احوال رجعت را پیگیری می‌کند پوشیده نیست که این اخبار در هر بحثی که به یک یا هر دوی آن‌ها اختصاص داشته باشد از نظر علمای شیعه از یک سمت و سو برخوردار بوده‌اند، و پیش‌تر شرح برخی از سخنان آن‌ها در این خصوص در دو وجه آمد: یک بار واقعه ظهور مقدس را برجسته می‌کنند و به این ترتیب نشانه یا رخداد بیان شده، دلیلی برای آن می‌شود؛ بار دیگر رجعت را برجسته می‌کنند و به این ترتیب آن علامت دلیلی برای اثبات وقوع آن در زمان ظهور می‌شود.

به‌عنوان مثال خروج دابة الارض (جنبنده زمین) را - که از نشانه‌های ساعت است - آن‌ها به معنای رجعتی در نظر می‌گیرند که در زمان ظهور مقدس اتفاق می‌افتد؛ و وقتی مصداق آن را فقط به امیرالمؤمنین (علیه السلام) منحصر می‌کنند به‌صورتی که حر عاملی و دیگران منحصر کرده‌اند^۱ - موضوع رجعت و ظهور طبیعتاً به‌شکل پیچیده‌تری در بکدیگر تنیده می‌شود.

سید محمد صدر (رحمته الله علیه) پس از آنکه طرح خود را درباره آیه قرآنی مطرح می‌کند: ﴿وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ﴾^۲ (و چون قول [عذاب] بر ایشان واجب گردد جنبنده‌ای را از زمین برای آنان بیرون می‌آوریم که با ایشان سخن گوید؛ در حالی که مردم به آیات و نشانه‌های ما یقین نداشتند) به نظرش دلالت این آیه بر رجعت، به دو گونه است:

۱ - از امیرالمؤمنین (علیه السلام) روایت شده است، فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «قبل از ساعت از ده چیز خواهد بود که گریزی از آن‌ها نیست: سفیانی، دجال، دخان (دود)، دابة، خروج قائم، طلوع خورشید از مغرب، نزول عیسی (علیه السلام)، ماه‌گرفتگی مشرق و ماه‌گرفتگی جزیره العرب، و آتشی که از قعر عدن بیرون می‌آید تا مردم را به‌سوی محشر بکشاند.» غیبت، طوسی: ص ۲۶۸؛ خرائج و جرائح، قطب‌الدین راوندی: ج ۳ ص ۱۱۴۸؛ بحار الانوار، مجلسی: ج ۵۲ ص ۲۰۹.

۲ - مراجعه کنید به: الايقاظ من الهجعه بالبرهان على الرجعه، حر عاملی: ص ۳۱۶.

اول: حادثه خروج دابة الارض در زمان رجعت است؛ پس او به همراه دیگر بازگشت کنندگان، بازمی‌گردد تا در میان آنها به وظیفه خود عمل کند؛ و به نظر وی این دیدگاه درستی نیست؛ زیرا این آیه به دابة الارض اشاره نمی‌کند و نمی‌گوید او در نسلی طبیعی در نسل رجعت خروج می‌کند و این نکته‌ای است که آیه به هیچ وجه به آن اشاره‌ای نمی‌کند.

دوم: دیدگاهی که هنگام دقت نظر در دیدگاه‌های آنها درباره مصداق دابة الارض مورد توجه ماست؛ وی می‌گوید:

«این آیه به رجعت خود دابة الارض اشاره می‌کند، و این یعنی زنده شدنش بعد از مرگ، و فقط به رجعت یک شخص و نه بیشتر اشاره می‌کند ... با اینکه او انسانی بوده که قبلاً در این دنیا زندگی می‌کرده است ... نه اینکه این انسان در زمان خودش متولد شود، و به این ترتیب منظور از آن، بازگشت بعد از مرگ است. اخباری که مقداری از آنها را شنیده‌ایم چه بسا این انسان را معین کرده، و او را امام امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام نامیده‌اند.»^۱

از اباجعفر علیه السلام در حدیثی از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است، فرمود: «من تقسیم‌کننده بهشت و دوزخ هستم ... من صاحب کزتها (برگشت‌ها) و دولت دولتها هستم؛ من صاحب عصا و داغ و درفش هستم، و من آن جنبنده‌ای هستم که با مردم سخن می‌گوید.»^۲

از ابوهریره، از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است، فرمود: «جنبنده زمین بیرون می‌آید در حالی که عصای موسی و خاتم سلیمان به همراهش است. او با عصای موسی صورت مؤمن

۱ - تاریخ بعد از ظهور، محمد صدر: ج ۳ ص ۶۳۸، دار التعارف للمطبوعات، بیروت، لبنان، ۱۴۱۲ق / ۱۹۹۲م.

۲ - بحار الانوار، مجلسی: ج ۲۵ ص ۳۵۳.

را جلا می‌دهد، و با خاتم سلیمان بر چهره کافر داغ می‌نهد.»^۱

جا دارد یادآور شویم که این روایات را بیشتر علما و پژوهشگران در تألیفات خود بیان، و با آن‌ها فقط بر رجعت استدلال کرده‌اند.

حسین (علیه السلام) نخستین رجعت‌کننده و کسی است که مهدی (علیه السلام) را غسل می‌دهد

به‌علاوه طبق آنچه علما گفته‌اند حسین (علیه السلام) اولین کسی است که رجعت می‌کند، و بیشتر آن‌ها - جز معدودی به دلیل برداشت‌های شخصی خودشان^۲ - بر آن اتفاق نظر دارند.

از حمران بن اعین روایت شده است که ابوجعفر (علیه السلام) به ما فرمود: «اولین کسی که برمی‌گردد همسایه شما حسین بن علی (علیه السلام) است. او پادشاهی می‌کند تا آنجا که در اثر پیری، ابروهایش روی دو چشمش می‌افتند.»^۳

و در عین حال همه اتفاق نظر داشته‌اند که حسین (علیه السلام) بر امام محمد بن حسن عسکری (علیه السلام) رجعت می‌کند، با استناد به برخی روایاتی که آن‌ها را به امام مهدی (علیه السلام) تفسیر کرده‌اند، و اینکه از نظر آن‌ها این تفسیر با اعتقاد همه‌شان که می‌گویند امام را جز امام غسل نمی‌دهد هم‌خوانی دارد.

کلینی روایت کرده است: از احمد بن عمر حلال و دیگران، از رضا (علیه السلام) روایت شده است: به ایشان گفتم: آن‌ها بر ما خرده می‌گیرند که امام را جز امام غسل نمی‌دهد. امام فرمود: «آن‌ها چه می‌دانند چه کسی او را غسل می‌دهد؟ به آن‌ها چه گفتی؟» گفتم: فدای

۱ - مختصرالبصائر، حسن بن سلیمان حلی: ص ۴۸۶.

۲ - سید محمد صدر می‌گوید: «جز امامی معصوم کس دیگری به کفن و دفن امامی دیگر بعد از مرگش اقدام نمی‌کند، و این تفکری سنتی است که در ذهن‌ها تا امروز نقش بسته است؛ با وجود اینکه دلیل کافی برایش وجود ندارد.» تاریخ بعد از ظهور: ص ۶۲۱.

۳ - مختصرالبصائر، حسن بن سلیمان حلی: ص ۱۱۷؛ و مجلسی در بحارالانوار: ج ۵۳ ص ۴۳ از او نقل کرده است.

شما شوم، به آن‌ها گفتم اگر مولای من گفته باشد زیر عرش پروردگار او را غسل داده است او را تصدیق می‌کنم و اگر گفته باشد در سرحدات زمین او را غسل داده، راست گفته است. فرمود: «این طور نیست.» گفتم: به آن‌ها چه بگوییم؟ فرمود: «به آن‌ها بگو من او را غسل دادم.» گفتم: به آن‌ها بگوییم شما او را غسل دادید؟ فرمود: «بله.»^۱

عاملی گفته است:

«چنین معنایی در احادیث بسیار آمده است؛ و احادیث بسیار وارد شده در این اخبار، رجعت حسین برای غسل دادن مهدی (علیه السلام) را تأیید می‌کنند.»^۲

و قطعاً این مهدی که مدنظر حرّ عاملی است همان محمد بن حسن (علیه السلام) است. و حتی همه علماء شیعه - که به رجعت اعتقاد دارند - متفق القول هستند که این امام مهدی (علیه السلام) است که حسین (علیه السلام) در آخرالزمان بر او خروج می‌کند تا او را غسل دهد، و خروج حسین (علیه السلام) در اینجا از نظر آن‌ها به رجعت دلالت می‌کند؛ زیرا با توجه به آنچه تقدیم شد وی (علیه السلام) نخستین کسی است که به این دنیا بازمی‌گردد.

با توجه به اینکه روایات تصریح نکرده‌اند این مهدی، امام محمد بن حسن (علیه السلام) بوده است؛ بلکه او را:

- یک بار به‌عنوان حجت قائم توصیف کرده‌اند:

از عبدالله بن قاسم بطل، از اباعبدالله (علیه السلام) درباره فرمایش حق تعالی ﴿وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَلَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيرًا﴾^۳ (و در کتاب برای فرزندان اسرائیل نوشتیم که قطعاً دو بار در زمین فساد خواهید کرد، و قطعاً به سرکشی

۱ - کافی، کلینی: ج ۱ ص ۳۸۴ و ۳۸۵.

۲ - الايقاظ من الهجعة بالبرهان على الرجعة، حر عاملی: ص ۳۱۱

۳ - اسراء: ۴.

بسیار بزرگی برخواهید خاست) روایت شده است، فرمود: «... مردم متوجه خواهند شد به راستی این حسین علیه السلام است که خروج کرده است؛ به طوری که مؤمنان هیچ شکی درباره اش ندارند، و او نه دجال است و نه شیطان، و حجت قائم در میان آنهاست. پس وقتی این معرفت در قلب‌های مؤمنان جای گرفت که او حسین علیه السلام است، مرگ حجت فرامی‌رسد، و کسی که او را غسل می‌دهد و کفن و حنوط می‌کند و در قبر به خاک می‌سپارد حسین بن علی علیه السلام است؛ و جز وصی، سرپرستی وصی را بر عهده نمی‌گیرد.»^۱

- بار دیگر به عنوان قائم توصیف کرده است:

از امام صادق علیه السلام درباره رجعت سؤال شد که آیا حق است؟ فرمود: «بله.» و پرسیده شد: نخستین کسی که خروج می‌کند کیست؟ فرمود: «حسین علیه السلام است که پس از قائم علیه السلام خروج می‌کند.»^۲

و از ایشان علیه السلام روایت شده است: «... و حسین علیه السلام پیش می‌آید و قائم مَهر را به او می‌دهد، و حسین علیه السلام کسی است که سرپرستی غسل و کفن و حنوط وی علیه السلام را بر عهده می‌گیرد و او را در قبرش می‌گذارد.»^۳

- و بار سوم به امام توصیف شده است:

علی بن ابوحزمه به محضر ابوالحسن رضا علیه السلام وارد شد و گفت: آیا شما امام هستی؟ فرمود «بله.» گفت: من از جد شما جعفر بن محمد علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: امامی نیست مگر آنکه فرزندی دارد. فرمود: «ای شیخ، آیا فراموش کردی یا خود را به فراموشی زدی؟! جعفر علیه السلام این طور نگفت. جعفر علیه السلام فرمود: امامی نیست مگر آنکه فرزندی دارد، به جز امامی

۱ - کافی، کلینی: ج ۸ ص ۲۰۶؛ الزام‌الناصب، حائری: ج ۲ ص ۲۹۸.

۲ - بحارالانوار، مجلسی: ج ۵۳ ص ۱۰۳.

۳ - بحارالانوار، مجلسی: ج ۵۳ ص ۱۰۳.

که به دنبالش حسین بن علی علیه السلام خارج می‌شود، که او فرزندی ندارد.» علی بن ابوحزمه گفت: درست گفتید فدای شما شوم، از جد شما به همین صورت شنیدم.^۱

و روشن است منظور از امام در اینجا کسی است که حسین علیه السلام در رجعت بر او وارد می‌شود و او فرزندی ندارد، و این صفتی است که آن‌ها به امام محمد بن حسن علیه السلام نسبت می‌دهند، و به این ترتیب شواهد کافی در اختیارشان می‌گذارد که حسین علیه السلام در زمان امام مهدی محمد بن حسن علیه السلام خروج می‌کند.

ما پیش‌تر بیان کردیم آمدن اسم‌های ائمه در احادیث ظهور و رجعت، مثل اسم امیرالمؤمنین علیه السلام و اسم حسین علیه السلام چگونه از نظر علما تأثیر بزرگی در شکل‌گیری ارتباط ظهور با رجعت داشته است.

از صادق علیه السلام در حدیثی طولانی درباره احوال مهدی علیه السلام و خروج او و کسی که همراه با او خروج می‌کند روایت شده است: مفضل می‌گوید: ای آقای من، آیا ۷۲ تن که همراه با حسین علیه السلام کشته شدند به‌همراه ایشان ظاهر می‌شوند؟ فرمود: «بله؛ به‌همراه او ظهور می‌کنند، و در میان آن‌ها حسین علیه السلام در میان دوازده هزار نفر از مؤمنان از شیعیان علی علیه السلام است ... تا آنجا که فرمود: سپس دابة (جنبنده) بین رکن و مقام ظاهر می‌شود، و روی صورت مؤمن، مؤمن و روی صورت کافر، کافر می‌نویسد.»^۲

حدیثی را حرّ عاملی ضمن استدلال خود برای رجعت نقل کرده است،^۳ و مفاد حدیث به این صورت است که در احوال مهدی علیه السلام و نیز در ذکر حسین علیه السلام و دوازده هزار نفر از مؤمنان و کسانی است که در روایات اهل‌بیت علیهم السلام در رخدادهای آغاز خروج قائم علیه السلام بیان شده‌اند، و اینکه آن‌ها از خراسان می‌آیند و تعدادشان دوازده هزار نفر از انصار قائم علیه السلام است؛

۱ - بحارالانوار، مجلسی: ج ۵۳ ص ۷۵.

۲ - الزام‌الناصب في اثبات الحجّة الغائب: ج ۲ ص ۲۱۲.

۳ - الايقاظ من الهجعة في البرهان على الرجعة، حر عاملی: ص ۲۹۳.

و روشن خواهیم کرد در هر دو روایت اشتراک معنا و دلالت وجود دارد، و در نتیجه روایت‌های متشابه از کلام آل محمد علیهم‌السلام هستند، و شایسته است در رویارویی با متشابه، توقف نمود؛ به‌جای اینکه با توجه به معنای ظاهری با قطع و یقین درباره‌شان اظهارنظر کنیم؛ و روایت‌های درست از آن‌ها علیهم‌السلام به‌طور قطعی بیان کرده‌اند جز معصوم، متشابه را محکم نمی‌کند.

در روایت معرفی مؤمنانی از شیعیان علی علیه‌السلام که ندای آسمانی از آن‌ها یاد می‌کند^۱ و به اسم مهدی یا قائم علیه‌السلام ندا می‌دهد نیز این چنین آمده است.

۶- رجعت و روایات مهدیون

بامطالعه‌ای که روی روایاتی که به رجعت تصریح کرده‌اند داشتیم و با مرور عنوان‌هایی که در مطالب قبلی گفته شد، درک و تصوّر و اعتقادی که در میان علمای شیعه و پژوهشگران شکل گرفته است بر اساس گفته‌ها و تقریرات آن‌ها درباره عقیده رجعت که نقل کردیم به‌طور کلی- و از طریق تعلیق‌های آن‌ها درباره رخدادها و وقایعی که تحت عنوان رجعت قرار می‌گیرند به‌طور تفصیلی برای ما روشن شد.

از طریق همان راویانی که احادیث و روایات ائمه دوازده‌گانه بعد از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را برای ما نقل کرده‌اند، متوجه می‌شویم پس از گروه اول که در ائمه دوازده‌گانه علیهم‌السلام جلوه‌گر هستند، گروه دومی هم هستند که مشهورترین علما و پژوهشگران در زمینه ظهور و رجعت در تألیفات خود نقل کرده‌اند.

حر عاملی در باب یازدهم کتاب خود تحت عنوان «آیا پس از دولت مهدی علیه‌السلام دولتی

۱ - از صادق علیه‌السلام روایت شده است. فرمود: «... منادی در ابتدای روز از آسمان ندایی می‌دهد که هر قوم به زبان خود آن را می‌شنود؛ بدانید حق در علی و شیعیانش است...» غیبت، شیخ طوسی: ص ۴۳۵؛ و پیش‌تر گفته شد «سند» این حدیث را به‌عنوان دلیلی برای رجعت امیرالمؤمنین علیه‌السلام مطرح کرده است.

هست یا نه» وصیت رسول خدا ﷺ را به صورت مختصر به شکل زیر بیان کرده است:

جماعت به ما خبر داد، از اباعبدالله حسین بن علی بن سفیان بزوفری، از علی بن سنان موصلی عدل، از علی بن حسین، از احمد بن محمد بن خلیل، از جعفر بن احمد مصری، از عمویش حسن بن علی، از پدرش، از اباعبدالله جعفر بن محمد، از پدرش باقر، از پدرش ذی الثغفات سیدالعابدین، از پدرش حسین زکی شهید، از پدرش امیرالمؤمنین (علیه السلام) روایت کرده است: «رسول خدا ﷺ در شبی که از دنیا رفتند به علی (علیه السلام) فرمودند: ای ابالحسن! صحیفه و دواتی آماده کن. حضرت (علیه السلام) وصیتشان را به امیرالمؤمنین (علیه السلام) املا فرمود تا به اینجا رسید: ای علی، پس از من دوازده امام خواهند بود و بعد از آنها دوازده مهدی؛ و تو ای "علی" اولین نفر از دوازده امام هستی. و اسم‌های آنها را به صراحت بیان می‌فرماید تا به حسن عسکری (علیه السلام) می‌رسد؛ و فرمود: زمانی که وفات او فرارسید آن را به فرزندش "محمد" که نگهداشته شده از آل محمد (علیهم السلام) است بسپارد. این دوازده امام بود و بعد از آن دوازده مهدی خواهد بود. پس وقتی زمان وفات او رسید [وصایت و جانشینی مرا] به فرزندش که اولین مقربین است تسلیم کند و او سه نام دارد؛ یک نامش مانند نام من، نام دیگرش مثل نام پدر من است و آن عبدالله و "احمد" است و سومین نام او مهدی خواهد بود؛ او اولین مؤمنان است.»^۱

شیخ محمد سند، متن وصیت را به طور کامل تحت عنوان «مهدیون دوازده گانه، همان امامان دوازده گانه در مقام رجعت هستند»^۲ نقل کرده است؛ متن وصیتی که به دوازده امام و بعد از آنها دوازده مهدی تصریح کرده و در کتاب‌های معتبر شیعه^۳ و نیز در تألیفات

۱ - الايقاظ من الهجعة في البرهان على الرجعة: ص ۳۹۵ و ۳۹۶.

۲ - رجعت از ظهور تا معاد، محمد سند: ص ۲۴۸.

۳ - غیبت، شیخ طوسی: ص ۱۴۹ و ۱۵۰؛ مختصر بصائر، حسن بن سلیمان حلی: ص ۱۵۹؛ مجلسی، بحار الانوار: ج ۵۳ ص ۱۴۷ و ج ۳۶ ص ۲۶۰ (بدون ذکر وقتی وفات او فرابرسد)؛ النجم الثاقب، شیخ میرزا نوری: ج ۲ ص ۷۱ و ۷۲ (قسمت «پس باید آن را تسلیم کند» را با اشاره به متن کامل از غیبت طوسی و منابع دیگر نقل کرده است)؛

مشهوری که به ظهور و رجعت اختصاص دارند نقل شده است.

درک و فهم وجود دوازده مهدی بعد از دوازده امام علیهم‌السلام برای هر عاملی دشوار بوده است؛ بنابراین به فرض احتمال اشتباه تصحیف (نسخه‌برداری) در عبارت «باید آن را به پسرش (ابنه) تسلیم کند» که طبق متن وصیت گفته شده در حق امام مهدی علیه‌السلام آمده است پناه می‌برد و می‌گوید:

«... این احتمال هست که در لفظ «ابنه» (پسرش) تصحیف و اشتباه صورت گرفته باشد، و اصل آن «اییه» (پدرش) بوده باشد؛ و منظور از او، حسین علیه‌السلام در زمان وفات مهدی علیه‌السلام است تا او را غسل دهد.»^۱

وی همچنین در کتاب خود تحت همان عنوانی که در آن وصیت مقدس را نقل کرده، روایت کرده است:

از اباعبدالله علیه‌السلام در حدیثی طولانی روایت شده است، فرمود: «ای اباحمزه، بعد از قائم از ما دوازده مهدی از فرزندان حسین علیه‌السلام هستند.»^۲
و گفته است:

«بعید نیست تقدیراً چیزی در نظر گرفته شود تا کلام درست و صحیح گردد؛ مثلاً گفته شود: بیشتر آن‌ها از فرزندان حسین علیه‌السلام هستند؛ و پوشیده نیست گوینده، سخن خود را بر امر غالب در زمان ظهور بنا کرده است.»^۳

تاریخ بعد از ظهور، سید محمد صدر: ج ۳ ص ۶۴۱؛ مکاتیب الرسول، شیخ میانجی: ج ۲ ص ۹۶، مؤسسه دارالحدیث الثقافة، چاپ اول، ۱۴۱۹ق، چاپخانه: دار الحدیث، تهران.

۱ - الإيقاظ من الهمجة بالبرهان على الرجعة، حر عاملی: ص ۴۰۵.

۲ - طوسی، غیبت: ص ۴۷۸؛ و مجلسی در بحار: ج ۵۳ ص ۱۴۸ از او نقل کرده است.

۳ - الإيقاظ من الهمجة بالبرهان على الرجعة، حر عاملی: ص ۴۰۵.

و همین حدیث را «شیخ محمد سند» به این صورت نقل کرده است:

از ابوحمزه، از اباعبدالله علیه السلام در حدیثی طولانی روایت شده است، فرمود: «ای اباحمزه، از ما بعد از قائم، یازده (دوازده) مهدی از فرزندان حسین علیه السلام هستند.»^۱

و این حدیث در بصائر الدرجات به گونه‌ای دیگری بیان شده است.^۲

و به همان روش شیخ عاملی، محمد سند می‌گوید:

«و توصیف آن‌ها علیهم السلام به فرزندان حسین از باب تغلیب این وصف است که برای نُه تن از دوازده تن ثابت می‌شود، همان طور که ائمه دوازده‌گانه در احادیث بسیاری به‌عنوان فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم توصیف شده‌اند، با وجود اینکه این توصیف برای یازده تن ثابت شده است.»^۳

و حر عاملی نقل کرده است:

از علی بن ابوحمزه، از پدرش روایت شده است، گفت: به امام صادق علیه السلام گفتم: از پدرت شنیدم که می‌فرمود: بعد از قائم دوازده مهدی هستند. فرمود: «او فرموده است دوازده مهدی، و نفرموده دوازده امام؛ ولی آن‌ها قومی از شیعیان ما هستند که مردم را به ولایت و شناخت فضل ما دعوت می‌کنند.»^۴

و محمد سند نیز همین حدیث را نقل کرده است.^۵

۱ - رجعت از ظهور تا معاد، محمد سند: ص ۲۶۸.

۲ - مختصر بصائر الدرجات، حسین بن سلیمان حلی: ص ۱۴۲.

۳ - رجعت از ظهور تا معاد، محمد سند: ص ۲۶۸.

۴ - کمال الدین و تمام النعمة، شیخ صدوق: ص ۳۵۸؛ مختصر بصائر، حسن بن سلیمان: ص ۴۹۳؛ و بحار،

مجلسی: ج ۵۳ ص ۱۱۵.

۵ - فقط به‌جای «ولایت و شناخت فضل ما» عبارت «موالات (دوستی) ما و شناخت حق ما» آورده است.

می‌گوییم: بنده متوجه نمی‌شوم آیا سخن ایشان بعد از قائم «دوازده مهدی» هستند. با اشتباه نسخه‌برداری نقل شده است؟ زیرا معنا در تصحیح این عبارت از طرف امام صادق علیه السلام با فرض باقی ماندن بر این متن گفته شده، درست نمی‌شود؛ زیرا متنی را در بحار الانوار پیدا کرده‌ایم که متفاوت است و به این صورت روایت شده است: از ابوبصیر روایت شده است، گفت: به صادق علیه السلام گفتم: ای پسر رسول خدا! از پدرت شنیدم می‌فرمود: بعد از قائم علیه السلام دوازده امام هستند. امام علیه السلام فرمود: «پدرم فرمود دوازده مهدی و نفرمود دوازده امام. آن‌ها قومی از شیعیان ما هستند که مردم را به موالات و شناخت حق ما دعوت می‌کنند.»^۱

شیخ مجلسی می‌گوید:

«بدان - خدا هدایت کند - در علم آل محمد علیهم السلام تضادی وجود ندارد؛ بلکه سخنان آل محمد علیهم السلام یکدیگر را تصدیق می‌کنند؛ و احادیثی را از آن‌ها علیهم السلام روایت کرده‌ایم که همگی‌شان در رجعت ائمه دوازده‌گانه وارد شده‌اند. گویا امام علیه السلام ضعف سؤال‌کننده را برای تحمّل این علم به خصوص دانسته است؛ علمی که خداوند سبحان آن را به هرکدام از بندگان خاصش که بخواهد مخصوص می‌گرداند، و هرکدام از خلائقش را که بخواهد با آن گرامی می‌دارد. حق تعالی می‌فرماید: ﴿ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ﴾ (این فضل خداست. آن را به هرکه بخواهد عطا می‌کند و خدا دارای فضل عظیم است). پس آن را با تأویلی نیکو تأویل کرده است؛ به طوری که برای او دشوار نباشد، تا قلبش آن را منکر نشود و کفر نرزد. در حدیث از ائمه علیهم السلام روایت شده است: «هرچیز که دانسته شود گفته نشود، و هرچیز که گفته شود زمانش نرسیده است، و هرچیز که زمانش فرا برسد اهلش حاضر نباشند.» و نیز روایت شده است: به جیت و طاغوت معتقد نشوید، و قائل به رجعت هم نشوید؛ و اگر گفتند شما که قبلاً چنین می‌گفتید، بگویید اکنون چنین نمی‌گوییم؛ و این از باب تقیه‌ای است که بندگان در زمان

اوصیا، خدا را با آن بندگی می‌کنند.»^۱

در اینجا مجلسی می‌خواهد اشاره کند به اینکه دوازده مهدی، همان دوازده امام علیهم‌السلام هستند و می‌گوید احادیث بسیاری درباره رجعت آن‌ها نقل شده‌اند با استدلال به این فرمایش امام صادق علیه‌السلام به ابوبصیر «ولی آن‌ها قومی از شیعیان ما هستند» به دلیل ضعف وی برای تحمل اینکه ائمه علیهم‌السلام بازگشت خواهند کرد ... ولی همان طور که روشن خواهد شد- وضعیت به این صورت نیست.

حرّ عاملی تفسیر زیر را ارائه کرده، می‌گوید:

«احتمال دارد این حدیث از روی تقیه صادر شده باشد؛ زیرا منظور از آن، نفی رجعت

است؛ و برخی از پژوهشگران چنین تعبیری داشته‌اند.»^۲

پس او ترجیح می‌دهد، بلکه قطعی می‌داند که مهدیون، دسته دومی نباشند و همان ائمه علیهم‌السلام باشند که بعد از مهدی علیه‌السلام می‌آیند با این دلیل که مهدی، فرزندی ندارد. او می‌گوید:

«اما درباره احادیث "دوازده بعد از دوازده" پوشیده نیست این احادیث به دلیل نادر و کم‌بودنشان و داشتن معارض‌های بسیار- موجب قطع و یقین نمی‌شوند ... و دوازدهمین، خاتم اوصیا و ائمه و خلفاست، و امامان تا روز قیامت، از فرزندان حسین علیه‌السلام هستند...»^۳

با وجود اینکه وی سخن سید مرتضی را نقل کرده است:

«ما درباره رفع تکلیف با مرگ مهدی علیه‌السلام قطعیتی نداریم؛ بلکه می‌تواند بعد از ایشان علیه‌السلام امامانی باشند که به حفظ دین و مصالح اهل دین اقدام کنند، و این ما را از

۱ - بحارالانوار، مجلسی: ج ۵۳ ص ۱۱۵ و ۱۱۶.

۲ - الايقاظ من الهجعة بالبرهان على الرجعة، حر عاملی: ص ۴۰۴.

۳ - الايقاظ من الهجعة بالبرهان على الرجعة، حر عاملی: ص ۴۰۲.

اینکه شیعه دوازده امامی نامیده شویم خارج نمی‌کند.»^۱

سپس هر عاملی بازمی‌گردد تا از تصور خودش ما را مطلع کند که این معنا (منظورش مهدیون دوازده‌گانه است) حمل بر رجعت می‌شود، به دلیل اخباری که به‌طور خاص درباره رجعتشان وارد شده است^۲... و بر این اساس ائمه بعد از او (منظور مهدی است) همان ائمه قبل از وی هستند که بعد از مرگشان رجعت کرده‌اند!

۷- اعتقاد به رجعت و تکلیف مکلفین در آن

از نظر علمای شیعه، اعتقادات باید با قطع و یقین حاصل شوند؛ و پوشیده نیست یقین با بازگشت به سوی اهل یقین محقق می‌شود، که همان محمد و آل محمد علیهم‌السلام هستند.^۳ رجعت از جمله اعتقادات است؛ و به‌طور کلی - آن‌گونه که از ائمه علیهم‌السلام وارد شده است - به معنی بازگشت کسانی از گذشتگان است که ایمان محض یا کفر محض داشته‌اند و پیش‌تر مرده‌اند. سپس از آن، عناوین بسیاری شاخه‌شاخه می‌شوند که از آن‌ها جزئیات حوادث و وقایعی روشن می‌شود و چگونگی و زمان وقوع و ارتباط آن‌ها با عقیده ظهور مقدس و موضوعات دیگری را شامل می‌شود.

شایان ذکر است بیشتر علمای شیعه - جز اندکی از آن‌ها - به رجعت اعتقاد داشته‌اند، ولی همان‌طور که در بحث‌های گذشته گفتیم آن‌ها در مفاهیم این اعتقاد و نظریه‌پردازی

۱ - الایقاظ من الهمجة بالبرهان علی الرجعة، حر عاملی: ص ۴۰۲.

۲ - الایقاظ من الهمجة بالبرهان علی الرجعة، حر عاملی: ص ۴۰۴.

۳ - در نامه امام صادق علیه‌السلام به مفضل بن عمر آمده است: «سپس به تو خبر می‌دهم که دین و اصل دین، یک مرد است؛ و آن مرد، همان یقین و همان ایمان است و همان امام امت و اهل زمانش است؛ پس هرکس او را شناخت خدا و دینش را شناخته، و هرکس او را انکار کرد خدا و دینش را انکار کرده است؛ و هرکس او را نشناسد، خدا و دینش را نشناخته است؛ و بدون آن امام، خدا و دین و حدود و شرایعش شناخته نمی‌شود؛ این چنین جریان یافت که شناخت این مردان...» بحارالانوار، مجلسی: ج ۲۴ ص ۲۹۰.

درباره اش و درباره مسائل مرتبط با آن دچار اختلاف شدند؛ و در خصوص اعتقاد به رجعت و اینکه آیا رجعت سرایی برای انجام تکلیف کسانی است که رجعت می کنند یا نه، نیز دچار اختلافاتی شده اند، که در ادامه روشن خواهد شد.

- شیخ صدوق گفته است:

«اعتقاد ما درباره رجعت این است که: حق است.»^۱

- شیخ مفید:

«ادعا شده است منظور از این سخن حق تعالی ﴿رَبَّنَا أَمَتْنَا اثْنَتَيْنِ﴾^۲ (پروردگارا، دو بار ما را میراندی) مرگ بعد از زندگی آن ها در قبرهاست تا از آن ها سؤال شود: اولی قبل از گذاشته شدن در قبر، و دومی بعد از آن است؛ و این نیز از جهت دیگری باطل است؛ از این جهت که زندگی برای بازخواست شدن برای تکلیف نیست؛ پس انسان برای آنچه از او فوت شده است پشیمان می شود، و جماعت نیز بر آنچه در زندگی شان از دست رفته است دو بار پشیمان می شوند، و این نشان می دهد منظور از آن، زندگی برای بازخواست شدن نیست؛ بلکه منظور، زندگی رجعت است که برای تکلیف کردن آن هاست، و ندامت و پشیمانی نیز برای کوتاهی هایشان است؛ ولی آن ها چنین نمی کنند، پس در روز عرضه، برای آنچه از دست داده اند پشیمان می شوند...»^۳

- سید مرتضی:

«رجعت منافاتی با تکلیف ندارد و دلایل متعددی برای رجعت وجود دارد، تا کسی گمان نکند تکلیف کسی که باز می گردد باطل است. گفتیم تکلیف همان طور که در همراهی با ظهور معجزات آشکار و آیات قاهره درست است، به همین ترتیب در همراهی

۱ - اعتقادات، صدوق: ص ۶۰، باب اعتقاد به رجعت.

۲ - غافر: ۱۱.

۳ - المسائل السروية، شیخ مفید: ص ۳۴ و ۳۵.

با رجعت نیز درست است؛ زیرا در هیچ‌کدام از آن‌ها اجبارکننده‌ای برای کار واجب، و بازدارنده‌ای از کار زشت وجود ندارد.^۱

وی همچنین می‌گوید:

«و هرکدام از اصحاب ما که از اعتقاد به ثبوت تکلیف برای اهل رجعت شانه خالی کند، با این اعتقاد که تکلیف در رجعت درست نیست، و با این حال تصور کند در راه درست قرار دارد و با اظهار کلمه حق، مؤمنان را شادمان می‌کند، چنین چیزی درست نیست.»^۲

- طبرسی:

«... با وجود اینکه جماعتی از امامیه، اخبار وارد شده درباره رجعت را به صورت بازگشت دولت و حکمرانی تأویل کرده‌اند، و نیز امر و نهی بدون بازگشت افراد و زنده کردن مردگان است، و اخبار وارده در این باره را به این صورت تفسیر کردند که رجعت با تکلیف در تعارض است، در حالی که این‌طور نیست؛ زیرا در رجعت چیزی وجود ندارد که وادار به کار واجب کند یا وادار به امتناع از کار زشت نماید، و تکلیف در رجعت درست است، همان‌طور که در صورت ظهور معجزات آشکار و آیات قاهره پابرجاست؛ آیاتی مثل شکافته شدن دریا، تبدیل عصا به اژدها، و معجزات مشابه دیگر؛ و نیز به این دلیل که رجعت با ظاهر اخبار نقل شده اثبات نمی‌شود تا بتوان آن‌ها را تفسیر کرد و آنچه تأویل شده فقط بر اساس اجماع شیعه امامیه بوده است، حتی اگر اخبار، آن را تأیید و تصدیق کنند.»^۳

- حر عاملی:

۱ - رسائل الشریف المرتضی: ج ۱ ص ۱۲۵ و ۱۲۶.

۲ - رسائل الشریف المرتضی: ج ۱ ص ۱۳۶.

۳ - مجمع‌البیان، طبرسی: ج ۷ ص ۲۹۴.

«... اعتقاد به رجعت، در مذهب امامیه شناخته شده است که موافق و مخالف آن را می‌دانند، و این از ضروریات مذهب است.»^۱
و نیز می‌گوید:

«ما مأمور به اقرار به رجعت و اعتقاد به آن و تجدید اعتراف به آن در دعاها و زیارت‌ها و روز جمعه و هر زمان دیگر هستیم ... پس رجعت، حق است.»^۲
و نیز گفته است:

«و ثبوت رجعت، از ضروریات مذهب امامیه از نظر همه علمای معروف و مصنفین مشهور است.»^۳
- احساسی:

«... اعتقاد به رجعت، مکمل ایمان است، و جهل به آن، نقض‌کننده اسلام نیست؛ و در اسلام منکر رجعت فقط وقتی اشکال پیش می‌آید که هدایت برایش روشن شده است؛ ولی اگر شخصی به دلیل عدم ظهور دلایل برایش، به رجعت معتقد نباشد اشکالی برایش محسوب نخواهد شد؛ و از ویژگی‌های رجعت، ایمان داشتن به پادشاهان رجعت، و دادن پادشاهی به آنان و تسلیم شدن به آن‌هاست...»^۴
- سید شبر:

«... اصل رجعت، حقی است که در آن هیچ تردیدی نیست، و شبهه‌بردار نیست؛ و کسی که آن را انکار کند از جماعت مؤمنان بیرون است. رجعت از ضروریات ائمه طاهر است ... پس ایمان به اصل رجعت - به‌طور کلی - واجب است ... و تفصیل آن به ائمه علیهم‌السلام

۱ - الإيقاظ من الهجعة في البرهان على الرجعة، حر عاملی: ص ۱۰۱.

۲ - الإيقاظ من الهجعة في البرهان على الرجعة، حر عاملی: ص ۱۰۳.

۳ - الإيقاظ من الهجعة في البرهان على الرجعة، حر عاملی: ص ۹۶.

۴ - رجعت، احمد زین الدین احساسی: ص ۳۸.

واگذار می‌شود.»^۱

- محمد آل عبدالجبار بحرانی:

«و اما درباره رجعت، ایمان داشتن به آن، شرطی در کمال دین، و باب یقین و اطمینان است، و بسیاری از خواص به آن رسیده‌اند. هرکس در رجعت شک کند یا به آن اقرار نکند ایمانش قطعاً کامل نمی‌شود، و هرکس آن را بعد از وضوح دلیل رد کند ایمانش ناقص، یا از ایمان خارج می‌شود.»^۲

- کاشف الغطاء:

«اعتقاد به رجعت در مذهب تشیع لازم نیست، و انکار آن نیز زیانی نمی‌رساند؛ هرچند از نظر آن‌ها ضروری بوده است، ولی اینکه شیعه‌بودن یا نبودن منوط به آن باشد شرط نیست ... و من نمی‌خواهم در این جایگاه آن را اثبات کنم، و درستی اعتقاد به رجعت حتی به اندازه کوتاه‌کردن ناخن توجه مرا به خود جلب نمی‌کند...»^۳

- شیخ مظفر:

«رجعت جزو اصول [دین] نیست که باید به آن اعتقاد داشت و درباره‌اش تحقیق کرد؛ بلکه اعتقاد ما درباره رجعت بر اساس روایات صحیحی است که از اهل بیت (علیهم‌السلام) وارد شده‌اند؛ اهل بیتهی که معصوم‌بودنشان از دروغ را باور داریم؛ و رجعت از مسائل غیبی است که به آن خبر داده‌اند، و وقوعش ناممکن نیست.»^۴

۱ - حق‌الیقین فی معرفة اصول الدین، سید عبدالله شیر: ص ۳۳۶، مؤسسه اعلمی للمطبوعات، بیروت، لبنان، چاپ اول، ۱۴۱۸ق / ۱۹۹۷م.

۲ - مشکاة الانوار، محمد بن علی آل عبدالجبار بحرانی: ص ۱۶۰.

۳ - اصل شیعه و اصول آن، محمد حسین کاشف الغطاء: ص ۱۶۷ و ۱۶۸، تحقیق: علاء آل جعفر، ناشر: موسسه امام علی (علیه‌السلام).

۴ - عقاید امامیه، شیخ مظفر: ص ۷۴ و ۷۵.

- محسن امین: رجعت از نظر او چیزی نیست که اعتقاد به آن واجب باشد یا عدم اعتقاد به آن زبانی برساند. او می گوید:

«... فقط چیزی شبیه یک امر تاریخی، و حوادثی است که در آینده رخ می دهد. کسی که درستی اخبار آن برایش ثابت شود نمی تواند آن را انکار کند، و در اعتقادش ضرر دینی وجود ندارد؛ و کسی که اخبار آن را ندیده باشد یا از نظرش درست نباشد در صورت عدم اعتقاد به آن مشکلی برایش نخواهد بود.»^۱

- مکارم شیرازی:

«و رجعت از اعتقادات شناخته شده شیعه است ... زیرا رجعت از ضروریات مذهب شیعه است نه از ضروریات اسلام.»^۲

- طبسی:

«پنهان نیست رجعت از مسلمات و از ضروریات مذهب ماست، و اختلاف قابل اعتنایی درباره اش وجود ندارد...»

و نیز می گوید:

«بازگشت پیامبر و آل او علیهم السلام و مؤمنان به دنیا از ضروریات مذهب امامیه است، و شواهدی از قرآن و احادیث نبوی در حق رجعت، مشهورتر از آن هستند که گفته شود؛ تا آنجا که از ائمه علیهم السلام وارد شده است: **کسی که به رجعت ما و به بهره مندی ما در آن ایمان نداشته باشد از ما نیست.**»^۳

۱ - اعیان الشیعه، محسن امین: ج ۱ ص ۵۵، تحقیق: دار التعارف للمطبوعات، چاپ پنجم، بیروت، ۱۴۰۳ق/ ۱۹۸۳م.

۲ - تفسیر نمونه، مکارم شیرازی: ج ۱۲ ص ۱۴۷.

۳ - شیعه و رجعت، شیخ محمدرضا طبسی نجفی: ص ۱۴ و ۱۵.

- محمد محمد صادق صدر:

«... ولی ما در ادله رجعت، تشویش و پریشانی و ابهامی خواهیم دید که از کفایت اثبات تاریخی آن را ساقط می‌کند ... و اگر ما "اساس سوم"^۱ را بپذیریم ضرورتی برای اعتقاد به رجعت وجود نخواهد داشت.»

وی سپس می‌گوید:

«اجماع شیعه و ضرورت مذهب از نظر آن‌ها هرگز اثبات نشده است؛ بلکه این مسئله از نظر آن‌ها در طول این مسیر همواره محل اختلاف و بحث بوده است، و کسانی که به این موضوع پرداخته‌اند می‌گویند رجعت نه از اصول دین است و نه از فروع، و اصلاً لازم نیست به آن معتقد باشیم، بلکه فقط کافی است علم آن را به اهلش بسپاریم.»^۲

خلاصه سخن علما در این فصل:

۱. رجعت، تمثیلگر قدرت خداوند عزوجل برای زنده کردن بعد از مردن است.
۲. رجعت، معجزه پیامبر ﷺ و ائمه علیهم السلام است.
۳. رجعت در امت‌های گذشته رخ داده است و در این امت دقیقاً به همان شکل رخ می‌دهد.
۴. رجعت در این دنیا و روی این زمین و در زمان ظهور مقدس اتفاق می‌افتد.
۵. رجعت‌کنندگان در زمان امام مهدی علیهم السلام یا پس از ایشان علیهم السلام، خود دوازده امام علیهم السلام هستند.

۱ - اساس سوم، فرض سومی است که وی مطرح کرده و ترجیح داده است حسین علیهم السلام کسی باشد که امام مهدی علیهم السلام را تجهیز و کفن، و پس از مرگش او را دفن می‌کند. این اساس می‌گوید: امام معصوم را بعد از مرگش جز امام معصوم آماده دفن نمی‌کند؛ با علم به اینکه سید محمد صدر می‌گوید او دلیلی برای این تفکر و اندیشه ندارد. مراجعه شود به: تاریخ بعد از ظهور: ج ۳ ص ۶۲۲.

۲ - تاریخ بعد از ظهور: ج ۳ ص ۶۳۲ و ۶۳۳.

۶. نخستین کسی که بعد از مهدی علیه السلام باز می‌گردد حسین علیه السلام است که امام مهدی علیه السلام را غسل می‌دهد و دفن می‌کند.
۷. مصداق دابة الارض (جنبنده زمین) امیرالمؤمنین علیه السلام در رجعت است؛ و این در زمان ظهور خواهد بود.
۸. کشته شدن ابلیس در روز معلوم، در رجعت و به دستان رسول خدا صلی الله علیه و آله حاصل خواهد شد.
۹. هدف نهایی از رجعت، نابودی کافران و بازگرداندن حق به اهلش است؛ و برخی از آن‌ها گفته‌اند برای حسابرسی و مجازات خلائق است.
۱۰. برخی از آنان اعتقاد دارند رجعت، حق و از ضروریات مذهب، و سرای تکلیف است؛ و عده‌ای آن را از ضروریات مذهب و خانه تکلیف بر نمی‌شمارند؛ و برای گروه سوم رجعت ثابت نشده است؛ و گروه چهارمی آن را انکار کرده‌اند و به تصور یکی از آن‌ها- حتی به اندازه کوتاه کردن ناخن ارزش ندارد!

از سخنان علما که درباره رجعت گفته شد، میزان اشتباه و اختلافات آن‌ها را در ایمان داشتن به رجعت به‌طور کلی، و نیز در جزئیاتش- که به شرح و بسط بیشتر جزئیاتش پرداخته‌اند- ملاحظه کردیم، و تعارض در نظریه‌پردازی درباره واژگان رجعت- که به آن‌ها پرداخته و با برداشتهای متعدد و تفسیرهای متضاد ارائه داده‌اند- واضح است؛ به‌طوری که تقریباً هیچ‌کدام از جزئیات آن از این اضطراب و پریشانی خارج نمی‌شود؛ و این بی‌هیچ تردیدی- ناشی از سخن‌پردازی درباره متشابهات است؛ و همان‌طور که از اهل بیت علیهم السلام وارد شده، احادیث رجعت نیز از متشابهات است. در مطالبی که در ادامه خواهد آمد ملاحظه خواهیم کرد آن‌ها چقدر از راه درست و ثواب به بیراهه رفته‌اند، زیرا به چیزی پرداخته‌اند که باید آن را به اهلش وامی‌نهادند.

فصل دوم:

بررسی گفته‌های علما درباره رجعت

مقدمه

رسول خدا ﷺ فرمود: «من در میان شما چیزی را باقی می‌گذارم که اگر به آن تمسک جویند هرگز بعد از من گمراه نمی‌شوید، یکی از آن‌ها از دیگری بزرگ‌تر است: کتاب خدا که ریسمان کشیده از آسمان به زمین است، و عترتم اهل بیت؛ و این دو هرگز از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا آنکه در حوض بر من وارد شوند. پس بنگرید با این دو چگونه رفتار می‌کنید.»^۱

و قطعاً هیچ‌کدام از علمای شیعه در این اصل اختلافی ندارند. پس بدون آنکه به این اصل ثابت‌شده عقیدتی - که سلامت اعتقادات را از نقیصه‌ها و خطاها تضمین می‌کند - تمسک بسته باشیم، نمی‌توانیم به هیچ امر عقیدتی ورود کنیم و نتایجی ارزشمند و مفید استخراج کنیم؛ به طوری که ما را در راه راست قرار دهد و از مسیری که آل محمد ﷺ ترسیم کرده‌اند منحرف نشویم؛ به خصوص اگر متعلق به عقیده‌ای مثل رجعت باشد که بیشتر آن‌ها آن را از ضروریات مذهب برشمرده‌اند. حال آیا آن‌ها خودشان را به این تکیه‌گاه، ملتزم و پایبند کرده‌اند؟! همان اصلی که در فصل اول بیان کردیم آن‌ها آن را کلید بحث‌های خود و معیاری برشمرده‌اند که راه تعاملشان را با آیات کتاب از یک سو، و روایات اهل عصمت از سوی دیگر، مشخص می‌کند.

با این وجود، پس از آنکه سخنان آن‌ها را درباره رجعت دانستیم برای ما تصاویری ضدونقیض، و برداشت‌هایی متعدد شکل می‌گیرد که در برابر قوانینی که لازم است به آن تکیه کنند تاب مقاومت ندارد؛ یعنی طبق روایاتی که خودشان نقل کرده‌اند که به رجوع به تقلین تشویق می‌کند؛ قوانینی که لازم می‌گرداند بحث‌های آن‌ها از یک سو از تقلین سرچشمه بگیرد، و از سوی دیگر با این بحث‌ها ما به نتیجه‌ای نرسیدیم که ما را به فهم درست راهنمایی کند؛ فهم درستی که با حقایقی تعارض نداشته باشد که درباره‌شان می‌توان گفت دست‌کم همان قوتی را دارند که تولیدات و نتایجی که آن‌ها از رجعت به دست آورده‌اند برخوردارند؛ علاوه بر تناقضات نتایج آن‌ها در اقتباس‌ها و تألیفاتشان، و با ثابت‌های عقیدتی دیگری که پیش‌تر بیانشان کردیم. این تناقضات از معنایی اصطلاحی شروع می‌شود که طبق تعریف آن‌ها لازم‌هاش بازگشت مردگان به دنیا برای کسانی است که ایمان محض یا کفر محض داشته‌اند، و عده‌ای نیز ظهور امام مهدی (عج) را بعد از غیبت، رجعت تصور کردند؛ و سپس به چگونگی بازگشت آن‌ها و ارتباط آن با زمان و مکان بازگشتشان و تکلیفشان و هدف نهایی از رجعت و مهم‌ترین حوادث در طول دوران رجعت می‌رسد.

ما ملاحظه می‌کنیم جزئیاتی که آن‌ها از طریق فهم و برداشت خودشان از رجعت ارائه داده‌اند در حدی نیست که حتی در سطح فرضیه مطرح شود، و اگر هم بتوان مطرح کرد نمی‌توان در سطح یک عقیده سخنی از آن‌ها به میان آورد؛ چراکه عقیده، مستلزم رسیدن به قطعیت و یقین است؛ ولی آنچه آن‌ها عرضه داشته‌اند عبارت است از فهم‌هایی به‌دور از متون، که بر اساس ظنیات و گمان‌ها و احتمالات و پذیرفتن راه‌حل‌هایی بوده است که برای مسائل مشتبه برای خودشان وضع کرده‌اند، به‌دلیل آشفتگی‌ها و سردرگمی‌هایی که بر آن‌ها سایه افکنده است. در نتیجه از یک سو مصادیق این جزئیات به‌صورت قطعی و یقینی تعیین نشدند، و از سوی دیگر احتمال دارد مصادیق دیگری بر آن‌ها منطبق شود که آن‌ها را از پیچیدگی و ابهاماتی که رمزآلود و نمادین بودن متون لازم می‌دارد بیرون بیاورد؛ نمادین‌بودنی که لازم می‌کند بدون آنکه به معصوم مراجعه شود از حکم کردن برای

حقایقشان خودداری شود، پیش از آنکه گرفتار تناقضات و ارائه فرضیه‌ها و افکار عمومی و خصوصی درباره ظهور و رجعت بشوند؛ که در ادامه آشکار خواهد شد.

پیش از بررسی و پرداختن به سخنان آنان لازم است بر دو نکته مهم درنگی داشته باشیم. دو نکته‌ای که علمای شیعه بر سرشان اتفاق نظر دارند. تا وقتی به سخنان و تقریرات آنها بر اساس این میزان می‌پردازیم تصویر واضحی به دست آید، و درست یا نادرست بودن گفته آنان به صورت قطعی و یقینی مشخص شود.

نکته اول: برخی ویژگی‌های مخصوص آل محمد ﷺ که هیچ‌کس دیگری از آنها برخوردار نیست

خداوند عزوجل ویژگی‌های خاصی به آل محمد ﷺ اختصاص داده است؛ زیرا آنها را بعد از آنکه برای آن معبود سبحان اخلاص ورزیدند برگزید و انتخاب کرد، و این یعنی همان طور که در برخی احوال عالم ذر و امتحان اول بیان شد آنها ﷺ به دلیل اخلاص و وفای به عهدی که با خداوند سبحان و متعال داشتند با استحقاق، به این درجات نائل شدند. مهم‌ترین این اختصاصات عبارت است از:

اختصاص شناخت متشابهات و عظیم به آنها

از ابوبصیر، از اباعبدالله ﷺ روایت شده است، گفت: شنیدم می‌فرمود: «قرآن بازدارنده و امرکننده است. به بهشت فرمان می‌دهد و از آتش باز می‌دارد. در آن محکم و متشابه هست؛ اما محکم، به آن ایمان آورده و عمل می‌شود و از آن عبرت می‌گیرند؛ و اما به متشابه، به آن ایمان آورده می‌شود ولی به آن عمل نمی‌شود؛ و این فرمایش خدای تعالی است: ﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا

۱۳۶ مؤسسه آموزش عالی مطالعات دینی و زبان‌شناسی - رجعت، عالم امتحان سوم

اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا ﴿۱﴾ (اوست کسی که این کتاب را بر تو فرو فرستاد. پاره‌ای از آن، آیات محکم است. آن‌ها اساس کتاب‌اند؛ و [پاره‌ای] دیگر متشابه‌اند. اما کسانی که در دل‌هایشان انحراف است برای فتنه‌جویی و طلب تأویل آن از متشابه آن پیروی می‌کنند، با آنکه تأویلش را جز خدا و راسخان در علم کسی نمی‌داند؛ همان‌ها که می‌گویند: ما به آن ایمان آوردیم، همه از جانب پروردگار ماست.)^۱ فرمود: «آل محمد همان راسخان در علم‌اند.»^۲

«متشابه» چیزی است که برای کسی که از آن آگاهی ندارد مشتبه می‌شود،^۳ مگر آنکه معصوم محکمش کند؛ زیرا آیات قرآن نزد او بین، و برایش محکم است:

از برید بن معاویه، از ابوجعفر علیه السلام روایت شده است، گفت: درباره فرمایش خداوند سؤال کردم: ﴿بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ﴾ (بلکه این [قرآن] آیات روشنی است در سینه کسانی که به آنان معرفت و دانش داده شده است) که آیا آن‌ها شما هستی؟ فرمود: «چه کسی جز ما می‌تواند باشد؟!»^۴

همان طور که قرآن متشابه است تا زمانی که آن‌ها علیهم السلام درباره اش حکم کنند، کلام آن‌ها هم متشابه است و وجوه مختلفی دارد:^۵

۱ - آل عمران: ۷.

۲ - البرهان فی تفسیر القرآن، سید هاشم بحرانی: ج ۲ ص ۹.

۳ - از مسعدة بن صدقه روایت شده است، گفت: از ابا عبد الله علیه السلام درباره ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه پرسیدم، فرمود: «... متشابه آن چیزی است که بر جاهل به آن، مشتبه شود.» تفسیر عیاشی: ج ۱ ص ۱۱، تصحیح و تحقیق و توضیح: سید هاشم رسولی محلاتی، چاپ و نشر: محمود تابچی و پسران، کتابخانه علمی اسلامی.

۴ - وسائل الشیعه (آل البیت)، حر عاملی: ج ۲۷ ص ۱۹۸، تحقیق: مؤسسه آل البیت علیهم السلام لإحياء التراث، قم مشرفه، چاپ دوم، ۱۴۱۴ ق.

۵ - از جابر بن یزید روایت شده است، گفت: از ابوجعفر علیه السلام تفسیر چیزی را پرسیدم و به من پاسخ داد. سپس دوباره از او پرسیدم و به من پاسخ دیگری داد. گفتم: قبلاً درباره این مسئله پاسخ دیگری به من داده بودید! فرمود: «ای

بررسی گفته‌های علما دربارهٔ رجعت ۱۳۷

از امام رضا علیه السلام روایت شده است: «در خبرهای ما متشابه هست مثل متشابه قرآن، و محکم هست مثل محکم قرآن؛ پس متشابه آن را به محکمش برگردانید و متشابه آن را به جای محکمش برنگیرید که گمراه می‌شوید.»^۱

از حمران بن اعین، از اباعبدالله علیه السلام روایت شده است، فرمود: «بدانید من بر هفتاد وجه سخن می‌گویم که در هر کدامش راه برون‌رفتی برای من هست.»^۲

سید احمد الحسن علیه السلام می‌فرماید:

«مردم از قرآن چیزی جز الفاظش را نمی‌شناسند در حالی که قرآن پوسته‌هایی دارد و فقط گوشه‌ای از معنا را از آن به دست می‌آورند؛ که یا از وهم و ظنیات و عوالم پابینی است که باطل است، یا از ملکوت و حقایق اشیای در آن است، که از لوح محو و اثبات خواهد بود؛ و رویدادهای موجود در آن، یا اصلاً واقع نمی‌شوند و به دنبال آن معنی الفاظ مرتبط با آن نیز در هیچ زمانی از دوران تحقق نمی‌یابد؛ یا واقع می‌شود و صادق است ولی برای هر یک از آن‌ها وجوه و صورت‌های متعددی برای اهل زمان و مکانی که در آن واقع می‌شود وجود دارد و در این عالم پابینی توسط معصوم علیه السلام برای مردم تبیین می‌شود.»^۳

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است: «به ما جماعت انبیا فرمان داده شده است با مردم

جابر، قرآن باطنی دارد [و باطنش باطن دیگری دارد]، و ظاهری دارد [و] ظاهرش، ظاهر دیگری دارد. ای جابر، هیچ چیز مثل تفسیر قرآن دورتر از عقل مردمان نیست. به راستی ابتدای یک آیه دربارهٔ چیزی است، و انتهایش دربارهٔ چیزی دیگر؛ در حالی که کلامی متصل است که به چند وجه بازمی‌گردد.» وسائل الشیعه (آل‌البیت)، حر عاملی: ج ۲۷ ص ۱۹۲.

۱ - بحارالانوار، مجلسی: ج ۲ ص ۱۸۵.

۲ - بصائرالدرجات، صفار: ص ۳۶۹، منشورات شركة الاعلمی للمطبوعات، بیروت، لبنان، چاپ اول، ۱۴۳۱ق/ ۲۰۱۰م.

۳ - متشابهات، سید احمد الحسن علیه السلام: ج ۱ ص ۵۱ تا ۵۵.

به اندازه عقل‌هایشان سخن بگوییم.»^۱

و سید احمد الحسن (علیه السلام) می‌فرماید:

«اگر همه علم دین محکم بود و تنها یک وجه داشت و نه بیشتر، در این صورت چگونه انبیا (علیهم السلام) به اندازه عقل‌های انسان‌ها سخن بگویند؟!»^۲

اما آنچه برای مراجعه به آن‌ها در امور بزرگ (عظائم الامور) دلالت می‌کند:

- از یک سو ویژگی‌های آل محمد (علیهم السلام) که پیش‌تر بیان کردیم که تأکید می‌کند آن‌ها متشابهات را محکم می‌کنند.
- از سوی دیگر به‌عنوان صفتی مطرح می‌شود که از طریق آن، امامت ایشان را می‌شناسیم، همان‌طور که از ائمه (علیهم السلام) وارد شده است: از زراره نقل شده است، گفت: از اباعبدالله (علیه السلام) درباره این امور بزرگ از رجعت و شبیه آن سؤال کردم. فرمود: «چیزی که درباره‌اش می‌پرسی هنوز زمانش نرسیده است. خداوند عزوجل فرموده است: ﴿بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ﴾ (بلکه چیزی را دروغ شمردند که به علم آن احاطه نداشتند و هنوز تأویل آن برایشان نیامده است).»^۳
- و از جهتی دیگر پاسخ‌گویی امام درباره عظیمات دلیل بر امامتش است. از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است، فرمود: «اگر مدعی ادعا کرد، از او درباره عظیماتی (امور بزرگی) بپرسید که همانند او پاسخ می‌دهد.»^۴

۱ - کافی، کلینی: ج ۱ ص ۲۳ ح ۱۵.

۲ - متشابهات، سید احمد الحسن (علیه السلام): ج ۱ ص ۴۸.

۳ - مختصر بصائر الدرجات، حسن بن سلیمان حلی: ص ۱۰۸.

۴ - غیبت، نعمانی: ص ۱۷۸.

اختصاص داشتن تفسیر و تأویل به آن‌ها علیهم‌السلام

اما مسئله «تأویل» در چند جای قرآن بیان شده است؛ از جمله: ﴿بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ﴾^۱ (بلکه چیزی را دروغ شمردند که به علم آن احاطه نداشتند و هنوز تأویل آن برایشان نیامده است)؛ و اهل علم، آل محمد علیهم‌السلام و علما هستند؛^۲ از این رو تفسیر، منوط به آن‌هاست.

از جمله: ﴿وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ﴾^۳ (با آنکه تأویلش را جز خدا و راسخان در علم کسی نمی‌داند).

از فضیل بن یسار، از اباعبدالله علیه‌السلام روایت شده است، فرمود: ﴿وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ﴾ (با آنکه تأویلش را جز خدا و راسخان در علم کسی نمی‌داند)؛ ما آن را می‌دانیم.^۴

و در اینکه برای تفسیر و تأویل قرآن باید به آل محمد علیهم‌السلام مراجعه کرد اختلافی نیست.

از ابوجعفر علیه‌السلام در گفت‌وگو با عمرو بن عبید روایت شده است، فرمود: «بر مردم لازم است قرآن را به همان صورتی که نازل شده است بخوانند؛ و وقتی به تفسیر آن نیاز داشتند

۱ - یونس: ۳۹.

۲ - علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از جمیل، از اباعبدالله علیه‌السلام روایت کرده است، گفت: شنیدم ایشان علیه‌السلام می‌فرمود: «مردم به سه دسته تقسیم می‌شوند: یا عالم هستند، یا دانشجو، یا کف روی آب. ما عالم هستیم، شیعیان ما دانشجویان، و بقیه مردم کف روی آب هستند.» (کافی، کلینی: ج ۱ ص ۳۴؛ مرآةالعقول، مجلسی: ج ۱ ص ۱۱۱، دار الکتب الاسلامیه، چاپخانه مروی، چاپ دوم، ۱۴۰۴ق)

۳ - آل عمران: ۷.

۴ - تفسیر عیاشی: ج ۱ ص ۱۶۲.

از ابوجعفر علیه‌السلام روایت شده است، فرمود: «ما راسخان در علم هستیم، و ما تفسیر آن را می‌دانیم.» (وسائل الشیعه (آل‌البيت): ج ۲۷ ص ۱۹۸)

هدایت با ما و به‌سوی ماست، ای عمرو!»^۱

از جابر بن یزید جعفی روایت شده است، گفت: از ابوجعفر علیه السلام تفسیر چیزی را پرسیدم و به من پاسخ داد. سپس دوباره از او پرسیدم و به من پاسخ دیگری داد. گفتم: قبلاً درباره این مسئله پاسخ دیگری به من داده بودید! فرمود: «ای جابر، قرآن باطنی دارد [و باطنش باطن دیگری دارد]، و ظاهری دارد [و] ظاهرش، ظاهر دیگری دارد. ای جابر، هیچ چیز مثل تفسیر قرآن دورتر از عقل مردمان نیست. به‌راستی ابتدای یک آیه درباره چیزی است، و انتهایش درباره چیزی دیگر؛ در حالی که کلامی متصل است که به چند وجه بازمی‌گردد.»^۲

این ویژگی‌ها و صفات، یکی از راه‌هایی است که امامت آن‌ها علیهم السلام را می‌شناساند؛ زیرا فقط به آن‌ها اختصاص دارد و نه هیچ‌کس دیگر از جهانیان؛ چراکه علم، چیزی است که در شب و روز رخ می‌دهد،^۳ و آن‌ها نگهبان و اهلس هستند؛ پس تفسیر و تأویل از ویژگی‌های خاص آن‌هاست؛ زیرا آن‌ها امامان خلق در هر زمان، تا روز قیامت هستند.

عامل اشتباه، علمایی هستند که درباره رجعت بحث کرده‌اند

پس از آنکه روشن شد تفسیر و تأویل و محکم‌کردن متشابه و روشنگری از عظیم از ویژگی‌های خاص آل محمد علیهم السلام است همان کسانی که هیچ زمانی از آن‌ها خالی نیست. این نکته دلیل تضارب آرای علما و طرح احتمالات بسیار و گهگاه ضدونقیض توسط آن‌ها را برای ما توضیح می‌دهد؛ یعنی پرداختن به امری که از صلاحیتش برخوردار نیستند. رجعت یکی از اعتقادات مهم است، و نتایج مهم و خطیری به‌دنبال دارد؛ و با اینکه امام صادق علیه السلام

۱ - وسائل الشیعه (آل‌البیت)، حر عاملی: ج ۲۷ ص ۲۰۲.

۲ - وسائل الشیعه (آل‌البیت)، حر عاملی: ج ۲۷ ص ۱۹۲.

۳ - از اباعبدالله علیه السلام روایت شده است، فرمود: «... علم آن چیزی است که در شب و روز رخ می‌دهد، امری بعد از امر دیگر، و چیزی بعد از چیز دیگر، تا روز قیامت...» (کافی، کلینی: ج ۱ ص ۲۳۹)

به روشنی بیان فرموده است رجعت از عظیمی است که هنوز زمان آشکار کردنش نرسیده است، آن‌ها بیان رجعت را عهده‌دار شدند و در چیزی فرورفتند که آن را نمی‌شناختند و به آن تکلیف نشده بودند؛ پس با ایهاماتی به این عقیده پرداختند و پرگویی‌هایشان عاملی برای خیال‌پردازی شد.

نکته دوم: رجعت از اعتقاداتی است که باید درباره‌اش به قطع و یقین رسید

شکی نیست ایمان به عقاید از نظر علمای شیعه، رسیدن به قطعیت و یقین را لازم می‌گرداند؛ پس ما ناچار نیستیم باب احتمالات و آرای متعدد را بگشاییم و آن‌ها را در نظر بگیریم و پایه‌ریزی کنیم.

مجلسی رحمته‌الله در خصوص رجعت ائمه در زمان قائم علیه‌السلام می‌گوید:

«احتمال دارد اجتماع آن‌ها در زمانی کوتاه باشد، و نیز محتمل است بازگشت آن‌ها علیهم‌السلام بعد از پایان یافتن حکومت قائم علیه‌السلام و جهاد او و آنچه فقط به او امر شده است باشد، با وجود اینکه این زمان می‌تواند طولانی باشد؛ زمانی طولانی که بر او سپری می‌شود تا برای آنچه تصور کرده‌اید کافی باشد.»^۱

بنده عرض می‌کنم: از چنین احتمالاتی چه نتیجه‌ای حاصل می‌شود، در حالی که می‌خواهیم از حقیقت عقیده‌ای اطلاع یابیم که نیازمند یقین است؟! آیا این تناقضی آشکار نیست که علمای عقاید با وجود اینکه ضرورت رسیدن به قطعیت و یقین را بیان می‌کنند، ولی وقتی ابزار تحقیق و پژوهش از رسیدن به آن ناتوان می‌شود از این یقین و قطعیت کوتاه می‌آیند و تصریحاتی برای اعتقادی جایگزین، در سطح مقدمات و نتایج مطرح می‌کنند؟!

شیخ احساسی می‌گوید:

«بدان منظور از رجعت در اصل، بازگشت مردگان به دنیاست؛ گویی آن‌ها از دنیا خارج شدند و به آن بازگشتند؛ همچنین درباره کسی به کار رفته که غایب شده و بازگشته است...»

سپس می‌گوید:

«... از اختلاف ظاهر اخبار در بیان رجعت برای ظهور صاحب‌الزمان (علیه السلام) ... و برای بازگشت ائمه (علیهم السلام) همراه با رسول خدا (صلی الله علیه و آله) دو احتمال ایجاد می‌شود... پس اطلاق رجعت در حق صاحب‌الزمان (علیه السلام) درست است؛ زیرا وی از مردم غایب و مخفی شد تا امرش مخفی بماند...»^۱

این نام‌گذاری برای رجعت از کجا آمده است «گویی از آن خارج شده‌اند و به آن بازگشتند» و کدامیک از آل محمد (علیهم السلام) برای ما روشن کرده است ظهور امام مهدی (علیه السلام) از غیبتش، رجعت نامیده می‌شود، در حالی که رجعت، یکی از روزهای خداست؟!

و آیا آل محمد (علیهم السلام) گفته‌اند عقاید را می‌تواند از احتمالات و پرگویی‌ها برگرفت؟!

و چگونه شیخ محمد سند می‌تواند بگوید:

«زیرا بحث درباره رجعت همچنان باعث سؤالات و ابهامات بسیاری می‌شود ... و نیازمند روشی قانونمند در بررسی آثار و تحلیل اطلاعات است تا فهرستی تهیه شود که از نظام و مجموعه ساختار رجعت هرچند به صورت احتمالی - پرده بردارد.»^۲

با وجود اینکه او اصرار دارد فهم و برداشت خود را از بسیاری از جزئیات مهم رجعت و ظهور به‌شکلی قطعی و نه احتمالی ارائه دهد؛ مثلاً وقتی می‌گوید: دوازده امام (علیهم السلام) همان

۱ - رجعت، شیخ احمد بن زین‌الدین احساسی: ص ۵۹.

۲ - رجعت از ظهور تا معاد، محمد سند: ص ۱۸.

مهدیون دوازده‌گانه در رجعت هستند؛ با وجود اینکه این‌ها به روشنی دسته دیگری هستند، و این به نوبه خود همان گونه که خواهد آمد. کلامی بدعت‌آمیز است که بر نتیجه‌گیری‌های خودش از الهامات و برداشت‌های شخصی و ترجیحاتی که پیش می‌کشد مبتنی هستند.

به‌علاوه پرداختن به امری که جز معصوم درباره‌اش حکم نمی‌کند آن‌ها را گرفتار چیزی کرده است که به آن مکلف نبوده‌اند؛ حال وضعیت چگونه خواهد شد وقتی یکی از آن‌ها فهم خود را به‌عنوان اعتقادی معرفی می‌کند که عاملی برای رویکرد نادرست دربارهٔ دو عقیدهٔ ظهور و رجعت، و نیز عاملی در ایجاد موضع‌گیری منفی توسط عموم شیعیان دربارهٔ قضیهٔ راستین مهدویت و رجعت است؟! در حالی که روایت‌های متواتر ائمه علیهم‌السلام در بازداشتن از پرداختن به مسائلی که قائم علیه‌السلام پاسخ خواهد داد بسیار هستند، به‌دلیل جهل و نادانی مردم که در نتیجهٔ چنین تعاملات نادرست با مجموعهٔ رجعت و ظهور مقدس و تکیه بر نتایج آن‌هاست؛ نتایجی که چنین موضع‌گیری‌های منفی از آن‌ها ایجاد خواهد شد؛ زیرا با حقایق قطعی که معصوم بیان‌شان می‌کند تعارض پیدا خواهند کرد، همان‌طور که امروز چنین وضعیتی به وجود آمده، و در اینجا به‌طور خاص - خطر دخالت‌های آن‌ها در ترسیم عقاید روشن می‌شود.

به هر صورت بحث دربارهٔ سخنان علما در پنج محور ادامه خواهد یافت:

محور اول: رجعت از مسائل بزرگی است که جز معصوم نباید خودش را درگیر آن کند

رجعت یکی از مسائل بزرگی است که آل محمد علیهم‌السلام اصرار داشتند اسرار آن را فاش نکنند و اعتقادات دیگر شبیه به آن نیز - مثل ظهور مقدس - به همین صورت بوده‌اند؛ چراکه از ائمه علیهم‌السلام فقط ضرورت اقرار اجمالی به این اعتقادات روایت شده است و ائمه علیهم‌السلام در پرداختن به جزئیات سکوت کرده‌اند:

از اباعبدالله علیه السلام نقل شده است: «درباره‌اش صحبت کنید؛ زیرا حق است.»^۱

از زراره نقل شده است، گفت: از اباعبدالله علیه السلام درباره این امور عظیم از رجعت و مشابه آن پرسیدم؛ ایشان علیه السلام فرمود: «این چیزی که درباره‌اش می‌پرسی هنوز زمانش فرانسیده است. خداوند عزوجل فرموده است: ﴿بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ﴾ (بلکه چیزی را دروغ شمردند که به علم آن احاطه نداشتند و هنوز تأویل آن برایشان نیامده است).»^۲

پس وقتی ابوعبدالله امام صادق علیه السلام درباره رجعت و مسائل مشابه آن پاسخ نداده، زیرا هنوز زمانش فرانسیده است، در واقع علیه کسانی حکم رانده که احاطه‌ای بر آن علم ندارند، و به پرسش‌کننده خبر داده است این کسانی را که سخن گفته‌اند در حالی که احاطه‌ای بر علمش ندارند تکذیب کند، و در نتیجه پاسخ را به آینده موکول کرده است؛ حال چگونه علما می‌توانند به آن بپردازند در حالی که بر آن‌ها واجب بوده است بدانند این امر به مردی الهی از آل محمد علیهم السلام تعلق دارد که با علم و وحی آسمان تأیید شده است، و به همین دلیل این صفت، منحصر به آل محمد علیهم السلام می‌شود و هیچ‌کس جز آن‌ها هرگز نمی‌تواند آن را به خودش نسبت دهد.

امام صادق علیه السلام فرموده است: «اگر ادعاکننده‌ای ادعا کرد، از او درباره امور عظیمی بپرسید که شخصی همچون او درباره‌شان پاسخ می‌دهد.»^۳ پس باید امام معصومی از آل محمد علیهم السلام موجود باشد که آمدنش هم‌زمان با زمانی است که زمان آشکار ساختن امور پیچیده و عظیم -از جمله رجعت- فرانسیده است؛ اموری که زیر سایه کتمان و تنگی سینه‌ها باقی مانده‌اند؛ و این از ویژگی‌های خاص اوست و خداوند بندگان را ناگزیر کرده است که

۱ - کافی، کلینی: ج ۱ ص ۵۳.

۲ - مختصر بصائر الدرجات: ح ۲۶/۸۰، ص ۱۰۸، مؤسسه انتشارات اسلامی.

۳ - غیبت، نعمانی: ص ۱۷۸.

به‌سوی این مرد بازگردند.

ابوعبدالله علیه السلام به ما خبر داده و فرموده است: «علم ۲۷ حرف است. همه آنچه رسولان آورده‌اند دو حرف است، و مردم تا امروز جز دو حرف را نشناخته‌اند. وقتی قائم علیه السلام قیام کند ۲۵ حرف را بیرون می‌آورد و آن را در میان مردم گسترش می‌دهد و دو حرف را نیز به آن ضمیمه می‌کند تا ۲۷ حرف را منتشر سازد.»^۱

به‌عبارت دیگر می‌توانیم بگوییم: همه کسانی که در موضوع رجعت وارد شده‌اند از راه درست منحرف شدند، و شایسته‌تر بود در زمان خودشان به تلاش برای شناختن و رسیدن به مردی از آل محمد علیهم السلام بپردازند؛ زیرا آن‌ها در هر زمان با وجود چنین مردی آزموده می‌شوند تا از او برگیرند، یا از نظریه‌پردازی‌های خودشان دوری گزینند، و این همه رنج و سختی را تحمل نکنند تا فهم و برداشتی باطل ارائه دهند؛ و حتی فراتر از آن، عاملی برای انکار این عقیده حق شوند که تمامی جزئیاتش را در هم آمیختند، و این کار، تأثیر بزرگ و خطیری بر مکلفین در طول نسل‌ها داشته، و در نتیجه نتایج منفی و دردناک و خطرناکی را با خود به‌همراه داشته است.

علی آل محسن می‌گوید:

«و چه رجعت اثبات شود آن‌گونه که شیعه امامیه می‌گوید یا اثبات نشود آن‌گونه که اهل سنت می‌گویند مسئله‌ای است محل اختلاف و جایز است درباره‌اش اجتهاد شود...»^۲

با توجه به اینکه رجعت، حقیقت اعتقادی است که همان طور که گفته شد با سخن

۱ - خرائج و جرائح، راوندی: ج ۲ ص ۸۴۱؛ و در برخی منابع «۲۷ جزء، به جای ۲۷ حرف» آمده است؛ منتخب‌الانوار، عبدالکریم نبلی نجفی: ص ۳۵۳؛ بحارالانوار، مجلسی: ج ۵۲ ص ۳۳۶؛ مستدرک سفینه‌البحار، نمازی: ج ۲ ص ۲۵۸؛ جولة فی حکومت الامام المهدي علیه السلام، نجم‌الدین طوسی: ص ۲۱۷.

۲ - اثبات رجعت، شیخ علی آل محسن: ص ۸۳، ناشر: باقیات، چاپ اول، چاپخانه: وفا، ۲۰۱۵/م/۱۴۳۶ق.

خداوند سبحان و گفتار جانشینان مطهرش اثبات می‌شود (و با قول معصوم تفسیر می‌شود)، این جایز شمردن اجتهاد در مسئله‌ای کاملاً عقیدتی از کجا آمده است؟ آیا این مخالفتی صریح با آل محمد علیهم‌السلام نیست؟!

عده‌ای آن را عرصه نظریه‌پردازی‌های کسانی قرار می‌دهند که درباره درستی یا نادرستی رجعت تحقیق می‌کنند، با وجود اینکه از نظر قرآنی و روایی اثبات شده است.

سید محسن امین می‌گوید:

«رجعت مسئله‌ای نقلی است، و اگر نقل آن درست باشد اعتقاد به آن لازم است،

وگرنه لازم نیست!»^۱

و همان طور که در فصل اول ملاحظه کردیم، رجعت به‌عنوان عقیده‌ای ثابت شده است که امامان علیهم‌السلام سخن گفتن درباره آن را به‌طور اجمالی واجب کرده‌اند؛ بدون آنکه به جزئیاتی وارد شوند که ائمه علیهم‌السلام درباره‌اش سکوت کرده‌اند و آن را به زمان خودش وانهاده‌اند.

نظریات و گفته‌های متکلمان و علمای شیعه درباره رجعت، به سه دسته تقسیم شده

است:

۱. کسانی که به خاطر وجود خبرهایی از طرف معصومین علیهم‌السلام به‌طور کلی قائل به

رجعت هستند بدون آنکه در جزئیاتش وارد شوند؛ مثل سید شبر.

۲. کسانی که بر اساس آیات تفسیر شده و روایات آل محمد علیهم‌السلام قائل به رجعت

هستند و با ارائه فهم مخصوص به خودشان و استخراج تقریراتی که به

جزئیات عقیده رجعت و شئون آن مربوط می‌شود؛ به همان صورتی که شیخ

۱ - نقض الوشیعه، محسن امین عاملی: ص ۴۵۶، مرکز پژوهش‌های اسلامی غدیر، چاپ اول، ۱۴۲۲ق/

عاملی، شیخ احمد زین‌الدین احسائی و شاگردش آل‌عبدالجبّار، محمد سند، و دیگر پیروانشان عمل کرده‌اند.

۳. دسته‌ای که رجعت را انکار کردند و به آن اصلاً اعتقاد نداشتند، مثل ملاصدرآ، شیخ کاشف‌الغطا، و سید محمد صدر.

به این ترتیب آرا و نظرات آن‌ها در اثبات تکلیف یا عدم تکلیف در رجعت نیز متفاوت شد؛ عده‌ای می‌گویند وجود تکلیف با رجعت درست است، و عده‌ای می‌گویند اهل رجعت نه مکلف هستند و نه غیرمکلف، و عده‌ای دیگر می‌گویند وجود تکلیف با رجعت، باطل است.

اکنون پس از آنکه روشن شد کسی حق ندارد در تفسیر و تأویل آیات خدا و کلام آل‌محمد ﷺ وارد شود زیرا همان‌گونه که اثبات کردیم کتاب خدا و روایات اهل بیت ﷺ برای دیگران متشابه است به‌جز برای اهل بیت ﷺ، و این‌ها را جز معصوم ﷺ محکم نمی‌کند. می‌توانیم بگوییم: هرکس در تفسیر و تأویل و ارائهٔ فهم خود دربارهٔ رجعت وارد شده است، چه دربارهٔ قسمتی از عقیده‌ای باشد که ایمان داشتن به آن واجب است، یا از کسانی باشد که تصور می‌کنند ایمان داشتن به رجعت ضروری نیست، حتی اگر به امکان ارائهٔ فهمی بنگریم که به‌عنوان مثال- تصویر به‌خصوصی از رجعت را منعکس می‌کند، این‌ها هیچ کدام در تفسیر خود موفق و پیروز نبوده‌اند. دربارهٔ عدهٔ اول همین کافی است که آن‌ها به نظریه‌پردازی دربارهٔ چیزی وارد شده‌اند که باید از آن پرهیز می‌کردند؛ اما عدهٔ دوم نتوانستند نتایجی ارائه دهند که از اشتباه و تناقض‌گویی به‌دور باشد، و می‌گویم تناقض‌گویی زیرا همان‌طور که روشن خواهد شد- تقریرات آن‌ها با متونی تعارض دارد که اهمیت و قدرتشان کمتر از چیزی نیست که آن‌ها بنا کرده‌اند؛ یک بار رجعت، ظهور نامیده می‌شود، و بار دیگر ظهور، رجعت نامیده می‌شود؛ با وجود اینکه تفاوت میان این دو دست‌کم در سطح آیات قرآنی و کلام ائمه ﷺ صریح و روشن است، و نیز با وجود ملاک و ضابطهٔ بازدارنده بسیار واضح و مشخص؛ یعنی همان‌طور که ثابت کردیم- رجعت از امور عظیمی

است که جز معصوم درباره‌اش سخن نمی‌گوید. به همین ترتیب گروه نیز سوم نتوانستند ادعاهای خود را اثبات کنند یا ما را در برابر فهمی هرچند نزدیک به حقیقتی که ادعای انکارش را دارند قرار دهد.

و با این نتیجه‌گیری می‌گوییم: همان طور که روشن کردیم، همگان به‌طور قطع و یقین هم در مقدمات و هم در نتیجه دچار شکست و ناکامی شدند؛ زیرا سخن‌پردازی در اعتقادات بر اساس رویکردهایی که منشأ آن‌ها احتمالات و ترجیحات و مقبولیت‌ها باشد قطعاً باطل خواهد بود.

برای آنکه تناقض‌گویی‌های سخنانشان را که باعث تشتت و تباه‌شدن مختصات هر دو عقیده ظهور و رجعت شده است ثابت کنیم، و بر اساس سخنان آن‌ها که از طریق عناوین اصلی‌شان در فصل اول ارائه کردیم، به‌شکل خلاصه به نکات اول آن بازخواهیم گشت؛ زیرا این‌ها اساساً مقدماتی طولانی هستند که بیشترشان در بحث‌های خود به آن‌ها پرداخته‌اند؛ بنابراین لازم دیده‌ایم آن‌را -گرچه به‌شکل طولانی- در نوع خود مطرح کنیم تا ماهیت و میزان اهتمام و اسراف‌کاری‌شان را در تلاش‌هایی که بتواند این معانی بسیار ظریف رجعت را توضیح دهد منعکس نماید؛ تا میزان سودمندی و فایده‌ای را که می‌تواند از تمامی این جزئیات و پیچیدگی‌ها در اثبات مقدمات رجعت به دست آید متوجه شویم؛ و طبیعتاً این بر اساس فهم آن‌هاست و نه بر اساس حقیقت رجعت، که آن را در فصل سوم به‌عنوان یک بخش مهم و حیاتی مبتنی بر بیان معصوم، روشن خواهیم کرد.

اما موضوعاتی که گفته‌های آنان به اثباتشان پرداخته است:

۱. درستی رجعت.
۲. امکان رخ‌دادن رجعت.
۳. رجعت در امت‌های گذشته رخ داده است.
۴. رجعت در این امت اتفاق می‌افتد.

۵. رجعت از معجزات انبیا و ائمه علیهم‌السلام است.

با وجود متون قرآنی که علمای شیعه اتفاق نظر دارند با حقیقت رجعت موافق است، و نیز روایات آل محمد علیهم‌السلام که اقرار به رجعت را واجب دانسته‌اند، و در نتیجه امکان‌پذیر بودن و درستی وقوع آن را در بطن خود دارند، همان طور که در ابتدای این تحقیق روشن شد و استدلال‌های آن‌ها نیز دربارهٔ این متون تأکید کرده است، این حجم بزرگ از تألیفات و تحقیقاتی را که این عنوان‌ها را در برمی‌گیرد به گزافه‌گویی‌های بسیار بدون هیچ فایده‌ای تبدیل کرده‌اند، و در واقع توضیح واضحات و اثبات واقعیت بوده است؛ علاوه بر استفاده از برخی پدیده‌های رخ داده در زمان‌ها و امت‌های مختلف توسط آن‌ها، و همان طور که روشن کردیم دسته‌بندی آن‌ها برای اثبات چیزی بوده که ثابت شده است؛ و ویژگی غالب در ماهیت پژوهش‌های آن‌ها که به این عناوین پرداخته‌اند با دو خصیصه مشخص می‌شود:

خصیصهٔ اول: اثبات رجعت برای مخالفین و منکران آن به خصوص برای مذاهب مختلف. ما می‌توانیم این نکته را به روشنی در بیشتر تألیفات و تصنیف‌های آن‌ها مشاهده کنیم که در جزئیات استدلال‌های پیاپی وارد شده است، تا هدف آن‌ها را برآورده کند. این هدف حجم زیادی را در پژوهش‌های آن‌ها به خود اختصاص داده و آن‌ها تلاش‌های بسیاری در این راستا انجام داده‌اند، با علم به اینکه برخی علمای شیعه هم هستند که رجعت را انکار کرده‌اند که این نکته را در برخی سخنان آن‌ها دربارهٔ اعتقادشان به رجعت بیان کردیم.

خصیصهٔ دوم: تعامل با احادیث و روایات رجعت بر اساس رویکردهای وضعی و قراردادی، و حاکم کردن فهم و اجتهادات خودشان در ترجیح فهمی بر فهم دیگر و غلبه دادن متنی بر متن دیگر.

منظور برخی از علما در شرح و بسط مطالب، اثبات و توضیح نکاتی بوده است که بیانشان داشتیم. بله، هیچ اختلافی در تحکیم این اعتقاد درست ثابت شده آن‌طور که اثبات

شده است- وجود ندارد، و هیچ اشکالی در برآورده کردن این هدف و یادآوری آن و تشویق به سخن‌پردازی درباره‌اش وجود ندارد همان طور که ابوجعفر دوم علیه السلام فرمان داده است: «درباره‌اش صحبت کنید؛ زیرا حق است.» چراکه رجعت، یک عقیده است و در ورای این تشویق، هدف و غایتی وجود دارد؛ ولی تمامی این تلاش‌ها بی‌بهره است. صرف اثبات این نکات شده که رجعت به معنی توانایی خدا برای زنده کردن است، و رجعت یکی از پدیده‌های اعجازی است که به دست انبیا و رسولان و ائمه علیهم السلام انجام می‌شود و در طول زمان‌ها رخ داده است و در این امت نیز رخ خواهد داد، در حالی که این‌ها در حقیقت پدیده‌هایی بوده‌اند که در مقاطع زمانی معینی برای اهداف و حکمت‌هایی اتفاق افتاده‌اند که ماهیت ارتباط میان مردم از یک سو، و خلفای خدا در زمان اتفاق افتادن آن از سوی دیگر، آن را اقتضا می‌کرده است؛ اگر ائمه علیهم السلام به مانند چنین پاسخ‌هایی، هنگام پاسخ‌دادن به سؤالاتی که به آن‌ها عرضه شده بود اشاره‌ای کرده‌اند برای همراه کردن و امکان‌پذیر کردن درک و فهم سؤال‌کننده درباره چیزی بوده است که درباره‌اش پرسیده است. پس تمامی این تلاش‌ها، کسر شأن روز رجعت و تباه کردن آن و ارائه آن به شکلی بوده است که با حقیقت و هدف از آن هم‌خوانی ندارد؛ و این علاوه بر آن است که رجعت -آن‌گونه که آن‌ها تصور می‌کنند- به معنای زنده کردن بعد از میراندن نیست.

اما اینکه مسئله زنده کردن مردگان در رجعت همانند معجزه پیامبر یا امام علیهم السلام است، نه در کتاب خدا و نه از معصومین علیهم السلام، نه به صراحت و نه تلویحاً بیان نشده است؛ بلکه علمای شیعه -که نمونه‌هایی از سخنان آن‌ها را آوردیم- سعی کرده‌اند این معنا را به گونه‌ای جهت‌دهی کنند که سازوکار رجعت بر آن متمرکز، و وقوعش بر اساس آن انجام شود، و علت انجام رجعت، به خواست و فرمان ائمه علیهم السلام برای زنده کردن مردگان در رجعت بازگردانده می‌شود؛ ایده‌ای که بر اساس این فهم، حقیقت رجعت را نمی‌رساند؛ و با وجود تمامی این تلاش‌ها در سطح چنین جزئی‌نگری، تصویر هدف و غایت رجعت -که اصل و اساس هر طرح و نقشه آسمانی است- برای ما آشکار نشده است. رجعت که یکی از روزهای بزرگ

خداست، لازم است در ورایش هدفی بزرگ وجود داشته باشد؛ هدفی که متناسب با حقیقت آن به‌عنوان روزی در برابر روز قیامت است، و بنده ندیدم کسی به علت رجعت و هدف حقیقی آن توجهی کرده باشد، مگر مطالبی که برخی از آن‌ها پیشنهاد کرده یا از ظاهر روایات فهمیده‌اند؛ و چه بسا برخی از آن‌ها رجعت را به‌اندازهٔ اهمیت و خطیر بودنش توصیف کرده باشد؛ همان طور که سند می‌گوید:

«... واقعیت این است که رجعت، دروازه‌ای برای معرفت غامض‌ترین و ظریف‌ترین

غیب‌هاست.»^۱

ولی با وجود این هشدار که متناسب با عظمت و ویژگی‌های رجعت است -چراکه شیخ سند رجعت را به‌عنوان دروازهٔ معرفتی غامض‌ترین و ظریف‌ترین غیب‌ها برای ما توصیف کرده است- او از دسته‌بندی و استفاده از متون بر اساس درک و فهم خودش هیچ باکی ندارد، و برای ما روشن نکرده است کلیدهای این غیب نزد چه کسی است تا حقیقت رجعت را برای ما بیان کند؛ با وجود اینکه وی در کتاب خود حدیث زراره را در گفت‌وگو با امام صادق علیه السلام آورده، آنجا که وی گفته است: از ابا عبدالله علیه السلام دربارهٔ این امور عظیم از رجعت و مشابه آن پرسیدم؛ ایشان علیه السلام فرمود: «این چیزی که درباره‌اش می‌پرسی هنوز زمانش فرانسیده است. خداوند عزوجل فرموده است: ﴿بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَاْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ﴾ (بلکه چیزی را دروغ شمردند که به علم آن احاطه نداشتند و هنوز تأویل آن برایشان نیامده است).»^۲

بنابراین کسی که به پرسش‌هایی این‌چنینی مثل رجعت، که از مسائل بزرگ است پاسخ خواهد داد شخصیتی همچون امام صادق علیه السلام است که به این علوم احاطه دارد، ولی آن را در زمان خودش بیان خواهد کرد؛ و این تأکید دیگری است بر اینکه هیچ زمانی، از

۱ - رجعت از ظهور تا معاد، محمد سند: ص ۵.

۲ - مختصر بصائر الدرجات: ح ۲۶/۸۰، ص ۱۰۸.

حجت‌های معصوم خدا خالی نیست. پس آن‌ها وقتی ببینند زمانش رسیده و اهلش حاضر شده‌اند پاسخ خواهند داد.

در حدیث از ائمه علیهم‌السلام روایت شده است: «هرچیز که دانسته شود گفته نشود، و هرچیز که گفته شود زمانش نرسیده باشد، و هرچیز که زمانش برسد اهلش حاضر نباشند.»^۱

و رجوع به تقریرات ائمه علیهم‌السلام و تسلیم شدن به آن‌ها، هیچ ارتباطی با راه و روشی که علما در پیش گرفته‌اند ندارد، و متشابهی که آن‌ها علیهم‌السلام در باره‌اش پاسخی ندادند موضوع دقت نظر و تحقیق و پژوهش نیست؛ زیرا چنین مسئله‌ای، علمی اکتسابی یا مصنوعی نیست، تا مکتبی که بسند و دیگرانی که در بحث رجعت راه و طریق او را در پیش گرفته‌اند طبق آن عمل می‌کنند نتیجه‌بخش باشد، و از دید کسی که تلاش‌های آن‌ها را وصله‌پینه‌کردن‌های تصویری پاره‌پاره می‌بیند که در طول جمع‌آوری گزافه‌گویی‌ها و توهمات و پر کردن جاهای خالی توسط آن‌ها بر یکدیگر سوار شده است، تلاش‌های آن‌ها چیزی جز اشباع کنجکاو‌هایشان نخواهد بود؛ حال آنکه همان‌طور که روشن کردیم - شرح و بسط این‌ها به اهلش واگذار شده است.

سند سخن خود را چنین ادامه می‌دهد:

«بین این حالت، و شأن و جایگاه در مباحث رجعت، عطش و اصرار شدیدی را نزد اهل فضل و تحقیق، برای آگاهی‌یافتن از روشنگری‌ها و سوسو زدن‌ها و چیدمان‌ها و محرک‌هایی می‌بینیم که این سفر علمی را در دروازه و راه شناخت رجعت، به حرکت وامی‌دارد.»^۲

اگر این تلاش‌ها برای پیوستن به معلومات حقیقی آل محمد علیهم‌السلام باشد راه درست خواهد

۱ - بحار الانوار، مجلسی: ج ۵۳ ص ۱۱۵.

۲ - رجعت از ظهور تا معاد، محمد سند: ص ۵.

بود؛ وگرنه هیچ دیدگاه حقیقی وجود نخواهد داشت که در آن قدسیت متن معصوم به نمایش گذاشته شود؛ همان متونی که در راه شناخت رجعت باید به آن‌ها توسل جست، در حالی که برعکس- رویکرد پژوهش‌های آن‌ها گرد قابلیت‌ها و توانایی درونی خودشان می‌چرخیده که از ترجیحات و گمانه‌زنی‌ها سرچشمه می‌گرفته است.

سند، متوسل شدن به تالاش‌های ذاتی و درونی را برای شناخت واقعیت رجعت، درست می‌داند و به آن فرامی‌خواند:

«... همچنان تعمقات و ژرف‌نگری‌های بیشتری لازم است؛ به‌خصوص که حقایق در بحث‌های رجعت، غیرمنتظره و شگفت‌انگیز هستند...»^۱

و این گفتهٔ او نه در معنای دور، و نه در معنای نزدیک- هیچ دلالتی برای ما به ارمغان نمی‌آورد؛ زیرا این مسئله‌ای است که امام صادق (علیه السلام) درباره‌اش سکوت کرده، و روشن کرده زمانش فرانسیده است. نکته‌ای که می‌خواهیم خاطرنشان کنیم این است که در اینجا نقد سخن‌پردازی دربارهٔ کلیات رجعت و تشویق به اینکه حق است مطرح نیست؛ بلکه دربارهٔ تفصیلی است که آن‌ها در آن غور کرده‌اند در حالی که به معصوم سپرده شده است تا آن‌ها را بیان و روشن کند.

پس از آنکه سند، ابزار و ادوات خود را در کشف معلوماتی به کار می‌گیرد که آن‌ها را فرآید بررسی و تحقیق و جست‌وجو دربارهٔ اجزای شاکلهٔ رجعت نام می‌نهد، و در این کار به مترادف‌های لفظی و عقلی و وجودی به‌دست‌آمده از روایات تکیه می‌کند و از رویکرد مکتب رجالی بهره می‌برد، و می‌گوید «همچنان تحقیق در زمینهٔ رجعت، بیشتر به طرح‌ها و پرسشگری‌ها و جمع‌آوری مواد تحلیلی پراکنده نزدیک است.»^۲ سخن خود را به تواتر معنوی می‌کشاند تا تکرار معانی استخراج‌شده از دید نظری را- هرچند از طریق واسطه‌هایی- شامل

۱ - رجعت از ظهور تا معاد، محمد سند: ص ۶.

۲ - رجعت از ظهور تا معاد، محمد سند: ص ۱۸.

شود، و معانی پنهان و تکرارشونده در ادله را شکل دهد. او می‌گوید:

«... و تکرار آن را جز صاحب تحقیقی که از توانایی درک معانی و حقایق از دلایل و

شواهد برخوردار باشد، نمی‌تواند دریافت کند و به دست آورد...»^۱

بنده متوجه نمی‌شوم منظور او کدام استنباط و آشکارسازی معانی مدنظر بوده است، در حالی که ما در برابر شرح تفصیل عقیده‌ای قرار داریم که معصوم علیه السلام درباره اش سکوت کرده است! و آیا در این معنای مخفی شده در دلایل - آن‌گونه که وی نام می‌نهد - به فرض امکان اشتراک داشتن وی با معصوم، با ایشان علیه السلام اشتراک دارد، در حالی که چنین فرضی محال است؟! زیرا در این صورت دیگر مخفی نگه‌داشتن این موضوع در کلام معصوم علیه السلام موضوعیتی نخواهد داشت، در حالی که ما دانسته‌ایم هیچ‌کس جز معصومی علیه السلام که در هر زمان موجود است به علم آن احاطه‌ای ندارد.

رویکرد احتمالات و سخن‌پردازی درباره نظم و نظام ساختار رجعت، هرچند به شکل احتمالی، به طوری که تحقیق را به درجه قطعیت نمی‌رساند، این روشی است که اعتقاد درستی از آن به دست نمی‌آید، و از این رو می‌گوییم: اگر عقیده رجعت، تکالیفی را لازم می‌گرداند و البته همین طور هم هست - و سند نیز از جمله کسانی است که چنین اعتقادی دارد و مباحث رجعت را مهم و خطیر می‌داند - که البته همین طور هم هست - به طوری که از این مباحث، موضع‌گیری‌های قطعی عقیدتی درباره افراد مکلف حاصل می‌شود، و با توجه به اینکه مباحث رجعت دچار درهم‌آمیختگی‌ها و ابهامات ناشی از اشتراک معانی و اسم‌ها با امر عقیدتی مهمی مثل ظهور مقدس شده است، پس رجعت حتماً در محدوده متشابهات قرار می‌گیرد؛ و آل محمد علیهم السلام همواره به شیعیان خود هشدار داده‌اند مراقب باشند و به دلیل فتنه‌های بزرگ^۲ و خطرات آن دعا کنند و به سوی آن‌ها بازگردند، که یا از این خطرات نجات

۱ - رجعت از ظهور تا معاد، محمد سند: ص ۱۴.

۲ - از سلیمان بن صالح، که حدیث را به ابوجعفر باقر علیه السلام می‌رساند نقل شده است، گفت: ایشان علیه السلام به من فرمود:

می‌یابند یا هلاک می‌شوند.

بنابراین با توجه به آنچه تقدیم شد، عقیده رجعت از نظر آن‌ها بر اساس فرضیات و احتمال‌ها بنا شده است. پس تا زمانی که آن‌ها از عبارتهای چند پهلو استفاده می‌کنند (مثلاً وقتی یکی از آنان می‌گوید شاید منظور چنین باشد ... و شاید چیز دیگری مدنظر باشد ... و احتمال دارد مدنظر چنان باشد و ...) به همراه طرح فرضیه‌های متعدد، این باطل خواهد بود؛ زیرا:

اول: با قطع و یقین شرط شده در اعتقادات مخالف است؛

دوم: از طرف معصوم (علیه السلام) صادر نشده است.

پس همان طور که تکیه بر فرضیات و احتمالات و ترجیحات در اعتقادات هیچ ارزشی ندارد، بلکه اساساً به عقیده آسیب می‌رساند و بطلان آن بدیهی است، به همین ترتیب قطعاً بطلان هر جزء عقیدتی، بدون تقریر و تصریح معصوم (علیه السلام) بدیهی تر خواهد بود.

محور دوم: تداخل مفهوم رجعت با رویدادهای ظهور

بسیاری از علما و پژوهشگران - که مهم‌ترین گفته‌هایشان را در فصل اول بیان کردیم - از طرح احتمالاتی که رویکردهای تحقیقاتی‌شان درباره رجعت پیش می‌کشد پا را فراتر می‌نهند و درباره مفاهیم و مصادیق بسیاری از جزئیات رجعت - که جز معصوم نمی‌تواند درباره‌شان حکم کند - نظر قطعی ارائه می‌دهند؛ و این نکته‌ای است که ما آن را روشن خواهیم ساخت تا حجم تناقضات و توهمات خطرناکی که شاکله رجعت و ظهور مقدس را

«به‌راستی دل‌های این مردان از این احادیث شما (شیعه) بیزار است. هر که آن را بپذیرد بیشتر برایش بگویند و هر که منکر شود دست از او بدارید. ناگزیر باید فتنه و آزمایشی باشد که هر ظاهر ساز وابسته به دیگران و هر جاسوس بیگانه‌ای سقوط کند تا آنجا که کسی که تار مویی را به دو نیمه تقسیم می‌کند سقوط می‌کند، تا آنکه فقط ما و شیعیان ما باقی بمانند...» غیبت، نعمانی: ص ۲۱۰.

دگرگون کرده است مشخص گردد، و این بر اساس مهم‌ترین سخن‌پردازی‌هایی است که گواهی حقیقی برای تداخل صورت‌ها و معناهایی خواهد بود که یک محصول ناهماهنگ عقیدتی را ایجاد کرده که منجر به پیش‌کشیدن مفاهیم نادرستی شده که از یک سو همچون سدی در برابر طرح و نقشه یکپارچه معرفتی الهی قرار می‌گیرد، و از سوی دیگر بحران‌های اعتقادی خطرناکی ایجاد می‌کند؛ و این نکته‌ای است که در این تحقیق برای ما از بیشترین اهمیت برخوردار است؛ یعنی نتایج منفی خطرناکی که بحث‌های علمای شیعه درباره رجعت و ظهور مقدس پشت‌سر خود به جا گذاشته‌اند، و از طریق این نتایج، به اشتباهات و خلط موضوعی که این علما درباره مهم‌ترین نکاتی که نام‌ها و مصادیق رخدادهای ظهور و رجعت در آن‌ها اشتراک دارند گرفتارش شده‌اند پرداخته خواهد شد.

با وجود دشواری قرارگرفتن در برابر تصویری واضح از رجعت بر اساس مفهوم عام علمای شیعه، به دلیل تداخل این مفاهیم با ظهور مقدس و اساساً به دلیل دشواری تمایز قائل شدن میان این دو روز مستقل، اگر به توصیف آن‌ها بر اساس قرآن و روایات بنگریم، از آنجا که ما نمی‌توانیم به جز عده اندکی از آن‌ها را پیدا کنیم که درباره رجعت، جدا از ظهور مقدس سخن گفته باشد و آن‌ها رجعت را پس از پایان حکومت امام مهدی (علیه السلام) تصور می‌کنند که در شخصیت شریف خودش (علیه السلام) متمثل است، به این ترتیب ابتدای رجعت همراه با ظهور امام حسین (علیه السلام) خواهد شد؛ که این نیز عقیده‌ای باطل است.

طبسی نجفی - که ظهور را جزو رجعت نمی‌داند - می‌گوید:

«بدان در ذهن‌های مردم این طور جا افتاده است که ظهور قائم آل محمد (علیه السلام) همان

رجعت است؛ در حالی که این درست نیست...»^۱

۱ - شیعه و رجعت، شیخ محمد رضا طبسی نجفی: ج ۱ ص ۳۱، چاپ سوم، چاپخانه آداب، نجف اشرف، ۱۳۸۵ق /

محمد آل عبدالجبار بحرانی نیز در این نظر با او موافق است و می‌گوید:

«اما زمان ظهور مهدی - دوازدهمین - تا گذشته شدنش، حقیقتاً رجعت نامیده نمی‌شود؛ زیرا او زنده است و ظهوری پس از مرگ محسوب نمی‌شود تا چنین نامیده شود ... و آنچه از ابوجعفر علیه السلام خواهیم شنید که نخستین بازگشت کننده، همین همسایهٔ شما حسین علیه السلام است ... پس خروج او علیه السلام را آغاز رجعت معرفی می‌کند، نه زمان قائم را که پیش از آن است.»^۱

این معنا با تعریفی که علما از رجعت ارائه می‌دهند موافق است؛ اینکه رجعت، بازگشت پس از مرگ برای کسی است که ایمان محض یا کفر محض داشته است.

اما شیخ سند بی‌مهابا دربارهٔ مجموعهٔ زمان‌ها سخن‌پردازی می‌کند و در ظهور متوقف نمی‌شود تا آن را رجعت حساب کند؛ بلکه گام دیگری رو به عقب برمی‌دارد تا غیبت را هم شامل آن کند؛ آنجا که سند در کتاب خود گفتهٔ شیخ مجلسی را نقل می‌کند:

«و اما سایر اصحاب، از آن سخن به میان آورده و آن را جزو غیبت دسته‌بندی کرده‌اند و رساله‌ای مجزا برایش نیاورده‌اند، و بیشتر نویسندگان، کتابی مجزا دربارهٔ غیبت نوشته‌اند.»^۲

و برای آن توضیح نوشته، می‌گوید:

«و آنچه مجلسی به آن اشاره کرده از اهمیت بسیاری برخوردار است. بیشتر نویسندگان کتاب‌های روایی که دربارهٔ غیبت نوشته‌اند، روایات رجعت را از روایات غیبت امام مهدی (عجل الله فرجه) جدا نکرده و به صورت مجزا نیاورده‌اند، به دلیل ارتباط و پیوندی که میان غیبت و رجعت وجود دارد...»^۳

۱ - مشکاة الانوار، محمد بن علی آل عبدالجبار: ص ۱۵۸ تا ۱۶۰.

۲ - بحار الانوار، مجلسی: ج ۵۳ ص ۱۲۴.

۳ - رجعت از ظهور تا معاد، شیخ محمد سند: ص ۴۰۱.

می‌گوییم: این درهم‌تنیدگی و انسجام در اصل - میان بخش‌های مختلف طرح و نقشه یکپارچه الهی در خلقت، از نظر بازگشت فصل‌ها و جزئیاتش از طریق مراتب و تجلی‌هایشان در وجود ملکی و ملکوتی یا عوالمی که خلقت پشت سر گذاشته است وجود دارد، و هر وجود از این بخش‌ها، خصوصیات و نظامی دارد که آن را کنترل می‌کند و آن را حرکت می‌دهد. این نقشه الهی از ابتدای خلقت غایت و هدفی داشته است، و غایت‌ها و اهداف فصل‌های این نقشه با یکدیگر اشتراک و انسجام دارند؛ از این رو پیش‌درآمد ورود به این بحث، بیان حقیقتی است که هدف از آن را روشن می‌کند؛ یعنی امتحان و معرفت و دعوت خلاق به سوی نور؛ ولی این به آن معنا نیست که همان طور که پیش‌تر روشن کردیم - هرکس به هر صورتی که خودش مناسب می‌بیند بتواند تصویر و حدودی برای این جزئیات ارادته دهد. پس سخن‌پردازی درباره غیبت به روشی که ارتباط آن را با رجعت به ذهن متبادر کند، یکی به نعل و یکی به تخته زدن،^۱ و نوعی فریبکاری است.

علاوه بر این به نظر سند، اهل سنت روایات رجعت را به حد تواتر روایت کرده‌اند،^۲ ولی نه با لفظ «رجعت» بلکه با الفاظ مراحل و فصل‌های رجعت؛ و سپس فصل‌ها و عناوین را با توجه به ارتباطشان با رجعت بیان می‌کند؛ از جمله این فصل‌ها:

- ۱- حماسه‌های آخرالزمان.
- ۲- خروج و ظهور نشانه‌ها.
- ۳- ظهور خورشید از مغرب.
- ۴- علامت‌ها و شرط‌های ساعت (قیامت).
- ۵- خروج دابة الارض.
- ۶- عصا و میسم (داغ‌زننده).

۱ - عبارت عربی: خلط الأوراق: مخلوط کرده برگه‌هاست.

۲ - مراجعه کنید به: رجعت از ظهور تا معاد، شیخ محمد سند: ص ۴۰۲.

۷- آنچه درباره اصحاب کهف روایت کرده‌اند.

تمامی این عناوینی که تألیفات شیعه و اهل سنت در خود جای داده‌اند نشانه‌های ظهور مقدس را برای ما بیان کرده‌اند، نه رجعت؛ مگر آنچه به دابة الارض (جنبنده زمین) اختصاص دارد که نشانه‌ای مشترک میان ظهور و رجعت است، که در ادامه توضیح داده خواهد شد.

بعضی از علما مثل احسایی- طبق فهم خودشان رجعت را به زمان ظهور صاحب الزمان (علیه السلام) به همراه کسانی از اهل قبور که با او ظاهر می‌شوند، و به بازگشت ائمه (علیهم السلام) همراه با رسول خدا (صلی الله علیه و آله) تقسیم کرده‌اند. وی گفته است:

«رجعت در حق صاحب الزمان (علیه السلام) صدق می‌کند؛ زیرا از مردم غایب شده است ... و نخستین کسی که خروج می‌کند حسین (علیه السلام) در پایان دولت قائم (علیه السلام) است.»^۱
و از این رو می‌گوید:

«و اما به طور کلی درباره معنای بازگشت و زنده کردن مردگان، ایرادی ندارد که این لفظ برای دو روز استفاده شود.»^۲

و منظور او «روز قائم و روز رجعت» است؛ ولی در عین حال روایت مثنی حناط را نقل می‌کند که می‌گوید: از ابو جعفر (علیه السلام) شنیدم که می‌فرمود: «روزهای خدا سه تا است: روز قائم، روز رجعت، و روز قیامت.»^۳ و سپس می‌گوید رجعت، غیر از قیام قائم (علیه السلام) است؛ ولی در پاسخ به کسی که قیام قائم را انکار می‌کند می‌گوید:

«آن‌ها هیچ راه گریزی ندارند؛ زیرا صحت قیام قائم، زنده کردن مردگان را لازم

۱- رجعت، شیخ احمد بن زین الدین احسایی: ص ۵۹ تا ۶۱.

۲- رجعت، شیخ احمد بن زین الدین احسایی: ص ۶۱.

۳- مختصر بصائر الدرجات، حسن بن سلیمان حلی: ص ۱۸؛ بحار الانوار، مجلسی: ج ۷ ص ۶۱.

می‌گرداند، و ادله قاطع به آن دلالت دارد.»^۱

می‌گوییم: رجعت، غیر از روز قائم علیه السلام است. این درست است، و استدلال او به‌طور کامل با روایت روزهای سه‌گانه هم‌خوانی دارد؛ ولی دربارهٔ اطلاق رجعت به ظهور صاحب‌الزمان -آن‌طور که وی می‌گوید- با در نظر داشتن کسانی از اصحاب قبور که همراهش ظاهر می‌شوند و اینکه قیام قائم، زنده کردن مردگان را لازم می‌گرداند، باید بدانیم هیچ ملازمی میان قیام قائم و زنده کردن مردگان وجود ندارد، و هیچ دلیل قطعی برایش در دست نیست؛ مگر اینکه این قائم، غیر از محمد بن حسن علیه السلام، یعنی آخرین مهدیون علیهم السلام باشد؛ و او آخرین قائم آن‌هاست، و این نکته‌ای است که در فصل سوم ثابت خواهیم کرد؛ ولی با این وجود قیام او زنده کردن مردگان را لازم نمی‌گرداند؛ زیرا رجعت به معنی بازگشت مردگان با زنده کردن آن‌ها در جهانی دیگر است، و زنده کردن آن‌ها به معنی خارج کردنشان از قبرهایشان نیست، این نکته اول؛ و دوم اینکه بازگشت آن‌ها در روزهای آخر یا زمان مرگ آخرین قائم علیه السلام خواهد بود؛ و نکته سوم: حسین علیه السلام نخستین کسی خواهد بود که بازمی‌گردد و همان‌طور که وی می‌گوید- نخستین کسی که خروج می‌کند حسین علیه السلام در پایان دولت قائم علیه السلام است.

طباطبایی از این نظر که تصور می‌کند رجعت در مرحله‌ای بعد از ظهور اتفاق می‌افتد با احساسی هم‌عقیده است؛ زیرا آن را پیدایش یا آفرینشی دیگر برمی‌شمارد؛ ولی در نهایت به فهمی نرسیده که ویژگی «یکی از روزهای سه‌گانه خدا بودن» را به رجعت اعطا کند. او می‌گوید:

«در حقیقت روز رجعت، از مراتب روز قیامت است، هرچند به دلیل امکان شر و فساد در آن، در ظهوری پایین‌تر از قیامت قرار دارد، و به‌طور کلی پایین‌تر از روز قیامت است؛ و از این‌رو چه بسا روز ظهور کامل مهدی علیه السلام هم، برای کامل شدن ظهور، به آن ملحق

شود، حتی اگر پایین‌تر از رجعت باشد. از ائمه اهل بیت (علیهم‌السلام) روایت شده است: **روزهای خدا سه تاست: روز قائم، روز کزت (بازگشت)، و روز قیامت.**^۱

این گفته او «چه بسا روز ظهور مهدی (علیه‌السلام) به آن ملحق شود» به روشنی به ترجیح فهم، و نبودن دیدگاهی حقیقی، و قرائتی دقیق و روشن از ظهور و رجعت که به یقین حقیقی منجر شود را نشان می‌دهد؛ و این فهم - همانند دیگران - از مخلوط کردن موضوعات رنج می‌برد.

عده دیگری از آن‌ها از دایره تنگی که دولت امام مهدی (علیه‌السلام) را کوچک و منحصر به حکومت شخص امام مهدی (علیه‌السلام) می‌کند خارج می‌شوند، و ترجیح امتداد حکومت ایشان (علیهم‌السلام) از طریق حکومت اولیای صالح از فرزندانش را پیش می‌کشند و البته همان طور که ثابت خواهد شد به همین صورت هم هست. ولی در عین حال رجعت را انکار، و گفته سید محمد صدر را مطرح می‌کنند. این فهم مبتنی بر سخن او، بر چند موضوع استوار است:

۱ - تفسیر المیزان، سید طباطبایی: ج ۲ ص ۱۰۹. بنده این متن را در نسخه منبع کتابخانه اهل بیت دیدم، و شاید اصل عبارت این‌گونه باشد: «... و از این رو چه بسا روز ظهور امام مهدی (علیه‌السلام) به آن ملحق شود، به دلیل ظهور کامل حق در آن ...»

- ۱- در میراث شیعی روایات بسیاری داریم که می‌فرمایند بعد از امام مهدی محمد بن حسن علیه السلام اولیایی از فرزندان ایشان علیهم السلام هستند؛ و سید محمد صدر در کتاب خود «تاریخ بعد از ظهور» به برخی از این روایات^۱ پرداخته است.^۲
- ۲- متون بیان می‌کنند این مهدیون، فرزندان امام مهدی علیه السلام هستند، و این در تعارض با گفته کسی است که می‌گوید مهدیون همان ائمه دوازده‌گانه هستند؛ زیرا آن‌ها پدران امام مهدی علیه السلام هستند نه فرزندان.

سید محمد صدر می‌گوید:

«آن‌گونه که ما فهمیدیم دلیل کافی برای بازگشت تمامی ائمه دوازده‌گانه ندیدیم، نه به‌صورت معکوس و نه به‌صورت نامرتب، و فقط به بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام و

۱ - شیخ در غیبت با سند روایت از ابوحمزه، از اباعبدالله علیه السلام در حدیثی طولانی روایت کرده است: «از ما بعد از قائم، یازده مهدی هستند.» و نیز با سند روایت از جابر جعفی نقل کرده که گفته است: از ابوجعفر علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: «به خدا سوگند مردی از ما اهل بیت بعد از مرگ او سیصد سال پادشاه می‌کند.» گفتم این کی خواهد بود؟ فرمود: «بعد از قائم.» گفتم: قائم چقدر در جهان می‌ماند؟ فرمود: «نوزده سال، سپس منتصر خروج می‌کند و به خون‌خواهی حسین علیه السلام و یارانش می‌کشد و اسیر می‌کند تا آنکه سفاح، خروج کند.» غیبت، شیخ طوسی: ص ۲۸۵.

و در بحار از کتاب غیبت، وصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله را در شب وفاتش آورده است: ... تا به اینجا می‌رسد که بعد از او، دوازده مهدی هستند. پس وقتی وفات او برسد خلافت را به پسرش اولین مهدیین (یا اولین مقربین در نسخه دیگر) تسلیم می‌کند؛ و او سه نام دارد: نامی مانند نام من و نام پدرم، این دو عبدالله و احمد هستند، و نام سوم مهدی است؛ و او اولین مؤمنان است.

وی همچنین برخی دعا‌های معروف به دعا برای امام مهدی علیه السلام را نقل کرده است؛ از جمله آن‌ها دعای امام رضا علیه السلام است که در پایان دعا می‌فرماید: «خدایا بر والیان عهدش و امامان بعد از او درود فرست...» (مفاتیح‌الجنان: ص ۵۲۹) و اینکه امامان علیهم السلام از فرزندانش هستند، همان‌طور که در دعای منسوب به ابوالحسن ضراب، در اعمال عصر روز جمعه آمده است: «و بر ولی‌ات، و والیان عهدت، و امامان از فرزندانش درود فرست.» (مفاتیح‌الجنان: ص ۶۹)

فرزندش حسین (علیه السلام) تصریح شده است؛ و وقتی بازگشت همهٔ ائمهٔ دوازده‌گانه اثبات نشده است چگونه می‌توان این خبرها را حمل بر درستی آن کرد؟^۱

۳- به خصوص از نظر شیعه ثابت شده است زمین از حجت، خالی نیست؛^۲ و به همین دلیل سید صدر به این قاعده استناد می‌کند، و در پاسخ به سخن شیخ مجلسی حکومت اولیای صالح بعد از امام مهدی (علیه السلام) را ترجیح می‌دهد.

شیخ مجلسی گفته است اولیای صالح بعد از امام مهدی (علیه السلام) هم‌زمان با وجود ائمهٔ معصوم (علیهم السلام) هستند و حکومت کلی از آن ائمه خواهد بود ولی اولیا، هدایتگران عامل در این جهان خواهند بود؛ و به این ترتیب شیخ مجلسی تعارض میان روایات رجعت ائمه و روایات مهدیون و اولیای صالح را آن‌طور که سید صدر نام‌گذاری کرده برطرف کرده است.

سید صدر به این توجیه پاسخ می‌دهد و می‌گوید: روایات به‌صراحت بیان می‌دارند این اولیا در بالاترین سطح حکومت می‌کنند؛ به‌گونه‌ای که پایین آمدن از این دلالت با توجه به روایاتی که به آن تصریح دارند تفسیری باطل است؛ مثل این فرمایش: «قطعاً مردی از ما اهل بیت پادشاه می‌شود» و «پس وقتی زمان وفاتش رسید باید آن را یعنی امامت یا خلافت را به پسرش اولین مهدیین تسلیم کند» و «خدایا بر والیان عهدش، و امامان بعد از او درود فرست.»^۳

۱ - تاریخ بعد از ظهور، محمد صدر: ج ۳ ص ۶۴۲.

۲ - احمد بن مهران، از محمد بن علی، از حسین بن ابوعلاء، از اباعبدالله (علیه السلام) روایت کرده است، گفت: به ایشان گفتیم: آیا زمین بدون امام باقی می‌ماند؟ فرمود «نه ...»

علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از محمد بن فضیل، از ابوحمزه، از ابوجعفر (علیه السلام) روایت کرده است، فرمود: «به خدا سوگند خدا از زمان قبض روح آدم (علیه السلام) زمین را رها نکرده است؛ مگر آنکه در آن امامی هست که با او به‌سوی خدا هدایت می‌شوند، و او حجت خدا بر بندگانش است؛ و زمین بدون امام و حجت خدا بر بندگانش باقی نمی‌ماند.»

(کافی، کلینی: ج ۱ ص ۱۷۸)

۳ - تاریخ بعد از ظهور، محمد صدر: ج ۳ ص ۶۴۱.

می‌گوییم: سخن سید صدر به وجود اولیای صالح یا مهدیین - آن‌طور که در متون آمده است - و حکومت آن‌ها بعد از امام مهدی علیه السلام به‌طور کامل با متون وارد شده از معصومین علیهم السلام موافق است؛ ولی اثبات موافقت آن با متون یا اثبات آن از نظر تاریخی - آن‌گونه که سید صدر می‌گوید - به‌هیچ‌وجه به‌معنی انکار رجعت نیست و انکار آن را لازم نمی‌گرداند. سید صدر در محکم‌کردن فهم درست در اثبات مهدیون - به‌همراه حفظ قدسیت متونی که رجعت را بعد از مهدیون علیهم السلام اثبات می‌کنند - موفق نبوده است؛ زیرا او به‌شکلی بسیار غریب و شگفت‌انگیز رجعت را با وجود متون قرآنی و روایی انکار کرده است؛ و این به دو علت بازمی‌گردد:

اول: این گفته او:

«و اما دلالت قرآن کریم به رجعت: یا آن را بر اساس اخبار تفسیرکننده‌اش درک می‌کنیم، یا آن را به‌طور مستقل درک می‌کنیم... و وقتی به آیات گفته‌شده درباره رجعت دقت می‌کنیم می‌بینیم برای هر کدام معنای مستقلی می‌یابیم، به‌طوری که هیچ ارتباطی با رجعت ندارد.»^۱

دوم: این گفته او:

«اما برداشتی که او بر اساس اخبار داشته است، این به‌تنهایی آن معنا را نمی‌رساند؛ پس ارزشی بیش از اخباری که این فهم را نشان می‌دهند ندارد، و با همان اشکالی مواجه می‌شود که در خبرها با آن مواجه شدیم؛ و به این ترتیب لازم می‌شود در فهم آیات به‌صورت مستقل عمل کنیم.»^۲

پاسخ به سید صدر:

۱ - تاریخ بعد از ظهور، محمد صدر، ج ۳ ص ۶۴۱.

۲ - تاریخ بعد از ظهور، محمد صدر، ج ۳ ص ۶۴۱.

با وجود تلاش‌هایی که سید صدر به خرج می‌دهد و به‌عنوان فرضیه‌ای تقدیم می‌کند که منطبق بر متونی باشد که به حکومت مهدیون علیهم‌السلام تأکید می‌کنند و در عمل هم منطبق است. او در دو اشکال گرفتار شده که منجر به انکار رجعت توسط او شده است:

اشکال اول: از چه موقع دقت‌نظر در آیات قرآنی به خصوص آیات غیر قطعی الدلاله، که در این جایگاه چنین وضعی وجود دارد. به‌شکل مستقل، اصلی عقیدتی برای شیعه‌ای بوده است که اصل اصیل برای برگرفتن یک عقیده را مراجعه به تقلین یعنی مراجعه به کتاب خدا و عترت می‌داند؟! با وجود روایات بسیاری که این رویکرد را لازم می‌گردانند؟!^۱ که به‌نوبه خود نقطه مخالفت اصل شیعه با کسی است که می‌گوید متن قرآنی برای توضیح یک عقیده یا حکم کفایت می‌کند؟! و بنیان‌نهادن دیدگاه بسنده کردن به فهم به‌دست‌آمده از ظاهر آیه قرآنی توسط علمای اهل سنت همان‌طور که واضح است منجر به ضربه‌زدن به مغز و هسته رویکرد تنصیب الهی و نفی اوصیای رسول خدا محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و در نتیجه انکار رجعت آن‌ها شده است.

این گفته او:

«وقتی ما به‌طور مستقل به آیه کریم نگاه کنیم، به‌هیچ‌وجه دلالتی بر رجعت مشاهده

نمی‌کنیم، و دست‌کم معنای دیگری را به‌جای معنای رجعت می‌توانیم احتمال بدهیم.»^۲

شاید آیه به‌طور مستقل چنین معنایی را آشکار نکند، ولی دقت‌نظر در آیه به‌صورت مستقل و مجزا در دیدگاه معصومین علیهم‌السلام وارد نشده، و این برخلاف قاعده رجوع به تقلین است؛ پس همان‌طور که شیخ مجلسی قائل به وجود مهدیون همراه با ائمه در رجعت است^۳

۱ - از جمله موضوعاتی که هیچ‌شکی درباره‌اش نیست روایاتی هستند از کتاب‌های هر دو فرقه بر تواتر حدیث تقلین تأکید کرده‌اند.

۲ - تاریخ بعد از ظهور، محمد صدر: ج ۳ ص ۶۳۷.

۳ - شیخ مجلسی از جمله کسانی است که رجعت را قبول دارد؛ به این صورت که بازگشت مردگانی است که ایمان

زیرا او اعتقاد دارد رجعتی که بازگشت ائمه علیهم‌السلام است در زمان قیام امام مهدی علیه‌السلام به صورت هم‌زمان رخ می‌دهد تا از تعارض خارج شود. سید صدر نیز بخشی از حقیقت را به خاطر حفظ بخش دیگر انکار کرده است (او رجعت را انکار، و وجود مهدیون را بعد از ائمه دوازده‌گانه به‌عنوان یک حقیقت حفظ کرده است)؛ و این موضع‌گیری - از نظر نتیجه - شبیه موضع‌گیری کسی است که تلاش می‌کند رجعت را حفظ کند ولی یا وجود مهدیون را هم‌زمان با امام دوازدهم محمد بن حسن علیه‌السلام می‌داند یا خود آن‌ها را دوازده امام در رجعت به تصویر می‌کشد؛ و تمامی این موضع‌گیری‌ها در حفاظت از بخشی از حقیقت و نادیده‌گرفتن بخشی دیگر، هم‌راستا هستند، با این گمان که آن‌ها با چنین موضع‌گیری‌هایی می‌توانند متون را گرد هم بیاورند؛ و این نتیجه‌ای است که قطعاً و یقیناً توسط هیچ‌کدام از آن‌ها حاصل نشده است. سید صدر در همان اشکال یعنی معنی جایگزین درباره رجعت گرفتار شده است و احتمال معنایی جایگزین را برای رجعت ارائه می‌دهد، حتی اگر اقرار او از نظر اثبات اولیای صالح بعد از امام مهدی علیه‌السلام بدون در نظر داشتن جایگاه رجعت در برابر آن، درست باشد.

اشکال دوم: درباره این گفته او: «اما برداشتی که او بر اساس اخبار داشته است، این به‌تنهایی آن معنا را نمی‌رساند» می‌توان گفت وقتی ما به اخبار و به‌خصوص اخبار رجعت ملتزم باشیم - مسئله حل شده است، البته اخباری که همان‌طور که قبلاً ثابت کردیم - جز معصوم آن‌ها را محکم نمی‌کند.

بنابراین سید صدر - که قائل به اولیای صالح بعد از امام مهدی علیه‌السلام است - با انکار رجعت راه درست را نپیمود، و دیگرانی غیر از او هم که برای اثبات حق اولیای صالح بعد از امام مهدی علیه‌السلام قائل به رجعت شدند و تلاش کردند آن‌ها را خود دوازده امامی معرفی کنند که

محض یا کفر محض داشته‌اند. حال او چگونه می‌تواند وجود مهدیون را به‌صورت هم‌زمان با ائمه بازگشت‌کننده علیهم‌السلام توجیه کند در حالی که آن‌ها قبل از بازگشتشان نمرده‌اند؟ این تناقضی آشکار است.

در زمان امام مهدی علیه السلام برمی‌گردند راه درست را نپیمودند. مجلسی در توضیح روایت «از ابوجعفر و اباعبدالله علیهما السلام روایت شده است که در بیان کوفه فرموده‌اند: در آن، مسجد سهیل است که خدا پیامبری را نفرستاد مگر آنکه در آن نماز خوانده است، و از آنجا عدالت خدا آشکار می‌شود، و در آن، قائم او و قائمان بعد از او خواهند بود، و آنجا منازل انبیا و اوصیا و صالحین است» می‌گوید این اخبار مخالف مشهور است، و در تفسیر آن به دو صورت عمل می‌کند:

اول: منظور از دوازده مهدی، پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام به جز قائم علیه السلام است.

دوم: این مهدیون از دستداران قائم هستند که در زمان ائمه دیگری که بازمی‌گردند خلق را هدایت می‌کنند، تا زمان از حجت خالی نشود؛ هرچند اوصیای انبیا و اوصیای ائمه حجت‌های خدا هستند.^۱

قدر مسلم اینکه ائمه حجت هستند، و سخن درباره اوصیای ائمه علیهم السلام ما را به اوصیایی غیر از دوازده تن هدایت می‌کند؛ زیرا دلیلی ندارد دوازده وصی علیهم السلام به عنوان حجت‌های خدا توصیف شوند مگر اینکه غیر از آن‌ها باشند. شاید منظور شیخ مجلسی، همین بوده باشد، ولی امر بر او پوشیده مانده است؛ زیرا با فهم کلی شیعه که می‌گوید ائمه علیهم السلام در زمان قائم علیه السلام یا بلافاصله بعد از قائم علیه السلام بازمی‌گردند تعارض دارد، و این نکته‌ای است که پیش‌تر به آن پرداختیم.^۲

۱ - مراجعه کنید به: بحار الانوار، مجلسی: ج ۵۳ ص ۱۴۹.

حر عاملی می‌گوید: «و بر این اساس ائمه بعد از او همان ائمه قبل از او هستند که بعد از مرگ بازمی‌گردند.» الايقاظ من الهجعة في البرهان على الرجعة، حر عاملی: ص ۴۰۴.
و محمد سند می‌گوید: «منظور از مهدیون دوازده‌گانه، همان دوازده امام در حالت رجعت هستند...» رجعت از ظهور تا معاد، محمد سند: ص ۲۵۲.

۲ - آنجا که به سخنان علما پرداختیم که رجعت ائمه در زمان قائم علیه السلام است؛ و این در فصل اول تحت عنوان «زندگی دنیا نشان می‌دهد رجعت در این دنیا است» بیان شد.

حال آیا مهدیون به‌عنوان کسانی که ایمان محض داشته‌اند همراه با ائمه بازگشته‌اند تا فرض وجود آن‌ها همراه با ائمه رجعت‌کننده درست باشد؟ با وجود اینکه آن‌ها قبل از وجودشان همراه با سایر ائمه‌ای که بازگشته‌اند، در گذشته زندگی نکرده بودند!

طبرسی می‌گوید:

«و روایت صحیح، وارد شده است که بعد از دولت قائم، کسی دولتی نخواهد داشت، مگر آنچه از قیام فرزندانش روایت شده است ان‌شاءالله و روایتی درباره آن به‌صورت قطعی و اثباتی نیامده است.»^۱

و به سخن خودش استدلال می‌کند که بیشتر روایات می‌گویند مهدی قائم علیه السلام از دنیا نمی‌رود مگر چهل روز قبل از قیامت.

بله، سنت الهی در وجود خلیفه خدا و حجت معصوم در هر زمان تا وقتی که خلقی وجود دارد جاری است.^۲

سید مرتضی درباره امکان‌پذیر بودن آن می‌گوید:

«ما درباره رفع تکلیف با مرگ مهدی علیه السلام قطعیتی نداریم؛ بلکه می‌تواند بعد از ایشان علیه السلام امامانی باشند که به حفظ دین و مصالح اهل دین اقدام کنند، و این ما را از اینکه شیعه دوازده‌امامی نامیده شویم خارج نمی‌کند؛ زیرا ما مکلف هستیم امامت آن‌ها را بشناسیم، و ما این را به‌صورت کامل بیان کردیم، و با این خصوصیت از دیگران متمایز می‌شویم.»^۳

۱ - اعلام الوری، طبرسی: ج ۲ ص ۲۹۵، تحقیق و نشر: مؤسسه آل‌البیت علیهم السلام لاحیاء التراث، چاپ اول، قم، ۱۴۱۷ق.

۲ - ﴿سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا﴾ (سنت خداوندی است که در میان پیشینیان نیز جاری بود، و در سنت خدا تغییری نخواهی یافت). (احزاب: ۶۲)

۳ - رسائل شریف مرتضی: ج ۳ ص ۱۴۶؛ و حر عاملی آن را در الايقاظ من الهجعة في البرهان على الرجعة: ص

می‌گوییم: بله بعد از دولت قائم، دولتی نیست؛ ولی آیا این دولت ادامه می‌یابد تا دوازده مهدی از فرزندان او به‌عنوان حاکم قائم و امام، آن را به دست بگیرند؟ و ما این را در فصل آینده روشن خواهیم کرد.

ولی کسی که مثل طبرسی رحمته الله فهم خود را کوتاه می‌کند به اینکه دولت قائم به‌طور مشخص به امام مهدی علیه السلام محدود می‌شود، طبیعتاً این برداشت را پایه‌ریزی می‌کند که قائل به رجعت بلافاصله بعد از او علیه السلام بوده است.

اما این مسئله که قائم، چهل روز قبل از قیامت وفات می‌کند، و به این ترتیب عمر دولت الهی مورد انتظار بر اساس روایات، به هفت سال یا نه سال یا نوزده سال محدود می‌شود، این ظلمی آشکار به طرح و برنامه الهی است؛ به دو دلیل:

۱. عاقلانه نیست دولت باطل تمام این سال‌هایی در پی ادامه داشته باشد و طاغوتیان و دعوت‌کنندگان به باطل آن را دست‌به‌دست کنند، و وقتی زمان حکومت آن دولت الهی وعده داده شده‌ای فرابرسد که عدالت و امنیت و خیرات در آن گسترش می‌یابد و نقشهٔ معرفت‌شناسی [الهی] به‌سوی سرحدات ترسیم‌شده‌اش حرکت می‌کند، زمانش در حد چند سال کوتاه باشد؛ و این بسیار عجیب و شگفت‌انگیز است!

۲. پس از آنکه دانستیم دولت قائم یا روز قائم، یکی از روزهای سه‌گانهٔ خداست، آیا لازم نیست طول این روز متناسب با اینکه روزی در برابر روز رجعت باشد ادامه داشته باشد؟ همان روز رجعت که روایات دربارهٔ ادامه‌داشتنش با زمان‌هایی بسیار طولانی سخن می‌گویند. هرچند طبیعت تکوینی آن بر اساس مجموعه‌ای

متفاوت است که بر آن حکم می‌راند، و ما در فصل آینده در این خصوص بیشتر خواهیم دانست.

پس از آنچه ارائه شد می‌توانیم بگوییم: همه در رسیدن به حقیقت رجعت و جایگاه آن، با وجود حقیقت و ثابت‌شده‌بودن جایگاه روز قائم علیه السلام ناکام مانده، و در نتیجه نتوانسته‌اند مغایرتی را که روزهای سه‌گانه خدا لازم می‌گرداند حل و فصل کنند، و این ناتوانی منجر شد به اینکه یکی از آن دو، هویت و خصوصیت و استقلال خود را از دست بدهد، و در نتیجه آن‌ها در انجام کاری که منجر به ازدست‌رفتن فرصتی حقیقی برای امت بشود سهم داشته‌اند، اگر نگوییم برای شناخت «حقایق رجعت و ظهور» چنین آشفتگی و وضعیت نابهنجاری را رقم زده‌اند؛ دست‌کم در سطحی که آن را به‌شکلی مطرح کنند که آن‌ها را وادار کند این حقایق را از اهلش بپرسند؛ یعنی فقط از آل محمد علیهم السلام و نه هیچ‌کس دیگر.

محور سوم: نشانه‌ها از مشخصه‌های ظهور هستند

اهمیت و خطیر بودن بودن فهم اشتباه و توجیهاات نادرست از رجعت پنهان نیست، و چنین اشتباهاتی باعث آسیب‌رساندن به رجعت به‌عنوان یک اعتقاد و حتی سبب تعطیلی نقشه الهی مهدوی به‌عنوان روز پیش از روز رجعت می‌شود؛ و این به‌دلیل تعامل نادرست با روایات و احادیثی است که بر آن تکیه کرده‌اند؛ تعامل نادرستی که به‌دلیل بنیان‌نهادن رویکردی جدید به‌جای رویکرد برنامه حقیقی الهی ایجاد شده است؛ و عمل به این طرح و برنامه الهی، پریدن از روی قسمتی است که جایگاه آن دست‌کم بر اساس مراتب اهمیت ظهور مقدس یا روز قائم علیه السلام از نظر آن‌ها کمتر از رجعت نیست. علامت‌های زمینی شایسته و مناسب برای ظهور از تمامی روایاتی که در دسترس است و سبک و سیاق آن‌ها بر اساس سیستم تحقیقاتی‌شان - که طبق آن عمل می‌کنند - برای علما و پژوهشگران شیعه مهیاست؛ و در آنچه تقدیم شد بی‌برنامگی و ناتوانی روش آنان در رسیدن به حقایق مشخص شد. ما در فصل اول به سخنان آن‌ها درباره رجعت و ظهور پرداختیم؛ سخنانی که بر بیشتر

علامت‌های روایت‌شده در کتاب‌های حدیث تکیه داشتند، تا برای آن‌ها تصویری جامع از ظهور و رجعت ایجاد کند، در حالی که منجر شد به اینکه تصویر واقعی هرکدام از این دو از دست برود. ما مهم‌ترین این علامت‌هایی را که متأسفانه تبدیل به دروازه‌هایی شدند که منجر به فهم نادرست هر دوی این مفاهیم شد مورد بحث و بررسی قرار خواهیم داد.

بارزترین نشانه‌های ظهور که علما آن را دروازهٔ مشترک ظهور و رجعت برمی‌شمارند عبارت‌اند از:

۱. ندای آسمانی.
۲. دابة الارض (جنبندهٔ زمین)
۳. بازگشت اموات در زمان قیام قائم (علیه السلام).

ندای آسمانی

پیش از آنکه موضع‌گیری توهمی آن‌ها را که ندا را به‌عنوان یکی از دلالت‌های آن‌ها برای رجعت مطرح کرده است روشن کنیم، باید ببینیم آیا ندا در میان تمامی علامت‌هایی که پیش از ظهور است به‌تنهایی می‌آید؟

از ابوحمزه ثمالی روایت شده است، گفت: از ابوجعفر (علیه السلام) پرسیدم: آیا خروج سفیانی از حتمیات است؟ فرمود: «بله؛ و ندا حتمی است، طلوع خورشید از مغرب حتمی است، اختلاف در حکومت بنی‌عباس حتمی است، کشته‌شدن نفس زکیه حتمی است، و خروج قائم از آل محمد (علیهم السلام) حتمی است.» گفتیم: و ندا چگونه است؟ فرمود: «در ابتدای روز از آسمان ندا داده می‌شود بدانید حق با علی و شیعیانش است. سپس ابلیس در پایان روز از زمین ندا می‌دهد بدانید حق با عثمان و شیعیانش است؛ و در آن زمان باطل‌پیشگان دچار

تردید می‌شوند.»^۱

حتمیات به اتفاق نظر بیشتر آن‌ها - از علامت‌های پیش از قیام قائم هستند، و اگر بخواهیم به روایاتی بپردازیم که این علامت‌ها را به‌عنوان فقط علامت‌های ظهور معرفی می‌کنند بحث به درازا خواهد کشید، و فقط روایت مشهوری را به‌عنوان نمونه خواهیم آورد که به وحدت موضوع دلالت می‌کند:

از عمر بن حنظله روایت شده است، گفت: از اباعبدالله علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: «پیش از قیام قائم پنج علامت حتمی است: پیمانی، سفیانی، صبحه، قتل نفس زکیه، و خسف بیداء.»^۲

ملاحظه‌ای درباره این دو روایت:

در روایت اول از علامت‌های حتمی پیش از قیام قائم علیه السلام سفیانی و ندایی است که می‌گوید حق با علی و شیعیانش، و در سوی دیگر حق با عثمان و شیعیانش است. مناسبت بین این سفیانی که در آخرالزمان خروج می‌کند و «ندا» که می‌گوید حق با علی و شیعیانش است، با وجود قائم علیه السلام چیست؟! میان سفیانی و قائم کشمکش وجود دارد و هرکدام نیز پیروان خود را دارند، و نزاعی میان سفیانی و علی علیه السلام نیست که قرن‌ها قبل شهید و برای شیعیانش ثابت شده حق با او بوده است؛ و قطعاً کسانی که ابلیس با ندای دوم از طرف خودش گمراهشان خواهد کرد بر اساس ظاهر - شیعیان علی علیه السلام هستند؛ زیرا امام صادق علیه السلام آن‌ها را خطاب قرار داده و به آن‌ها - که به حقانیت علی، ایمان دارند - فرموده است در آن صدا شک نکنید!^۳ چرا باید شیعه‌ای که مؤمن به علی است وقتی ندا به نام او

۱ - ارشاد، شیخ مفید: ج ۲ ص ۳۷۱ و ۳۷۲؛ و نزدیک به این حدیث در: غیبت طوسی: ص ۲۶۸، چاپ اول، تحقیق: علی اکبر غفاری، لبنان، بیروت.

۲ - کمال‌الدین و تمام النعمه، صدوق: ص ۶۵۰.

۳ - از ابوجعفر علیه السلام روایت شده است، فرمود: «منادی به اسم قائم علیه السلام ندا می‌دهد. منادی از آسمان به اسم قائم علیه السلام

می‌آید دچار شک و تردید شود؟ مگر آنکه اسم دیگری در کار باشد، که این نکته را ثابت خواهیم کرد.

اگر بگوییم منظور، علی بن ابی‌طالب علیه السلام بوده است لازم می‌شود نقش قائم علیه السلام و حتی وجود او را مصادره کنیم؛ چه برسد به اینکه او علیه السلام اساساً علامتی هم‌زمان با ندا بوده باشد.

یمانی و سفیانی دو شخصیت هم‌زمان در دورهٔ ظهور هستند، و روایات بسیاری نقش هرکدام از آن‌ها را مشخص و متمایز کرده، و بیان کرده‌اند نقش قائم علیه السلام همان نقشی است که یمانی انجام می‌دهد؛ زیرا حوادث از نظر زمانی و مکانی و مشخصات آن‌ها بر یکدیگر منطبق است. واقعیت این است که یمانی، همان قائم است و خود امام محمد بن حسن علیه السلام نیست، و ما این نکته را در فصل آینده اثبات خواهیم کرد. این نکته‌ای است که ما را به تفکر زیاد وامی‌دارد، پیش از آنکه تسلیم کسانی شویم که شخصیت این اسم‌ها و مصادیقی را که در این روایات آمده است مشخص می‌کنند، و دلیل این اشتباه و سردرگمی را که بر ماهیت بحث‌ها و تقریراتی که علمای شیعه بنیان نهاده‌اند سایه افکنده است متوجه خواهیم شد.

اگر در سبک و سیاق‌های مختلف ندای آسمانی که کتاب‌های حدیث نقل کرده‌اند دقت کنیم متوجه می‌شویم اسم کسی را که برایش ندا داده می‌شود به صراحت بیان نکرده، و به بیان نمادین آن با عبارت‌های مثل فلانی و به اسمش و اسم پدرش بسنده کرده‌اند،^۱ و

ندا می‌دهد؛ پس هرکس در مشرق و مغرب، آن را می‌شنود؛ و از ترس آن صدا، خوابیده‌ای نیست مگر آنکه بیدار می‌شود، و ایستاده‌ای نیست مگر آنکه می‌نشیند، و نشسته‌ای نیست مگر آنکه می‌ایستد. خدا رحمت کند کسی را که از آن صدا عبرت گیرد و پاسخ دهد. صدای اول صدای جبرئیل روح الامین است ... این صدا در شب بیست و سوم ماه رمضان در شب جمعه خواهد بود؛ پس در آن شک نکنید و بشنوید و پیروی کنید؛ و در پایان روز، صدای ابلیس لعین است که ندا می‌دهد فلانی مظلومانه کشته شد، تا مردم را به شک بیندازد و آن‌ها را دچار فتنه کند؛ پس در آن روز، چه بسیار شک‌کنندهٔ حیران هست که در آتش افکنده می‌شود. پس وقتی این صدا را در ماه رمضان شنیدید، شک نکنید که صدای جبرئیل بوده است.» (بحار الانوار، مجلسی: ج ۵۲ ص ۲۳۰)

۱ - از ابو‌خالد کابلی روایت شده است: وقتی علی بن حسین علیه السلام وفات یافت، به محضر محمد بن علی باقر علیه السلام وارد

دلایل مخفی نگه‌داشتن این اسم، همان دلیل مخفی نگه‌داشتن مهدی اول و مهدیون بعد از اوست؛ و برای ما روشن خواهد شد چیزی وجود ندارد که حتی در یکی از روش‌های شرح و توصیف این ندا^۱ توضیح دهد یا ترجیح دهد که او خود علی بن ابی‌طالب علیه السلام باشد. این

شدم و گفتم: فدای شما شوم! شما انس و علاقه مرا به پدرت و وحشتم از مردم را می‌دانی. فرمود: «راست گفתי ای اباخالد، چه می‌خواهی؟» گفتم فدای شما شوم، پدرت صاحب این امر را برای من به گونه‌ای توصیف کرده است که اگر او را در راهی ببینم دست او را می‌گیرم. فرمود: «چه می‌خواهی ای اباخالد؟» گفتم: می‌خواهم نام او را به من بفرمایید تا نام را هم بدانم. فرمود: «به خدا سوگند - ای اباخالد - سؤال دشواری پرسیدی، و از امری پرسیدی که درباره‌اش به کسی نگفته‌ام، و اگر به کسی می‌گفتم به تو هم می‌گفتم. تو از چیزی سؤال کردی که اگر فرزندان فاطمه آن را بداندند حریص خواهند شد تا او را قطعه قطعه کنند.» (غیبت، نعمانی: ص ۲۹۹ و ۳۰۰)

- از ابو جعفر علیه السلام روایت شده است، فرمود: «عمر بن خطاب از امیرالمؤمنین علیه السلام درباره نام مهدی پرسید. امام علیه السلام فرمود: اما نام او، حبیبم از من پیمان گرفت درباره‌اش چیزی نگویم، تا زمانی که خدا او را برانگیزد.» (بحارالانوار، مجلسی: ج ۵۱ ص ۳۶)

- از ابو جعفر علیه السلام روایت شده است، فرمود: «و به مردی از فرزندان حسین شهادت می‌دهم که اسم و کنیه‌اش مشخص نیست تا آنکه امرش آشکار شود و زمین را پر از عدل و داد کند، همان طور که از ظلم و ستم پر شده است.» (عیون اخبارالرضا علیه السلام، صدوق: ج ۱ ص ۶۸؛ بحارالانوار، مجلسی: ج ۳۶ ص ۴۱۴ و ج ۵۸ ص ۳۶)

حال آیا امام مهدی علیه السلام - که او را مصداق تمامی این معانی می‌دانند - نام و کنیه‌اش - چه در گذشته و چه اکنون - مشخص نبوده است؟ این کسی که نام و کنیه‌اش مشخص نیست و نامش را مخفی داشته‌اند شخصیت دیگری است، و او هم قائم است، و مهدی هم هست، ولی محمد بن حسن علیه السلام نیست؛ و این به نوبه خود مانعی بوده است که معمایی ترسناک را در فهم قضیه مهدیون و رجعت برای شیعه شکل داده و باعث شده است در رسیدن به حقایقش ناتوان شوند.

۱ - از ابو جعفر علیه السلام: «منادی به اسم قائم و اسم پدرش ندا می‌دهد.»

از اباعبدالله علیه السلام: «بدانید حق در علی بن ابی‌طالب است.»

از ابو جعفر علیه السلام: «بدانید مهدی از آل محمد، فلانی پسر فلانی است.»

از اباعبدالله علیه السلام: «فلانی امیر است.»

از اباعبدالله علیه السلام: «و منادی ندا می‌دهد علی و شیعیانش رستگارانند.»

از اباعبدالله علیه السلام: «بدانید فلانی صاحب الامر است؛ پس چرا جنگ و قتال؟»

از اباعبدالله علیه السلام: «بدانید فلانی پسر فلانی قائم آل محمد است؛ پس به او گوش بسپارید و پیروی‌اش کنید.»

از اباعبدالله علیه السلام: «چرا جنگ و پیکار؟ ... صاحب شما فلانی است.» (غیبت، نعمانی: ص ۲۷۲ تا ۲۷۵)

شخصیت نه‌تنها علی علیه السلام نیست، بلکه خود امام مهدی علیه السلام هم نیست؛ و به این ترتیب ماهیت تصویری را که بر ذهنیت شیعه سایه افکنده و همچنان اصرار دارد بر این ثوابت تخیلی باقی بماند و منجر به برداشت‌های زیر شده است، متوجه می‌شویم:

۱. این قائم گفته‌شده که به اسمش ندا داده می‌شود همان محمد بن حسن علیه السلام است و شخص دیگری نیست.
۲. رجعتی که نخستین رجعت‌کننده در آن، امام حسین علیه السلام است بلافاصله بعد از امام محمد بن حسن علیه السلام رخ می‌دهد.
۳. دوازده مهدی که در روایات صادرشده از ائمه علیهم السلام و در رأس آن‌ها وصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله که در آن مهدی اول نیز بیان شده است خود شخصیت‌های ائمه دوازده‌گانه هستند که بعد از امام مهدی علیه السلام به دنیا بازمی‌گردند.
۴. روز قائم بر اساس این داده‌ها روزی مستقل نیست؛ و رجعت نیز به روزی مستقل دلالت نمی‌کند؛ بلکه این دو در یک مقطع زمانی با یکدیگر اتفاق می‌افتند و حوادث هر دو روز بر روی همین زمین رخ می‌دهند و تابع همین سیستم کیهانی هستند (اگرچه برخی از آن‌ها مثل سند ادعا کند بر اساس فهم او تغییراتی در دوره رجعت رخ می‌دهد ولی این تغییرات او را از فضای

از ابو جعفر علیه السلام : «فلانی پسر فلانی آن امام با اسمش است.» و آیا هیچ کدام از کسانی که منتظر صدا هستند با توجه به فهم آن‌ها شکی دارد که محمد بن حسن علیه السلام امام است تا صدا تصریح کند فلانی امام است؟! از ابوصیر روایت شده است، گفت: به صادق علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم، خروج قائم علیه السلام چه زمانی است؟ فرمود: «ای محمد، ما اهل بیت، زمان تعیین نمی‌کنیم، و محمد صلی الله علیه و آله فرموده است: تعیین کنندگان وقت، دروغ‌گو هستند. ای محمد، پیش از این امر، پنج علامت هست.» و آن‌ها را بیان کرد و سپس فرمود: «و قائم خروج نمی‌کند تا آنکه در شب بیست و سوم ماه رمضان در شب جمعه از دل آسمان به اسمش ندا داده شود.» گفتیم: به چه چیزی ندا داده می‌شود؟ فرمود: «به اسم خودش و اسم پدرش ندا داده می‌شود؛ بدانید فلانی پسر فلانی قائم آل محمد است؛ از او بشنوید و پیروی کنید.» (غیبت، نعمانی: ص ۳۰۱؛ عوالم العلوم، بحرانی: ج ۳ ص ۵۷۰ تا ۵۷۶)

توهمی‌اش در اینکه رجعت هم‌زمان با روز قائم رخ می‌دهد خارج نکرده است).

ولی واقعیت، غیر از این است. ما برخی از تناقضات آن را بیان کردیم و در فصل آینده بطلان این فهم را با دلیل خواهیم گفت.

اصرار علمای شیعه و پژوهشگران درباره عقیده رجعت را بر مرتب‌کردن افکار و عقایدشان با گزینش تصاویر و انتخاب اسم‌های بیان‌شده از ظاهر روایات ملاحظه کردیم؛ با وجود اینکه تصاویر دیگری هم ممکن است وجود داشته باشند که اگر وضوح کمتری نسبت به تصاویر قبلی نداشته باشند، در بیشتر موارد واضح‌تر و روشن‌تر هم هستند؛ ولی بهره و نصیب چنین تصویرسازی‌هایی جز اهمال یا تفسیر باطل نبوده است. هیچ‌کدام از متون ندای آسمانی یا صوت، به نام کسی که ندا برایش داده می‌شود تصریح نکرده‌اند؛ در حالی که او قطعاً قائم است ولی محمد بن حسن علیه السلام نیست. مگر یک روایت که فرموده است «حق با علی و شیعیانش است» که این روایت نیز تصریحی به اسم قائم نیست، بلکه صرفاً بیانی عقیدتی است، و در عین حال کنایه‌ای است برای اینکه صاحب‌الامر بر راه و روش حقی است که متمثل در علی علیه السلام است.

بنابراین نتیجه می‌گیریم سبک و سیاق‌های ندا که اغلب علمای شیعه به آن تکیه می‌کنند، بر دو وجه است:

اول: ندا به اسم محمد بن حسن علیه السلام، با وجود اینکه منظور شخص دیگری است.

دوم: او امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه السلام است تا عنوانی برای رجعت باشد؛ همان طور که محمد سند می‌گوید:

«نخستین چیزی که در صبحه آسمانی ندا داده می‌شود رجعت امیرالمؤمنین علیه السلام است پیش از آنکه به ظهور مهدی (عجل الله فرجه) ندا داده شود؛ و این نشان می‌دهد رجعت، هدفی بسیار بزرگ و بزرگ‌ترین عنوان برای ظهور مهدی علیه السلام است، و ظهور او

علامتی از علامت‌ها برای خروج جدش امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) برشمرده می‌شود، و این مقدمهٔ بزرگ‌ترین طرح و نقشه‌ای است که علی (علیه السلام) در زمین انجام می‌دهد.»^۱
می‌گوییم:

از یک سو: واقعاً شگفتی از این احتمالات پایان ندارد؛ زیرا او وقتی می‌خواهد سبک خاص خودش را ایجاد کند، به‌طوری که با فهم او از دو عقیدهٔ ظهور و رجعت سازگار باشد امور را به‌طور کامل وارونه جلوه می‌دهد. آیا عاقلانه است مردم منتظر ندا به اسم مردی باشند که مکلف به پیروی از او و پیوستن به او هستند و او قائم (علیه السلام) است، و سپس به اسم امیرالمؤمنین (علیه السلام) بیاید و منظور، خود وی (علیه السلام) بوده باشد تا مقدمهٔ گام یا مرحلهٔ بعدی در آینده را مهیا کند؟! این چه حکمتی دارد؟!

و از سوی دیگر: به‌تفصیل برای ما روشن خواهد شد رجعت اساساً بخشی از همین مجموعهٔ قوانینی که بر جهان ما حکم می‌راند نیست، و مقطعی زمانی از آن هم نیست.

وقتی روایت می‌گوید «در آن روز چه بسیار شک‌کنندهٔ متحیر هست؛ پس شک نکنید!...» به اسم مهدی است.» او در عمل به اسم مهدی خواهد بود؛ ولی کدام مهدی؟ اگر محمد بن حسن (علیه السلام) باشد، پس چرا اساساً شک‌وتردید وجود داشته باشد، در حالی که مردم، شیعه هستند و قاعدتاً به او ایمان دارند و در تمامی این سال‌ها منتظرش بوده‌اند؟! پس شک‌وتردید در نتیجهٔ شنیدن اسم دیگری است، و این نکته‌ای است که از همه مخفی بوده است. اما دربارهٔ حیرت و سرگردانی مردم، بنده اعتقاد دارم این در دشواری تطابق اسمی که صوت بیان می‌کند با باوری است که به آن عادت داشته و از علما آموخته‌اند و به نظر خودشان همان محمد بن حسن (علیه السلام) است. اما حجت، همچنان بر آن‌ها برپاست؛ زیرا اسمی که این صدا بیان می‌کند اسمی حقیقی است که اهل بیت آن را مخفی کرده‌اند، و اصرار

داشته‌اند آشکارش نکنند تا خودش بیاید و برای مردم استدلال کند.^۱

دوم: هنوز موانع موجود در گام قبلی برطرف نشده است؛ یعنی مرحله ظهور و آزمونی که همچنان در هاله‌ای از پیشنهادات و فرضیات و درهم‌آمیختن مطالب قرار دارد و امت را در سراسیمگی خطرناکی قرار داده است که کمترین گرفتاری که به بار می‌آورد انکار دوازده خلیفه از خلفای خداست که وصیت رسول خدا ﷺ به آن‌ها تصریح فرموده، و نخستین آن‌ها کسی است که تمثیل سنگ بنا در مرحله ظهور است.

به‌علاوه اینکه ظهور مهدی (عج) یکی علامت‌ها برای زمینه‌سازی خروج امیرالمؤمنین (ع) باشد بسیار بعید است؛ زیرا با شرایط ظهور و روز قائم (عج) سازگاری ندارد و بدون اثبات آن، آب در هاون کوبیدن^۲ است.

سند فهم پیش‌گفته خود را با استناد به روایت حسن بن محبوب از رضا (ع) تقویت می‌کند: «... و در صدای سوم، هیكلی آشکار رو به چشمه خورشید را می‌بینند؛ این امیرالمؤمنین است که برای نابودی ستمکاران بازگشته است.»^۳

با وجود اینکه وی به منابع دیگر این روایت در غیبت نعمانی اشاره کرده، با این تفاوت که در اینجا نامی از امیرالمؤمنین (ع) نبرده است:

حسن بن محبوب زواد، از رضا (ع) روایت کرده است، فرمود: «... سه صدا در رجب است ... و در صدای سوم، هیكلی آشکار در شاخ خورشید را می‌بینید که ندا می‌دهد بدانید

۱ - از مالک جهنی نقل شده است: به ابو جعفر (ع) گفتم: ما صاحب این امر را با صفتی توصیف می‌کنیم که در هیچ‌کس دیگر نیست. ایشان فرمود: «نه به خدا سوگند، هرگز چنین نیست، تا آنکه خودش کسی باشد که با آن به شما استدلال می‌کند و شما را به سوی خودش فرامی‌خواند.» (بحار الانوار، مجلسی: ج ۵۲ ص ۳۶۶) و صاحب این امر همان طور که بیان کردیم شخص مدنظر از ندای آسمانی است.

۲ - ضرب المثل عربی: خرط القنادر: دست‌کشیدن بر شاخه خاردار. (مترجم)

۳ - رجعت بین ظهور و معاد، محمد سند: ص ۱۵۱.

خدا فلانی را بر نابودی ستمکاران برانگیخته است...»^۱

و در اینجا بسند، خود را دربارهٔ چگونگی صدای سوم که به اسمی تصریح نکرده و به جای آن او را «فلانی» نامیده است به بی‌خبری می‌زند؛ سپس ما را به منبع دیگری برای استدلال خود از این روایت از کتاب جرائح و خرائج می‌برد که صدای سوم را با همان سبک و سیاق رمزآلودی بیان می‌کند که سند خودش را درباره‌اش به بی‌خبری زده است:

در روایت حمیری: «و در صدای سوم، هیکلی آشکار در شاخ خورشید را می‌بینید که ندا می‌دهد: خداوند فلانی را مبعوث داشت؛ پس از او بشنوید و پیروی کنید.»^۲

ولی سند به این تفاوت مهم میان این دو روایت اشاره‌ای نکرده، بلکه به‌طور کامل این تفاوت را نادیده گرفته است؛ و چنین رویکردی به‌دور از واقع‌گرایی و بحث علمی است و به این ترتیب تحقیق، مصداقیت خود را از دست می‌دهد؛ زیرا بی‌سادگی - از تعصب رأی و ترجیح فهم شخصی است حکایت می‌کند، و بطلانش واضح است.

چه تفاوت واضح و معناداری میان ذکر یک اسم به‌صراحت، و نامیدن به‌صورت «فلانی» وجود دارد، در حالی که منظور، یک صدا بوده است؟! مگر آنکه در ورای آن، غایت و هدف مهمی باشد که سند آن را درک نکرده و نخواسته است اصلاً آن را در نظر بگیرد.

ولی پاسخ، موجود است، و ما آن را از متن دیگری استخراج می‌کنیم:

از ابوبصیر، از ابوجعفر علیه السلام روایت شده است، گفت: از ایشان علیه السلام دربارهٔ سخن خداوند عزوجل پرسیدم: ﴿إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ﴾^۳ (اگر

۱ - غیبت نعمانی: ص ۱۸۶.

۲ - جرائح و خرائج، راوندی: ص ۱۱۶۹.

۳ - شعراء: ۴.

۱۸۰.....مؤسسه آموزش عالی مطالعات دینی و زبان‌شناسی - رجعت، عالم امتحان سوم

بخواهیم نشانه‌ای (معجزه‌ای) از آسمان بر آنان فرود می‌آوریم تا در برابر آن گردن‌هایشان خاضع گردد). فرمود: «گردن‌های بنی‌امیه در برابر آن خاضع می‌شود؛ و این هنگام زوال خورشید [وسط روز] آشکار می‌شود ... او علی بن ابی‌طالب (صلوات الله علیه) است که هنگام زوال خورشید، ساعتی روی سرهای مردم آشکار می‌شود تا آنکه چهره‌اش مشخص شود و مردم حَسَب و نَسَب او را بشناسند.»^۱

می‌گوییم: آیا حسب و نسب امیرالمؤمنین (علیه السلام) پنهان است تا مردم آن را بدانند؟! یا این، شناساندن شخص دیگری است که ناشناخته است و نیاز دارد حسب و نسبش را بشناساند؟! و این فرد می‌تواند از نظر صفات و وظایف، نظیر امیرالمؤمنین (علیه السلام) باشد و همان کاری را انجام دهد که امیرالمؤمنین (علیه السلام) در آخرالزمان به خودش منسوب کرده است، با وجود اینکه ایشان در آن زمان حضور ندارد.^۲

از عبایه اسدی نقل شده است، گفت: از امیرالمؤمنین (علیه السلام) در حالی که تکیه داده بود^۳ و من بالای سرش ایستاده بودم- شنیدم که می‌فرمود: «در مصر منبری بنا می‌کنم، و ساختمان‌های سنگی دمشق را یک به یک ویران خواهم نمود، و یهود و نصارا را از همه سرزمین‌های عرب بیرون خواهم راند و عرب را با این عصای خود هدایت خواهم کرد.» عبایه می‌گوید: به آن حضرت عرض کردم: ای امیرالمؤمنین! گویی شما خبر می‌دهی که بعد از مردن بار دیگر زنده خواهید شد؟ حضرت فرمود: «هیئات، ای عبایه! تو به راه دیگری رفته‌ای [آن‌گونه که تو گمان کرده‌ای نیست] آنچه را گفتم، مردی از دودمانم انجام خواهد

۱ - بحارالانوار، مجلسی: ج ۵۳ ص ۱۰۹.

۲ - پدرم، از سعد، از برقی، از محمد بن علی کوفی، از سفیان، از فراس، از شعبی روایت کرده است، گفت: «ابن‌الکوا» به علی (صلی الله علیه) گفت: ای امیرالمؤمنین، درباره این سخن تو «شگفتی، و بسیار شگفتی بین جمادی و رجب»؟ فرمود: «وای بر تو ای اعور! جمع پراکندگی‌ها و برانگیخته شدن مردگان و درو کردن کشته‌هاست، و شزی بعد از شر، و مهلکه‌های نابودکننده؛ و من و تو آنجا نیستیم.» (بحارالانوار، مجلسی: ج ۵۳ ص ۵۹)

۳ - اصل کلمه در منبع عربی «مشنکی» است.

داد.»^۱

پس تعدد انطباق مفاهیم بر بیش از یک مصداق همچنان مفتوح می‌ماند؛ یعنی می‌تواند یک مفهوم بر بیش از یک شخصیت منطبق شود، و این به‌نوبهٔ خود ما را از علت استفاده از نمادگرایی که در ورای این مأموریت خطیر و نقشهٔ الهی وجود دارد آگاه می‌کند؛ به‌طوری که پژوهشگران را متحیر کرده و آن‌ها را به چالش‌های بسیاری کشانده است؛ پس دیدگاه‌ها پراکنده و فهم‌ها متضاد شد، و در نتیجه منجر به کشیده‌شدن به چنین لغزش واضحی در مسیر تحقیقاتی در میان شیعیان شد؛ و این وضعیتی مورد انتظار و طبیعی است، اگر نگوئیم اجتناب‌ناپذیر بوده است؛ زیرا همان طور که پیش‌تر ثابت کردیم با تشابهات در ارتباط بوده، و باعث حصول نتایجی شده که کمترین توصیفی که می‌توانیم درباره‌اش داشته باشیم این است که ثمربخش نیست، اگر نگوئیم گمراه‌کننده است؛ زیرا آن‌ها به نشانه‌ها و علامت‌هایی استدلال کرده‌اند که نتوانسته‌اند آن‌ها را رمزگشایی کنند، و نیز هرگز نخواهند توانست؛ چراکه ما اثبات کردیم این وظیفهٔ معصوم (علیه السلام) است؛ پس گرفتار نابسامانی تسلسلات زمانی و پیش‌نیازهای وقایع و اختلاف و تعدد مصادیق شدند.

حال با وجود تمامی این شرایط محیط بر حوادث ظهور و رجعت، چگونه ممکن است آن‌ها تصدیگرانی برای هدایت به راهی واضح و فهمی درست بشوند و این راه آن‌ها را به هدف برسانند؟!

دابة الارض (جنبندهٔ زمین) مصداق دیگری دارد

طبق تصریح‌های واضحی که روایاتِ توصیف‌کنندهٔ دابة الارض برای ما بیان داشته‌اند، و این‌طور توصیف کرده‌اند که منظور از آن، یک مرد است، و او امیرالمؤمنین (علیه السلام) است و

۱ - بحارالانوار: جلد ۵۳ صفحه ۵۹ و ۶۰؛ مستدرک سفینة البحار، نمازی: ج ۳ ص ۳۴۳؛ الايقاظ من الهجة بالبرهان علی الرجعة، حر عاملی: ص ۴۲۲.

ما برخی از این روایات را در فصل اول بیان کردیم. و این توصیفی است که تمامی علما و پژوهشگران بر آن اتفاق نظر دارند؛ اما کسی نبوده است که او را بر مصداق شخصیتی دیگر و در زنجیره زمانی دیگری پیش از خروج امیرالمؤمنین (علیه السلام) مطرح کند. حال آیا روایات دیگری هم هستند که دابة الارض و زمان خروج وی و برخی توصیفات و وظایفش را توصیف کرده باشند، به طوری که ما را به احتمال دیگری سوق دهد که دیگران در نظر نداشته‌اند؟

وقتی ما درباره وجود مصداق دیگری برای دابة الارض سخن می‌گوییم که همان وظایف و خصوصیات امیرالمؤمنین (علیه السلام) را داشته، و نقشی الهی و بزرگی را در زمان حرکت ظهور مقدس و برپایی دولت عدل الهی بر زمین عهده‌دار بوده باشد، نمی‌خواهیم این حقیقت را که امیرالمؤمنین (علیه السلام) به‌عنوان مصداق «دابة الارضی» است که در رجعت به‌عنوان یکی دیگر از روزهای خدا خروج می‌کند از درجه اعتبار ساقط کنیم. کسی که پیش از ظهور یا هم‌زمان با ظهور خروج می‌کند مرد الهی دیگری است که برای ما ثابت خواهد شد وی حلقه گم‌شده علمای شیعه است، و این حلقه گم‌شده، باعث شده است وی را نادیده بگیرند و درباره‌اش اهمال کنند و این کار باعث تخریب ساختار صحیح رجعت و تبدیل آن به شاکله‌ای نادرست و ترسیم‌شده برای ظهور و رجعت توسط دیگران شود؛ و اثبات وجود این شخصیت، طرح و نقشه مهدوی را در مسیر درستش قرار می‌دهد و همان طور که خواهیم دید ویژگی و موقعیت درست را نیز به رجعت خواهد بخشید.

جنبنده زمین (دابة الارض) حق را از باطل متمایز می‌کند

از امام صادق (علیه السلام) در خبری طولانی آمده است: «... سپس جنبنده زمین بین رکن و مقام ظاهر می‌شود و بر چهره هر مؤمنی می‌نویسد مؤمن و بر چهره هر کافری می‌نویسد کافر است، سپس سفیانی ظهور می‌کند و سپاهش را به عراق گسیل می‌دارد... و زورا را ویران می‌کند و آن را ویران شده رها می‌کند و کوفه و مدینه را خراب می‌کند... سپس به سوی

سرزمین پیداء خروج می‌کند... پس زمین آنان را می‌بلعد...»^۱

امام صادق (علیه السلام) دو حقیقت به غایت مهم را به ما خبر می‌دهد:

- اول: جنبندهٔ زمین نقشی مهم و سرنوشت‌ساز در سرنوشت مردم دارد، و او حق را از باطل متمایز می‌کند؛ پس مردم یا مؤمن می‌شوند یا کافر؛ و این وظیفهٔ الهی را فقط یکی از خلفای خدا که در جایگاه ابتلا و آزمایش مردم قرار دارد عهده‌دار می‌شود.
- دوم: خروج جنبندهٔ زمین قطعاً و بی‌تردید قبل از امام مهدی (علیه السلام) است؛ زیرا او قبل از سفیانی است، و سفیانی و کشتار و ویرانی‌اش قبل از قیام قائم (علیه السلام) است، و روایات از توصیف احوال کارهای او اشباع شده است. پس وجود او در میان حلقه‌های ظهور از مسلمات و بارزترین‌هاست؛ زیرا از علامت‌های حتمی پیش از قیام قائم (علیه السلام) شمرده شده است.

حال چگونه پژوهشگران و محققان، حقایقی به این روشنی را ندیده‌اند؟! این به‌نوبهٔ خود نشان می‌دهد خداوند سبحان و متعال بیان این حقایق را به معصوم اختصاص داده است تا دلیلی برای امامتش و حتمی بودن رجوع به او باشد.

از امیرالمؤمنین (علیه السلام) دربارهٔ سخن حق تعالی ﴿وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ﴾^۲ (چون سخن بر ایشان محقق گردد، برایشان جنبنده‌ای از زمین بیرون می‌آوریم که با آنان سخن بگوید که این مردم به آیات ما یقین نمی‌آوردند) روایت شده است، فرمود: «در این آیه آن‌گونه که شایسته‌اش است تدبیر نکردند. آیا شما را به پایان سلطنت بنی‌فلانی خبر ندهم؟» گفتیم: بله ای امیرالمؤمنین!

۱- رجعت، استرآبادی: ص ۱۱۵، تحقیق: حسون حکیم، انتشارات انوار المهدی، چاپ اول، ۱۴۱۵ق، چاپخانه مهر، قم مقدسه.

فرمود: «نفس حرامی که در روز حرام، در سرزمین حرام، از قومی از قریش کشته می‌شود. سوگند به آنکه دانه را شکافت و انسان را آفرید، آن‌ها بعد از آن بیش از پانزده روز پادشاهی نمی‌کنند.»^۱

از جمله حتمیات پنج‌گانه‌ای - که همان طور که گفتیم علامت سفیانی را نیز شامل می‌شود - پیش از قیام قائم علیه السلام است، کشته شدن نفس زکیه، پانزده روز قبل از قیام قائم علیه السلام است؛ و این روشنگری دیگر است که لازم است پژوهشگران منصف را در برابر سؤالی بزرگ و مهم قرار دهد: چگونه می‌توان از این شخصیت گذر کرد؟ او چه کسی است؟ آیا نادیده گرفتن او به حلقه ارتباطی میان ظهور و رجعت آسیب نرسانده و مردم را در سرگردانی نیفکنده است؟ این را ان شاء الله در فصل سوم اثبات خواهیم کرد.

جنبنده زمین، مردی است که از مشرق خروج می‌کند

از اباعبدالله علیه السلام در حدیثی طولانی روایت شده است، فرمود: «... و برای ولی‌ات که به سوی تو دعوت می‌کند، به انجام برسان...» یکی از افرادی که نشسته بود گفت: خروج او چه زمانی است، خدا مرا فدای شما گرداند؟ ایشان علیه السلام فرمود: «وقتی کسی که امر از آن اوست بخواهد.» پرسیده شد: آیا علامتی قبل از آن هست؟ ایشان علیه السلام فرمود: «بله، علامت‌هایی پراکنده؛ و خروج جنبنده زمین از مشرق.»^۲

در این روایت، جزئیات بیشتری فاش شده است و به ما از سمت و سوی خروج جنبنده قبل از قیام قائم علیه السلام خبر می‌دهد؛ اینکه از جهت مشرق است؛ و البته پس از اینکه متن‌ها ثابت می‌کنند این جنبنده، مردی قبل از امام مهدی علیه السلام است؛^۳ چراکه این دو نام‌گذاری

۱ - بحارالانوار، مجلسی: ج ۵۲ ص ۲۳۴.

۲ - بحارالانوار، مجلسی: ج ۸۳ ص ۶۲.

۳ - از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است، فرمود: «... و وعده نزدیک شد، و آن ستاره دنباله‌دار از مشرق برای شما آشکار گردید، و ماه نورانی برای شما درخشید، وقتی چنین شد به توبه بازگردید، و بدانید اگر از طلوع‌کننده مشرق

یعنی دابة الارض، و مردی قبل از مهدی علیه السلام در اینکه جهت خروجشان مشرق است اشتراک دارند، و احوال و انگیزه‌ها و محرک‌های خروجشان با یکدیگر منطبق است. روایات بسیاری هستند که این مرد را - که از مشرق خروج می‌کند و از آل محمد علیهم السلام و از اهل بیت مهدی علیه السلام است و با او پرچم رسول خدا صلی الله علیه و آله است و سفیانی را شکست می‌دهد - برای ما توصیف می‌کند.

جنبندهٔ زمین میراث انبیا را با خود دارد

روایاتی که برای ما دابة الارض را توصیف کرده‌اند و اینکه عسای موسی و مَهر سلیمان همراهش است و او امیر المؤمنین علیه السلام است،^۱ آیا این توصیفات بر مصداق دوم دابة الارض که از سوی مشرق خروج می‌کند و مردی از آل محمد علیهم السلام است که قبل از قیام قائم علیه السلام است منطبق می‌شود؟

امیر المؤمنین علیه السلام فرموده است: «خروج جنبندهٔ زمین از سمت صفا... سپس جنبنده سر خود را بلند می‌کند و به فرمان خدا بعد از طلوع خورشید از جانب مغرب آن، از خاور تا باختر او را می‌بینند، و در آن زمان توبه برداشته می‌شود...» سپس فرمود: «... از آنچه بعد

پیروی کنید شما را بر راه‌های رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌برد و از کوری و کوری و لالی رها می‌شوید، و از رنج طلب و درخواست و دشواری خلاص می‌شوید، و بار سنگین را از گردن‌ها وامی‌نهدید...» (کافی، کلینی: ج ۸ ص ۶۴)

«قبل از مهدی، مردی از اهل بیت او در مشرق خروج می‌کند و شمشیر را هشت ماه بر دوش خود می‌نهد، می‌کشد و مثله می‌کند، و به سوی بیت المقدس می‌رود، و به آن نمی‌رسد مگر آنکه بمیرد.» (کتاب الفتن، ابن حماد: ص ۳۲۲ ح ۹۲۰، تحقیق: سمیر بن امین زهیری، کتابخانه توحید، قاهره، چاپ اول، ۱۴۱۲ق/۱۹۹۱م)

۱ - در گفت‌وگوی امام موسی بن جعفر علیه السلام با یزید بن عماره آمده است، فرمود: «... و در رؤیا رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین علیه السلام را به همراهش دیدم که با او، مَهر و شمشیر و عصا و کتاب و عمامه بود. از ایشان پرسیدم: این‌ها چیست؟ فرمود: اما عمامه، پادشاهی و سلطنت خداوند تعالی عزوجل است؛ و اما شمشیر، عزت خداوند عزوجل، و اما کتاب، نور خداوند عزوجل، و اما عصا، قدرت خداوند عزوجل است؛ و اما مَهر، جامع همهٔ این‌هاست.» (عیون اخبار الرضا علیه السلام، صدوق: ج ۱ ص ۳۴، انتشارات شریف رضی، چاپ اول، ۱۳۷۸، چاپخانهٔ امیر، قم)

از این است از من پرسید، که این عهدی از حبیبم ﷺ است که آن را جز به عترتم خبر ندهم...»^۱

پس دابة الارض علاوه بر اینکه مصداقش امیرالمؤمنین (علیه السلام) در رجعت است (که دنیایی دیگر و سرای امتحانی دیگر، به غیر از همین سرایی است که ما اکنون در آن به سر می‌بریم، و این به تفصل بیان خواهد شد) بسیار محتمل است و حتی بعد از ملاحظه متون مشخص خواهد شد. مصداق دیگرش در این جهان و در زمان ظهور، به‌طور مشخص مردی از آل محمد (علیهم السلام) باشد که قبل از امام مهدی (علیه السلام) از مشرق خروج می‌کند و عصای موسی و خاتم سلیمان را به‌همراه دارد، و این‌ها میراث‌های انبیا هستند که جز خلیفه‌ای از خلفای خدا آن‌ها را با خود حمل نمی‌کند؛ و خلیفه خدا حتماً باید برایش متن و نصی وجود داشته باشد - که این را ثابت کردیم - و هنگامی که خداوند برای یکی از خلفای خودش تصریحی بیاورد لزوماً غایت و هدفی وجود خواهد داشت؛ چراکه این خلیفه، نقش و وظیفه‌ای الهی دارد و حکمت از منصوب کردن او چنین غایتی را اقتضا کرده است؛ و برای ما روشن خواهد شد اثبات آن، نقطه عطف بزرگی را در عقیده فعلی شیعه امامیه شکل خواهد داد؛ زیرا مسیر فکری را تغییر خواهد داد و بسیاری از اعتقادات نادرست را - که مهم‌ترینشان اعتقاد نسبت به امام مهدی و رجعت است - اصلاح خواهد کرد.

از اباعبدالله (علیه السلام) روایت شده است، فرمود: «عصای موسی چوب «آس» از درخت کاشته‌شده در بهشت است؛ و وقتی موسی به‌سوی مدین رفت جبرئیل (علیه السلام) آن را به او داد. این عصا و صندوق آدم در دریای طبرستان است، و پوسیده نشده‌اند و هرگز تغییر نخواهند کرد تا وقتی که قائم (علیه السلام) قیام کند آن دو را بیرون می‌آورد.»^۲

از ابوجعفر (علیه السلام): «عصای موسی از آن آدم بود و به شعیب رسید. سپس به موسی رسید؛

۱ - خرائج و جرائع، راوندی: ص ۱۱۳۶؛ بحارالانوار، مجلسی: ج ۵۲ ص ۱۹۴.

۲ - بحارالانوار، مجلسی: ج ۵۲ ص ۳۴۱ ح ۱۰۴.

بررسی گفته‌های علما درباره رجعت ۱۸۷

و این عصا نزد ماست ... برای قائم ما مهیا شده است، و با آن همان کاری را می‌کند که موسی کرد...»^۱

از ابو جعفر علیه السلام روایت شده است: «قائم ابتدا از انطاکیه آغاز می‌کند؛ از غاری در آنجا تورات را بیرون می‌کشد که عصای موسی و خاتم سلیمان هم در آن هست.»^۲

ابا عبد الله علیه السلام به دابة الارض - که پیش از امام مهدی علیه السلام خروج می‌کند - توصیف دیگری اعطا می‌کند؛ اینکه مردی از اهل بیت امام مهدی علیه السلام است^۳ و عصای موسی و خاتم سلیمان به همراهش است؛ به علاوه توصیف دیگری از میراث‌ها که آن را صندوقچه آدم نام می‌نهد و قائم علیه السلام یعنی همان کسی که صفت دابة الارض بر او منطبق است - آن را خارج می‌کند،^۴ و با وجود اینکه این صفت بر امام مهدی علیه السلام منطبق شده است - چرا که ایشان علیه السلام

۱ - کافی، کلینی: ج ۱ ص ۲۳۱.

۲ - بحار الانوار، مجلسی: ج ۵۲ ص ۳۹۰ ح ۲۱۲.

۳ - در روایت ابن حماد که در قسمت قبل گفته شد: کسی که از مشرق خروج می‌کند مردی از اهل بیت امام مهدی علیه السلام است و او همان کسی است که عصای موسی و خاتم سلیمان همراهش است؛ زیرا او خودش مصداق دابة الارض است. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «جنبنده زمین خروج می‌کند در حالی که عصای موسی و خاتم سلیمان با اوست...» (الایقاظ من الهمجة فی البرهان علی الرجعة، حر عاملی: ص ۳۸۳؛ رجعت از ظهور تا معاد، محمد سند: ص ۴۵۴). وی همان کسی است که خروجش از علامت‌های آخرالزمان است و همراه با خروج مردی از آل محمد علیه السلام است، که جزئیات بیشتر در فصل آینده بیان خواهد شد.

۴ - علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از محمد بن سکین، از نوح بن دراج، از عبدالله بن ابی‌یعفور روایت می‌کند که از ابا عبد الله علیه السلام شنیدم می‌فرمود: «مَثَلُ سِلَاحٍ دَر مِثْلِ صَنْدُوقِ بَنِي إِسْرَائِيلَ اسْت؛ هر جا صندوق باشد پادشاهی در آنجاست، و هر جا در میان ما سلاح باشد علم همان جاست.» (کافی، کلینی: ج ۱ ص ۲۳۹)

- محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از صفوان، از ابوالحسن رضا علیه السلام روایت کرده است، فرمود: «ابو جعفر علیه السلام فرمود: مَثَلُ سِلَاحٍ دَر مِثْلِ صَنْدُوقِ بَنِي إِسْرَائِيلَ اسْت؛ هر صندوق بوده، نبوت داده شده است، و هر جا در میان ما سلاح باشد امر در آنجاست.» گفتم: آیا سلاح از علم جداست؟ فرمود: «نه.» (کافی، کلینی: ج ۱ ص

وارث و قائم است. ولی این صفت به دابة الارضی هم داده شده است که همراه و زمینه‌ساز ظهور امام مهدی (علیه السلام) است و این نکته برای ما روشن خواهد شد. تا باب پرسشگری دیگری را برای ما بگشایید، و بپرسیم: آیا توصیف قائم، فقط به امام مهدی (علیه السلام) منحصر می‌شود، و بعد از ایشان قائم‌هایی نمی‌آیند؟

واقعیت این است که متون بسیاری به این سؤال پاسخ داده، و روایات متعددی به وجود دوازده مهدی از فرزندان امام مهدی (علیه السلام) - که به‌عنوان قائم توصیف شده‌اند - اشاره کرده‌اند، و اینکه نخستین آن‌ها یعنی اولین مهدیون - در زمان ظهور مقدس حضور دارد، و حتی او - طبق متن وصیت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در شب وفاتش - اولین مؤمنان به دعوت پدرش است، که اثبات و جزئیات این نکته در فصل سوم خواهد آمد.

از امیرالمؤمنین (علیه السلام) روایت شده است، فرمود: «و پرچم‌هایی از شرق زمین رو می‌کنند، که نه از پنبه‌اند، نه از کتان، و نه از آهن؛ و بالای سر نیزه‌ها با مهر سید اکبر مهر شده‌اند، و آن‌ها را مردی از آل محمد پیش می‌راند» - و روایات، این مرد را به ما معرفی کرده‌اند. تا آنجا که می‌فرماید: «... و روز سوم با خروج جنبنده زمین، حق از باطل متمایز می‌شود ... و صدیق اکبر پرچم هدایت را به حرکت می‌آورد پرچمی که خواهیم دید صاحبش چه کسی است. در حالی که شمشیر ذوالفقار را به کمر آویخته، تا آنکه به زمین هجرت دو بار فرود می‌آید که سرزمین کوفه است ... در حالی که همراهش صندوق و عصای موسی است.»^۱

این توصیفات در یک شخصیت جمع می‌شوند و او همان کسی است که دابة الارض (جنبنده زمین) در زمان ظهور است. می‌گوییم: همه توصیفات که به جنبنده زمین اختصاص دارد، توسط علمای شیعه به امیرالمؤمنین (علیه السلام) نسبت داده شده است؛ زیرا ایشان (علیه السلام) مصداق دابة الارض است، و نکته‌ای که روایات به آن تصریح کرده‌اند این است که می‌تواند شخص دیگری هم به آن متصف شود، تا مصداق دیگری برای جنبنده زمین

محسوب شود. بله، چه بسا گفته شود: برخی روایات هست که روشن کرده‌اند صاحب‌الامر که عصای موسی و خاتم سلیمان به همراهش است همان امام مهدی علیه السلام است:

از ریان بن صلت روایت شده است، گفت: به رضا علیه السلام گفتم: آیا شما صاحب‌الامر هستی؟ فرمود: «من صاحب این امر هستم ولی کسی نیستم که زمین را پر از عدل و داد می‌کند، آن‌گونه که پر از جور و ستم شده است؛ و چگونه این‌گونه باشم در حالی که ضعف بدنی مرا می‌بینی. قائم همان کسی است که وقتی خروج کند در سن پیران است و به منظر جوان می‌ماند، و در بدنش نیرومندی است تا آنجا که اگر بزرگ‌ترین درخت زمین را با دستش بگیرد آن را ریشه‌کن می‌کند، و اگر در بین کوه‌ها فریاد برآورد صخره‌هایشان را در هم می‌شکند، و همراه او عصای موسی علیه السلام و خاتم سلیمان علیه السلام است. او چهارمین از فرزندان من است. خداوند او را در پوشش خود تا آنجا که بخواهد غایب می‌کند، سپس او را ظاهر می‌سازد و با او زمین را پر از قسط و عدل می‌کند همان طور که از ظلم و جور پر شده است.»^۱

چهارمین از فرزندان رضا علیه السلام امام مهدی علیه السلام است، ولی این مانع از آن نیست که این صفات برای شخص دیگری هم ثابت شود (و در عمل نیز این نکته را روایات بسیاری که برخی از آن‌ها را عرضه کردیم ثابت کرده‌اند) و او جنبنده زمینی است که پیش از قیام قائم علیه السلام خروج خواهد کرد؛ همان کسی است که ثابت خواهد شد عصای موسی و خاتم سلیمان به همراهش است، و همان است که زمین را پر از عدل و داد می‌کند. از اباعبدالله علیه السلام روایت شده است، فرمود: «وقتی درباره مردی چیزی گفتیم و در خود او نبود و در فرزند یا فرزند فرزندش بود آن را انکار نکنید؛ حق تعالی هرچه بخواهد می‌کند.»^۲ و از

۱ - کمال الدین و تمام النعمة، صدوق: ص ۳۵۰ و ۳۵۱.

۲ - کافی، کلینی: ج ۱ ص ۵۳۴.

ایشان علیه السلام در همین معنا روایت شده است.^۱

یا دست‌کم تشابه روایت‌ها در این مسئله مطرح می‌شود، و همان طور که قبلاً دانستیم -
متشابه را جز معصوم محکم نمی‌کند.

این متون واضح و روشن، باید باعث به وجود آمدن مشکلات بزرگی برای کسی شود که می‌گوید رجعت در زمان ظهور یا بلافاصله بعد از امام مهدی علیه السلام خواهد بود، و کمترین چیزی که در این باره گفته می‌شود این است که گرافه‌گویی بزرگی است که تاب مقاومت در برابر متون دیگر را ندارد، و گوینده آن همچون کسی است که می‌خواهد خورشید روشن را با غربال بپوشاند.

بازگشت برخی اموات در زمان قیام قائم علیه السلام

این عنوان که در روایت‌های بسیاری به چشم می‌خورد و به ما درباره حوادث و علامت‌های آخرالزمان خبر می‌دهد در نقش بستن درک و فهم علمای شیعه درباره خروج اموات در زمان قیام قائم علیه السلام تأثیر زیادی داشته است، تا آنجا که آن‌ها را به این باور کشانده که رجعت، در زمان قائم علیه السلام اتفاق خواهد افتاد.

۱ - محمد بن یحیی و احمد بن محمد، از محمد بن حسین، از ابوطالب، از عثمان بن عیسی، از سماعة بن مهران نقل کرده است، گفت: من و ابوبصیر و محمد بن عمران، نزد ابوجعفر علیه السلام در منزلش در مکه بودیم. محمد بن عمران گفت: از اباعبدالله علیه السلام شنیدم می‌فرمود: «ما دوازده تن، محدث هستیم.» ابوبصیر به او گفت: من از اباعبدالله علیه السلام این را شنیده‌ام؛ و یک بار یا دو بار سوگند یاد کرد آن را شنیده است. ابوبصیر گفت: ولی من آن را از ابوجعفر علیه السلام به این صورت شنیدم که وقتی درباره مردی چیزی گفته می‌شود و در او و در فرزند او یا فرزند فرزندش بود، او همان کسی خواهد بود که درباره‌اش سخن گفته شده است.

حسین بن محمد، از معلى بن محمد، از وشاء، از احمد بن عائذ، از ابوخیدیجه روایت کرده است، گفت: از اباعبدالله علیه السلام شنیدم می‌فرمود: «چه بسا مردی به عدالت قیام می‌کند، یا ستمی می‌کند و به او نسبت داده می‌شود، در حالی که خود او چنین نکرده، ولی آن شخص پسرش یا پسر پسرش بعد از او بوده است، در این صورت او همان شخص است.» (کافی، کلینی: ج ۱ ص ۵۳۴)

صدوق با سند روایت از شعبی روایت کرده است: «ابن‌الکوا» به علی علیه السلام گفت: ای امیرالمؤمنین، درباره این سخن تو «شگفتی، و بسیار شگفتی بین جمادی و رجب»؟ فرمود: «وای بر تو ای اعور! جمع پراکندگی‌ها و برانگیخته شدن مردگان و درو کردن کشته‌هاست، و شژی بعد از شر، و مهلکه‌های نابودکننده؛ و من و تو آنجا نیستیم.»^۱

شیخ عاملی می‌گوید:

«صدوق انتهای این حدیث را حمل بر تقیه کرده است؛ و گفته است: امیرالمؤمنین علیه السلام از ابن‌کوا در این حدیث پروا کرده است؛ زیرا او نمی‌توانست اسرار آل‌محمد علیهم السلام را تحمل کند.»^۲

از این فهم شیخ عاملی، میزان التزام و پایبندی علمای شیعه به این باور که رجعت در زمان قائم علیه السلام خواهد بود مشخص می‌شود، و به همین دلیل سخن امیرالمؤمنین علیه السلام را این‌چنین تفسیر کرده و این فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام به ابن‌کوا «و من و تو آنجا نیستیم» را حمل بر تقیه کرده است؛ ولی امیرالمؤمنین علیه السلام منظورش همان چیزی است که می‌فرماید؛ زیرا آن هنگام ساعت این رخدادها فرانسیده بود. کارهای بسیاری هست که امیرالمؤمنین آن‌ها را به خودش منسوب می‌کند و آن‌ها را در آخرالزمان انجام می‌دهد و در آن‌ها اشاره‌ای به رجعتش است، در حالی که او خودش در آنجا حاضر نیست؛ زیرا رجعتی از نوعی دیگر است که آن را با قرینه‌های دیگر در فصل سوم اثبات خواهیم کرد. منظور از آن‌ها شخصی دیگر است که تمثیلگر امیرالمؤمنین علیه السلام در آن زمان است؛ همان‌طور که در برخی از مطالبی در خصوص دابة الارض بیان کردیم آمد، و بیان برخی دیگر نیز خواهد آمد.

از عبایه اسدی نقل شده است، گفت: از امیرالمؤمنین علیه السلام در حالی که تکیه داده بود و

۱ - معانی الاخبار، شیخ صدوق: ص ۴۰۶.

۲ - الايقاظ من الهجعة فی البرهان علی الرجعة، حر عاملی: ۳۰۴ و ۳۰۵.

۱۹۲.....مؤسسه آموزش عالی مطالعات دینی و زبان‌شناسی - رجعت، عالم امتحان سوم

من بالای سرش ایستاده بودم. شنیدم که می‌فرمود: «در مصر منبری بنا می‌کنم، و ساختمان‌های سنگی دمشق را یک‌به‌یک ویران خواهیم نمود، و یهود و نصارا را از همه سرزمین‌های عرب بیرون خواهیم راند و عرب را با این عصای خود هدایت خواهیم کرد.» عبايه می‌گوید: به آن حضرت عرض کردم: یا امیرالمؤمنین! گویی شما خبر می‌دهی بعد از مردن بار دیگر زنده خواهید شد؟ حضرت فرمود: «هیئات، ای عبايه! تو به راه دیگری رفته‌ای [آن‌گونه که تو گمان کرده‌ای نیست] آنچه را گفتم، مردی از دودمانم انجام خواهد داد.»^۱

با وجود اینکه این کارها را امیرالمؤمنین (علیه السلام) به خودش منسوب می‌کند، ولی به ما خبر داده است کسی که انجام‌دهنده مستقیم آن‌هاست مردی از دودمانش است و در آخرالزمان خواهد بود.

همچنین از امیرالمؤمنین (علیه السلام) پرسیده شد: چگونه صبح کردی؟ فرمود: «صبح کردم در حالی که صدیق اکبر و فاروق اعظم هستم، و من وصی برترین بشر هستم، و من اول و آخر هستم، و من باطن و ظاهر هستم... تا آنجا که فرمود: توسط من و به دست من قیامت برپا می‌شود...»^۲

روایات بسیاری از آل محمد (علیهم السلام) در خصوص اینکه ساعت، همان قیام قائم (علیه السلام) است نقل شده‌اند^۳ - ما درصدد برشمردن آن‌ها نیستیم - و حال آنکه امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌فرماید

۱ - الايقاظ من الهجرة بالبرهان على الرجعة، حر عاملی: ص ۴۲۲.

۲ - بحارالانوار، مجلسی: ج ۳۹ ص ۳۴۸.

۳ - حق تعالی می‌فرماید: ﴿هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ﴾ (آیا جز این انتظاری دارند که ساعت ناگاه در رسد در حالی که نمی‌فهمند؟) (زخرف: ۶۶). از زرارة بن اعین روایت شده است، گفت: از باقر (علیه السلام) درباره این آیه پرسیدم. فرمود: «منظور ساعت قائم است که ناگهان بر آن‌ها می‌آید.» (شیعه و رجعت، طبسی نجفی: ص ۸۰)

و در سوره محمد آمده است: ﴿فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا﴾ (آیا جز این انتظار می‌برند

«ساعت» توسط من و به دست من بر پا می‌شود. در اینجا اشاره‌ای به وحدت هدف و وظیفهٔ الهی است که توسط خلفای خدا به انجام می‌رسند، و همان طور که قبلاً ملاحظه کردیم، هر زمان و به دست هر کدام از آن‌ها علیهم‌السلام که محقق شود برای همهٔ آن‌ها محقق شده است. عاملی می‌گوید:

«ممکن است اشاره‌ای به رجعت برخی شیعیان و دشمنان آن‌ها در زمان مهدی علیه‌السلام باشد، و اینکه بین جمادی و رجب انجام می‌شود. اما رجعت امیرالمؤمنین علیه‌السلام - همان طور که گفته خواهد شد- بعد از این رجعت است و شاید رجعت وی بین جمادی و رجب نباشد، و به این ترتیب نیاز به حمل آن بر تقیه نباشد.»^۱

اما «انتشار اموات»: ضروری نیست به آن صورتی که علمای شیعه فهمیده‌اند - اینکه خروج اموات از قبرهایی است که در آن دفن شده‌اند- محقق شود؛ بلکه می‌تواند نزول ارواح آن‌ها برای انجام وظیفه‌ای در این جهان، از جمله یاری قائم علیه‌السلام باشد؛ و در آنچه گذشت به برخی سخنان علما در خصوص اینکه ارواح مردگان در عالم برزخ هستند و احوال آن‌ها در زمان شنیدن خبر خروج قائم علیه‌السلام بیان شده است اشاره کردیم. اخبار در خصوص بازگشتگاه اموات بعد از دفن بسیار هستند، که یا حفره‌ای از حفره‌های آتش است، یا باغی از باغ‌های بهشت؛ و این اشاره‌ای است به انتقال آن‌ها به برزخ. ارواح مؤمنان می‌توانند از برزخ فرود بیایند - از برزخی که جهانی دیگر است- تا وظیفه‌ای را در این زمین به انجام برسانند، و این عجیب و شگفت‌انگیز نیست. فرشتگان در نبردهایی که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در آن‌ها وارد شده است فرود آمدند، هرچند به هیئت جسمانی که ما آن را تصور می‌کنیم دیده

که ساعت به‌ناگاه بر آنان فرا رسد؟ و حال آنکه علامات آن اینک پدید آمده است (محمد: ۱۸). از مفضل، از صادق علیه‌السلام روایت شده است، فرمود: «ساعت قیام قائم» (شیعه و رجعت، طبسی نجفی: ص ۸۱)

۱ - الايقاظ من الهجعه فی البرهان علی الرجعه، حر عاملی: ۳۰۵.

نشده باشند.^۱

به‌علاوه در ابتدای پیش‌درآمد این تحقیق، هدف از تعدد جهان‌ها را بیان کردیم، و روشن شد انسان در این جهان‌ها آزمایش می‌شود، و هر امتحان، زمان و مکان و ویژگی‌های خودش را دارد؛ اما امتحان نخستین، سپری شده و در عالم ذر بوده است و ما اکنون در عالم دنیا برای انجام امتحان دوم به سر می‌بریم، و سپس امتحان رجعت است که در جهان دیگری است. در هر جهان، یک فرصت برای یک امتحان وجود دارد که فرد مکلف به انجامش می‌رساند و با پایان یافتن سرآمدش رحلت می‌کند. پس کلام درباره بازگشت دوباره برخی مردگان در این جهان یعنی -طبق تصور کسانی که می‌گویند اموات بازمی‌گردند و از قبرها خارج می‌شوند و با همین بدن‌ها و شخصیت‌های خود که قبل از مرگ داشته‌اند به این دنیا بازمی‌گردند- ضرورتاً فراهم آوردن مجال و فرصت به عده‌ای برای انجام دادن دوباره این امتحان خواهد بود، و چنین تخصیص و برتری‌دادنی با عدالت الهی موافق و سازگار

۱ - حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرِ وَاتَّخَذَ أَدْلَةً فَأَنفَعُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ * إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُمَدَّكُمْ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ آفَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُنَزَّلِينَ * بَلَىٰ إِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا وَيَأْتُوكُم مِّنْ فَوْرِهِمْ هَذَا يُمْدِدْكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آفَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ * وَمَا جَعَلَ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ لَكُمْ وَلِتَطْمَئِنَّ قُلُوبُكُمْ بِهِ وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ﴾ (و یقیناً خدا شما را در [جنگ] بدر با آنکه ناتوان بودید- یاری کرد. پس، از خدا پروا کنید، باشد که سپاسگزاری نمایید. * آنگاه که به مؤمنان می‌گفتی: «آیا شما را بس نیست که پروردگارتان شما را با سه هزار فرشته فرودآمده، یاری کند؟» * آری، اگر صبر کنید و پرهیزگاری نمایید، و با همین جوش و خروش بر شما بتازند، پروردگارتان شما را با پنج هزار فرشته نشان‌دار یاری خواهد کرد * و خدا آن [وعده پیروزی] را جز مژده‌ای برای شما قرار نداد تا دل‌های شما به آن آرامش یابد، و پیروزی جز از جانب خداوند توانای حکیم نیست) (آل عمران: ۱۲۳ تا ۱۲۶)؛ و روشن است که فرشتگان از اهل این دنیا نیستند؛ ولی وقتی رسول خدا ﷺ به درگاه خدا استغاثه و طلب یاری و نصرت نمود، آن‌ها فرود آمدند.

چنین معنایی را محمد سند بیان کرده است: «... و یعنی آن‌ها ﷺ با وجود اینکه در برزخ هستند بر اساس روایاتی که درباره رجعت روایت شده‌اند نزولی غیرمئی به دنیا دارند و همانند نزول فرشتگان در بدر و احد و صحنه‌های دیگر- کارهایی را برای یاری مؤمنان انجام می‌دهند...» (محمد سند، رجعت از ظهور تا معاد: ص ۳۹)

نیست.

در نتیجه، هنگامی که روایاتی با مضامین زیر وارد می‌شوند:

۱. اجتماع رسول خدا ﷺ و علی علیه السلام در ثوبه (کوفه) برای ساختن مسجد، در تفسیر سخن حق تعالی: ﴿إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَىٰ مَعَادٍ﴾ (به راستی همان کسی که این قرآن را بر تو فرض کرد، یقیناً تو را به سوی وعده‌گاه بازمی‌گرداند).

۲. و روایاتی که اصحاب کهف و برخی اصحاب پیامبر مثل مالک و ابودجانة و ... را در زمان ظهور مقدس بیان می‌کنند...

این‌ها بر مثال‌ها و نظایر آن‌ها حمل می‌شود؛ یعنی در زمان قائم علیه السلام شخصی همانند رسول خدا ﷺ و شخصی همانند علی علیه السلام وجود دارد؛ همان طور که در یاران قائم علیه السلام کسانی مثل مالک و ابودجانة و اصحاب کهف حضور دارند؛^۱ و این نکته‌ای است که به آن پرداخته‌ایم و با جزئیات بیشتر در فصل سوم خواهد آمد.

محور چهارم: تصریح به مهدیون، و اعتقاد به رجعت بعد از امام مهدی علیه السلام

تقریباً هیچ‌کدام از تألیفات و تصنیف‌های علمای شیعه به خصوص آن‌هایی که به مباحث ظهور و رجعت تعلق دارد از متون صادر شده از ائمه علیهم السلام درباره مهدیون علیه السلام بعد از

۱ - مفضل بن عمر، از اباعبدالله علیه السلام روایت کرده است، فرمود: «همراه قائم علیه السلام از پشت کوفه، بیست و هفت مرد ظهور می‌کنند؛ پانزده نفر از قوم موسی علیه السلام که به حق هدایت شده‌اند و به حق بازگشته‌اند، و هفت نفر از اهل کهف، و یوشع بن نون، و سلمان، و ابودجانة انصاری، و مقداد و مالک اشتر؛ و آن‌ها در همراهی با او، انصار و حاکمان خواهند بود.» (ارشاد، شیخ مفید: ج ۲ ص ۳۸۶؛ تفسیر عیاشی: ج ۲ ص ۳۲؛ بحار الانوار، مجلسی: ج ۵۲ ص

امام مهدی علیه السلام خالی نیست، و ما وقتی متنی از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره مهدیون می‌بینیم در واقع متنی از طرف خداوند عزوجل است؛ زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله «مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ» (از سر هوا و هوس سخن نمی‌گوید)؛ و این یعنی خداوند به خلافت مهدیون در زمین تصریح فرموده است؛ همان طور که نص و تصریح به امامان دوازده‌گانه علیهم السلام یعنی آن‌ها خلفا و جانشینان رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند و خلافت را یکی بعد از دیگری به ارث برده‌اند؛ اگرچه مقهور و مظلوم بوده‌اند ولی حجت‌های پروردگار جهانیان بر همه مردم بوده‌اند و خلافت آن‌ها یک بازه زمانی طولانی را شامل شده که از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله آغاز و تا امروز ادامه داشته، و امروز با خلافت امام مهدی علیه السلام جلوه‌گر است؛ همین وضعیت درباره گروه دوم یادشده در وصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله یعنی دوازده مهدی هم صادق است که به خلافت و جانشینی آن‌ها بعد از امامان علیهم السلام در زمین، تصریح شده، و این به مقطع زمانی دیگری نیازمند است تا مهدیون وظایف و نقش‌های خود را در دولت عدل الهی به انجام رسانند.

قابل توجه است که سبک و سیاق این متون به روشی آمده است که بر تسلسل زمانی بعد از امام مهدی یا بعد از قائم علیه السلام تأکید می‌کنند. گاهی روایات آن‌ها را مهدیون، و گاهی آن‌ها را قائمان، و گاهی دیگر آن‌ها را ائمه و حجت‌ها نامیده‌اند؛ و ما در مطالب گذشته متونی را بیان کردیم که تأکید می‌کنند زمین، هرگز از حجت خدا خالی نیست، و برخی از علما تا اندازه‌ای به این واقعیت پرداخته و دست‌کم نقش مهدیون را مصادره به مطلوب نکرده‌اند؛ زیرا مصادره آن، به معنی مصادره حقیقت و کارکرد دولت مهدوی است که لاجرم هدف خود را با برپایی عدالت و رفع تمام شکل‌های ظلم و ستم به انجام می‌رساند، تا طرح و نقشه الهی جایگزین برنامه انحرافی ابلیس شود که امت را به وضعیت کنونی رسانده و از دین جز نامش و از قرآن جز رسمش را باقی نگذاشته است.

هنگامی که از شریف مرتضی درباره امامت بعد از امام زمان علیه السلام سؤال می‌شود، وی می‌گوید:

«وقتی در مذهب ما مشخص است که جایز نیست هیچ زمانی خالی از امامی باشد

که اقدام به اصلاح دین و مصالح مسلمین کند، و ما دلیل صحیحی در دست نداریم که خروج قائم برابر با از میان رفتن تکلیف باشد، پس زمان بعد از ایشان علیه السلام خالی از امام واجب‌الاطاعه نخواهد بود؛ آیا چنین نیست؟ حال اگر بگوییم بعد از او علیه السلام امامی هست، این ما را از دوازده‌امامی بودن خارج می‌کند و اگر نگوییم بعد از ایشان علیه السلام امامی هست ما اصلی را باطل کرده‌ایم که ستون مذهب است، یعنی قبح خالی بودن زمان از امام را باطل کرده‌ایم.»

او به این سؤال پاسخ می‌دهد و می‌گوید:

«ما مطمئن نیستیم با خروج صاحب‌الزمان محمد بن حسن علیه السلام تکلیف از میان برداشته شود؛ بلکه جهان می‌تواند بعد از ایشان زمانی طولانی باقی باشد، و جایز نیست زمان بعد از او علیه السلام خالی از ائمه باشد، و می‌تواند پس از ایشان علیه السلام امامانی باشند که به حفظ دین و مصالح اهل آن اقدام کنند، و این در راه‌هایی که ما از طریق ائمه علیه السلام پیموده‌ایم به ما آسیبی نمی‌رساند؛ زیرا آنچه ما مکلف به آن هستیم و باید به آن ملتزم و متعبد باشیم این است که امامت این دوازده تن را بدانیم و بشناسیم و آن را با بیانی کافی و شافی توضیح دهیم؛ چراکه موضع نیاز و اختلاف همین مسئله است؛ و این ما را از اینکه شیعهٔ دوازده‌امامی نامیده شویم خارج نمی‌کند؛ زیرا ما مکلف هستیم امامت آن‌ها را بشناسیم، و ما این را به‌صورت کامل بیان کردیم، و با این خصوصیت از دیگران متمایز می‌شویم.»^۱

از این سؤال می‌توانیم بفهمیم:

- این اعتقاد راسخ در ذهن‌ها نقش بسته است که جایز نیست هیچ زمانی از حجتی که به اصلاح دین اقدام می‌کند خالی باشد^۲ و متون این نکته را ثابت کرده‌اند، و ما روشن کردیم

۱ - رسائل الشریف المرتضی: ج ۳ ص ۱۴۶.

۲ - از ابعاد الله علیه السلام روایت شده است، فرمود: «خدا زمین را رها نکرد مگر آنکه در آن عالمی باشد که زیاده‌روی و نقصان را می‌داند. پس وقتی مؤمنان زیاده‌روی کنند آن را رد می‌کند و اگر نقصانی داشته باشند آن را برایشان کامل

وجود او ضروری است؛ زیرا او عامل متصل شده به وحی آسمانی است.

• اقرار به نیاز به امام واجب‌الاطاعه؛ حتی اگر وجود او باعث شود تعداد ظاهری ائمه از دوازده تن بیشتر شود؛ زیرا اصطلاح «دوازده‌امامی» به صراحت از طرف معصومین علیهم‌السلام بیان نشده است.

و از پاسخ می‌توانیم بفهمیم:

• با خروج صاحب‌الزمان تکلیف برداشته نمی‌شود، و پس از پایان حکومت ایشان علیه‌السلام تکلیف به پایان نمی‌رسد؛ زیرا وجود او وجود تکلیف را واجب می‌کند؛ و این تأکید گوینده به معنی عدم تعارض شیعه‌بودن با وجود ائمه بعد از ایشان است که همان نقشی را برعهده دارند که ائمه قبلی علیهم‌السلام بر عهده داشته‌اند؛ زیرا همان هدف و غرض را دنبال می‌کنند؛ یعنی حفظ مصالح دین بر اساس شریعت آسمانی، که جز معصوم منصوب از طرف خداوند عزوجل نمی‌تواند آن را به انجام رساند.^۱

• این گفته او: «ما را از اینکه شیعه دوازده‌امامی نامیده شویم خارج نمی‌کند»: زیرا این سخن، علیه کسی است که امامت دوازده تن را ثابت می‌کند. بنابراین علیه کسی است که چیزی را ثابت می‌کند، و اثبات، منوط به ارائه دلیل قطعی است. حال اگر با دلیل قطعی ثابت شود دوازده تن بعد از دوازده تن وجود دارند، مخالف او با چیزی مخالفت کرده است که اساساً عقیده‌اش بر همان مبناست.

در اینجا پرسش مهمی مطرح می‌شود، و می‌گوییم: با وجود این اصل اعتقادی که با

می‌کند ... او را به‌طور کامل بپذیرید، که اگر این چنین نبود قطعاً امر بر مؤمنان مشتبه می‌شد، و حق از باطل تمیز داده نمی‌شد.» امامت و تبصره، ابن بابویه قمی: ص ۳۰.

۱ - فاطمه زهرا علیها‌السلام فرموده است: «و اطاعت ما، نظام ملت، و امامت ما، امنیت از تفرقه است...» (احتجاج، طبرسی: ج ۱ ص ۲۸)

استناد به متون قابل اعتماد از طرف معصومین علیهم‌السلام بر آن اتفاق نظر وجود دارد که می‌گوید زمان [هرگز] از حجت خالی نیست، و با وجود متون متواتر دیگر دربارهٔ خلفای امام مهدی علیه‌السلام، و با توجه به اینکه برخی از علما از یک سو به این متون اعتنا و بر اعتبار آن‌ها تأکید نموده‌اند، و از سوی دیگر برخی احتمالات ممکن را برای آن‌ها مطرح کرده‌اند، به طوری که نمی‌توان آن‌ها را نادیده گرفت و حتی آن‌ها را به شیوه‌ای واقع‌گرایانه که از جوهر این متون دور نشود مورد بحث قرار داده‌اند، با وجود تمامی این مضامینی که بر این معانی دلالت می‌کنند چه معنایی دارد که این صفحه از کتاب برنامهٔ الهی توسط برخی از کسانی که خود را نکهبان و امین بر اعتقادات، به خصوص اعتقاد به امام مهدی علیه‌السلام به حساب می‌آورند در هم پیچیده شود؟!

شاید این پرسش، پاسخ را در دل خود داشته باشد؛ چراکه این متون، تبدیل به پاسخی ایدئال برای حیرت علما و پژوهشگران دربارهٔ این گروه از روایات متواتر دربارهٔ مهدیون بعد از امام مهدی علیه‌السلام می‌شوند؛ متونی که قسمتی جدایی‌ناپذیر از تصویر یکپارچه و حلقه‌ای است که با آن، سلسلهٔ خلفای معصومین علیهم‌السلام کامل می‌شود؛ بنابراین هیچ دلیلی برای نادیده گرفتن این روایات یا از میان بردن ویژگی‌هایشان با برداشت‌های مختلف یا حمل آن‌ها بر معانی دیگری که آن‌ها را از ویژگی‌هایشان خالی می‌کند وجود ندارد. نوشتار بازدارنده از گمراهی که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم برای امت باقی گذاشت تا گمراه نشوند، یعنی وصیت مقدس ایشان صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در شب وفاتش، ضامن حرکت و پیشرفت برنامهٔ الهی در استمرار حجیتش بر خلق با وجود خلیفهٔ الهی منصوب از طرف خداوند در هر زمانی تا روز قیامت است؛ و این نکته را رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در این وصیت، با تصریح بر دوازده امام و پس از آن‌ها دوازده مهدی - که جانشینانش تا روز قیامت هستند - به طور قطعی فیصله داده است.

در دعایی که امام رضا علیه‌السلام برای صاحب‌الامر علیه‌السلام توصیه فرموده، وارد شده است: «بارخدا یا از ولیات و خلیفهات و حجتت، بلا را دفع کن.» سپس دعا را ادامه می‌دهد و می‌فرماید: «خدا یا بر والیان عهدش و امامان بعد از او درود بفرست، و آن‌ها را به آرزوهایشان

برسان، و بر طول عمرشان بیفزای...»^۱

نگارنده کتاب مختصر می‌گوید:

«بدان، این دعا برای هر امام در زمان خودش خوانده می‌شود، و مولای ما صاحب‌الامر فرزند حسن علیه السلام نیز یکی از آن‌هاست؛ پس در زمان ایشان علیه السلام این دعا بر او صادق است: «بارخدا یا بر والیان عهدش و ائمه بعد از او درود فرست...» تا پایان دعا؛ در غیر این صورت، این دعا برای همه آن‌ها معتبر نخواهد بود. این متن، علاوه بر احادیث درست و صریح است که پیش‌تر از آن‌ها در این معنا روایت کردیم و در اصل به این معنا می‌رسند و شاهد بر این معنا هستند.»^۲

پس والیان عهد ایشان علیه السلام -طبق فهم بسیاری از علمای شیعه- ائمه دوازده‌گانه‌ای که به رجعت اختصاص داده شده‌اند نیستند؛ زیرا همان‌طور که پیش‌تر گفته شد- ولایت‌عهدی با تسلیم امامت از قبلی به بعدی محقق می‌شود، و این ولایت به امامان بعد از امام مهدی علیه السلام که فرزندانش هستند تسری می‌یابد، که این نکته را ثابت خواهیم کرد.

دعای روایت‌شده از صاحب‌الزمان -که صاحب‌المصباح الکبیر آن را روایت کرده است- بیان می‌کند والیان عهد او علیه السلام از فرزندانش علیه السلام هستند: «... و بر ولی‌ات و والیان امرت و ائمه از فرزندانش درود فرست، و بر طول عمرشان بیفزای، و اجل‌هایشان را فزون کن، و آن‌ها را به بالاترین آرزوهای دینی و دنیوی و اخروی‌شان برسان، که تو بر هرچیز توانایی.»^۳

اما به آن صورتی که عده‌ای مطرح می‌کنند که این مهدیون دوازده‌گانه همان ائمه دوازده‌گانه هستند -که پیش‌تر بیان شد- این اصراری از طرف آن‌ها برای حرکت و طی طریق

۱ - مصباح‌المتجهج، طوسی: ص ۲۹۲ و ۲۹۳.

۲ - مختصر البصائر، حسن بن سلیمان حلی: ص ۴۵۹ و ۴۶۰.

۳ - حیاة الامام المنتظر المصلح الاعظم، شیخ باقر شریف قرشی: ص ۵۹ تا ۶۳، دار جواد الائمه، چاپ اول، بیروت، لبنان، ۱۴۲۹ق / ۲۰۰۸م.

در مسیری بسیار پر اشتباه است تا از واقعیت وجود دستهٔ دوم که متمثل در دوازده مهدی است و آن‌ها امام و حجت هستند، خلاص شوند، و این در فصل آینده به‌طور کامل‌تر توضیح داده خواهد شد.

حر عاملی می‌گوید:

«و این فرمایش ایشان (علیه السلام) در حدیث ابوحمزه: «دوازده مهدی از فرزندان حسین (علیه السلام) بعید نیست تقدیراً چیزی در نظر گرفته شود تا کلام درست و صحیح گردد؛ مثلاً گفته شود بیشتر آن‌ها از فرزندان حسین (علیه السلام) هستند؛ و پوشیده نیست گوینده، سخن خود را بر امر غالب در زمان ظهور بنا کرده است، یا ارادهٔ اجمال داشته است؛ و آنچه این را به ذهن نزدیک می‌کند و بعیدبودنش را از بین می‌برد تصریحات واردشده در احادیث برای امامان دوازده‌گانه (علیهم السلام) است: "آنها از فرزندان علی و فاطمه هستند" و این حدیث در اصول کلینی موجود است.»^۱

می‌گوییم: اینکه ائمه، دوازده نفر از فرزندان علی و فاطمه (علیهم السلام) هستند و اقرار شیخ عاملی به وجود این حدیث در اصول کلینی، نکته‌ای است که بحثی درباره‌اش نیست؛ ولی بعیددانستن وجود دوازده خلیفهٔ تعیین شده بعد از امام مهدی (علیه السلام) توسط وی، از ناتوانی او در درک وجود این گروه بعد از امام مهدی (علیه السلام) ناشی می‌شود، و نیز ناشی از غلو در تمسک‌جستن به متن بیان‌کنندهٔ دوازده امام و وصی، و بستن باب بحث در برابر متون دیگری است که قائل به وجود دوازده مهدی هستند، در صورتی که این متون قابل اثبات باشند و با متن تأکیدکننده بر وجود دوازده امام نیز تعارضی نداشته باشند؛ که البته به همین صورت هم هست؛ یا باید در برابر این متون به‌عنوان متون نقل شده از طرف معصومین (علیهم السلام) توقف کرد و در دورترین حالات متونی متشابه تلقی شوند.

اما اتکای عاملی به اینکه امام مهدی (علیه السلام) خاتم اوصیاست،^۱ و غفلت وی از اینکه اثبات چیزی، نفی‌کننده چیزهای دیگر نیست، وجود متون دیگری را که تصریح می‌کنند علی بن ابی‌طالب (علیه السلام) خاتم اوصیاست^۲ نفی نمی‌کند، و سپس بعد از ایشان (علیه السلام) عملاً اوصیایی هستند که از فرزندان او و فرزندان فاطمه (علیها السلام) آمده‌اند و آن‌ها دوازده تن هستند، و این ضرورتاً این معنا را نمی‌رساند که ائمه (علیهم السلام) فقط دوازده تن هستند؛ زیرا این دوازده تن، از فرزندان علی (علیه السلام) هستند، و این نکته را با متون روشنی از آل محمد (علیهم السلام) اثبات خواهیم کرد. این واقعیت‌ها، باید پژوهشگران را به درنگ وادارد پیش از آنکه به فهم و برداشتی معین قطعیت پیدا کنند که از ترجیحات و معیارهایی سرچشمه می‌گیرند که در درون خود حلقه‌های مفقوده‌ای دارند که با توجه به ماهیت کارکرد متون پر می‌شود. این وضعیتی است که شیخ عاملی را به چنگ انداختن به دستاویزهایی می‌کشاند که از رویکرد علمی به دور هستند:

وی یک بار می‌گوید: «بعید نیست تقدیراً چیزی در نظر گرفته شود ... مثلاً گفته شود: بیشتر آن‌ها از فرزندان حسین (علیه السلام) هستند.»

بار دیگر می‌گوید: «گوینده، سخن خود را بر امر غالب بنا کرده است.»

۱ - طریف ابونصیر گفته است: به محضر صاحب‌الزمان وارد شدم. فرمود: «باید صندل قرمز بپوشم.» آن را برای ایشان آوردم. فرمود: «ایا مرا می‌شناسی؟» گفتم: بله. فرمود: «من چه کسی هستم؟» گفتم: شما آقای من و پسر آقای من هستید. فرمود: «این را از تو نپرسیدم.» گفتم: فدای شما شوم برایم توضیح دهید. فرمود: «من خاتم اوصیا هستم، و خداوند توسط من بالاها را از خانواده و شیعیانم رفع می‌کند.» (بحار الانوار، مجلسی: ج ۵۲ ص ۳۰)

۲ - از انس بن مالک نقل شده است، گفت: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «ای انس! آب بریز تا وضو بگیرم...» سپس برخاست و دو رکعت نماز خواند. سپس فرمود: «ای انس! نخستین کسی که از این در بر تو وارد می‌شود امیرالمؤمنین (و سید مسلمانان) و پیشوای عَزَّوَجَلَّ المحجلین، و خاتم اوصیاست.» و ابوذر غفاری گفته است: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «من خاتم انبیا هستم، و تو ای علی خاتم اوصیا تا روز قیامت هستی.» (فراند السمطین، جوینی: ص ۱۶۵ تا ۱۴۷، تحقیق و تعلیق: شیخ محمد باقر محمودی، ناشر: دار الحیب، چاپخانه: عترت، چاپ اول، ایران ۱۴۲۸ق)

این روش استدلال، به دور از واقع‌گرایی است و با وجود متون متواتر، به شیخ و کسانی که هم‌نظر با او هستند کمکی نمی‌کند، و در فصل سوم روشن خواهد شد.

اما تکیه او بر اینکه امام مهدی علیه السلام نسلی ندارد مبتنی بر دو احتمال است که وی مطرح می‌کند:^۱

اول: منظور از «بعد از» غیر زمانی است ... پس این عده ذکر شده می‌توانند در زمان مهدی علیه السلام و نایبان ایشان باشند، هرکدام از یک بُعد، یا در طول مدت زمانی نایب باشند.

دوم: گفته «بعد از»: تقدیراً باید در آن، مضاف در نظر گرفته شود؛ پس ممکن است تقدیراً منظور از بعد از ولادتش یا بعد از غیبتش باشد، و اشاره‌ای به سفیران و وکیلانی بر مردم و جنیان باشد، یا اشاره‌ای به بزرگان علمای شیعه در زمان غیبتش باشد؛ و ممکن است منظور، بعد از خروج ایشان علیه السلام باشد و آن‌ها نایبانش باشند.

این دو احتمال به دو دلیل ساقط است:

اول: «بعديت» زمانی، به قرینه «قبلیت» که در آن پی‌درپی بودن دوازده امام در دوره زمانی شناخته‌شده محقق می‌شود، تحقق می‌یابد.

دوم: اما این گفته او «در نظر گرفتن مضاف به صورت تقدیری» و گشودن باب چنین عناوینی، این تمرد علیه متن و از بین بردن قدسیت و وظیفه‌ای الهی است که به مهدیون سپرده شده، که در ازای وظیفه‌ای بوده که بر عهده ائمه علیهم السلام بوده است که پیش از مهدیون بوده‌اند، و نیز باز کردن بابی برای اشتراک عناوین دیگر در مجموعه خلفای الهی است، و این با وجود اعتراف او به وصیت مقدس رسول خدا صلی الله علیه و آله - که از فریب کاری او در امان نمانده امری عجیب و شگفت‌انگیز است. او درباره وصیت می‌گوید:

«و "تخصیص به ذکر" به "تخصیص به حکم" دلالت نمی‌کند، و درباره حصر، صراحت ندارد. این حدیث که در کتاب غیبت روایت شده است، اولاً با فرض اینکه در خصوص دوازده تن بعد از مهدی (علیه السلام) باشد این وجه [یعنی رجعت حسین (علیه السلام)] را نفی نمی‌کند؛ زیرا در «ابنه» (فرزندش) می‌تواند تصحیف [اشتباه نگارشی یا نسخه‌برداری] اتفاق افتاده باشد و اصل آن «ابیه» (پدرش) با "یاء" در آخر حروف، و منظور از او، حسین (علیه السلام) باشد؛ به دلیل روایات بسیاری که به رجعت حسین (علیه السلام) برای غسل مهدی در زمان وفاتش (علیه السلام) تصریح می‌کنند؛ و اسم‌های سه‌گانه [موجود در وصیت] را نفی نمی‌کند، زیرا احتمال وجود اسم‌ها و القاب متعدد برای هر کدام از آن‌ها (علیهم السلام) وجود دارد، هر چند برخی از این اسم‌ها و القاب آشکار شده باشند و برخی دیگر آشکار نشده باشند. همچنین به این دلیل که احتمال دارد در آن زمان بر اساس مقتضای حکمت الهی بر ایشان (علیهم السلام) نام‌های جدیدی اطلاق شود.»^۱

اما اینکه وی قائل به تصحیف در کلمه «ابنه» در روایت وصیت مقدس شده است، این کلنجار رفتنی عجیب و غریب با متن است و بی‌ارزش‌بودنش نیاز به تلاش چندانی ندارد؛ چنین دیدگاهی اولاً با توجه به تسلسل موجود در متن، منجر به انحراف در سیاق متن می‌شود؛ یعنی تسلیم کردن [وصیت و جانشینی] از قبلی به بعدی؛ زیرا امامت و میراث آن، به مردی تسلیم می‌شود که از طرف آل محمد (علیهم السلام) به وی تصریح شده و پس از وفات امام بلافاصله عهده‌دار آن می‌شود؛ در حالی که هیچ مدرکی وجود ندارد که چنین دیدگاهی را تقویت کند، با وجود تواتر متون درباره اینکه مهدیون (علیهم السلام) از فرزندان قائم هستند و پدرانش نیستند، که با جزئیات بیشتر توضیح داده خواهد شد.

اما فهرست احتمالاتی که وی پیش می‌کشد، چنین سخن‌پردازی و تکیه به چنین احتمالاتی اصلاً درست نیست، و این مسئله‌ای حل‌شده است و جای بحث ندارد، و ما در

اینجا از یک عقیده صحبت می‌کنیم که لازم است درباره‌اش قطع و یقین حاصل شود.

به نظر می‌رسد گره کور فهم داده‌های این متن درباره دوازده امام، بر عقلانیت شیعی به‌شکلی غلبه یافته است که علما و پژوهشگران‌شان را ناچار به استفاده از سازوکارهای ممنوعه در بحث‌های عقیدتی برای تفسیر و تأویل و اعتماد بر فهم به‌دست‌آمده از متن کرده و به بازی با متون کشانده است، تا آنجا که آن‌ها را وادار به ارائه توجیهاات متعدد برای بنای فهم متداول، و استوارسازی باورهایشان همان‌طور که گفته شد با پیش‌کشیدن فرض «تصحیف» کرده است؛ و این، مخالفت صریح با متونی از معصومین است که از این کار نهی کرده‌اند و ما این مبحث را با استفاده از متون مقدس آل محمد علیهم‌السلام به‌طور مفصل و به مقدار کافی شرح و بسط داده‌ایم.

اما شیخ محمد سند، بازخوانی غریب و شگفت‌انگیزی از روایت وصیت مقدس دارد؛ و عامل این بازخوانی، تلاش او برای ساختن مفهومی است که بر روش دسته‌بندی خودش از تمامی متون دلالت‌کننده به وجود مهدیون بعد از امام مهدی علیه‌السلام و نسبت‌دادن آن‌ها به خود ائمه دوازده‌گانه علیهم‌السلام سیطره دارد. هر روایتی که تصریحی آشکار به مهدیون داشته باشد شیخ سند تلاش می‌کند آن را به دوازده امام علیهم‌السلام بعد از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نسبت دهد تا عقیده خود را بر دو محور استوار کند:

۱. خلفا و جانشینان امام مهدی علیه‌السلام - که روایات، آن‌ها را مهدیون نامیده‌اند - وجود ندارند و منظور از مهدیون، همان ائمه علیهم‌السلام بعد از رجعتشان است.
۲. رجعت، در حین یا بعد از قیام امام مهدی علیه‌السلام اتفاق می‌افتد؛ با این تصور که نخستین رجعت‌کننده، امام حسین علیه‌السلام است که امام مهدی علیه‌السلام را پس از شهادتش غسل می‌دهد. این نتیجه‌گیری از دل آنچه وی در نکته اول به دست آورده حاصل شده است.

و پس از آنکه به وصیت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌پردازد:

«این دوازده امام بود و بعد از آن دوازده مهدی خواهد بود. پس وقتی زمان وفات او رسید [وصایت و جانشینی مرا] به فرزندش که اولین مقربین است تسلیم نماید و او سه نام دارد؛ یک نامش مانند نام من، نام دیگرش مثل نام پدر من است و آن عبدالله و "احمد" است و سومین نام او مهدی خواهد بود؛ او اولین مؤمنان است.»^۱

۱ - جماعت به ما خبر داد، از اباعبدالله حسین بن علی بن سفیان بزوفری، از علی بن سنان موصلی عدل، از علی بن حسین، از احمد بن محمد بن خلیل، از جعفر بن احمد مصری، از عمویش حسن بن علی، از پدرش، از اباعبدالله جعفر بن محمد، از پدرش باقر، از پدرش ذی‌الثغفات سیدالعابدین، از پدرش حسین زکی شهید، از پدرش امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده است: «رسول خدا صلی الله علیه و آله در شبی که از دنیا رفتند به علی علیه السلام فرمودند: ای ابالحسن! صحیفه و دواتی آماده کن. حضرت صلی الله علیه و آله وصیتشان را به امیرالمؤمنین علیه السلام املا فرمود تا به اینجا رسید: ای علی، پس از من دوازده امام خواهند بود و بعد از آن‌ها دوازده مهدی؛ و تو ای "علی" اولین نفر از دوازده امام هستی. خداوند تبارک‌وتعالی تو را در آسمانش، علی مرتضی و امیر مؤمنان و صدیق اکبر (تصدیق‌کننده بزرگ پیامبر) و فاروق اعظم (به‌وسیله تو، بین حق و باطل فرق گذاشته می‌شود) و مأمون و مهدی نامیده است و این اسامی برای احدی جز تو شایسته نیست. ای علی، تو وصی من و سرپرست اهل‌بیتم هستی - چه زنده و چه مرده ایشان- و نیز وصی من بر زنانم خواهی بود؛ پس هرکدام را که در عقد ازدواج من باقی‌گذاری فردای قیامت مرا ملاقات می‌کند و هرکدام را که تو طلاق دهی من از او بیزارم و در قیامت نه او مرا می‌بیند و نه من او را می‌بینم. تو پس از من جانشین و خلیفهام بر اتمم هستی. زمانی که وفات تو فرارسید وصایت و جانشینی مرا به پسر من "حسن" که نیکوکار و رسیده به حق است تسلیم نما. زمان وفات او که فرارسید آن را به فرزندم "حسین" پاک و شهید بسپارد؛ وقتی وفات او فرارسید آن را به فرزندش سرور عبادت‌کنندگان و صاحب ثغفات (دارای پینه‌های عبادت) "علی" واگذار نماید؛ هرگاه زمان وفات او رسید آن را به فرزندش "محمد" باقر تسلیم کند؛ زمانی که وفات او رسید آن را به پسرش "جعفر" صادق بسپارد؛ آنگاه که وفات او فرارسید به فرزندش "موسی" کاظم واگذار کند؛ وقتی وفات او فرارسید به فرزندش "علی" رضا تسلیم کند؛ زمانی که وفات او رسید آن را به فرزندش "محمد" تقی بسپارد؛ زمانی که وفات او فرارسید آن را به فرزندش "علی" ناصح واگذار نماید؛ زمانی که وفات او رسید آن را به پسرش "حسن" فاضل بسپارد؛ زمانی که وفات او فرارسید آن را به فرزندش "محمد" که نگهداشته‌شده از آل محمد علیهم السلام است بسپارد. این دوازده امام بود و بعد از آن دوازده مهدی خواهد بود. پس وقتی زمان وفات او رسید [وصایت و جانشینی مرا] به فرزندش که اولین مقربین است تسلیم نماید و او سه نام دارد؛ یک نامش مانند نام من، نام دیگرش مثل نام پدر من است و آن عبدالله و "احمد" است و سومین نام او مهدی خواهد بود؛ او اولین مؤمنان است.» غیبت، شیخ طوسی: ص ۱۰۰ و ۱۰۱.

سند می‌گوید:

«بازگرداندن ضمیر در «ابنه» به امام دوازدهم، خطایی فاحش است.»^۱

وی چنین سخنی بر زبان می‌آورد؛ زیرا او در حقیقت نمی‌خواهد از توهمی که تلاش کرده است آن را به‌عنوان یک عقیده بپذیرد خارج شود و تلاش کرده است همه روایاتی را که قائل به مهدیون بعد از امام مهدی (علیه السلام) هستند گردن بزند تا با دیدگاهش در منسوب کردن این روایات به ائمه (علیهم السلام) هماهنگ شوند، نه اینکه آن‌ها گروه دومی بعد از ائمه (علیهم السلام) باشند؛ و با برخی از علمایی که وجود مهدیون را بعد از امام مهدی بعید ندانسته‌اند مثل شریف رضی - مخالفت کرده است؛ همچنین با کسانی که وجود آن‌ها را ترجیح داده و برایش دلیل ارائه کرده‌اند، مثل سید صدر؛ و با تمامی این‌ها همچنان یک‌ه و تنها بر انکار آن‌ها (علیهم السلام) اصرار دارد.

سند گفته است:

«این ارجاع ضمیر به امام دوازدهم، خطایی فاحش در ترکیب عبارت‌ها، جملات و سیاق آن‌هاست. درست آن است که این ضمیر به امام یازدهم امام حسن عسکری (علیه السلام) بازگردد؛ یعنی وقتی وفات امام حسن عسکری (علیه السلام) برسد باید آن را به پسرش امام دوازدهم (علیه السلام) تسلیم کند، که سه اسم دارد؛ و او امام دوازدهم و اولین مهدیون است؛ و امام دوازدهم سه اسم دارد: اسمی مانند اسم پیامبر محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و اسم دیگرش عبدالله و احمد، و سومین هم لقبش مهدی است؛ و او امام دوازدهم و اولین مؤمنان است...»^۲

بنابراین شیخ سند با وجود شدت وضوح سیاق و تسلسل انتقال و تسلیم امامت از قبلی به بعدی - نمی‌خواهد ضمیر در «ابنه» به امام مهدی (علیه السلام) بازگردد.

در اینجا می‌پرسیم: آیا رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) کلام را بدون معنا تکرار می‌کند؟! در حالی که

۱ - رجعت از ظهور تا معاد، محمد سند: ص ۲۵۰.

۲ - رجعت از ظهور تا معاد، محمد سند: ص ۲۵۰.

هرگز چنین نیست! پس چرا می‌گوید وقتی به امام حسن عسکری می‌رسد باید آن را تسلیم کند، یعنی باید آن را به امام مهدی تسلیم کند، و سپس دو مرتبه همان سخن را تکرار کند و بگوید وقتی وفات او برسد باید آن را بار دیگر تسلیم کند؟! آیا این فصاحت و بلاغت رسول خدا محمد ﷺ است؟! در نتیجه حسن عسکری (علیه السلام) دو بار دچار وفات می‌شود و دوبار آن را تسلیم می‌کند؟! این چه سبک و سیاق غریبی است!

همین طوری! فقط به این دلیل که او نمی‌خواهد امام مهدی (علیه السلام)، مهدیونی از فرزندانش داشته باشد که اولین آن‌ها مهدی اول، فرزند امام مهدی است که دولت عدل الهی را برپا می‌کند؛ و طبیعتاً این معنا، با فرمانروایی امام مهدی (علیه السلام) منافاتی ندارد؛ زیرا او همان طور که در فصل بعدی روشن خواهد شد- وصی امام مهدی است. شاید یکی از دلایلی که باعث شده است شیخ سند اصرار کند رجعت بلافاصله بعد از امام مهدی (علیه السلام) خواهد بود این باشد که وی مجبور نباشد با واقعیتی همراهی کند که ثابت شدن حقیقت وجود مهدیون و به‌طور خاص مهدی اول- آن را حتمی می‌کند؛ پس گرفتار اعتقاد سست و لرزان خود درباره رجعت و ظهور می‌شود که هیچ‌کدام از بخش‌هایش از پرگویی‌ها و پربیش‌گویی‌های او در امان نمانده است.

اما روایت امام صادق (علیه السلام) که وی به آن استدلال می‌کند:

علی بن ابوحزمه به محضر ابوالحسن رضا (علیه السلام) وارد شد و گفت: آیا شما امام هستی؟ فرمود «بله». گفت: من از جد شما جعفر بن محمد (علیه السلام) شنیدم که می‌فرمود: امامی نیست مگر آنکه فرزندی دارد. فرمود: «ای شیخ، آیا فراموش کردی یا خود را به فراموشی زدی؟! جعفر (علیه السلام) این طور نگفت. جعفر (علیه السلام) فرمود: امامی نیست مگر آنکه فرزندی دارد، به‌جز امامی که حسین بن علی (علیه السلام) به دنبالش خارج می‌شود و او فرزندی ندارد.» علی بن ابوحزمه گفت:

درست گفتید فدای شما شوم، از جد شما به همین صورت شنیدم.^۱

چیزی که شیخ سند خودش را به آن ملزم کرده است برای پاسخ به وی کافی است؛ زیرا وی گفته است او وجود فرزند امام مهدی (علیه السلام) را نفی نمی‌کند، ولی در زمانی بعد از رجعت امام حسین (علیه السلام) تا با او رقابتی نداشته باشد، هرچند تفسیر او به دور از صواب است؛ زیرا این فرزند همان کسی است که بر اساس متن وصیت مقدس رسول خدا (صلی الله علیه و آله) جانشین امام مهدی (علیه السلام) خواهد شد و در زمان ظهور، همراه با او حضور و وجود دارد.^۲

و با وجود تمام تلاش‌هایی که شیخ سند برای دوری کردن از وجود مهدیون به خرج می‌دهد، او به سرعت تمام آنچه را که به هم بافته است پاره می‌کند و با اقرار به وجود پسر امام مهدی (علیه السلام) در تناقضی آشکار گرفتار می‌شود:

«روایات دربارهٔ این گروه، هرگز نفی‌کنندهٔ فرزند و نسل برای امام دوازدهم نیست؛

۱ - غیبت، طوسی: ص ۱۴۰؛ و بحار الانوار، مجلسی: ج ۵۳ ص ۷۵ از وی نقل کرده است.
۲ - از مفضل بن عمر روایت شده است، گفت: شنیدم اباعبدالله (علیه السلام) می‌فرمود: «صاحب این امر، دو غیبت دارد که یکی از آن‌ها طولانی می‌شود؛ تا اینکه عده‌ای از آن‌ها می‌گویند او مُرد، و عده‌ای دیگر می‌گویند کشته شد، و عده‌ای دیگر از آن‌ها نیز می‌گویند او رفته است؛ به طوری که جز عدهٔ اندکی، بر امر ایشان باقی نمی‌ماند و هیچ‌کس از جایگاه او مطلع نیست مگر آن مولایی که امر او را بر عهده می‌گیرد.» نجم الثاقب، طبرسی: ص ۶۹.
و این مولا پیش از ظهورش همراهش بوده است.

از اسماعیل بن جابر، از ابوجعفر محمد بن علی (علیه السلام) روایت شده است، فرمود: «صاحب این امر در میان این دره‌ها غیبتی دارد و با دست خود به منطقهٔ ذی طوی اشاره کرد تا اینکه قبل از خروج وی، آن مولایی که همراه او بوده است می‌آید، و بعضی از اصحابش را ملاقات می‌کند و می‌گوید: شما در اینجا چند نفر هستید؟ آن‌ها می‌گویند: نزدیک به چهل نفر. می‌گوید: چگونه خواهید بود اگر صاحب خود را ببینید؟ می‌گویند: به خدا سوگند اگر کوه‌ها با ما دشمنی کنند در همراهی با او از کوه‌ها گذر می‌کنیم. سپس شب بعد به نزد آن‌ها بازمی‌گردد و می‌گوید: ده نفر از رؤسا یا بزرگانان را معرفی کنید. آن‌ها معرفی می‌کنند و او آن‌ها را با خود می‌برد تا آنکه با صاحبشان دیدار می‌کند و به آن‌ها وعدهٔ شب بعد را می‌دهد...» غیبت نعمانی: ص ۱۸۷؛ بحار الانوار، مجلسی: ج ۵۲ ص ۳۴۱.

بلکه این در اواخر حیات شریفش خواهد بود.»^۱

می‌گوییم: روایات به‌روشنی، وجود نسل امامی را که حسین (علیه السلام) بر او خروج می‌کند نفی می‌کنند، و این امام از نظر سند و بیشتر علمای شیعه، امام محمد بن حسن (علیه السلام) است.

ولی او می‌گوید امام مهدی (علیه السلام) نسلی دارد، هرچند در اواخر عمر شریفش باشد؛ و این اقراری از طرف او به وجود نسل است؛ و این سخنی است که با «متن» تناقض دارد؛ زیرا متن می‌گوید آن مهدی که حسین (علیه السلام) بر او خروج می‌کند و طبق فهم او همان محمد بن حسن (علیه السلام) است. بر اساس این روایت، نسلی ندارد؛ و وی در عین حال می‌گوید مهدیون از فرزندان امام مهدی (علیه السلام) نیستند، بلکه همان دوازده امام در زمان رجعتشان هستند؛ و این تناقضی عجیب است که هیچ عاقلی آن را نمی‌پذیرد چه برسد به اینکه پژوهشگر باشد؛ و عجیب‌تر از آن، این گفته وی است که امام دوازدهم، هنگام خروج جدش سیدالشهدا (علیه السلام) نسلی ندارد تا با او (علیه السلام) در امامت رقابت نکنند؛ امامتی که امام دوازدهم به جدش حسین (علیه السلام) تحویل می‌دهد؛ و شیخ سند به ما نگفته است او این تفسیر منحصر به فرد را از کجا آورده است؟!

یا باید متنی را که می‌گوید «مهدی» نسلی ندارد متهم کنیم در حالی که او به صحت آن اشکالی وارد نمی‌کند. یا کلام سند بی‌معنا می‌شود.

از ائمه (علیهم السلام) درباره نسل امامت روایت شده است:

از حسن بن علی بن ابوحزمه، از پدرش، از ابوصیر روایت شده است، گفت: از اباعبدالله (علیه السلام) درباره سخن خداوند عزوجل پرسیدم: ﴿وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ﴾^۲ (او او آن را در نسل خود سخنی جاویدان کرد). فرمود: «منظور، امامت است، که خداوند عزوجل

۱ - رجعت از ظهور تا معاد، محمد سند: ص ۲۶۵.

۲ - زخرف: ۲۸.

آن را تا روز قیامت در نسل حسین (علیه السلام) ماندگار کرد.»^۱

از اباعبدالله (علیه السلام) روایت شده است، فرمود: «امامت پس از حسن و حسین (علیه السلام) به هیچ وجه به دو برادر باز نمی‌گردد؛ زیرا همان طور که حق تعالی می‌فرماید ﴿وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ﴾^۲ (و خویشاوندان [طبق کتاب خدا] بعضی [نسبت] به بعضی اولویت دارند). پس از علی بن حسین (علیه السلام) امامت فقط در فرزندان، و فرزندان فرزندان خواهد بود.»^۳

از اباعبدالله (علیه السلام) روایت شده است، فرمود: «امامت پس از حسن و حسین (علیه السلام) در دو برادر جمع نمی‌شود؛ بلکه فقط در فرزندان، و فرزندان فرزندان خواهد بود.»^۴

و به این ترتیب سند مخیر است تا از گفته خود درباره فرزندان امام مهدی (علیه السلام) کوتاه بیاید تا از این تناقض خارج شود، یا قائل به مهدیون از فرزندان امام مهدی (علیه السلام) شود و آن مهدی که فرزندی ندارد دوازدهمین مهدی از مهدیون باشد، که مطلوب همین است.

بنده در اینجا نمی‌خواهم به سلسله توهماتی که بر بحث‌های شیخ سند سایه افکنده است بپردازم؛ چراکه به شرح و بسطی طولانی نیاز دارد؛ زیرا او بی‌مهابا به تأویل متون پرداخته و هیچ سنگی را روی سنگ دیگر باقی نگذاشته است. ما چیزی را که توهم و خیال‌پردازی او را ثابت می‌کند، و چیزی را که فرد معتقد به روایات مهدیون (علیه السلام) «سند» را به آن متهم می‌کند بیان داشتیم؛ همان روایاتی که بسیار متواترند و با سیر پیشرفت نقشه الهی منسجم هستند، و با مقتضیات و ثوابت قسمت‌های این نقشه الهی هم‌خوانی دارند.

از این رو می‌گوییم: شیخ سند یا کسی که به نیابت از او سخن می‌گوید نمی‌تواند با دلایلی این‌چنینی که در نقطه مقابل عقیده درست ثابت شده‌ای قرار دارند از این تفکر که مهدیون

۱ - معنی الاخبار، صدوق: ص ۱۳۲.

۲ - انفال: ۷۵.

۳ - کافی، کلینی: ج ۱ ص ۲۸۵.

۴ - کافی، کلینی: ج ۱ ص ۲۸۶.

همان ائمه دوازده‌گانه‌اند دفاع کند؛ بلکه استدلال‌های مورد ادعای او، بیش از کنایه‌ها و شبهاتی نیستند تا فهم نادرست او از رجعت و عنوان آن را به‌عنوان سدی در برابر مسیر مهدیون علیهم‌السلام در به‌دست‌گرفتن نقش رسالتی در استمرار دولت مهدوی قرار دهد؛ دولتی که قائم علیه‌السلام آن را بنیان می‌نهد و هیچ منافاتی با نقش ائمه علیهم‌السلام در رجعت ندارد؛ چراکه رجعت در زمانی دیگر و در عالمی دیگر خواهد بود؛ و همان‌طور که روشن خواهیم کرد- اثبات چیزی، نفی‌کننده چیزی دیگر نیست.

محور پنجم: آیا بعد از دولت مهدی علیه‌السلام دولتی هست؟

این عنوان بخش قابل‌توجهی از تحقیقات علمای شیعه در زمینه ظهور و رجعت را به خود اختصاص داده است؛ عنوانی که از طریق آن می‌توانیم مهم‌ترین دلایلی را که آن‌ها را به فهمی کشانده است که کمترین چیز درباره آن می‌توان گفت این است که از توضیح ظهور مقدس و رجعت، قاصر است و تصویری متناقض ارائه می‌دهد. ما می‌توانیم بر نتیجه‌گیری‌های عقلی زیر که علما پایه‌ریزی‌اش کرده‌اند، در چند سرفصل درنگی داشته باشیم:

۱. مفهوم دولت الهی از نظر علما.
۲. گفته آن‌ها: بعد از دولت امام مهدی علیه‌السلام دولتی نیست.
۳. اعتقاد به اینکه رجعت با بازگشت دولت در زمان قیام امام مهدی علیه‌السلام است.

مفهوم دولت الهی از نظر علما

مفهوم دولت الهی از نظر آن‌ها با تصور توانا شدن ائمه علیهم‌السلام برای حکومت بعد از فراهم‌آمدن فرصتی خواهد بود که با قیام قائم آل محمد علیهم‌السلام آغاز می‌شود و این قائم فقط در شخص امام محمد بن حسن علیه‌السلام جلوه‌گر می‌شود؛ سپس این دولت ادامه می‌یابد و قله آن در حکومت ائمه‌ای خواهد بود که رجعت می‌کنند؛ زیرا رجعت از نظر علمای شیعه همان

طور که پیش‌تر گفته شد. در زمان قیام قائم یا بلافاصله پس از او خواهد بود، و این حکومت برای همهٔ آن‌ها علیهم‌السلام حقی است که امام مهدی علیه‌السلام در زمان حیات خود به دست نیاورده است؛ زیرا این حق توسط حاکمان جور، غصب شده است؛ و بیشتر آن‌ها اعتقاد دارند هدف نهایی از این حکومت، انتقام از دشمنان است، و قیام این دولت ناگزیر باید این غرض و هدف را برآورده کند؛ تفکری که القا می‌کند حقی که به آن پرداخته می‌شود حقی شخصی بوده است.

در پیش‌درآمد اشاره کردیم هدف از خلقت، تحقق طرح و برنامهٔ معرفتی در بالاترین درجات ممکنش است و برنامهٔ معرفتی از عوالم سه‌گانه‌ای که پیش‌تر بیانشان کردیم عبور می‌کند، و عالم رجعت آخرینشان آن است، و دولت قائم علیه‌السلام در عالم دوم محقق می‌شود، و در دولت قائم علیه‌السلام دایرهٔ معارف توسعه می‌یابد و میوه‌هایش به بار می‌نشینند و معانی توحید به فضل علوم قائم علیه‌السلام پیشوای این برنامهٔ الهی-متجلی می‌شود، و در نتیجه همان چیزی محقق می‌شود که خداوند سبحان اراده کرده به دست همهٔ انبیا و رسولان و ائمه علیهم‌السلام محقق گردد؛ پس وقتی دولت قائم حاصل شود، همان خواسته و مطلوب مدنظر بوده است؛ زیرا نقشه‌ای بوده است که به دست هرکدام از خلفای خدا قبل از قائم علیه‌السلام در صورت وجود داشتن پذیرنده یا یاریگر، قابل تحقق بوده است. به این صورت نیست که تصور شود برپایی این دولت، تصاحب حکومت و گسترش نفوذ و قصاص ظالمان است؛ بلکه اقامهٔ دولت و رفع ظلم و بی‌عدالتی، فقط به معنی نابودکردن نمادهای دنیوی ظاهری ظلم و محدودکردن کارکرد دولت الهی در این معنا نیست، بلکه فراهم کردن فرصت حقیقی برای فیوضات و برکات آسمان است تا همهٔ زمین را فراگیرد و به همهٔ خلایق برسد و قانون الهی به‌عنوان طریق آن برگرفته شود و میوه‌های معرفتی آن در برپایی عدالت آسمان با گسترش علوم راستین و کسب معارف به بار نشینند؛ و این با تمکین خلیفهٔ الهی عملی خواهد شد تا این وظیفه را با نابودکردن اسباب و عوامل انحراف و ظلم و ستم -البته با وجود شرایط و پیش‌زمینه‌های آن- به انجام برساند.

پس این امر به خود شخصیت‌های ائمه و اثبات حق شخصی بستگی ندارد؛ بلکه همه آن‌ها علیهم‌السلام این طرح را پایه‌ریزی کرده‌اند تا نقشه دولت خدا در زمین محقق شود. متون بسیار زیادی هست که تحقق همه آنچه را خلفای خدا می‌خواسته‌اند، به مهدی علیه‌السلام نسبت می‌دهند. آن‌ها علیهم‌السلام به هیچ‌وجه طرح و برنامه شخصی نداشته‌اند، و سم جگرهای آن‌ها را پاره‌پاره نکرد و شمشیرها بدن‌هایشان را از هم ندراند مگر فقط به این دلیل که آن‌ها عاملی برای اجرا و تحقق قانون الهی در هر زمان بوده‌اند. طرح و برنامه دولت از نظر آن‌ها برنامه‌ای الهی بوده است که آن‌ها برای محقق کردن خواسته‌ها و رسیدن به تمایلات خودشان منتظرش نبوده‌اند؛ به همین دلیل تحقق این طرح و نقشه در زمان هر کدام از آن‌ها و توسط هر کدام از خلفای الهی، در واقع محقق شدن آن برای همه خلفای الهی است؛ و این، منظور و مقصود همه آن‌ها بوده است؛ اینکه کلمه خدا برترین باشد و کلمه کسانی که کفر ورزیدند پایین‌ترین باشد. تمکین خلیفه خدا در زمین حاصل نمی‌شود مگر اینکه قبل از آن تمکین در نفس‌ها و جان‌های انصارش، و تکمیل عده و عده آن‌ها (نفرات و امکانات) کامل شود، و آن‌ها آماده به‌دوش کشیدن بارهای رسالت برای برپایی دولت عدل الهی و گسترش توحید در هر گوشه و کنار زمین شوند؛ در این هنگام است که پیروزی حقیقی در برابر طرح و نقشه ابلیسی حاصل خواهد شد: ﴿قَالَ فِيمَا أُغْوِيْتَنِي لَأَفْعِدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ ^۱ (گفت: پس با آنچه مرا به بیراهه افکندی، قطعاً برای [فریفتن] آنان بر سر راه راست تو خواهم نشست)؛ همان ابلیسی که نقشه جلوگیری از برپایی طرح و نقشه خداوند در زمین را با بسیج نیروهایش برای گمراه کردن مردم، و ایجاد رخنه و توسعه شکاف میان آن‌ها و خلیفه خدا در هر زمان طرح‌ریزی کرد؛ زیرا نقشه برپایی دولت الهی ^۲ همان

۱ - اعراف: ۱۶.

۲ - از امام صادق علیه‌السلام روایت شده است، فرمود: «... پس شتاب نکنید! به خدا سوگند این امر سه بار نزدیک شد، ولی شما آن را فاش کردید؛ پس خدا آن را به تأخیر انداخت؛ و به خدا سوگند چه سری در شماست که دشمن شما از شما به آن آگاه‌تر است؟!»، (تحف العقول، ابن‌شعب حرانی: ص ۲۲۶)

طور که پیش‌تر بیان کردیم- در زمانی که نفرت و امکانات کامل شود برای هرکدام از خلفای الهی، حاضر و مهیاست.

بنابراین نقشهٔ استقرار دولت الهی و استمرار آن، فقط به امام مهدی علیه السلام محدود نمی‌شود، هرچند با ایشان علیه السلام آغاز می‌شود؛^۱ و به آن صورتی نیست که برخی علمای شیعه

- از عثمان نواء نقل شده است، گفت: از ابا عبدالله علیه السلام شنیدم می‌فرمود: «این امر در من بود، ولی خداوند آن را به تأخیر انداخت، و بعداً در فرزندان من هرچه بخواهد می‌کند.» (غیبت، شیخ طوسی: ص ۲۶۵)

۱ - ائمه علیهم السلام در بسیاری از احادیث خود بیان کرده‌اند اگر یار و یابوری پیدا می‌کردند قطعاً قیام می‌کردند (یعنی دولت عدل الهی را بر پا می‌کردند).

امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از حوادث سقیفه به شیعیانش فرمود: «... به خدا سوگند اگر تعداد شما به هفت مرد می‌رسید نمی‌توانستم دربارهٔ شما ساکت بنشینم و کوتاه بیایم...» (هدایة الکبری، خصیعی: ص ۱۹۳، مؤسسه نشر و توزیع البلاغ، بیروت، لبنان، چاپ چهارم، ۱۴۱۱ق / ۱۹۹۱م)

و در آن زمان بیش از چهار نفر نبودند!

امام صادق علیه السلام به سدید صیرفی وقتی از آن حضرت علیه السلام دربارهٔ قیام و به‌دست‌آوردن فرصت بعد از سقوط دولت اموی پرسید فرمود: «به خدا سوگند ای سدید! اگر به تعداد این شتران شیعه داشتم نمی‌توانستم درنگ کنم...» (کافی، کلینی: ج ۲ ص ۲۴۳)؛ و سدید آن‌ها را شمرد و هفده شتر بودند.

اما آن سطح معرفتی که لازم است انصار خلیفهٔ الهی از آن برخوردار باشند از جمله صلاحیت‌های ضروری است که حتماً باید فراهم باشد. امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده است: «در اینجا علمی انباشته است و با دستش به سینه‌اش اشاره فرمود ای کاش برای آن حاملانی پیدا می‌کردم.» (شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید: ج ۱۸ ص ۳۴۶).

از امام صادق علیه السلام دربارهٔ وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است: «ای علی! عجیب‌ترین مردم از نظر ایمان آوردن، و بایقین‌ترین مردم، قومی در آخرالزمان است؛ آن‌ها به هیچ پیامبری ملحق نشده‌اند و حجت از آن‌ها پنهان مانده است، و به سیاهی روی سفیدی ایمان می‌آورند.» (بحارالانوار، مجلسی: ج ۵۲ ص ۱۲۵ و ج ۷۴ ص ۵۶؛ کمال الدین و تمام التعمه، صدوق: ج ۱ ص ۴۰۵).

از امام باقر علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیثی روایت شده است، فرمود: «و برادران من قومی در آخرالزمان هستند؛ آن‌ها ایمان آوردند در حالی که مرا ندیدند ... تا آنجا که فرمود: هرکدام از آن‌ها از خار درخت قتاد در شب تار، بر دینش محکم‌تر و استوارتر است؛ یا همچون کسی است که شعلهٔ آتش را در مشت خود گرفته است. آن‌ها چراغ‌های تاریکی هستند و خدا آن‌ها را از هر فتنهٔ تاریک ظلمانی نجات می‌دهد.» (بصائرالدراجات، صفار: ص ۱۰۴؛ بحارالانوار، مجلسی: ج ۵۲ ص ۱۲ و ۱۳۲؛ مستدرک سفینهٔ البحار، نمازی: ج ۱ ص ۶۸ و ۶۹).

تصور کرده‌اند این طرح و نقشه، در زمان رجعت ائمه علیهم‌السلام اجرا خواهد شد، و بیشتر آن‌ها تصور کرده‌اند قیام قائم و تأسیس دولت عدل الهی بر روی زمین به وسیله وی علیه‌السلام، مقدمه‌ای برای دولت رجعت است؛ به این معنا که رجعت، امتداد طبیعی و بلافاصله بعد از امام مهدی علیه‌السلام است. این چنین نیست زیرا همان طور که در برخی از مباحث این تحقیق بیان کردیم- رجعت در ضمن سیستم این عالم جسمانی قرار نمی‌گیرد تا قسمتی از روز قائم علیه‌السلام و تسلسل طبیعی آن باشد؛ بلکه در ضمن روزی مستقل از روزهای سه‌گانه خدا قرار خواهد گرفت و تابع نظام کیهانی متفاوتی خواهد بود، و بلافاصله پس از وفات امام مهدی علیه‌السلام نیست؛ بلکه همان طور که توضیح داده خواهد شد- دولت عدل الهی ادامه خواهد یافت تا سرآمد و اهدافش کامل شود.

اما مسئله ستاندن قصاص از ستمکاران، در نتیجه مانع‌تراشی‌های آن‌ها و سد کردن راه پیاده‌سازی نقشه آسمان توسط آن‌هاست؛ و اما کشتن آن‌ها و گرفتن دولت از آن‌ها به خاطر جنایت‌هایشان در متوقف کردن اجرای حکم آسمان از طریق حیل‌گری و فرصت‌طلبی برای رساندن شرّ به صاحب نقشه الهی - که خلیفه خدا در هر زمان است- و خلاص شدن از او به هر قیمتی خواهد بود.

امام صادق علیه‌السلام فرموده است: «احسنت ای مفضل، از کجا قائل به رجعت ما شدی؟ مشکل شیعیان ما آن است که می‌گویند رجعت یعنی خدا مُلک دنیا را بازمی‌گرداند و آن را

این تصریح از باقر علیه‌السلام در توصیف این افرادی است که حضورشان هم‌زمان با آخرالزمانی است که ائمه علیهم‌السلام خبر داده‌اند زمان قیام قائم علیه‌السلام است، و قیام او هم‌زمان با حضور یاوران به‌خصوصی است که علوم قائم علیه‌السلام را بر دوش می‌کشند؛ همان علومی که پنهانش داشته‌اند و از انتشار آن ممانعت، و آن را برای قائم علیه‌السلام ذخیره کرده‌اند، تا آنجا که از آن‌ها علیهم‌السلام روایت شده است: «هرچیز که دانسته شود گفته نشود، و هرچیز که گفته شود زمانش نرسیده باشد، و هرچیز که زمانش برسد اهلش حاضر نباشند» و آن‌ها علیهم‌السلام به ما آموخته‌اند که زمان آن در آخرالزمان در زمان قیام قائم است. هنگامی که قائم علیه‌السلام ۲۵ حرف علم را منتشر می‌کند، و ما این حدیث را در فصل قبل همین تحقیق بیان کردیم.

از آن مهدی می‌کند! وای بر آن‌ها، کی پادشاهی از ما ستانده شده است تا خدا آن را به ما بازگرداند؟!»^۱

از کلام ایشان علیه السلام می‌فهمیم دنیا چیزی جز توهم و متاعی زایل شونده نیست. حق تعالی می‌فرماید: ﴿تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَعِندَ اللَّهِ مَغَازِمٌ كَثِيرَةٌ﴾^۲ (متاع زندگی دنیا را می‌جوئید، در حالی که غنیمت‌های فراوان نزد خداست). در ملک دنیوی، هیچ چیز ارزشی ندارد. ملک دنیوی سرای امتحان است، و هرکس در آن از خلیفه خدا پیروی کند رستگار، و هرکس از او روی گرداند تیره‌بخت می‌شود. آن‌ها پادشاهان دنیا و آخرت هستند و آسمان‌ها و زمین به خاطر آن‌ها علیه السلام آفریده شده است، همان طور که در حدیث مشهور کساء آمده است.^۳

گفته آن‌ها: بعد از دولت امام مهدی علیه السلام دولتی نیست

برای رد این گفته ما به تلاش چندانی نیاز نداریم. وقتی در تألیفات علمای شیعه و تصنیفات و پژوهش‌های آن‌ها درباره رجعت جست‌وجو کنیم برای ما تصویر واضح و روشنی از پس‌زمینه فهم شیعی از مسئله ظهور و رجعت آشکار می‌شود و می‌بینیم عناوین مختلفی در این زمینه وارد شده است، ولی به دنبال ورود نام‌گذاری‌ها و مصادیق و رخدادهای در زمان ظهور و رجعت، طبق فهمی که از متون داشته‌اند، نقش‌ها جایگزین شده‌اند؛ و این

۱ - هدایة الکبری، خصیبی: ص ۴۱۹.

۲ - نساء: ۹۴.

۳ - «... پس جبرئیل امین فرود آمد و گفت: سلام بر تو ای رسول خدا! خداوند علی و اعلی بر تو درود می‌فرستد، و تو را مشمول تحیت و گرامی‌داشت خاص می‌کند و به تو می‌فرماید: سوگند به عزت و جلالم، من آسمانی بلند و زمینی گسترده و ماهی نورافشان و خورشیدی درخشان و فلکی چرخان و دریایی جاری و کشتی روان در شب تار نیافریدم، مگر به خاطر شما و به خاطر محبت شما...» (مفاتیح الجنان، عباس قمی)

و در همین معنا آمده است: «و به عزت و جلالم سوگند، اگر تو نبودی افلاک و دنیا و زمین را نمی‌آفریدم...» (کتاب الانوار، ابوالحسن بکری: ص ۵، انتشارات شریف رضی، چاپ جدید، چاپخانه امیر، قم، ۱۴۱۵ / ۱۳۷۳)

نشان می‌دهد هیچ پژوهشگری نتوانسته است چهارچوبی روشن و ساختاری منظم از دیدگاه شیعی ارائه دهد که برای ما به صورت دقیق روز قائم علیه السلام را که از ابتدای ظهور او شروع می‌شود و تا آخرین روز از دولت مبارک مهدوی ادامه دارد به تصویر بکشد و آن را از روز رجعت، متمایز کند. این پژوهش‌ها از اشتباهات و عدم شفافیت خارج نشده‌اند، و ما این خلط مبحث و سلب هویت را به اسباب و عوامل بسیاری نسبت دادیم و تا حدودی به طور تفصیلی بیانشان کردیم؛ سلب هویتی که هر دوی ظهور و رجعت را از جمله خصوصیات آن که روزهای سه‌گانه لازم می‌گردانند در برمی‌گیرد.

کسانی که قیام دولت امام مهدی علیه السلام را فقط به شخص شریف ایشان محدود کرده‌اند دلیل قطعی برای خالی بودن زمین از حجت بعد از ایشان علیه السلام در دست نداشته‌اند، و برعکس بیشتر علما ضرورت وجود حجت را در هر زمان به دلیل روشن بودنش از روایات ائمه علیهم السلام پذیرفته‌اند و سرفصل‌های جداگانه‌ای را برای آن باز کرده‌اند؛ به طوری که بسیاری از تألیفات و کتاب‌هایشان این موضوع را در خود جای داده است و ما برخی از آن‌ها را بیان کردیم؛ اما بسیاری از علمای شیعه به وجود مهدیون از فرزندان ایشان علیهم السلام پرداخته و آن را بیان کرده‌اند، و ما برخی از این‌ها را نیز بیان کردیم.

طبرسی می‌گوید:

«روایت صحیح نقل شده است که بعد از دولت مهدی علیه السلام دولتی نیست، مگر روایاتی که از قیام فرزندانش - اگر خدای تعالی بخواهد - روایت کرده‌اند، و با قطع و یقین رد نشده است. بیشتر روایات بیان می‌کنند ایشان علیه السلام از دنیا نمی‌رود مگر چهل روز قبل از قیامت، که در آن زمان، هرج و مرج می‌شود، و علامت خروج مردگان و قیام ساعت رخ می‌دهد؛ و خدا داناتر است.»^۱

و شیخ مفید در «ارشاد» چنین گفته است:

«بعد از دولت مهدی (علیه السلام) دولتی نیست مگر آنچه از قیام فرزندانش روایت شده است، ان شاء الله تعالی؛ و با قطع و یقین رد نشده است. بیشتر روایات بیان می‌کنند ایشان (علیه السلام) از دنیا نمی‌رود مگر چهل روز قبل از قیامت، که در آن زمان، هرج و مرج می‌شود، و علامت خروج مردگان و قیام ساعت برای حساب جزا رخ می‌دهد؛ و خدا به آنچه رخ می‌دهد داناتر است، که او رسانندهٔ توفیق برای پیروزی است؛ و از او عصمت از گمراهی را می‌خواهیم، و از او هدایت شدن به راه رشد و صواب را خواستاریم؛ و صلوات خدا بر سید ما محمد نبی و خاندان پاک و مطهرش.»^۱

ملاحظات از کلام شیخ طبرسی:

طبرسی (رحمه الله) اقرار می‌کند به اینکه روایت، صحیح است؛ یعنی هرچه در آن آمده درست است و دست‌کم نمی‌توان آن را رد کرد. پس مسئلهٔ قیام فرزندان امام مهدی (علیه السلام) بر دو واقعیت برای ما تأکید می‌کنند:

اول: امام مهدی (علیه السلام) نسلی دارد (فرزندانی دارد)، برخلاف اعتقاد کسانی که قائل به عدم وجود فرزندان برای ایشان هستند؛ و این نکته، نظر علمای شیعه را مبنی بر اینکه رجعت بلافاصله بعد از امام مهدی (علیه السلام) خواهد بود نقض می‌کند؛ زیرا آن‌ها بیا وجود متون بسیاری که وجود فرزندان را اثبات کرده است. اعتقاد داشتند امام مهدی (علیه السلام) فرزند و نسلی ندارد، بر اساس برداشتی که از سخن امام رضا (علیه السلام) داشته‌اند: «... امامی نیست مگر آنکه نسلی دارد به‌جز امامی که حسین بن علی (علیه السلام) بر او خروج می‌کند؛ زیرا او نسلی ندارد...»^۲ و این امام،

۱ - ارشاد، شیخ مفید: ج ۲ ص ۳۸۷.

۲ - حمد حمیری، از پدرش، از علی بن سلیمان بن رشید، از حسن بن علی خزار نقل کرده است، گفت: علی بن ابوحزمه به محضر ابوالحسن رضا (علیه السلام) وارد شد و گفت: آیا شما امام هستی؟ فرمود «بله». گفت: من از جد شما جعفر بن محمد (علیه السلام) شنیدم که می‌فرمود: امامی نیست مگر آنکه فرزندی دارد. فرمود: «ای شیخ، آیا فراموش کردی یا خود را به فراموشی زدی؟! جعفر (علیه السلام) این‌طور نگفت. جعفر (علیه السلام) فرمود: امامی نیست مگر آنکه فرزندی دارد، به‌جز

محمد بن حسن علیه السلام نیست، بلکه مهدی دیگری است و به‌طور مشخص مهدی دوازدهم از سلسله مهدیون علیهم السلام است، که ما این را اثبات خواهیم کرد.

و در خبر طولانی روایت شده است: شخصی به ابوالحسن علیه السلام گفت: ما روایت کرده‌ایم امام نمی‌میرد تا آنکه نسل خود را ببیند. ابوالحسن علیه السلام فرمود: «این حدیث را طور دیگری روایت نکرده‌اید؟» گفت: نه. فرمود: «بله، به خدا سوگند همه را روایت کرده‌اید به جز قائم؛ در حالی که معنای آن را نمی‌دانید و گفته نشده است.» به ایشان عرض کرد: به خدا سوگند این‌گونه در حدیث آمده است. ابوالحسن علیه السلام فرمود: «وای بر تو چگونه بر چیزی که فقط قسمتی از آن را ادعا می‌کنی جرئت کردی؟» سپس فرمود: «ای شیخ! از خدا بترس و همچون کسانی نباش که از دین خدای تعالی بازمی‌دارند.»^۱

و این یعنی آن‌ها معنا و حقیقت آن چیزی را که در روایت وارد شده است نمی‌دانند؛ معنای اینکه حسین علیه السلام بر امامی خروج می‌کند که نسلی ندارد؛ و نمی‌دانند چرا این‌طور گفته شده است؛ و این نکته‌ای است که روایات معصومین علیهم السلام بر آن تأکید کرده است و ما تعدادی از این روایات را در ابتدای این فصل بیان کردیم.

اما عده‌ای - مثل سید بن طاووس - به متونی اذعان دارند که می‌فرمایند ائمه بعد از خود دارای فرزندان هستند. او می‌گوید:

«و این دعا سخن ایشان علیهم السلام را در خود دارد: «بارخدا یا بر والیان عهدش و ائمه بعد از او درود فرست» و شاید منظور از آن، صلوات بر ائمه‌ای باشد که در روزگار خود برای پیش‌نمازی برای بندگان در شهرها تعیین می‌کند، یا ائمه‌ای باشد که در آن روزها حکومت و قضاوت می‌کنند، و درود و صلوات بر آن‌ها بعد از ذکر درود بر ایشان (صلوات

امامی که حسین بن علی علیه السلام بر او وارد می‌شود و او فرزندی ندارد.» علی بن ابوحزمه گفت: درست گفتید فدای شما شوم، از جد شما به همین صورت شنیدم. (غیبت، طوسی: ص ۱۴۰)

۱ - بحارالانوار، مجلسی: ج ۴۸ ص ۲۷۰.

الله علیه) است؛ زیرا می‌فرماید: «والیان عهدش»؛ چراکه والیان عهد در دورهٔ حیات هستند، و گویا منظور این است که: خدایا بعد از درود بر او، بر والیان عهد او و امامان بعد از او درود فرست. پیش‌تر گفته شد در روایت از مولای ما رضا علیه السلام آمده است: «و امامان از فرزندان» و شاید این طور بوده باشد: «درود فرست بر بر والیان عهدش و امامان از فرزندان». بنده این را در نسخه‌ای غیر از آنچه روایت کردیم دیده‌ام؛ و روایت شده است آن‌ها از بندگان نیکوکار در دوران زندگانی وی هستند؛ و روایتی با سند متصل دیدم که مهدی (صلوات الله علیه) فرزندی دارد که در سرزمین‌ها و دریاها حاکم هستند و از بالاترین صفات نیکوکاران برخوردارند؛ و تأویل غیر از این هم در اخبار آمده است.^۱

پس سید بن طاووس با وجود ثابت‌شدن ائمه از فرزندان امام مهدی علیه السلام بر اساس متون، برای عبارت «بعد از او» نتوانسته است «بعدیتی» با مقتضای زمانی حقیقی ارائه دهد؛ پس از راه درست منحرف، و قائل به وجود آن‌ها هم‌زمان با امام علیه السلام شد؛ با وجود اینکه منظور و قرینه‌های متون نشان‌دهندهٔ مراتب آن‌ها به روشنی بیان می‌کنند آن‌ها وصی هستند، همان طور که در وصیت مقدس رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است؛ و جمع‌نشدن امامت در میان دو برادر به‌جز در حسن و حسین علیهما السلام و اینکه ائمه بعد از آن دو تا روز قیامت پشت‌سر هم خواهند آمد.

حقیقت دوم: این ائمه واردشده در دعا‌های شریف، قائم هستند؛ و این لازم می‌کند هر آنچه دربارهٔ لفظ قائم آمده است فقط به شخصیت امام مهدی علیه السلام محدود نشود، و با قیام فرزندان بعد از او علیه السلام ادامه یابد؛ و ما متون دلالت‌کننده به توصیف آن‌ها با صفت قائم را، علاوه بر توصیف آن‌ها با صفت «مهدیون» خواهیم آورد.

می‌گوییم: اگر توصیف قائم علیه السلام فقط به امام مهدی علیه السلام محدود باشد - که البته بیشتر علمای شیعه به آن اعتقاد دارند - دیگر چه نیازی هست که ایشان توصیف شود به اینکه

۱ - جمال‌الاسبوع سید بن طاووس: ص ۳۱۰، تحقیق: جواد قیومی، چاپ اول، ۱۳۷۱، چاپخانه اختر شمال.

نسلی ندارد و به این صورت شناخته و استثنا شود؟! مگر اینکه قائم دیگری نیز وجود داشته باشد که فرزند و نسل دارد، و برای اینکه میان این دو تمایز گذاشته شود قائمی از آن‌ها که حسین علیه السلام بر او خروج می‌کند به این صورت توصیف شده است که نسلی ندارد. در کلام ائمه علیهم السلام هیچ اضافه‌ای که معنایی در خود نداشته باشد وجود ندارد؛ بلکه باید غایت و هدفی داشته باشد که غرض از آن را برآورده کند، و در فصل آینده - ان شاء الله - روشن خواهد شد این روایت، تنها روایتی نیست که ائمه در آن، قائمی را که نسلی ندارد توصیف کرده‌اند؛ بلکه تعریف‌های دیگری نیز برای متمایز کردن وی از دیگر قائمان، یا دست‌کم از امام محمد بن حسن علیه السلام وجود دارد که از نظر شیعه یگانه تمثیل برای قائم بوده است.

اما فرمایش امام رضا علیه السلام در اعتراض به شیخ وقتی درباره لفظ قائم دچار فراموشی شده یا خود را به فراموشی زده است، نکته‌ای در خود دارد که بر جهل آن‌ها نسبت به حقیقت قائم تأکید می‌کند، و به ارتباط «امامی نمی‌میرد تا نسلش دیده شود» با «قائمی که نسلی ندارد» اشاره می‌نماید؛ و آن حضرت علیه السلام کسانی را که چنین می‌کنند به عنوان بازدارندگان از راه خدا توصیف فرموده است؛ زیرا ما از آن‌ها علیهم السلام دانسته‌ایم که دین و اصل دین «یک مرد» است^۱ و در نتیجه این قائمی که آن‌ها از او غافل‌اند و خود را درباره‌اش به غفلت زده‌اند، تمثیلگر دین خداست؛ پس بازدارندگان از او، منکران و روی‌گردان‌ها هستند؛ و از اینجا میزان خطرناک بودن توهما و گزافه‌گویی‌هایی را درک می‌کنیم که تبدیل به اعتقاد و دین مردم شده است.

اما آنچه شیخ طبرسی توانسته است از قیام فرزندان امام علیه السلام درک کند، از اطمینان و

۱ - در نامه امام صادق علیه السلام به مفضل بن عمر آمده است: «... سپس به تو خبر می‌دهم که دین و اصل دین، یک مرد است؛ و آن مرد، همان یقین است و همان ایمان است و همان امام امت و اهل زمانش است؛ پس هرکس او را شناخت خدا و دینش را شناخته، و هرکس او را انکار کرد خدا و دینش را انکار کرده است؛ و هرکس او را نشناسد، خدا و دینش را نشناخته است؛ و بدون آن امام، خدا و دین و حدود و شریعی شناخته نمی‌شود؛ این چنین جریان یافت که شناخت این مردان...» بصائر الدرجات، صفار: ص ۵۷۳، باب شرح امور پیامبر و ائمه علیهم السلام.

قطع و یقین او ناشی می‌شود. وی می‌گوید:

«... و اما درباره فرزندان صاحب‌الزمان (علیهم‌السلام) روایاتی از ائمه (علیهم‌السلام) وارد شده است که می‌فرمایند برای ایشان (علیهم‌السلام) فرزندی متولد می‌شوند؛ و ناممکن نیست ایشان (علیهم‌السلام) در این زمان خانواده و فرزند داشته باشد، و می‌تواند بعد از خروج وی (علیهم‌السلام) و در روزهای دولتش باشد؛ و برای هیچ‌کدام از این‌ها قطعیتی وجود ندارد؛ و خدا دانایتر است.»^۱

می‌گوییم: در هر دو حالت، یقین حاصل کردن بر وجود فرزندان امام مهدی (علیهم‌السلام) قبل از خروجش ناممکن نیست، بلکه امکان‌پذیر است؛ و ما محقق‌شدن آن را در محل خودش اثبات خواهیم کرد؛ و از طریق کلام شیخ طوسی روشن می‌شود امام مهدی (علیهم‌السلام) همان مهدی بدون نسل و فرزند نیست.

همچنین شیخ مفید درباره قیام فرزندان امام مهدی (علیهم‌السلام) یقین و اطمینانی نمی‌بیند، و اینکه امام مهدی (علیهم‌السلام) آخرین امامان باشد بر دیدگاه او غلبه دارد، و اعتقاد دارد بعد از ایشان (علیهم‌السلام) قیامت برپا می‌شود؛ زیرا او به رجعت اعتقاد ندارد. بنابراین او نه به اعتقاد به مهدیون بعد از امام مهدی (علیهم‌السلام) هدایت شده است، و نه به رجعت.

پیش‌تر گفتیم به‌دلیل پریشانی فهم مستقل از تقریرات معصومین و ناتوانی در ایجاد هماهنگی میان متون، بسیاری از علما در تنگنا و تردید در قطعیت وجود مهدیون، یا عدم وجود آن‌ها گرفتار شدند، و اینکه آیا آن‌ها جانشینان امام مهدی (علیهم‌السلام) در حکمرانی پس از ایشان (علیهم‌السلام) هستند یا خیر، و حتی برخی از آن‌ها وجود آن‌ها را به‌طور قطعی انکار کرده‌اند. در پاسخ به پرسشی که از شیخ علی کورانی درباره رجعت پرسیده شده است، او می‌گوید:

«... رجعت با وفات امام (صلوات الله و سلامه) علیه شروع می‌شود و امام حسین (علیهم‌السلام) بازمی‌گردد و او را غسل می‌دهد و بر او نماز می‌خواند ... و پس از ایشان (علیهم‌السلام) حکومت

می‌کند تا آنکه پیر می‌شود، و در آرامگاهش به خاک سپرده می‌شود (صلوات خدا بر او)؛
و پس از وی (علیه السلام) دوازده تن از اولاد امام (علیه السلام) هستند...»^۱

و نیز در پاسخ به سؤال دیگری گفته است:

«... کسانی که پس از امام (سلام الله علیه) حکومت می‌کنند دوازده مهدی

هستند.»^۲

و روشن می‌شود منظور او از دوازده تن از اولاد امام، همان دوازده مهدی است.

شیخ کورانی در یک پارادوکس قرار گرفته است: یا قائل به خروج امام حسین (علیه السلام) شود تا امام مهدی (علیه السلام) را غسل دهد و در نتیجه نقش مهدیون (علیه السلام) را نفی می‌کند، زیرا متون دیگری بر نقش بلافاصله مهدیون از فرزندان مهدی (علیه السلام) پس از ایشان تأکید می‌کنند؛ یا قائل به دوازده مهدی بعد از امام مهدی (علیه السلام) شود که مخالف نظر و اعتقاد آن‌ها درباره رجعتی است که با خروج امام حسین (علیه السلام) آغاز می‌شود.

اما این گفته او: «و بعد از ایشان (علیه السلام) دوازده تن از اولاد امام (علیه السلام) هستند...» اگر منظور از «بعد از او» امام مهدی (علیه السلام) باشد، دو احتمال از نظر او مطرح شده است، و اگر منظور از آن بعد از امام حسین (علیه السلام) باشد این مغالطه و اشتباه و پرش از روی متون خواهد بود، که در مطالب قبلی گفته شد و در ادامه نیز به تفصیل گفته خواهد شد.

سید محمد شوکی در پاسخ به سؤالی که از او درباره «والیان عهد و ائمه بعد از او از فرزندان» در دعای وارد شده پرسیده شده که چه کسانی هستند «و بر ولی ات و بر والیان عهدت و امامان از فرزندان درود فرست» چنین پاسخ داده است:

۱ - برنامه خوشید پشت ابر:

<http://arabic.irib.ir/programs/item/۳۴۲۳>

۲ - قابل دسترس در:

<http://arabic.irib.ir/programs/item/۳۶۱۲>

«بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله؛ و الصلاة و السلام على رسول الله و على آل بيته الطيبين الطاهرين المعصومين.

این دعا در سیاق مجموعه‌ای از اخبار دیگری است که می‌فرمایند بعد از امام مهدی علیه السلام دوازده مهدی از فرزندان او هستند که بعد از او حکومت می‌کنند، و این عده به نظر می‌رسد دوازده مهدی هستند و همان دوازده امامی نیستند که از ما درباره‌شان عهد و پیمان گرفته شده است، و همان اهل بیته نیستند که با امام امیرالمؤمنین علیه السلام شروع می‌شود و به منتظر علیه السلام خاتمه می‌یابند. این‌ها در هر حال شخصیت‌های عالم و عارف با عناوین بزرگ از فرزندان امام مهدی علیه السلام هستند که مسیر را پس از ایشان علیه السلام کامل می‌کنند و پس از پدرشان علیه السلام بر دنیا حکومت می‌کنند. روایاتی هست که می‌فرمایند کسانی که بعد از امام منتظر علیه السلام حکومت می‌کنند ائمه معصوم در رجعتشان هستند، و روایت‌هایی نیز هستند که می‌فرمایند کسانی که بعد از او علیه السلام حکومت می‌کنند دوازده تن از مهدیون هستند. شاید این تضاد این طور حل شود که این اولاد گرامی بعد از امام مهدی علیه السلام و قبل از رجعت بر جهان حکومت می‌کنند؛ و طبیعتاً از جمله کسانی هستند که همراه با امام مهدی (سلام الله علیه) رجعت می‌کنند. به همین دلیل گفته شده است رجعت صغرا و رجعت کبرا وجود دارد. کسانی هستند که به‌طور مستقیم همراه با امام علیه السلام در زمان ظهورش باز می‌گردند نه در رجعت دیگری که در آن ائمه علیه السلام باز می‌گردند. آن‌ها قبل از این دوره، یعنی قبل از رجعت بزرگ که در آن ائمه حکومت می‌کنند، حکمرانی می‌کنند. آن‌ها در این دوره به‌صورت ممتد بعد از امام مهدی علیه السلام حکومت می‌کنند. در این دوره فرزندان او یعنی مهدیون حکومت می‌کنند که ائمه هم هستند ولی نه به همان معنای خاصی که برای اهل بیت علیه السلام می‌شناسیم. آن‌ها پیشوایان امت و رهبران جامعه و حاکمان بر زمین بعد از امام مهدی علیه السلام هستند؛ و خداوند به آن داناست.»^۱

رجعت یعنی بازگشت دولت در زمان قیام امام مهدی علیه السلام

بیشتر علمای شیعه برای رجعت هنگام قیام قائم علیه السلام در آخرالزمان دلیل آورده‌اند و آن را مقطع زمانی پایانی این دنیا قبل از رجعت برشمرده‌اند. استدلال آن‌ها برای این معنا از طریق آیات قرآنی زیر بوده است:

حق تعالی می‌فرماید: ﴿إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ﴾^۱ (بهراستی ما فرستادگان خود و کسانی را که ایمان آوردند در زندگی دنیا و روزی که گواهان برپای می‌ایستند یاری می‌کنیم).

و نیز می‌فرماید: ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾^۲ (خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند وعده داده است که حتماً آنان را در این سرزمین جانشین قرار دهد؛ همان گونه که کسانی را که پیش از آنان بودند جانشین گرداند، و آن دینی را که برایشان پسندیده است برایشان مستقر کند، و بیمشان را به ایمنی مبدل گرداند، [تا] مرا عبادت کنند و چیزی را با من شریک نگردانند، و هرکس پس از آن به کفر گراید؛ آنان‌اند که نافرمان‌اند).

و حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ﴾^۳ (و ما می‌خواهیم بر کسانی که در زمین به ناتوانی و زبونی گرفته شده بودند متّ نهیم و آنان را پیشوایان گردانیم، و آنان را وارث [زمین] کنیم).

۱ - غافر: ۵۱.

۲ - نور: ۵۵.

۳ - قصص: ۵.

آن‌ها همان‌طور که در فصل اول بیان کردیم گفتند: این آیات فقط به رجعت دلالت می‌کنند؛ و اعتقاد دارند رجعت، در زمان قائم رخ می‌دهد و بازگشت ائمه علیهم‌السلام بلافاصله پس از امام مهدی علیه‌السلام با رجعت امام حسین علیه‌السلام آغاز می‌شود و رجعت آن‌ها علیهم‌السلام تمثیلگر امتداد دولت امام مهدی علیه‌السلام و حکومت ایشان علیهم‌السلام است؛ حتی اگر برخی از آن‌ها مثل حر عاملی به صراحت آن را به‌عنوان «دولت دوم» نامیده باشد، ولی به دلیل عدم شفافیت دیدگاهش، عملاً معنای چندانی ندارد؛ زیرا او این نام‌گذاری را با دو احتمال پیش کشیده است؛ ولی برخی از آن‌ها آن را مقدمه دولت آل محمد علیهم‌السلام می‌دانند که در رجعت محقق می‌شود، و آن‌طور که می‌گویند در نظر گرفتن روز قائم یا دولت امام مهدی (به‌عنوان) مقدمه و متمم دولت ائمه علیهم‌السلام در رجعت، یکی بودن این دو روز را لازم می‌گرداند، و این منافی مطالبی است که درباره روزهای سه‌گانه گفته شد و اینکه رجعت، روز دیگری مستقل از روز قائم و دولت مبارکش است. این تعارضی که آن‌ها فرض گرفته‌اند با اثبات وجود گروه دوم از ائمه از فرزندان امام مهدی علیه‌السلام رفع می‌شود، که اثبات آن در ادامه خواهد آمد.

می‌گوییم: وقتی هیچ‌کدام از آن‌ها نمی‌تواند دلیل قطعی برای نفی وجود مهدیون علیهم‌السلام ارائه دهد پس مهدیون دست‌کم در محدوده ممکنات قرار می‌گیرند، و هر موضوع عقیدتی اگر دلیل قطعی برایش ارائه شود پذیرفته می‌شود، وگرنه شایسته‌تر است در محدوده خودش باقی گذاشته شود؛ و این طرز برخورد، سالم‌تر و شایسته‌تر است.

شریف مرتضی در پاسخ به سؤال‌کننده‌ای از «ری» که درباره حقیقت رجعت از او سؤال کرده و گفته بود عده اندکی از امامیه تصور می‌کنند رجعت، بازگشت دولت آن‌ها در ایام قائم علیه‌السلام است، بدون آنکه بدن‌هایشان بازگردد می‌گوید:

«اما کسانی که رجعت را این‌گونه تأویل کنند که معنای آن بازگشت دولت، بدون بازگشت شخصیت‌ها و زنده کردن اموات است، این‌ها قومی از شیعه هستند که وقتی از تفسیر رجعت ناتوان شدند چنین تفسیری ارائه کردند، و این فهم از ناحیه ایشان، نادرست

است...»^۱

اما حر عاملی گفته است:

«اینکه پس از دولت مهدی علیه السلام، دولتی نیست، اصلی است که با رجعت تضادی ندارد؛ زیرا رجعت، دولت دوم است، و می‌تواند چهل روز فاصله میان دو دولت وجود داشته باشد.»^۲

و این چهل روز مدنظر حر عاملی،^۳ بر اساس روایاتی است که می‌فرمایند مهدی نمی‌میرد مگر چهل روز قبل از قیامت، که مدت رجعت است؛ و این سخنی عجیب درباره روایاتی است که از ائمه در ذکر احوال رجعت و طول دوره حکومت ائمه رجعت‌کننده علیهم السلام ذکر شده است که بعضی از آن‌ها را آورده‌ایم.

او می‌گوید:

«منظور از اینکه این چهل روز، مدت رجعت است، اشاره‌ای به کم‌بودن آن در مقایسه با زمان پیدایش نخستین و جاودانگی در بهشت یا آتش است...»^۴

و با چشم‌پوشی از منظور وی از «پیدایش نخستین و مسئله جاودانگی» به نظر می‌رسد

۱ - رسائل الشریف المرتضی: ج ۱ ص ۱۲۵ و ۱۲۶.

۲ - الايقاظ من الهجعة في البرهان على الرجعة، حر عاملی: ص ۴۰۱.

۳ - «و بیشتر روایات بیان می‌کنند ایشان علیه السلام از دنیا نمی‌رود مگر چهل روز قبل از قیامت، که در آن زمان، هرج و مرج می‌شود، و علامت خروج مردگان و قیام ساعت برای حساب جزا رخ می‌دهد؛ و خدا داناتر است.» بحار الانوار، مجلسی: ج ۵۳ ص ۱۴۵.

«و بیشتر روایات بیان می‌کنند ایشان علیه السلام از دنیا نمی‌رود مگر چهل روز قبل از قیامت، که در آن زمان، هرج و مرج می‌شود، و علامت خروج مردگان و قیام ساعت برای حساب جزا رخ می‌دهد؛ و خداوند رساننده صواب و درستی است، و بازگشت و فرجام به‌سوی اوست...» صراط المستقیم، عاملی: ج ۲ ص ۲۴۵، تصحیح و تحقیق و تعلیق: محمد باقر بهبودی، کتابخانه رضوی، چاپخانه حیدری.

۴ - الايقاظ من الهجعة في البرهان على الرجعة، حر عاملی: ص ۴۰۱.

کلام او ناشی از نیاز شدیدش به پر کردن خلأ شناختی حاصل شده از نادانی‌اش دربارهٔ واقعیت رجعت، و تفاوت بین رجعت با ظهور مقدس و قیام دولت مبارک مهدوی باشد. اگر انسان حدود خود را بشناسد این ایرادی برایش محسوب نمی‌شود؛ زیرا همان طور که قبلاً بیان کردیم توضیح این خلأ باید به کسی واگذار شود که حقیقت آن را با حق و حقیقت خودش پر کند؛ یعنی به معصوم علیه السلام واگذار شود.

در حقیقت اگر فهم درستی از دولت امام مهدی علیه السلام و لوازم و مقتضیانش محقق شود عملاً بعد از دولت امام مهدی علیه السلام، در عالم او - که عالم دنیاست - دولت دیگری یافت نمی‌شود؛ زیرا دولت منتظر، ناگزیر باید مدت‌زمان لازم را سپری کند تا اهدافش برای بسط و گسترش عدالت و انتشار توحید در زمین محقق، و برنامه‌ریزی آن در رساندن خلق به مراتب بلند ترقی، کامل شود؛ و وقتی ما دربارهٔ برپایی دولتی سخن می‌گوییم که ختم‌کنندهٔ دولت‌هاست ناگزیر باید با تسلسلی طبیعی پیاده شود تا دولت‌های باطلی را که قبل از آن بوده است مجازات نماید.^۱

ابن متوکل، از علی، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از کسی که شنیده است روایت کرده است که از اباعبدالله علیه السلام می‌فرمود: «هر کدام از مردم دولتی دارد که چشم‌انتظارش است؛ و دولت ما در آخر روزگار ظاهر می‌شود.»^۲

کلام اباعبدالله صادق علیه السلام درصدد معرفی دولت در انتهای روزگار است؛ و به آن صورتی که عده‌ای برداشت کرده‌اند چیزی نیست که به دولت دوم اشاره کند؛ و این دولت مورد

۱ - احمد بن محمد بن سعید برای ما نقل کرد: علی بن حسن گفت: محمد بن عبدالله، از محمد بن ابوعمیر، از هشام بن سالم، از اباعبدالله علیه السلام روایت کرد، فرمود: «این امر محقق نخواهد شد تا اینکه هیچ گروهی از مردم باقی نماند مگر اینکه بر مردم حکومت کرده باشد؛ تا کسی نگوید اگر ما حکومت کرده بودیم قطعاً عدالت می‌ورزیدیم.

سپس قائم به حق و عدل قیام می‌کند.» (غیبت، نعمانی: ص ۲۸۲؛ بحارالانوار، مجلسی: ج ۵۲ ص ۲۴۴)

۲ - بحارالانوار، مجلسی: ج ۵۱ ص ۱۴۳.

انتظار، دولت امام مهدی علیه السلام است، و مانعی نیست این دولت به همه آن‌ها نسبت داده شود؛ زیرا این دولت، آرمان و برنامه آن‌ها بوده که همان طرح و برنامه آسمان است؛ هرچند خودشان در آن حاضر نباشند؛ و قبلاً بیان کردیم این دولت به دست مهدی این امت محقق می‌شود:

از اباجعفر علیه السلام در حدیثی از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است، فرمود: «من تقسیم‌کننده بهشت و دوزخ هستم ... من صاحب کزت‌ها (برگشت‌ها) و دولت دولت‌ها هستم؛ من صاحب عصا و داغ و درفش هستم، و من آن جنبنده‌ای هستم که با مردم سخن می‌گوید.»^۱

و از سلمان فارسی روایت شده است که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «من صاحب درفش هستم، من فاروق اعظم هستم، من صاحب بازگشت‌ها، و دولت دولت‌ها هستم.»^۲

این کسی که فرموده است: «من صاحب بازگشت‌ها و دولت دولت‌ها و صاحب دولت عدل هستم» این مطلب را نیز گفته است: «من صاحب عصا و داغ و درفش هستم، و من آن جنبنده‌ای هستم که با مردم سخن می‌گوید» و ما اثبات کردیم این صفات اگرچه توسط امیرالمؤمنین علیه السلام گفته شده، اما به مردی از آل محمد علیهم السلام نسبت داده می‌شود که قبل از امام مهدی علیه السلام خروج می‌کند، و امیرالمؤمنین علیه السلام خودش به آن تصریح کرده و فرموده است که مردی از [نسل] من چنین می‌کند.^۳

۱ - بحارالانوار، مجلسی: ج ۲۵ ص ۳۵۳؛ حسن بن سلیمان حلی: ص ۱۴۹ و ۴۷۸.

۲ - بحارالانوار، مجلسی: ج ۵۳ ص ۱۱۹.

۳ - ابن ولید، از احمد بن محمد، از عثمان بن عیسی، از صالح بن میثم، از عبایه اسدی نقل کرده است، گفت: از امیرالمؤمنین علیه السلام در حالی که تکیه داده بود و من بالای سرش ایستاده بودم شنیدم که می‌فرمود: «در مصر منبری بنا می‌کنم، و ساختمان‌های سنگی دمشق را یک به یک ویران خواهم نمود، و یهود و نصارا را از همه سرزمین‌های عرب بیرون خواهم راند و عرب را با این عصای خود هدایت خواهم کرد.» عبایه می‌گوید: به آن حضرت عرض کردم: ای امیرالمؤمنین! گویی شما خبر می‌دهی بعد از مردن بار دیگر زنده خواهید شد؟ حضرت فرمود: «هیئات،

پس این دولت، دولتی در نقطهٔ مقابل دولت‌های قبل از آن است، با این تفاوت که قوانین و تشکیلات، از جمله تشکیلات اقتصادی و اجتماعی و سیاسی که آن را پیش می‌برد بر اساس قانون الهی است؛ زیرا رهبر و مجری قوانینش مردی الهی است؛ پس نیازمند تلاش‌های فراوان و مدت زمان کافی است تا مراحل تأسیس و قیام دولت عدل و مستحکم و عملی کردن نظام الهی جایگزین نظام ابداعی - که بر مسیر امت‌ها و ملت‌ها هیمنه داشته و با حکومت طاغوتیان نمایان شده است - پیاده شود؛ و تمامی این‌ها به‌وسیلهٔ فقط یک فرد مثل امام مهدی (علیه السلام) صورت نمی‌پذیرد؛ زیرا عمر شریف ایشان (علیه السلام) بعد از قیام، به‌عنوان بخشی از عمر دولت مبارک مهدوی، کوتاه است، و بر اساس روایاتی که مورد تأیید علماست حکومت ایشان (علیه السلام) تنها بالغ بر چند سال می‌شود و از نوزده سال فراتر نمی‌رود، و این با مفهوم دولت و طرح و برنامهٔ بزرگ آن، هم‌خوانی ندارد؛ و به همین دلیل حکومت دوازده مهدی پس از ایشان (علیه السلام) با این مقتضیات هم‌خوانی کامل دارد.^۱

به همین دلیل بیشتر علما، از کسی که بگوید رجعت، بازگشت دولت در زمان قیام قائم (علیه السلام) است خرده گرفته‌اند؛ زیرا مفهوم قیام دولت یا بازگشت آن جز با بازگشت خود

ای عبايه! تو به راه دیگری رفته‌ای [آن‌گونه که تو گمان کرده‌ای نیست] آنچه را گفتم، مردی از دودمانم انجام خواهد داد.» (الایقاظ من الیهجة فی البرهان علی الرجعة، حر عاملی: ص ۴۲۲؛ بحار الانوار، مجلسی: ج ۵۳ ص ۵۹؛ معانی الاخبار، صدوق: ص ۴۰۶)

- پدرم، از سعد، از برقی، از محمد بن علی کوفی، از سفیان، از فراس، از شعبی روایت کرده است، گفت: «ابن الکوا» به علی (علیه السلام) گفت: ای امیرالمؤمنین، دربارهٔ این سخن تو «شگفتی، و بسیار شگفتی بین جمادی و رجب»؟ فرمود: «وای بر تو ای اعرور! جمع پراکندگی‌ها و برانگیخته‌شدن مردگان و درو کردن کشته‌هاست، و سزای بعد از شر، و مهلکه‌های نابودکننده؛ و من و تو آنجا نیستیم.» بحار الانوار، مجلسی: ج ۵۳ ص ۵۹.

۱ - از پیامبر (صلی الله علیه و آله) روایت شده است مهدی (علیه السلام) و خیرات و فتوحاتی را که به دستان ایشان (علیه السلام) رخ می‌دهد بیان فرمود. به حضرت (علیه السلام) گفته شد: ای رسول خدا! همهٔ این‌ها را خدا برای او جمع می‌کند؟ فرمود: «بله؛ و آنچه در حیات و روزهای او نباشد در ایام ائمه از فرزندان او بعد از او خواهد بود.» شرح الاخبار، مغربی: ج ۲ ص ۴۲.

آن‌ها ﷺ محقق نخواهد شد.^۱ در اینجا دو ملاحظه مهم ما را به درنگ وامی‌دارد:

اول: رجعت هرگز به معنی بازگشت دولت در زمان قیام قائم ﷺ نبوده است؛ زیرا رجعت، یکی از روزهای خدا، و مرحله تکوینی دیگر و امتحان دیگری است؛ و این نکته‌ای است که آن را در فصل سوم روشن خواهیم کرد. اما دلیل رد این مفهوم توسط آن‌ها بر این اساس بوده است که این دولت با حضور خود آن‌ها ﷺ برپا می‌شود؛ زیرا آیاتی که بیان داشتیم و درباره رجعت تفسیر شده‌اند با صیغه جمع و بازگشت ضمیرها به آن‌ها ﷺ سخن می‌گویند:

﴿الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجَّلَهُمْ أُمَّةً﴾^۲ (کسانی که در زمین به ناتوانی و زبونی گرفته شده بودند مَّتْ نهیم و آنان را پیشوایان گردانیم)؛ همچنین: ﴿لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا﴾^۳ (حتماً آنان را در این سرزمین جانشین خواهد کرد؛ همان گونه که کسانی را که پیش از آنان بودند جانشین قرار داد؛ و آن دینی را که برایشان پسندیده است به سودشان مستقر کند، و بیمشان را به ایمنی مبدل گرداند).

دوم: برپایی دولت آن‌ها ﷺ می‌تواند در زمان قیام قائم ﷺ محقق شود و اخبار و روایات به این معنا اشاره کرده‌اند؛ پس تعارضی با اصل قیام دولت و تحقق استخلاف و تمکین وجود ندارد. اما درباره «استخلاف» (جانشینی): ائمه ﷺ در اصل- جانشین هستند، حتی اگر برای خود آن‌ها تمکین حاصل نشود. آن‌ها خلفای منصوب از طرف خداوند سبحان، و حجت‌های خداوند در زمینش هستند؛ و این همان معنای استخلاف است؛ اما تمکین دین آن‌ها وقتی محقق می‌شود که تمکین برای قائم ﷺ حاصل شود. دین آن‌ها همان دین قائم

۱ - حر عاملی می‌گوید: «با این حال عده‌ای از امامیه اخبار رجعت را به رجوع دولت و امر و نهی تفسیر کرده‌اند، بدون آنکه اشخاص بازگردند و اموات زنده شوند؛ و احادیث وارد شده در این موضوع را این چنین تفسیر کرده‌اند...»
الإيقاظ من الهجعة في البرهان على الرجعة، حر عاملی: ص ۷۶.

۲ - قصص: ۵.

۳ - نور: ۵۵.

است، و همان طور که گفته شد همان دین خدا و همان طرح و نقشهٔ خدا در زمین است؛ و وقتی یکی از آن‌ها آن را بر پا کند غرض و اهداف آن حاصل شده است، و بعید نخواهد بود جایگزین کردن ترس آن‌ها با امنیت هم محقق شود؛ زیرا ترس آن‌ها بر جان خودشان نیست، بلکه ترس آن‌ها از رساندن رسالت و برپایی دین حق در زمین است؛ و این طبیعتاً وقتی است که بپذیریم ائمه علیهم‌السلام تنها مصداق برای این آیات هستند، وگرنه کسانی که در زمین به زبونی و ناتوانی گرفته شده‌اند، و منظور از کسانی که خدا آن‌ها را امام قرار داده است، می‌تواند بر غیر از ائمهٔ دوازده‌گانه نیز منطبق شود؛ و این عده، گروه دوم هستند که قیام و استمرار دولت عدل تمکین داده شده، در زمان آن‌ها خواهد بود.

در برخی دعاها و زیارت‌ها معنی به‌دست آمدن و حاصل شدن همهٔ این مطالبات در زمان قیام قائم علیه‌السلام آمده است، به‌خصوص آنچه توجه علمایی را به خود مشغول کرده که مهم‌ترین کارکرد رجعت را انتقام از ظالمان در نظر گرفته‌اند، حتی اگر این نتیجه‌ای که در رجعت حاصل خواهد شد در ضمن مقطع زمانی و امتحان دیگری قرار بگیرد.

در دعای ندبه آمده است: «... کجاست آن که می‌خواهد برای انبیا و فرزندان انبیا انتقام بگیرد؟ کجاست آن که می‌خواهد از خون گُشتهٔ کربلا انتقام بگیرد؟...»^۱ و این از جمله وظایفی است که قائم علیه‌السلام انجامش می‌دهد و آنچه را که علمای شیعه تحققش را با بازگشت آن‌ها علیهم‌السلام شرط کرده‌اند محقق می‌کند؛ و حتی همهٔ وظایفی را که شرط محقق شدنشان را علمای طایفه، بازگشت ائمه علیهم‌السلام می‌دانند یا به آن اعتقاد دارند به انجام خواهد رساند.

در روایات آمده است قائم وقتی پشتش را به کعبه تکیه می‌دهد می‌گوید:

«... ای جماعت، بدانید هرکس بخواد به آدم و شیث بنگرد من همان آدم و شیث هستم؛ بدانید هرکس بخواد به نوح و فرزندش سام بنگرد من همان نوح و سام هستم؛

۲۳۴..... مؤسسه آموزش عالی مطالعات دینی و زبان‌شناسی - رجعت، عالم امتحان سوم

بدانید هرکس بخواهد به ابراهيم و اسماعيل بنگرد من همان ابراهيم و اسماعيل هستم؛ بدانید هرکس بخواهد به موسی و یوشع بنگرد من همان موسی و یوشع هستم؛ بدانید هرکس بخواهد به عیسی و شمعون بنگرد من همان عیسی و شمعون هستم؛ بدانید هرکس بخواهد به محمد و امیرالمؤمنین (صلوات الله علیهما) بنگرد من همان محمد ﷺ و امیرالمؤمنین (علیه السلام) هستم؛ بدانید هرکس بخواهد به حسن و حسین (علیهما السلام) بنگرد من همان حسن و حسین (علیهما السلام) هستم؛ بدانید هرکس بخواهد به ائمه از فرزندان حسین (علیه السلام) بنگرد من همان ائمه (علیهم السلام) هستم...»^۱

و شیخ مجسی چنین توضیح می‌دهد:

«سخن او که من همان آدم هستم، یعنی در علم و فضیلت و اخلاقی که با آن از آدم

پیروی می‌کنند و او را برتری می‌دهند...»^۲

و این دربردارنده این معناست که نقش خلفای خدا، پیاده‌کردن طرح و برنامه الهی و برپاکردن آن است، و ضرورتاً به این معنا نیست که منحصر به حضور خود شخصیت‌های آن‌ها باشد؛ و این همان نکته‌ای است که ما درصدد بیانش هستیم؛ اینکه رجعت، معانی دیگری دارد که فقط موقوف به فهم مقید شیعی درباره رجعت نیست؛ فهمی که میراثی سرشار از تناقضات بر جا گذاشته است.

بنابراین، پس از تمامی آنچه در این فصل تقدیم شد ما می‌توانیم بگوییم عجز و ناتوانی در رسیدن به فهمی نظام‌مند و واقعی از ظهور و رجعت بر ما لازم می‌کند با پژوهش‌ها و تقریرات علما در هر دو عنوان با احتیاط شدیدی تعامل کنیم؛ تعاملی که پرسش‌های فراوانی به همراه دارد که وقتی به ترازوی کتاب و عترت طاهر عرضه شدند در این تقریرات، پاسخ‌های درست و واقعی درباره بسیاری از اجزای مهم و پر اهمیت درباره این دو عقیده

۱ - بحارالانوار، جلسی: ج ۵۳ ص ۹.

۲ - بحارالانوار، جلسی: ج ۵۳ ص ۳۷.

پیدا نکردیم؛ بلکه میراثی آشفته و مبهم و پر از تناقضات و اعتقادات نوظهور دیدیم که کاملاً به‌دور از رویکرد تقلین بوده است.

فصل سوم:

رجعت بر اساس اعتقاد صحیح

مقدمه

این فصل - ان شاء الله - گزاره‌گویی‌هایی را که در بحث رجعت و ظهور مقدس مطرح شده‌اند - ما برخی از آن‌ها را در دو فصل قبلی دیدیم - برملا خواهد کرد تا حقایق را که در پرده ابهام بوده است آشکار کند، و این با بازگشت به رویکرد درست و سخن نهایی حجت‌های معصوم خدا علیهم‌السلام انجام خواهد شد؛ زیرا عقل‌های ناتوان و تفکرات راهی برای بیان جزئیات آن‌ها ندارند. به باور بنده روایت در بردارنده سؤال زراره از اباعبدالله علیه‌السلام درباره امور بزرگ رجعت و مشابه آن، حکم میان رویکرد حق و رویکرد علمایی است که با این معیار واضح مخالفت کرده‌اند؛ رویکرد حقی که به توضیح و شرح مسائل مربوط به رجعت و مسائل مشابه آن اختصاص دارد و سرآغاز بیان آن‌ها با قائم علیه‌السلام مرتبط است.

از زراره نقل شده است، گفت: از اباعبدالله علیه‌السلام درباره این امور عظیم از رجعت و مشابه آن پرسیدم؛ ایشان علیه‌السلام فرمود: «این چیزی که درباره‌اش می‌پرسی هنوز زمانش فرانسیده است. خداوند عزوجل فرموده است: ﴿بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ﴾ (بلکه چیزی را دروغ شمردند که به علم آن احاطه نداشتند و هنوز تأویل آن برایشان نیامده است).»^۱

اُئمه علیهم‌السلام از شرح و توضیح مفصل رجعت خودداری کرده‌اند، و در عین حال به ما خبر

داده‌اند ۲۵ حرف از علم به قائم علیه السلام اختصاص داده شده است و او آن را در آخرالزمان همراه با دو حرف، به صورت ۲۷ حرف منتشر خواهد کرد^۱ و این قائمی که علوم را معرفی خواهد کرد همان شخص مدنظر است و سرآغاز شرح و بیان عظیم - که مهم‌ترینشان رجعت است - به او اختصاص دارد.

پس مهدی یا قائم علیه السلام واسطه‌ای خواهد بود که ما را به فهم درست هدایت می‌کند و همان کسی است که به رجعت و ظهور، جایگاه درستشان را عطا خواهد کرد؛ بدون هیچ تعارض و تداخلی. ما به جهت روشنگری از تصویر حقیقی رجعت، و بیان مستقل بودنش، و توصیف خاص آن در برابر طرحی که علما با توجه که عناوینی که مطرح کرده‌اند - ارائه داده‌اند به این مفاهیم خواهیم پرداخت؛ البته با در نظر داشتن این نکته که هنوز برخی از اسرار و خفایای رجعت به ما نرسیده است که موقوف به بیان قائم علیه السلام است و در زمان خودش و بر حسب مقتضیاتش گفته خواهد شد. ما بر اساس سرفصل‌های زیر به شرح و بسط عناوین مهم رجعت خواهیم پرداخت:

۱. رجعت روزی دیگر و عالمی مستقل است.
۲. خصوصیات عالم رجعت.
۳. رجعت امتحانی دیگر است.
۴. رجعت در آسمان اول است.
۵. دو نوع رجعت هست.
۶. رجعت چگونه رخ می‌دهد؟

۱ - از اباعبدالله علیه السلام روایت شده است، فرمود: «علم ۲۷ حرف است. همه آنچه رسولان آورده‌اند دو حرف است، و مردم تا امروز جز دو حرف را نشناخته‌اند. وقتی قائم علیه السلام قیام کند ۲۵ حرف را بیرون می‌آورد و آن را در میان مردم گسترش می‌دهد و آن دو حرف را نیز به آن ضمیمه می‌کند تا ۲۷ حرف را منتشر سازد.» بحارالانوار، مجلسی: ج ۵۲ ص ۳۳۶.

۷. تکامل معرفتی در رجعت محقق می‌شود.

۸. سازگاری میان عقیده رجعت و مهدیون.

رجعت روزی دیگر و عالمی مستقل است

در ابتدای این تحقیق اشاره کردیم جهان‌های تاریکی سه تا هستند: عالم ذر، عالم دنیا، و عالم رجعت؛ و اینکه این جهان‌ها همان جهان‌های سه‌گانه امتحان هستند. آنچه در اینجا مدنظر ماست موضوع پژوهشمان یعنی عالم رجعت است. رجعت، عالمی کاملاً متفاوت از جهان ماست، و این موضوعی است که بیشتر علمای شیعه به آن تسلطی نداشته‌اند، پس درباره‌اش دچار توهماتی شدند و آن را امتداد طبیعی عالم دنیا در نظر گرفتند؛ به طوری که اینکه رجعت، عالمی دیگر یا یکی دیگر از روزهای سه‌گانه خدا باشد بر آن صدق نمی‌کند؛ ولی درست این است که رجعت، عالمی دیگر است که به طور کامل با عالم دنیا تفاوت دارد.

از منتهی حنات، از جعفر بن محمد، از پدرش علیه السلام روایت شده است، فرمود: «روزهای خدا سه تاست: روز قائم، روز رجعت، و روز قیامت.»^۱

پس روز رجعت یا روز بازگشت، اساساً روزی مستقل و جهانی مستقل است، همان طور که روز قائم و روز قیامت، دو روز مستقل هستند.

در پاسخ به سؤال آیا اساساً روایت بالا در مجزاکردن رجعت (یا بازگشت) به عنوان عالمی دیگر سودمند است؟ سید احمد الحسن علیه السلام می‌فرماید:

«بله، موضوع واضح و مشخص است؛ اینکه هر حادثه در روز خاص خود یعنی در وقت و عالم متفاوتی به وقوع می‌پیوندد: درباره روز قائم علیه السلام واضح و شناخته

۱ - معانی الاخبار، صدوق: ص ۳۶۵ و ۳۶۶؛ مختصر بصائر الدرجات، حسن بن سلیمان حلی: ص ۸۹ و ۱۴۸.

شده است که در همین زندگی جسمانی که در آن زندگی می‌کنیم قرار دارد و خلاصه و ماحصل آن است؛ و می‌دانیم روز قیامت در آخرت و عالمی دیگر غیر از این عالم جسمانی است. می‌ماند روز رجعت، و تأکید می‌کنم آن، عالمی دیگر است و گرنه به آن «روز» یعنی «وقت» و «آن مستقل» در برابر زندگی جسمانی و قیامت اختصاص داده نمی‌شد؛ پس از جمله این دو نیست.»^۱

برای تأکید بر اینکه رجعت، روزی دیگر و عالمی مستقل دیگری است ملاحظه می‌کنیم ویژگی‌هایی که در متون برای آن بیان شده است با ویژگی‌ها و قوانین این جهان تفاوت دارد؛ به همین دلیل مبحث بعدی را به برخی از این ویژگی‌ها اختصاص داده‌ام.

ویژگی‌های عالم رجعت

گفتیم رجعت، جهانی دیگر غیر از جهان دنیاست، و این یعنی تابع نظام تکوینی متفاوتی است، و بسیاری از وقایع و حوادثی که در روایات اهل بیت علیهم‌السلام بیان شده‌اند ما را راهنمایی کرده‌اند به اینکه رجعت با خصوصیات متمایز می‌شود که به هیچ شکلی ممکن نیست عالم دنیا در چهارچوب آن قرار بگیرد؛ از جمله:

اول: زمینی که حوادث رجعت در آن اتفاق می‌افتد

بیشتر قائلین به رجعت بنا به دلایل متعدد گمان کرده‌اند رجعت در این دنیا اتفاق می‌افتد، از جمله اینکه آن‌ها گمان کرده‌اند رجعت روی همین زمین جسمانی اتفاق می‌افتد؛ ولی خصوصیات وجود دارند که با این تصور، هم‌خوانی ندارند. هر چیزی، تجلی و صورتی در عالم ملکوت دارد، که عالمی حقیقی است و خصوصیات و لوازم خود را دارد:

از جعفر بن محمد، از پدرش، از جدش علیه‌السلام روایت شده است، فرمود: «به‌راستی در

عرش، تمثال همه چیزهایی که خداوند از خشکی و دریا آفرید وجود دارد؛ و این تأویل فرمایش حق تعالی است: ﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ﴾^۱ (و هیچ چیزی نیست مگر آنکه خزاینش نزد ماست).^۲

از ابوالعباس، از اباعبدالله علیه السلام روایت شده است، گفت: از ایشان درباره فرمایش خداوند ﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا﴾ (و [خدا] همه نامها را به آدم آموخت) پرسیدم که چه چیزی به او تعلیم داد؟ فرمود: «... زمینها، کوهها، درهها، و بیابانها؛ و سپس به زیرانداز زیر خود نگرست و فرمود: و همین زیرانداز نیز از چیزهایی بود که به او آموخت.»^۳

در شرح این حدیث، مجلسی گفته است:

«شیخ امین الدین طبرسی رحمته الله گفته است: "و خدا نامها را به آدم آموخت" یعنی معانی نامها را آموخت؛ زیرا نامها بدون معنای بی فایده هستند، و وجهی برای تمجید فضیلتشان وجود نخواهد داشت.»^۴

و در اشاره به همین معنی، سید احمد الحسن علیه السلام فرموده است:

«همه موجودات، حتی فرشی که رویش می نشینیم، تجلی و ظهور اسمهای خداوند است.»^۵

پس نام‌گذاری‌هایی که در روایات و احادیث شریف بیان شده‌اند، و حتی چیزهایی که در آیات قرآنی آمده‌اند، به همان معنایی که در محدوده تصورات ما قرار می‌گیرد نیست؛ تصوراتی که تابع احساس و ماده و تراکمی است که از خصوصیات و لازمه‌های این جهان

۱ - حجر: ۲۱.

۲ - بحارالانوار، مجلسی: ج ۵۵ ص ۳۴.

۳ - بحارالانوار، مجلسی: ج ۱۱ ص ۱۴۷.

۴ - بحارالانوار، مجلسی: ج ۱۱ ص ۱۴۶.

۵ - متشابهات، سید احمد الحسن: ج ۱ ص ۳۶.

۲۴۲..... مؤسسه آموزش عالی مطالعات دینی و زبان‌شناسی - رجعت، عالم امتحان سوم

است؛ چراکه موجودات و اشیا، صورت‌ها و هیئت‌های مثالی در جهان‌های لطیفی دارند که ماده ارتباطی به آن‌ها ندارد.

شیخ حسن‌زاده آملی در حالی که درباره وجودهای نورانی سخن می‌گوید و در گفته‌هایش اشاره‌ای به صورت‌های مختلف موجودات در هر عالمی است. می‌گوید:

«سپس در اینجا سؤالی مطرح می‌شود؛ اینکه چگونه در مجردات نورانی و ناهمگونی‌های ارسال شده در سلسله نزول طولی، کثرت محقق می‌شود؟ و آیا کثرت با دخالت ماده طبیعی محقق می‌شود، در حالی که ماده‌ای در آنجا وجود ندارد؟ پس خوب تدبر کن.»^۱

«زمین» یکی از این نام‌گذاری‌هایی است که عده بسیاری، معنای آن را فقط به همین وجود جسمانی اطلاق می‌کنند، و این با برخی شواهد قرآنی و روایی تعارض دارد:

از اباعبدالله علیه السلام روایت شده است، فرمود: «در پشت این زمین شما، زمین سفیدی هست که نور این زمین از آن است...»^۲

از ابن عباس روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند متعال زمین سفیدی دارد که مسیر حرکت خورشید در آن، سی روز است...»^۳

به همین دلیل وقتی شیخ سند برای رجعت امام علی علیه السلام در روایت زیر توضیح می‌دهد:

از ابوجعفر علیه السلام روایت شده است، فرمود: «علی علیه السلام در زمین بازگشتی با حسین علیه السلام

۱ - علامه حسن‌زاده آملی، قابل دسترس در:

<http://erfanvahekmat.com/>

۲ - بحارالانوار، مجلسی: ج ۵۴ ص ۳۲۹.

۳ - الجامع لاحکام القرآن، قرطبی: ج ۱۰ ص ۸۰، تحقیق: احمد البدونی و ابراهیم اطفیش، دارالکتب المصریة، قاهره، چاپ سوم، ۱۳۸۴ق/ ۱۹۶۴م.

دارد....»^۱

می‌گوید:

«و تعبیر "به زمین"^۲ دلالت دارد به اینکه برزخ، نوعی علو و بالا رفتن از زمین، و رجعت، نوعی بازگشت و فرود آمدن به زمین است.»^۳

از آنجا که او تصور می‌کند منظور از «زمین» همین زمین است، بنابراین از «علو برزخی» به این صورت تعبیر می‌کند که «علو و رفعت مکانی» است و به این ترتیب در رجعت، بازگشت و هبوط به همین زمین خواهد بود؛ زیرا او تصور نمی‌کند زمین، صورت و تجلی دیگری داشته باشد. رجعت روی این زمین نیست، بلکه در تجلی دیگر آن است، و این نکته در کلام امام صادق (علیه السلام) روشن است:

از ولید بن صبیح، از اباعبدالله (علیه السلام) روایت شده است، گفت: روزی به محضر ایشان وارد شدم. لباسی را به من داد و فرمود: «ای ولید، این لباس را تا کن.» پس در حضورش برخاستم. اباعبدالله (علیه السلام) فرمود: «خدا "معلی بن خنیس" را رحمت کند.» گمان کردم ایشان ایستادن مرا در حضور خودش تشبیه کرده است. سپس به من فرمود: «أف بر دنیا! اف بر دنیا! دنیا خانهٔ بلاست که خدا در آن دشمن را بر دوستش مسلط کرد و بعد از دنیا خانه‌ای هست که این چنین نیست.» گفتم: فدایت شوم، آن خانه کجاست؟ فرمود: «همین جاست.» و با دستش به زمین اشاره کرد.^۴

حق تعالی می‌فرماید: ﴿يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ﴾^۵ (روزی که زمین به غیر این

۱ - مختصر بصائر الدرجات، صفار: ص ۱۲۱ ح ۹۹.

۲ - در اصل روایت «در زمین» بوده ولی شیخ سند عبارت «به زمین» را نوشته است.

۳ - رجعت از ظهور تا معاد، شیخ محمد سند: ص ۵۸.

۴ - کافی، کلینی: ج ۸ ص ۳۰۳؛ مختصر بصائر الدرجات، حسن بن سلیمان حلی: ص ۱۶۷.

۵ - ابراهیم: ۴۸.

زمین مبدل گردد).

کمترین چیزی که ظاهر این آیه به آن اشاره می‌کند - که به‌طور کامل با توصیف امام صادق (علیه السلام) موافق است - این نکته است که رجعت در زمین است، ولی در غیر از این زمین؛ و از این، دو نکته آشکار می‌شود:

۱. این آیه درباره «روز» معینی سخن می‌گوید که در آن، «زمین» تبدیل می‌شود و این همان مستقل بودن آن را می‌رساند که ما ثابت کردیم. روز قائم، روز رجعت، و روز قیامت، روزهای سه‌گانه خدا هستند، و مشخص شد آن‌ها مستقل هستند و هر کدام خصوصیات خودشان را دارند. پس رجعت، یک روز مستقل است.
۲. «زمین» یک اسم است که به این زمین جسمانی اطلاق می‌شود؛ و در عالم رجعت نیز بر تجلی دیگری غیر از آن اطلاق می‌شود.

پس کلام امام صادق (علیه السلام) «و بعد از دنیا خانه‌ای هست که این چنین نیست» و سپس ایشان (علیه السلام) به همین زمین اشاره می‌فرماید، نشانه‌ای روشن و آشکار بر فهمی است که تقدیم کردیم؛ اینکه زمین، تجلی دیگری دارد که رجعت روی آن خواهد بود؛ و این همان نکته‌ای است که سید احمد الحسن (علیه السلام) بر آن تأکید کرده است:

«...زمین تجلی‌هایی در همه آسمان دنیا دارد که تا آسمان اول - که رجعت در آن خواهد بود - کشیده می‌شود؛ پس رجعت نیز در زمین است هرچند در تجلی دیگری از زمین غیر از همین زمینی که ما در این عالم جسمانی بر آن زندگی می‌کنیم.»^۱

دوم: زمان در عالم رجعت

نظریه انفجار بزرگ برای ما تصویری را ارائه کرده است که از نقطه آغاز این کیهان جسمانی شروع می‌شود، یعنی از نقطه‌ای که در آن، نظریه نسبیت عام اینشتین طبق مدل‌های فریدمن^۱ فرومی‌ریزد. نظریه‌ای که به ما می‌گوید فاصله میان کهکشان‌ها در ابتدای کیهان، صفر بوده است؛ و این نقطه، تکینگی (singularity) نامیده می‌شود؛ زیرا حجم کیهان صفر، و چگالی‌اش بی‌نهایت بود.^۲

«تایسون و اسمیت»^۳ در کتاب «آغازها» گفته است:

«از حدود ۱۴ میلیارد سال پیش در ابتدای زمان، کیهان شناخته‌شده با تمام فضا و همه ماده و انرژی‌اش مساحتی به اندازه سرب یک سوزن را اشغال کرده بود، و دمای کیهان بی‌نهایت بالا بود؛ و حتی نیروهای اصلی طبیعت که به طور کلی کیهان را توصیف می‌کنند در نیروی یکتای یگانه‌ای درهم آمیخته بود؛ هنگامی که کیهان در دمای بسیار بالای 10^{30} درجه بود و فقط 10^{-43} ثانیه از عمرش گذشته بود، و این زمانی است که تمامی نظریه‌های ماده و فضا معانی خود را از دست می‌دهند.»^۴

بنابراین ما درباره سرآغاز کیهان جسمانی مان سخن می‌گوییم که با بازگشت به آن نقطه، بازخوانی و محاسبه شده است، و همان طور که سید احمدالحسن می‌فرماید:

«شناخت ما از مراحل آغازین هستی، از طریق مراجعه به گذشته و تاریخ کهن به همراه داده‌هایی که امروزه از مشاهدات و مقایسه‌ها به دست آورده‌ایم، و با استفاده از ابزار معادلات و قوانین ثابت‌شده ماده از قبیل معادله اینشتین، نظریه نسبیت خاص و عام او، و نظریه کوانتومی پلانک شکل می‌گیرد. بسیاری از آنچه

۱ - الکساندر فریدمن: فیزیک دان و ریاضی‌دان کیهان‌شناس روس تبار شوروی سابق.

۲ - مراجعه کنید به: کتاب توهم بی‌خدایی، سید احمدالحسن: ص ۴۸۸ و ۴۸۹.

۳ - نیل دگراس تایسون: فیزیک‌دان اخترشناس آمریکایی. دونالد گولد اسمیت: ستاره‌شناس آمریکایی.

۴ - تایسون و اسمیت، آغازها: ص ۱۷، ترجمه: محمد فتحی خضر، چاپ اول، ۲۰۱۴، ترجمه و نشر کلمات ۲۰۱۲، قاهره.

کیهان‌شناسان و دانشمندان فیزیک نظری در مدل استاندارد و نظریه انفجار بزرگ و سرنوشت جهان به‌ویژه در دقایق ابتدایی آن مطرح کرده‌اند. بر اندازه‌گیری‌های دقیقی از آنچه هستی اکنون در بر گرفته است، مبتنی است...»^۱

نهایت چیزی که بنده می‌خواهم در اینجا توضیح بدهم این است که این کیهان عظیم جسمانی با همه کیهکشان‌ها و خوشه‌های کیهکسانی‌اش در ابتدا از نقطه‌ای آغاز شده است که می‌توان آن را با فرآیندی اندازه‌گیری کرد که دورترین نقطه ممکن را که در کسری از نخستین ثانیه انفجار بزرگ به‌نام زمان پلانک^۲ بوده است نشان می‌دهد. این نقطه، تحت سیطره قوانین فیزیکی خاصی است که در آن بُعد زمان، بُعد چهارم [مکانی] است، و لحظه پیش از آن، یا لحظه قبل از زمان پلانک ساخته‌شده نیست؛ زیرا قوانین فیزیک و قوانین دیگر در آن نقطه کارکردی ندارند و نمی‌توانند توضیحی علمی برای آن ارائه دهند.

واینبرگ^۳ می‌گوید:

«ما به‌هیچ‌وجه دانش کافی درباره ماهیت کوانتومی گرانش، حتی به‌اندازه یک تخمین هوشمندانه برای تاریخ جهان در پیش از این زمان نداریم. ما می‌توانیم تنها به این صورت که دمای 10^{32} کلوین چیزی در حدود 10^{43} ثانیه پس از شروع اتفاق افتاده است برآوردی داشته باشیم؛ اما واقعاً معلوم نیست چنین برآوردی، اصلاً معنایی داشته

۱ - توهم بی‌خدایی، سید احمدالحسن: ص ۵۰۴.

۲ - زمان پلانک: دوره زمانی است که از 10^{-43} به توان منفی 43 ثانیه تا ده به توان منفی 35 ثانیه بعد از انفجار بزرگ ادامه دارد، و دما در این دوره، از 10^{-43} به توان 32 کلوین تا 10^{-35} به توان 27 کلوین بوده است.

10^{-35} به توان منفی 43 ثانیه، به‌عنوان دوره زمانی پلانک شناخته می‌شود و در این لحظه، نیروی جاذبه از نیروهای سه‌گانه دیگر (یعنی نیروی الکترومغناطیسی) جدا می‌شود؛ و فرض بر این است که نظریه کاملی برای «جاذبه کوانتومی» مثل نظریه «آبر ریسمان‌ها» بتواند تمام این رخدادهای اولیه و نوپا را توضیح دهد؛ ولی توضیحاتی که نظریه ریسمان‌ها ارائه می‌دهد هنوز محدود است، به‌گونه‌ای که قطر کیهان را در این لحظه از عمرش، 10^{-35} به توان منفی 35 - که طول پلانک نامیده می‌شود - تعیین می‌کند.

۳ - فیزیک‌دان آمریکایی برنده جایزه نوبل فیزیک در سال ۱۹۷۹.

باشد؛ بنابراین اگر تمام حجاب‌ها برداشته شود باز در دمای ۱۰^{۳۲} کلوین یک حجاب باقی می‌ماند که جلوی دید ما را برای مشاهدهٔ زمان‌های نخستین می‌گیرد.»^۱

پس وقتی سرآغاز کیهان جسمانی ما خارج از بُعد زمانی شناخته شده برای ماست چگونه می‌توانیم جهان‌های دیگری را که از ادراک ما پنهان هستند تصور کنیم؛ یعنی حواس ما که در سیطرهٔ سنجش‌های ما هستند و در چهارچوب ویژگی‌ها و خصیصه‌های این دنیا مثل سرعت و زمان و مکان- تفسیر مادی واضحی از کیهان و وجودمان در جهان ارائه می‌دهند، به این جهان‌ها دسترسی ندارند؛ چراکه خارج از این نظام قابل دسترس برای حواس ما قرار دارند.

مقایسه‌ای ساده میان حرکات زمان‌ها و ماهیت اجسام در جهان زمینی‌مان، با زمان‌ها و عمرها در جهان‌های دیگر که توصیفشان در اخبار به ما رسیده است، می‌تواند اختلاف و تفاوت ماهیت این عالم جسمانی را با دیگر جهان‌های بالاتر برای ما توضیح دهد.

از این رو ما به تفصیل چندانی نیاز نداریم تا به این واقعیت برسیم که می‌گویید زمان در عالم رجعت به‌طور کامل با زمان در جهان کنونی ما متفاوت است. اگر با توجه به روایتی که برخی احوال رجعت را توصیف می‌کند مدت‌زمانی را که رسول خدا ﷺ و امیرالمؤمنین ﷺ حکومت می‌کنند مقایسه کنیم، همین کافی خواهد بود تا ما را در برابر حقیقتی با این معنا قرار دهد:

از اباعبدالله ﷺ روایت شده است که هنگامی که از ایشان از روزی پرسیده شد که حق تعالی در قرآن درباره‌اش چنین فرموده است: ﴿فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ﴾ (در روزی که مقدارش پنجاه هزار سال است) فرمود: «روز کَرْت (بازگشت) رسول خدا ﷺ است. سلطنت وی ﷺ در بازگشتش، پنجاه هزار سال است، و امیرالمؤمنین ﷺ در بازگشت

۱ - نخستین سه دقیقه از عمر جهان، واینبرگ: ص ۱۶۲ تا ۱۶۴، ترجمه: محمد وائل الأتاسی، الدار المتحدّه، دمشق، ۱۹۸۶ م.

خود چهل و چهار هزار سال حکومت می‌کند.»^۱

حال چگونه می‌توانیم این عمرها و زمان‌های بسیار طولانی را طبق نظامی که دست‌کم سیاره ما بر اساس آن حرکت می‌کند تصور کنیم؟!^۲ پس مدت حکمرانی امیرالمؤمنین (علیه السلام) که چهل و چهار هزار سال است، اگر آن را بر اساس سنجش‌های خودمان انجام دهیم این

۱ - بحار الانوار، مجلسی: ج ۵۳ ص ۱۰۴؛ مختصر بصائر الدرجات، حسن بن سلیمان حلی: ص ۱۶۷؛ الايقاظ من الهمجة في البرهان على الرجعة، حر عاملی: ص ۳۶۸.

۲ - همه پژوهش‌هایی که درباره ویژگی‌های سلول و عمر آن انجام گرفته به واقعیتی با مفاد زیر اشاره می‌کند: یک سلول عمر بیولوژیکی محدودی دارد، و در نتیجه توضیحی علمی از میانگین عمرهای شناخته‌شده در کیهان کنونی مان به ما ارائه می‌دهد، و این چیزی است که ماهیت عملکرد سلول و وظایفش آن را لازم می‌گرداند. عمر سلول از زمان نخسین تقسیم پس از باروری تخمک به وسیله اسپرم شروع می‌شود، و تا آخرین تقسیم آن تا حدی که طول تولد اجازه می‌دهد ادامه می‌یابد (تولد منطقه‌ای از زنجیره نوکلئوتیدهاست که در انتهای کروموزوم تکرار می‌شود، و از انتهای کروموزوم محافظ می‌کند تا از هم نپاشد، یا دچار هم‌جوشی با کروموزم‌های مجاور نشود) و از آنجا که هر فرایند تقسیم سلولی منجر به کوتاه‌شدن طول تولد می‌شود، طول حیات سلول محدود می‌شود.

از آنجا که اندام‌های مختلف در بدن مثل کبد، کلیه، استخوان، دستگاه تنفسی، گوارش، و دیگر اندام‌های بدن از مجموعه متنوعی از سلول‌ها تشکیل شده‌اند، و هر مجموعه وظیفه‌ای را که برایش طراحی شده است طبق نقشه ژنتیکی‌اش انجام می‌دهد. محدودیت عمر این سلول‌ها - که نهایتاً منجر به ناتوانی و عدم قابلیتش برای تقسیم‌شدن و نهایتاً مرگ آن می‌شود - به معنی محدودیت حتمی عمر این اندام‌ها خواهد بود.

در همه مراحل زندگی تا نزدیک رسیدن به انتهایش، بدن حداکثر تلاش را برای زنده ماندن به خرج می‌دهد. به عبارت دیگر بدن، نه برای مرگ، بلکه برای زندگی برنامه‌ریزی شده است؛ ولی تحت فشار سخت و شدید فرایند انتخاب طبیعی، گونه‌های زنده به جای آنکه بدنی بسازند که تا ابد باقی بماند اولویت‌هایی را برای بهره‌بردن از انتخاب طبیعی در رشد و زادوولد، یعنی برای دوام گونه، وضع کرده‌اند؛ و بر این اساس فرایند انباشت زنجیره‌وار انواع شکل‌های معیوب و ناقص مولکول‌ها و از بین بردن سلول‌ها در طول حیات، منجر به پیری می‌شود.

قابل دسترس در: تغییرات بدن با پیر شدن (Changes in the Body With Aging):

<https://www.merckmanuals.com/home/older-people-s-health>

<https://www.noonpost.org/content/۲۱۴۰۱>

<http://www.bel-arabi.com-telomere>

<https://www.syr-res.com/article/۸۴۰۴.html>

https://en.wikipedia.org/wiki/Hayflick_limit

دوره صدها نسل را شامل می‌شود و به دلیل محدودیت میانگین عمرها در زمین و حتی در بالاترین حد ممکنش- نمی‌توان پذیرفت چنین رخدادی در ضمن حدود جهان زمینی و جسمانی ما قرار بگیرد.

بنابراین باید قانون یا نظام دیگری باشد که برای ما این تفاوت زمانی بزرگ را توضیح دهد، در حالی که ما دربارهٔ روزی صحبت می‌کنیم که عدهٔ بسیاری تصور می‌کنند مقطع زمانی طبیعی از همین جهان ماست که در آن زندگی می‌کنیم و بر اساس این تصور، رجعت در ضمن جهان دنیوی فعلی قرار می‌گیرد. چاره‌ای نیست جز اینکه به همان چیزی بازگردیم که در بحث گذشته پایه‌ریزی کردیم؛ اینکه روز رجعت، روزی دیگر و جهانی دیگر خارج از مجموعهٔ کیهان جسمانی ماست.

ما به خلاصه‌ای که سید احمدالحسن رحمته‌الله در این خصوص فرموده‌اند بسنده می‌کنیم. از ایشان پرسیده شد آیا در عالم رجعت زمان به همان صورتی است که در این جهان است؟ ایشان پاسخ داد:

«زمان مثل همین زمانی که ما در این زندگی جسمانی می‌شناسیم وجود ندارد؛ اما در رجعت حوادث و سپری شدن آنی پس از آن دیگر وجود دارد، ولی به صورتی که مناسب آن جهان است؛ و از همین رو در روایتی که بیان نمودی^۱ ملاحظه می‌کنی از روزی استفاده شده که بیانگر واقعهٔ عروج ملائکه و روح برای بیان مدت‌زمان در رجعت است: ﴿تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَ الرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ

۱ - از اباعبدالله امام صادق رحمته‌الله دربارهٔ روزی که خداوند مقدار آن را در قرآن پنجاه هزار سال بیان فرموده است پرسیده شد. حضرت فرمود: «آن رجعت رسول خدا است. پس فرمانروایی او در بازگشتش ۵۰ هزار سال خواهد بود و امیرالمؤمنین در رجعتش ۴۴ هزار سال حکومت خواهد کرد.» مختصر بصائر الدرجات، حسن بن سلیمان حلی: ص

خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ ﴿١﴾ (فرشتگان و روح در روزی که مقدارش پنجاه هزار سال است
به سوی او بالا می‌روند).^۲

نکته:

محدودیت فهم ماهیت آفرینش و کیهان، به‌شکلی که علمای گروه‌های مختلف از هر طبقه و طایفه مطرح کرده‌اند توخالی بودن فهم و برداشت آن‌ها را از بُعد دیگر و تصویر حقیقی دیگر و پنهان از کیهان جسمانی و حواس مادی برملا می‌کند که بر آن سایه افکنده است. افق شناختی آن‌ها تا آنجا تنگ و محدود شده که مرزهایش در همین ابعاد مادی صرف، محبوس گردیده است، و به هر شکل منجر به بسته‌شدن پنجره‌ای شده که رو به آن جهان‌ها گشوده است؛ همان جهان‌هایی که آیات و نشانه‌های خدا به آن‌ها اشاره می‌کنند و اخبار ائمه اطهار درباره‌شان سخن گفته‌اند و همواره در گوش‌های ما طنین‌انداز شده است، و در نتیجه به باور بنده از جمله تولیدات و محصولات این میراث، یکی از اسباب و عواملی محسوب می‌شود که فضای مناسبی را برای رواج افکار و تفسیرهای صرفاً مادی‌گرایانه‌ای که می‌گویند در ورای این جهان چیزی نیست فراهم کرده است؛ و بنده اعتقاد دارم خداناباوران به‌نوعی از این رویکردها و روش‌های ناقص و قاصر برای فهم کیهان، سوءاستفاده کرده‌اند تا تفسیرهای خود را که در جهت انکار آفریننده عزوجل هستند ارائه دهند؛ تفسیرهایی که بر اساس الغای قانون علیت در سطح ناپایداری‌های کوانتومی ارائه شده‌اند و طبق نتایجی که تاکنون به دست آورده‌اند جهان هستی پر از چنین ناپایداری‌هایی است.

سید احمدالحسن (علیه السلام) در پاسخ به این پرسش که چرا خداوند ما را آفرید و ما کجا هستیم

۱ - معارج: ۴.

۲ - رجعت، سومین روز بزرگ خدا، سید احمدالحسن: ص ۳۳.

فرموده است:

«...بنابر این ما با فضا و ناپایداری‌های کوانتومی که طبق قوانین مکانیک کوانتوم یا به‌خصوص اصل عدم قطعیت در این فضا پدیدار می‌شوند روبه‌رو هستیم. باید توجه داشته باشیم اصل عدم قطعیت، هرچند بر این باور است که وجود ناپایداری‌های کوانتومی در فضا الزامی و حتمی است، ولی علت وجودی آن‌ها را بیان نمی‌کند؛ علت و سبب پدیدارشدن این ناپایداری‌ها، مجهول مانده است و مکانیک کوانتوم تلاش می‌کند به‌وسیله‌ الغای اصل علیت، از ارائه دلیل در این خصوص چشم‌پوشی کند. این در حالی است که اصل علیت در همهٔ رویدادهای درون جهان، در سطحی بالاتر از سطح کوانتوم ثابت و برقرار است. قانون علیت در هیچ رویداد کیهانی حتی یک بار هم نقض نشده، حال چگونه فرض می‌کنند این قانون در اینجا نقض شده است؟! چرا توانایی‌های ما - که قطعاً مطلق نیست - ما را به وجود داشتن این علت رهنمون نمی‌شود؟!»

به نظر من الغای علیت در واقع فرار از ارائهٔ راه‌حل است، نه یک راه‌حل. ما به‌سادگی می‌توانیم از طریق ایده‌ای که هیو اورت مطرح کرده است دلیل بیاوریم که این دلیل، همان وجود کیهان‌های دیگری است که ممکن است برخی از آن‌ها بر برخی دیگر اثرگذار باشند؛ در این صورت ناپایداری‌های کوانتومی عبارت‌اند از آثاری از جهان مجاور جهان ما یا آثار عبورکننده در بین جهان‌ها...»^۱

و در پایان می‌گوییم: برای علمای عقاید دشوار است در سایهٔ قیاس‌های متعارفشان با بُعد زمانی ارتباط برقرار کنند؛ قیاس‌هایی که تفسیرهای ارائه‌شده توسط آن‌ها از عوالم خلقت و کیهان را به بیراهه برده، و فهمی مغایر با حقیقت آن ایجاد کرده است.

سید احمدالحسن می‌فرماید:

«حقیقت آن است که وجود مخلوقات در برابر وجود خداوند سبحان، صرفاً وجودی اعتباری است. وضعیت ما شبیه وضعیت ناپایداری‌های کوانتومی در فضا است که بدن‌های ما با آن به تکاپو و نوسان می‌افتد. ما در مقابل خداوند سبحان، صرفاً عدم هستیم؛ چراکه اصولاً ما از عدم خارج نشده‌ایم؛ ما در عدم هستیم و عدممان را با خود به‌همراه داریم؛ در واقع جز خداوند سبحان چیز دیگری موجود نیست. شاید درک این عبارات برای برخی متدینین دشوار باشد، هرچند برهان آن را پیش از خودش بیان داشته‌ام. البته حقایق علمی ثابت‌شده بسیاری وجود دارد - همچون مکانیک کوانتوم و نسبیت عام - که فهم آن‌ها نیز دشوار است. آیا فهم و درک اینکه یک الکترون تنها - که یک ذرهٔ مادی است - می‌تواند در آن واحد از دو شکاف به یک صفحه وارد شود آسان است؟! یا به راحتی می‌توان این مطلب را درک کرد که زمان بُعد چهارم کیهان همانند ابعاد سه‌گانهٔ مکان است، و جرم زمین بر زمان تأثیر می‌گذارد و آن را در بافت مکانی خم می‌کند؟!»^۱

سوم: شرایط رجعت با ماهیت جهان ما سازگار نیست

برخی روایات اختصاصی رجعت، شرایطی را از رجعت به ما نشان می‌دهد که به شکل زیادی با احوال و شرایط مشابه در جهان ما یا عالم دنیا تفاوت دارد؛ به گونه‌ای که هرگز نمی‌توان برای آن‌ها توضیحی قابل قبول پیدا کنیم که از یک سو با نظم و ثوابتی که طبیعت این جهان بر اساس آن حرکت می‌کند سازگار باشد، و از سوی دیگر شواهدی در واقعیت زندگی پیدا نمی‌شود که این پدیده‌های دارای ویژگی‌های بسیار خاص را تأیید کنند. زمان‌ها، عمرها و کیفیت‌ها از محدودیت‌هایی برخوردار هستند و حتی اگر کمی هم متفاوت باشند،

از این محدودیت‌ها و قوانینی که بر آن‌ها حکم می‌راندن زیاد دور نمی‌شوند.

از اباعبدالله صادق علیه السلام در توضیح چگونگی کشته‌شدن ابلیس به دست رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز رجعت روایت شده است، فرمود: «... پس پیامبر صلی الله علیه و آله او را می‌گیرد و نیزه‌ای بین دو کتفش می‌زند که نابودی او و همهٔ پیروانش خواهد بود؛ و در آن زمان خداوند عزوجل عبادت می‌شود و برای او شریکی قرار داده نمی‌شود، و امیرالمؤمنین علیه السلام ۴۴ هزار سال حکومت می‌کند تا آنجا که از پشت مردی از شیعهٔ علی علیه السلام هزار فرزند پسر به دنیا می‌آید، در هر سال یک پسر؛ و در آن زمان با خواست خدا دو بهشت سبزه‌ام در مسجد کوفه و اطراف آن ظاهر می‌شود.»^۱

اما دربارهٔ مدت حکمرانی ۴۴ هزار سالهٔ امیرالمؤمنین علیه السلام، پیش‌تر به آن اشاره کردم؛ و اما اینکه مردی از شیعهٔ علی علیه السلام فقط هزار فرزند پسر بدون احتساب دختر- به دنیا بیاورد، این چیزی است که در ضمن قوانین جهانی که ما در آن زندگی می‌کنیم امکان‌پذیر نیست^۲ و اگر کسی همچنان بخواهد در محاسبات نادرست و مغالطه‌آمیز خود پافشاری کند و اصرار داشته باشد این پدیده‌هایی که در رجعت اتفاق می‌افتند در همین عالم دنیا که ما در آن زندگی می‌کنیم -عالمی که همهٔ موجودات مادی جسمانی متراکمش تابع نظام و قوانین آن هستند- روی خواهند داد نمی‌تواند هیچ دلیلی برای حرف خودش اقامه کند. آری، این وقایع

۱ - مختصر بصائر الدرجات، حسن بن سلیمان حلی: ص ۱۱۶ و ۱۱۷؛ بحار الانوار، مجلسی: ج ۵۳ ص ۴۳؛ الإیقاظ من ההجعة فی البرهان علی الرجعة، حر عاملی: ص ۳۶۲.

۲ - شرح محدودیت عمر انسان با توجه به حدود نظامی که سلول‌های بدن طبق آن عمل می‌کنند گفته شد، و ما دربارهٔ میانگین عمر سخن می‌گوییم که در بهترین حالت‌ها از هفتاد سال تجاوز نمی‌کند؛ پس چگونه مردی می‌تواند چنین تعداد زیادی از فرزندان پسر (هزار پسر) را متولد کند و اگر در هر سال یک پسر داشته باشد روی سخن ما دربارهٔ دست‌کم هزار سال خواهد بود! متولد کردن این تعداد فرزند برای یک مرد، با سیستم بیولوژیکی زندگی او که کارکرد اندام‌ها و دستگاه‌های مختلف بدنش را کنترل می‌کند تناسبی ندارد، و در نتیجه این سیستم بیولوژیکی حدی برای عمر می‌گذارد که بیش از صد سال نمی‌شود، البته اگر ما کاری با میانگین عمر گفته‌شده -که واقعی‌تر است- نداشته باشیم!

در عالم رجعت رخ می‌دهند؛ زیرا آن عالم، قوانین خاص خودش را دارد که اجازه رخداده چنین وقایعی را می‌دهد و قوانین آن بسیار متفاوت از قوانین این جهان است.

فهم سطحی و ساده از ظواهر آیات و روایات، بدون تأمل بر نکاتی این‌چنینی قابل توجه، و بدون تحقیق و مقایسه آن‌ها با واقعیت، منجر به سطحی‌کردن معانی آن‌ها و تولید مفاهیمی به دور از واقعیت می‌شود، و کمترین چیزی که در این خصوص می‌توان گفت، اشتباه واضح و تداخلی توجیه‌نشده در شئون این دو روز از روزهای خدا خواهد بود؛ روزهایی که برای هر کدامشان باید جهانی دیگر و نظامی دیگر شکل بگیرد، وگرنه معنایی برای نام‌گذاری آن‌ها به‌عنوان روزهای سه‌گانه خدا وجود نخواهد داشت، و پناه بر خدا. کلام خداوند سبحان و سخنان آل محمد علیهم‌السلام عبث و بیهوده نیست!

سید احمد الحسن علیه‌السلام برای فهم و درک سطحی و دست و پا شکسته از روایات به آن صورتی که برخی مدعیان علم برداشت کرده‌اند توضیحی بیان فرموده است؛ به‌خصوص مفاهیمی مثل رجعت که به اعتقاداتی مربوط می‌شوند که وقتی بد فهمیده شوند منجر به انحراف از خط رسالتی متمثل در محمد و آل ایشان علیهم‌السلام می‌شود، همان طور که در روایت قبلی گفته شد. ایشان می‌فرماید:

«در تصورات برخی از آن‌ها همانند چنین درک و فهم اولیه و ابتدایی از روایات را مشاهده می‌کنیم؛ اینکه دجال یک شخص است به‌رغم اینکه طول گام‌های قاطر او مسافتی بسیار طولانی است و در برخی روایات آمده است فاصله بین دو گوش او چهل یا هفتاد ذراع است^۱ و به‌رغم اینکه در روایات آمده است که همراه او کوهی از

۱ - از حارث، از عبدالله، از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم روایت شده است، فرمود: «فاصله دو گوش الاغ دجال، چهل ذراع است، و گام الاغ او مسافت سه روز است، و او با الاغ خود به دریا می‌زند همان طور که شما با پاهای خود روی اسب می‌نشینید...»

- از حوط، از عبدالله روایت شده است، گفت: گوش الاغ دجال بر هفتاد هزار تن سایه می‌افکند... و در روایت دیگر

طعام و کوهی از آتش است. چگونه می‌تواند معنای جِمار (الاعی) را تداعی کند که طول گوش‌هایش سی ذراع یا فاصله بین آن دو چهل ذراع باشد؟! و وجود کوهی از آتش و کوهی از طعام چگونه خواهد بود؟ آیا عقل یا انسان خردمند این حدیث را به همان صورتی که هست می‌پذیرد؟ بدون اینکه هیچ رمز و نشانه‌ای در آن باشد؟! آن‌ها با این تفسیرهای ساده‌لوحانه خود از احادیث، مردم را در دنیایی از توهم و خیال‌پردازی به‌دور از واقعیت قرار می‌دهند.

به‌عنوان مثال: بر حسب این درک و فهم ضعیف آنان از روایات، اصحاب مهدی (علیه السلام) از بستر خود مفقود می‌شوند و بدون هیچ مقدمه و زمینه‌سازی در مکه گرد می‌آیند! گویی فیلمی کارتونی برای کودکان است! این‌چنین بدون هیچ زمینه‌سازی عقایدی و بدون اینکه امام مهدی (علیه السلام) آنان را به علم مسلح سازد! این‌چنین تصویری برای مردم ایجاد می‌کنند که اصحاب مهدی (علیه السلام) در یکی از شب‌ها در هوا به پرواز درآمدند، خود را در کعبه می‌یابند و امام مهدی (علیه السلام) تنها به همراه ۳۱۳ نفر از اصحاب، خود را در مکه احاطه‌شده با هزاران وهابی می‌بینند!...»^۱

پس چگونه کسی می‌تواند یکی از اعتقادات راستین مثل رجعت و بهره‌مندی اهل حق از آن را به‌درستی درک کند، در حالی که به همین دیدگاه‌هایی بسنده می‌کند که این‌ها عرضه می‌دارند و کاملاً به‌دور از قواعدی هستند که معصوم (علیه السلام) به آن اقرار دارد؟! علاوه بر اینکه حتی از ساده‌ترین امور عقلانی نیز خالی و به‌دور هستند!

با آن بر هفتاد هزار تن سایه می‌افکند. (الملاحم و الفتن، نعیم بن حماد: ص ۵۴۳)
۱ - رجعت، سومین روز بزرگ خدا، سید احمدالحسن: ص ۱۹.

رجعت، امتحانی دیگر است

بسیار اهمیت دارد ارتباط میان هدف از خلقت و روزهای سه‌گانه خدا را بشناسیم، و این موضوعی است که پیش‌تر به آن پرداختیم، و گفتیم راه شناخت و معرفت بر اساس الگوی ترسیم‌شده الهی حرکت می‌کند و لازمه آن، عبور مکلفین از امتحان‌های سه‌گانه است؛ نخستین امتحان در عالم ذر، و دومی در عالم دنیاست که در آن بالاترین و شدیدترین شکل‌های امتحان، در زمان ظهور مقدس در طایفه شیعی که به دوازده امام اعتقاد دارند رخ می‌دهد و محور این امتحان دوم، قیام قائم است؛ و سومین امتحان در عالم رجعت اتفاق خواهد افتاد که ما درصدد بیانش هستیم.

از جمله ویژگی‌هایی که عالم رجعت را به‌عنوان عالم امتحان سوم، از عالم امتحان اول و دوم متمایز می‌کند این نکته است امتحان‌شوندگان در آن عالم، از جمله کسانی هستند که ایمان محض یا کفر محض داشته‌اند.

از امام صادق علیه السلام روایت شده است، فرمود: «نخستین کسی که زمین برایش شکافته می‌شود و به دنیا بازمی‌گردد حسین بن علی علیه السلام است. رجعت برای همه نیست، بلکه به افرادی خاص اختصاص دارد، و جز کسی که ایمان محض یا شرک محض دارد باز نمی‌گردد.»^۱

از مفضل بن عمر، از ابا عبدالله علیه السلام درباره سخن حق تعالی ﴿وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا﴾^۲ (و آن روز که از هر امتی، گروهی از کسانی را محشور می‌گردانیم) روایت شده است، فرمود: «کسی از مؤمنان نیست که کشته شده باشد مگر اینکه برمی‌گردد تا بمیرد؛

۱ - مختصر بصائر الدرجات، حسن بن سلیمان حلی: ص ۱۰۷.

۲ - نمل: ۸۳.

و فقط کسی که ایمان محض یا کفر محض دارد بازمی‌گردد.»^۱

واقعیت این است که رجعت، امتحانی دیگر است؛ پس اینکه گفته شود رجعت، پیدایشی دیگر بعد از پیدایش عالم ذر^۲ و پیدایش دنیاست بر آن صدق می‌کند. پیش‌تر فضایی که بر ماهیت فهم رایج علمای شیعه دربارهٔ آفرینش و پیدایش در عالم ذر سایه افکنده است توضیح داده شد؛ اینکه به‌طور خلاصه شامل اقرار اجمالی به، یا انکار آن عالم، یا نابخردانه خواندنش، یا تأویل آن عالم [طبق نظر شخصی]، یا سکوت درباره‌اش بوده است؛ و تمامی این‌ها به‌دلیل جهل و نادانی آن‌ها نسبت به ماهیت این عالم و چگونگی حوادث در آن، و نادانی نسبت به چیزی است که در ورای کیهان مادی جسمانی ما و بُعد زمان‌مکان بوده است که در مبحث قبلی به آن پرداختیم، و موضوع بارزتر در این میان، امتحان خلاق در آنجاست؛ زیرا آن‌ها به حقیقت آسمان نخست که در آن نفس‌های خلاق آفریده و امتحان شد توجهی نکردند و بر آن درنگی نداشتند؛ همان واقعیتی که سید احمدالحسن رحمته‌الله شرح داد و از ابهاماتش پرده برداشت، که در ادامه توضیح خواهیم داد.

اما خصوصیات و رخدادهایی که به عالم رجعت مربوط می‌شود و برخی از آن‌ها را بیان

۱ - مختصر بصائر الدرجات، حسن بن سلیمان حلی: ص ۱۵۳.

۲ - در پاسخ به سؤالی دربارهٔ آیه **﴿وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَىٰ فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ﴾** (واقعه: ۶۲) **(شما از پیدایش نخست آگاهید؛ چرا به یادش نمی‌آورید؟)** از سید احمدالحسن رحمته‌الله پرسیده شد ایشان رحمته‌الله فرمود: «آفرینش نخست، همان عالم ذر است که در آن امتحان نخستین بوده است و فرزندان آدم از آن آگاهی دارند؛ ولی هنگامی که به این عالم آمدند حجاب متراکم جسمانی و سپس شهوات و گناه‌ها و غفلتشان از یاد خدا، ایشان را در پرده گرفت. اولیا از پیامبران، فرستادگان و حجت‌ها این آفرینش و نشئت را متذکر می‌شوند و دوستان خود را در آن می‌شناسند، و هرکس که فطرتی پاک داشته باشد این عالم پیشین را به یاد می‌آورد و وضعیت خود را در آن می‌داند ولی عموم مردم چنین شدند: **﴿نَسُوا اللَّهَ فَنَسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ﴾** (خدا را فراموش کردند و خدا نیز چنان کرد تا خود را فراموش کنند). آن‌ها به سبب غفلتشان از خدا و اهتمام به عالم جسمانی و غوطه‌ور شدن در شهوات، از خودشان و از عالم پیشین که در آن زندگی کرده‌اند و از وضعیت خود در آن، چیزی به یاد نمی‌آورند.» متشابهات، سید احمدالحسن: ج ۳ ص

کردیم، یکی از مظاهری است که این همه اشتباه و سوءبرداشت را برای آن‌ها باعث شده است؛ زیرا آن‌ها با فهم‌های خالی از دلیل و مبتنی بر نتیجه‌گیری‌های صرفاً عقلانی و به‌دور از صواب و درستی با آن برخورد کردند، به‌علت تکیه عقل‌هایشان بر رویکرد مکاتب وضعی و قراردادی، در برابر رویکرد حقی بوده که خداوند فرمان داده است از آن پیروی شود، که همان رویکرد معصومین از آل محمد علیهم‌السلام است.

برخی روایات به‌عنوان مثال- خروج اموات از قبر را بیان کرده‌اند که توسط علما به‌عنوان یکی از نشانه‌های ظهور مقدس شناخته می‌شود. حال اگر این حادثه عملاً در میان حوادث و وقایع و فتنه‌هایی که همراه با ظهور مقدس است رخ بدهد چه فایده و ثمره‌ای به‌دنبال خواهد داشت؟! و حال آنکه پیشگویی‌های آل محمد علیهم‌السلام از برخوردهای ناشی از جهل و نادانی مردم خبر می‌دهد که قائم با آن‌ها روبه‌رو خواهد شد، و اینکه با او علیه‌السلام به مقابله برمی‌خیزند و تکذیبش می‌کنند؛ و عامل دورشدن مردم و شانه خالی‌کردنشان از یاری قائم، مگر آن عده اندکی که آل محمد علیهم‌السلام به ما خبر داده‌اند - اینک انصار او علیهم‌السلام فقط ۱۰۳۱۳ نفر هستند^۱ - چه چیزی است؟!

۱ - از فضیل بن یسار روایت شده است، گفت: از اباعبدالله علیه‌السلام شنیدم که می‌فرمود: «قائم ما وقتی به پا خیزد سختی‌هایی بیش از آنچه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از جاهلان جاهلیت دید از جهل و نادانی مردم می‌بیند.» گفتیم: و چگونه چنین است؟ فرمود: «رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به‌سوی مردم آمد در حالی که آن‌ها سنگ‌ها و صخره‌های تراشیده‌شده، و عود و چوب حکاکی شده را می‌پرستیدند. قائم ما وقتی به‌سوی مردم بیاید همه آن‌ها کتاب خدا را علیه او تفسیر می‌کنند و با آن علیه او استدلال می‌آورند.» (غیبت، نعمانی: ص ۲۰۷؛ بحارالانوار، مجلسی: ج ۵۲ ص ۳۶۳)

- از ابوصیر روایت شده است، گفت: ابوعبدالله علیه‌السلام فرمود: «قائم علیه‌السلام خروج نمی‌کند تا آنکه حلقه کامل شود.» گفتیم: حلقه چگونه کامل می‌شود؟ فرمود: «ده هزار نفر که جبرئیل در سمت راست و میکائیل در سمت چپ آن‌ها هستند. سپس پرچم را حرکت می‌دهد و جلو می‌برد و کسی در مشرق و مغرب نیست مگر آنکه این پرچم را - که همان پرچم رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است و جبرئیل آن را در روز بدر فرو فرستاد - لعنت می‌کند.» (غیبت، نعمانی: ص ۱۶۵؛ بحارالانوار، مجلسی: ج ۵۲ ص ۳۶۷؛ و در روایت بحار عبارت زیر نیست: «که همان پرچم رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است و جبرئیل آن را در روز بدر فرو فرستاد.»)

سید احمد الحسن (علیه السلام) می فرماید:

«حال وضعیت چگونه خواهد بود اگر مردم در آن هنگام بعینه ببینند مردگان بسیاری از گورها سر بر بیاورند؛ در این صورت دیگر چه امتحانی وجود خواهد داشت و چرا برخی از مردم سرپیچی و نافرمانی کنند؟»^۱

پس این مسئله به آن صورتی که عامدانه یا غیرعامدانه- رواج داده شده است نیست تا ذهن‌های آن‌ها را به درک درستی سوق بدهد؛ زیرا این مسئله به‌سادگی- با بسیاری از ثواب قرآنی و روایی، و حتی همان‌طور که قبلاً بیان کردیم- با برخی پدیده‌های مشترک میان دو روز قائم و رجعت- مثل دابة الارض و کشته‌شدن ابلیس- تداخل دارد؛ و این به باطل بودن آنچه آن‌ها عرضه داشته‌اند حکم می‌کند. به‌عنوان مثال بیان واضح در دعای روز غدیر از امام صادق (علیه السلام) پوشیده نیست: «... آن‌طور که از شأن توست، که بر من تفضل فرمودی و مرا از اهل اجابت و اهل دین و اهل دعوت خود قرار دادی، و به من در ابتدای خلقتم از روی فضل و کرم و جودت توفیق عطا فرمودی، سپس پی‌درپی فضل بعد از فضل، و بخشش بعد از بخشش و کرامت پس از کرامت فرستادی، از سر رأفت و رحمت خودت به من، تا پس از آنکه خلقت مرا تجدید کردی، آن عهد را دوباره برای من تجدید کنی، در حالی که من فراموش‌کار، فراموش‌شده، سهل‌انگار و غافل بودم. پس نعمت خود را بر پا داشتی تا آن را به یاد من آوری، و با آن بر من منت نهادی، و مرا به آن هدایت فرمودی...»^۲

موضوع تعدد پیدایش‌ها و در نتیجه تعدد امتحان‌ها بدیهی است و هیچ بحثی درباره‌اش نیست، و این چند سطر دعا برای ما تصویری بسیار روشن و واضح را فراهم کرده است که به هیچ فرصت‌طلبی اجازه نمی‌دهد خود را به نادانی بزند و حقایق آن را نادیده بگیرد، و

۱ - رجعت، سومین روز بزرگ خدا، سید احمد الحسن: ص ۱۸.

۲ - اقبال الاعمال، سید بن طاووس حسنی: ص ۲۸۹، تعلیق: شیخ حسین اعلمی، مؤسسه چاپ و نشر اعلمی، لبنان، بیروت، چاپ اول، ۱۴۱۷ق.

اجازه برداشت دیگری را هم نمی‌دهد تا ما را به راهی که عاقبت خوبی ندارد رهنمون کند.

سید احمد الحسن می‌فرماید:

«این سخن امام علیه السلام: «بعد تجدیدك خلقي» «پس از تجدید آفرینش» یعنی تو مرا در عالم ذر خلق فرمودی، و این سخن ایشان علیه السلام: «جددت ذلك العهد لي تجدیدها» «این عهد را برایم تجدید نمودی» یعنی به یادم آوردی و مرا در این دنیا اقرارکننده به ولایت اولیایت (پیامبران و اوصیا علیهم السلام) قرار دادی؛ همان گونه که آن هنگام که مرا در عالم ذر خلق نمودی، با فضل تو به آن اقرار نمودم.»^۱

و این موضوع فقط به یک مجموعه از خلائق مربوط نمی‌شود؛ بلکه همه، حتی رسول خدا صلی الله علیه و آله را شامل می‌شود؛ زیرا همه در امتحان وارد شدند و ما این نکته را در مطالب قبلی بیان کردیم.

سید احمد الحسن علیه السلام می‌فرماید:

«همچنین مخاطب در ابتدای سوره یوسف علیه السلام بهترین آفریده خداوند یعنی حضرت محمد صلی الله علیه و آله است. ﴿نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ﴾^۲ (با این قرآن که به تو وحی کرده‌ایم، بهترین داستان را برایت حکایت می‌کنیم، که تو پیش از این از بی‌خبران بودی)؛ یعنی تو ای محمد! به این عالم فرود آمدی و حقیقت تو از خودت پوشانده شد و به این وسیله خداوند تو را در این دنیا در امتحان دوم آزمود، و تو بار دیگر پیروز مسابقه شدی؛ پس از اینکه در امتحان اول^۳ و در عالم ذر در مسابقه، پیشی گرفتی و پیروز

۱ - روشنگری‌هایی از دعوت‌های فرستادگان، سید احمد الحسن: ج ۳ ق ۱ ص ۶۱.

۲ - یوسف: ۳.

۳ - حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُوراً نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ (شوری: ۵۲) (و این چنین روحی از امر خودمان را

به تو وحی کردیم در حالی که تو نمی‌دانستی کتاب چیست و ایمان کدام است؛ ولی ما آن را نوری ساختیم تا هریک از بندگانتان را که بخواهیم با آن هدایت کنیم و تو به راه راست راه می‌نمایی).

رسول خدا ﷺ فرمود: «آن را نمی‌دانستم تا اینکه اکنون جبرئیل علیه السلام مرا از آن باخبر نمود، و نیز چیزی از کتاب و دینش نمی‌دانستم تا اینکه پروردگارم به من آموخت. خداوند عزوجل می‌فرماید ﴿وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ﴾ (و این چنین روحی از امر خودمان را به تو وحی کردیم در حالی که تو نمی‌دانستی کتاب چیست و ایمان کدام است).» تفسیر امام عسکری علیه السلام: ص ۶۳۹، تحقیق: مدرسه امام مهدی علیه السلام، قم مقدسه، چاپ اول، ۱۴۰۹ق، چاپخانه مهر، قم مقدسه.

از ابو حمزه روایت شده است، گفت: از اباعبدالله علیه السلام از علم پرسیدم: آیا همان علمی است که عالم آن را از زبان مردان فرامی‌گیرد، یا در کتاب نزد شماست و آن را می‌خوانید و از آن آگاه می‌شوید؟ فرمود: «این امر برتر و بالاتر از این هاست. آیا این سخن خداوند متعال را نشنیده‌ای: ﴿وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ﴾ (و این چنین روحی از امر خودمان را به تو وحی کردیم در حالی که تو نمی‌دانستی کتاب چیست و ایمان کدام است).» سپس فرمود: «باران شما درباره این آیه چه می‌گویند؟ آیا این طور می‌خواندند که در آن موقع (پیامبر) نمی‌دانست کتاب چیست و ایمان کدام است؟» گفتم: جانم به فدایت، نمی‌دانم چه می‌گویند. فرمود: «آری، در وضعیتی بود که نمی‌دانست کتاب چیست و ایمان کدام است، تا اینکه خداوند متعال روحی را که در کتاب ذکر شده است فرستاد و وقتی آن را به او وحی کرد آنگاه با آن علم و فهم را به او آموخت. این روحی است که خداوند متعال به هر که بخواهد عطا می‌فرماید که اگر آن را به بنده‌ای عطا فرماید «فهم» را به او آموخته است.» کافی، کلینی: ج ۱ ص ۲۷۴ ح ۵.

بنابراین پیامبران و اوصیا علیه السلام در این عالم امتحان می‌شوند. همان طور که دیگران در حجاب شدند و از امتحان اول و ایمان اول در عالم ذر غافل شدند، آنان نیز محجوب شده‌اند تا این امتحان دوم عادلانه انجام شود. بنابراین جملگی به واسطه حجاب جسد از عالم ذر غافل شدند. آنچه مطلوب است این است که روح به درجه‌ای از رهایی برسد که انسان، حقیقت را بشناسد و در ملکوت آسمان‌ها نظاره کند. پیامبران و اوصیا آزاد و رها شدند و باید همه به چنین مرتبه‌ای برسند تا از این آزمون سر بلند بیرون آیند. خداوند سبحان و متعال همه فرزندان آدم را بر فطرت یکسانی سرشته است تا کلمه او سبحان و متعال به پایان برسد، زیرا او عادل و حکیم است. همه بر فطرت شناخت نام‌های نیکوی خداوند سبحان سرشته شده‌اند، تا وجه خدا و نام‌های نیکوی او گردند و هر کس کوتاهی ورزد بهره خود را ضایع و تباه ساخته است. (روشنگری‌هایی از دعوت‌های فرستادگان، سید احمد الحسن: ج ۳ ق ۱ ص ۶۱).

پس تکرار و تعدد امتحان در دو عالم ذر و دنیا،^۱ و تفاوت و اختلاف این دو جهان همان حقیقت پنهان‌شده‌ای است که مدعیان علم از آن آگاه نبوده‌اند، و از عواملی بوده است که برای ایجاد تصویر نادرست از واقعیت امتحان سوم در سومین روز خدا، یعنی عالم رجعت، زمینه‌سازی کرده است؛ و این نکته‌ای است که بطالان فهم شایع از رجعت را نزد شیعه اثبات می‌کند.

به‌علاوه برخی متون به اتفاقاتی که در عالم ذر رخ داده است اشاره کرده‌اند:

از اباعبدالله (علیه السلام) روایت شده است، فرمود: «نخستین کسی که به‌سوی "بله" شتافت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بود؛ زیرا او نزدیک‌ترین خلق به خداوند تبارک و تعالی بود، و در همان جایگاهی بود که جبرئیل وقتی ایشان را به آسمان برد، گفت: ای محمد پیش بیا، در جایی قدم نهاده‌ای که هیچ‌کس پیش از تو به آن قدم نهاده بود؛ نه فرشته‌ای مقرب و نه پیامبری مرسل؛ و اگر چنین نبود که روح و نفس وی (صلی الله علیه و آله) از آن مکان باشد هرگز نمی‌توانست به آن برسد؛ و جایگاه او نسبت به خداوند عزوجل همان گونه بود که حق تعالی می‌فرماید: ﴿فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ﴾ (به قدر دو [انتهای] کمان یا نزدیک‌تر) یعنی «حتی نزدیک‌تر» بود. سپس همین که فرمان از خداوند صادر شد اولیایش دریافتند.» امام صادق (علیه السلام) فرمود: «آن

۱ - عالم ذر، عالم امتحان اول است که برخی علمای شیعه انکارش کرده‌اند، و عده‌ای نیز تصور کرده‌اند در عالم دنیا رخ داده است؛ زیرا همان طور که گفتیم، آن‌ها درکی از جهان‌های امتحان - از جمله عالم ذر و عالم رجعت - نداشته‌اند.

از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است: محمد بن حسن صفار، از احمد بن محمد، از حسین بن نعیم صحاف روایت کرده است که از اباعبدالله (علیه السلام) درباره سخن خدای تبارک و تعالی پرسیدم ﴿فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَمِنْكُمْ مُؤْمِنٌ﴾ (برخی از شما کافرند و برخی مؤمن). فرمود: «به خدا سوگند، خداوند ایمان آن‌ها به ولایت ما و کفر آن‌ها به این ولایت را در روزی که در صلب آدم از آن‌ها پیمان ستاند و آن‌ها در عالم ذر بودند دانست.» (مختصر بصائر الدرجات، حسن بن سلیمان حلی: ص ۴۰۶)

پس عجیب نیست علما گمان کنند عالم رجعت در همین دنیا رخ می‌دهد؛ زیرا اعتقاد ندارند پیدایشی دیگر در جهانی دیگر وجود داشته است، و جهل و نادانی آن‌ها به رجعت مثل جهلشان به عالم ذر است.

پیمان گرفته شده از آن‌ها، ربوبیت برای خدا، و نبوت برای پیامبرش، و امامت برای امیرالمؤمنین (علیه السلام) و ائمه (علیهم السلام) بود...»^۱

و از آنجا که محمد و آل محمد (علیهم السلام) نخستین پاسخ‌دهندگان و رستگاران در امتحان نخستین در عالم ذر برای آدم و فرزندانش با پرسش ﴿أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ﴾ (آیا من پروردگار شما نیستم؟) بودند، رستگاری دیگران با اقرار به ولایت آن‌ها صورت پذیرفت؛ هرکس به حسب وضعیت خودش، و منکران زیان دیدند، و از اینجا مسیر معرفتی خلق آغاز شد، و فرصت‌ها برای بیرون کشیدن آن‌ها از تاریکی، متعدد گردید. خداوند به خلاقیت فرصت داد و آن‌ها را برای گذراندن امتحان دوم در این جهان یعنی عالم دنیا فروفرستاد؛ پس نخستین پاسخ‌دهندگان، به مثابه تذکردهندگان و یادآوری‌کنندگان برای کسانی شدند که از نور در حجاب قرار گرفتند.

سید احمدالحسن (علیه السلام) می‌فرماید:

«سایر فرزندان آدم بین این دو مقام جای گرفتند. این امتحان دوم جز برای این نیست که خداوند با مردم اتمام حجت نماید تا کسی نگوید به من فرصت دیگری داده نشد؛ و این امتحان دوم جز از سر لطف و کرم خداوند سبحان و متعال نبود. امتحان سومی نیز برای کسانی که ایمان محض دارند و کسانی که در کفر محض غوطه‌ور شده‌اند وجود خواهد داشت؛ زیرا از آنجا که پاداش اولیای خداوند بسیار عظیم و عقاب و کیفر دشمنانش نیز بسیار شدید است به امتحان سومی وارد خواهند شد تا روشن شود نتیجه همان است که بوده است.»^۲

پس این‌ها فرصت‌های سه‌گانه و امتحان‌های سه‌گانه هستند، و در هر فرصت و در هر

۱ - تفسیر قمی، علی بن ابراهیم قمی: ج ۱ ص ۲۴۷.

۲ - پاسخ‌های روشنگرانه، سید احمدالحسن: ج ۲ ص ۹۱.

امتحان، خدا وضعیت قبلی امتحان‌شوندگان را از یادشان می‌برد؛ زیرا هر فرصت، جهان دیگری است که انسان به آن منتقل می‌شود؛ و تدبیر در عالم ذر و امتحان ما در آن، و وضعیت خودمان در آنجا که فراموشش کرده‌ایم، کافی است تا بدانیم جهان کنونی ما در عالم دیگری است؛ و تردیدی نیست خالص‌شدگان به امتحانی دیگر در جهانی دیگر وارد می‌شوند.

از سید احمدالحسن درباره تاریکی‌های سه‌گانه در سخن حق تعالی پرسیده شد:
 ﴿خَلَقَكُمْ مِّن نَّفْسٍ وَاحِدَةٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِّنَ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ يَخْلُقُكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ خَلْقًا مِّن بَعْدِ خَلْقٍ فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَآتَىٰ تَصْرُفُونَ﴾^۱ (شما را از یک نفس بیافرید و سپس جفتش را از آن قرار داد و برایتان از چهارپایان هشت جفت بیافرید. شما را در شکم مادرانتان در خلقتی پس از خلقتی دیگر در درون تاریکی‌های سه‌گانه آفرینش بخشید. این است خدای یکتا پروردگار شما. فرمانروایی از آن اوست. خدایی جز او نیست. پس چگونه روی‌گردانده می‌شوید؟) ایشان در پاسخ خود قوس صعود و نزول را در حرکت انسان از مبدأ تا مقصدش بیان فرمودند:

«عبارت است از تاریکی ذر، تاریکی دنیا و تاریکی رجعت (بازگشت) و این‌ها عوالم قوس نزول هستند ... بنابراین مراتب قوس نزول عبارت‌اند از: عالم ذر، سپس نزول به ظلمت ماده، سپس صعود در قیام قائم تا رسیدن به بازگشت، و این مرحله سوم است.»^۲

و بعد از تمامی توضیحات داده‌شده، درست نیست کسی بیاید و عالم ذر را انکار کند یا آن را عالمی جسمانی در نظر بگیرد، در حالی که از عوالم ملکوت است؛ یا کسی قائل به جسمانی‌بودن عالم رجعت و الحاق آن به عالم دنیا شود، فقط به دلیل اینکه در روایت‌هایی

۱- زمر: ۶.

۲- رجعت، سومین روز بزرگ خدا، سید احمدالحسن: ص ۳۰.

که دربارهٔ رجعت سخن می‌گویند واژهٔ «دنیا» آمده است؛ در حالی که رجعت نیز از عوالم ملکوت است؛ زیرا این افراد بین چیزی که بخشی از آن منظوم آسمان دنیاست در عالم جسمانی گنجانده شده، با قسمت دیگری که در عالم ملکوتی است (که همان ابتدای آسمان اول است) تفاوتی قائل نمی‌شوند؛ و توضیح آن خواهد آمد.

رجعت در آسمان اول است

وقتی روی سخن دربارهٔ آسمان یا آسمان‌هاست شاید به ذهن بسیاری خطور کند که منظور، فقط همین آسمان مادی است که به آن چشم می‌دوزیم و نگاهش می‌کنیم، که تا ابعاد بسیار گسترده‌ای توسعه دارد و مناطق وسیعی از این وجود جسمانی را تشکیل می‌دهد، تا آنجا که این مسافت‌ها با «سال نوری»^۱ اندازه‌گیری می‌شود؛ به طوری که فاصلهٔ میان برخی ستارگان و اجرام آن بالغ به بر صدها میلیون سال نوری می‌رسد و حتی این عدد از این هم فراتر رفته و برای یکی از قدیمی‌ترین کهکشان‌ها با توجه به رنگ آن تقریباً $۱۳/۲$

۱ - سال نوری: یک واحد اندازه‌گیری است که برای اندازه‌گیری فاصله‌های بسیار زیاد مثل فاصلهٔ بین زمین و ستارگان استفاده می‌شود. سال نوری مسافتی است که نور در یک سال طی می‌کند. سرعت نور به ۳۰۰ هزار کیلومتر در ثانیه می‌رسد و با این سرعت، نور در هر دقیقه ۱۸ میلیون کیلومتر را طی می‌کند و این فاصله «دقیقه نوری» نامیده می‌شود. مسافتی که نور در یک سال طی می‌کند $۸۰۰/۵۸۰/۴۷۲/۷۳۰/۹/۴۶۰$ متر برابر با $۹/۴۶۱$ میلیون کیلومتر یا ۵۸۷۸ تریلیون مایل یا $۰۷۷/۶۳۲۴۱$ واحد فلکی است. فاصله‌ها در کیهان بسیار بزرگ است، به طوری که با سال نوری اندازه‌گیری می‌شود و منظور از آن، مسافتی است که نور در یک سال طی می‌کند. سرعت نور برابر با $۲۹۹/۷۹۲/۴۵۸$ کیلومتر بر ثانیه است و این بالاترین سرعت قابل اندازه‌گیری در کیهان است و هیچ چیزی سریع‌تر از سرعت نور حرکت نمی‌کند.

سال نوری چقدر بزرگ است؟

<http://earthsky.org/astrometry-essentials/how-far-is-a-light-year>

الفضاء والكون/ السنة في الحسابات الفلكية. <http://real-sciences.com/~the-year-in-the-astronomical-calculation>

<http://www.sciencedaily.com/terms/light-year.htm>

میلیارد سال نوری تخمین زده می‌شود.^۱

چه بسا بسیاری گمان کنند تمام آسمان‌های هفت‌گانه در ضمن حدود همین کیهان با کهکشان‌ها و ستارگانش قرار می‌گیرد؛ ولی وقتی برخی داده‌های برگرفته از ثقلین یعنی کتاب خدا و عترت طاهر- را می‌خوانیم، به‌خصوص مطالبی که درباره آسمان یا آسمان‌ها وارد شده است، احساس می‌کنیم این آسمان‌ها مصداق یا مصداق‌های متعددی دارند که غیر از مصادیقی هستند که از حدود این کیهان جسمانی فراتر نمی‌روند.

رسول خدا ﷺ و اهل بیت ﷺ آسمان‌ها را یاد کرده و آن را توصیف نموده‌اند؛ ولی فهم دیگران به‌عنوان تفسیرکننده و سخن‌گوی قرآن از یک سو، و از سوی دیگر به‌عنوان مفسر روایات آل محمد ﷺ به آن نرسیده است. هنگامی که رسول خدا ﷺ بیان کرده‌اند زمین در برابر آسمان دنیا همانند حلقه‌ای در بیابان، و آسمان دنیا در برابر آسمان اول همانند حلقه‌ای در بیابان است، و به همین ترتیب تا آسمان هفتم ادامه دارد، و نیز آسمان‌ها هفت تا و زمین‌ها هم هفت تا هستند، پس به این صورت نیست که آسمان‌ها از زمین شروع شود و از نظر مادی یا جسمانی تا آسمان هفتم بالا رود، به‌گونه‌ای که انتقال از آسمان دنیا به آسمان اول، یک انتقالی مادی یا جسمانی یعنی از جنس همین آسمان دنیا باشد؛ و هیچ‌کدام از علما را ندیدیم که یک نتیجه‌گیری علمی کافی ارائه دهد که برای ما ارتباط میان مراتب آسمان‌ها را توضیح دهد؛ به‌جز تأکید بر جسمانی‌بودن آن‌ها و ارائه همین تصویر مبتنی بر برداشت ظاهری از کلام ائمه ﷺ که عبارت است از هفت طبقه که بر روی یکدیگر قرار دارند.^۲

۱ - مراجعه کنید به: توهّم بی‌خدایی، سید احمدالحسن: ص ۵۰۲.

۲ - علی بن ابراهیم در تفسیر خود، از پدرش، از حسین بن خالد، از رضا ﷺ روایت کرده است: به امام گفتیم: درباره سخن خداوند به من خبر دهید: ﴿وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْجُبُوتِ﴾ (سوکند به آسمان دارای راه‌های دره‌متنیده). فرمود: «این آسمان‌ها تا زمین استوار و محکم شده‌اند.» و انگشتان خود را در هم کرد. گفتیم: چگونه تا زمین استوار شده

طبرسی در تفسیر آیه ﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾^۱ (اوست آن کسی که آنچه در زمین است، همه را برای شما آفرید؛ سپس به آسمان پرداخت، پس هفت آسمان را استوار کرد؛ و او به هر چیز داناست) می‌گوید:

«خداوند آن‌ها را هفت آسمان قرار داد، استوار، بدون هیچ شکست و شکاف و کجی. علی بن عیسی گفت: آسمان‌ها غیر از افلاک است؛ زیرا افلاک حرکت می‌کنند و می‌چرخند ولی آسمان‌ها حرکت نمی‌کنند و نمی‌چرخند؛ زیرا حق تعالی می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ يُمَسِّكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا﴾ (به‌راستی خدا آسمان‌ها و زمین را نگاه می‌دارد تا منحرف نشوند)؛ و این گفته‌ای ضعیف است، زیرا این فرمایش که «تا منحرف نشوند» یعنی از محورهای خود که دورش می‌چرخند منحرف نشوند، و اگر خداوند حفظشان نمی‌کرد قطعاً از محورهای خود منحرف می‌شدند.»^۲

شیخ مکارم شیرازی می‌گوید:

«... و در پشت این آسمان، شش آسمان دیگر است که ما امروز از جزئیاتشان چیزی

است؟ در حالی که خداوند می‌فرماید: ﴿رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا﴾ (آسمان‌ها را بدون ستون‌هایی که آن‌ها را ببینید برافراشت). فرمود: «منزه است خدا. آیا نمی‌فرماید: بدون ستون‌هایی که ببینید؟» گفتیم: بله. فرمود: «پس ستون‌هایی هست ولی شما نمی‌بینید.» گفتیم: چگونه است فدایتان شوم؟ امام کف دست چپ خود را باز کرد و دست راستش را روی آن گذاشت و فرمود: «این زمین دنیاست و آسمان دنیا روی آن است، و بالای آن گنبدی است؛ و زمین دوم بالای آسمان دنیاست و بالای آسمان دوم گنبدی است؛ و زمین سوم بالای آسمان دوم است و بالای آسمان سوم گنبدی است؛ و زمین چهارم بالای آسمان سوم است و زمین پنجم بالای آسمان چهارم است؛ و زمین ششم بالای آسمان پنجم است؛ و زمین هفتم بالای آسمان ششم است؛ و زمین هشتم بالای آسمان هفتم است؛ و عرش خدای رحمان تبارک و تعالی بالای آسمان هفتم است...» (مرآة العقول، مجلسی: ج ۲۶ ص ۶)

۱ - بقره: ۲۹.

۲ - مجمع البیان، طبرسی: ج ۱ ص ۹۵ و ۹۶.

نمی‌دانیم. ما امروز می‌بینیم هرچه علوم ناقص بشری پیش رفته، عجایب و ناشناخته‌های بزرگی را کشف کرده است. ستاره‌شناسی از طریق تلسکوپ‌ها به مرحله رصد بسیار دوری رسیده است و توانایی رؤیت، به دورترین چیزی که دایره‌های رصد ستاره‌شناسی جهانی تا به امروز کشف کرده است یعنی مسافتی معادل ۱۰۰۰ میلیون (میلیارد) سال نوری رسیده است، و رصدکنندگان اقرار دارند به اینکه چیزی که کشف کرده‌اند ابتدای کیهان است و نه نهایت آن؛ و شما چه می‌دانی شاید علم در آینده آسمان‌ها و جهان‌های دیگری هم کشف کند! بهتر است این گفته را از زبان رصدخانه بزرگ جهانی بشنویم...»^۱

از گفته‌های طبرسی و شیخ مکارم شیرازی مشخص است هر دو درباره آسمان‌هایی با ماهیت جسمانی و محسوس سخن می‌گویند که تابع قوانین همین جهان است.

آسمان اول، آسمان جسمانی نیست؛ همان طور که سید احمدالحسن در پاسخ به پرسشی که در این خصوص از وی پرسیده شده: آیا منظور همین آسمانی است که بالای سر خود مشاهده می‌کنیم؟ فرموده است:

«خداوند شما را توفیق دهد. آسمان اول با چشم دیده نمی‌شود. آسمان دنیا به آسمان اول و آسمان جسمانی تقسیم می‌شود. در آسمان اول، نفس‌های انسان‌ها قرار دارد و در آسمان جسمانی، بدن مادی انسان که با چشم دیده می‌شود مستقر است... آسمان جسمانی، همین کهکشانی‌ها و سیارات و خورشیدهایی است که دیده می‌شود. به این آسمان، «زمین» هم گفته می‌شود. به عبارت دیگر آسمان جسمانی با هرچه در آن است گاهی «زمین» نامیده می‌شود.»^۲

۱ - تفسیر نمونه، مکارم شیرازی: ج ۱ ص ۱۵۱.

۲ - در محضر عبد صالح، سید احمدالحسن: ص ۸۴.

- و سید احمدالحسن در بیان فرمایش حق تعالی: ﴿ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا

ما از این عبارت متوجه می‌شویم:

أَوْ كَرَاهًا قَالَتَا أَنْبِيَا طَائِعِينَ * فَفَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا وَزَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ وَحِفْظًا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ ﴿﴾ (فصلت: ۱۱ و ۱۲) (سپس به آسمان پرداخت در حالی که آن، دودی بود. پس به آسمان و زمین گفت: خواه یا ناخواه بیایید. گفتند: فرمان‌بردار آمدیم * آنگاه هفت آسمان را در دو روز مقرر داشت، و در هر آسمانی، کارش را به آن وحی نمود و آسمان این دنیا را با چراغ‌ها بیاراستیم و محفوظش بداشتیم. این است تدبیر آن پیروزمند دانا) می‌فرماید:

﴿فَفَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ﴾ (آنگاه هفت آسمان را در دو روز مقرر داشت): منظور آسمان هفتم کلی و آسمان‌های شش‌گانه پایین‌تر از آن و نیز آسمان جسمانی است (زمین به‌معنای وسیع‌ترش که شامل تمامی اجرام و ستارگان است).

آسمان هفتم را در یک روز، ملکوت را در یک روز، و آسمان اجسام را در یک روز آفرید و امر هر آسمان را در یک روز به آن وحی نمود.

در یک روز امر آسمان هفتم، در یک روز امر آسمان‌های ملکوتی و در یک روز امر مُلک را وحی نمود.

یعنی این‌ها (آسمان‌ها و زمین‌ها) در دو روز کامل شدند: یک روز برای آفرینش، و یک روز برای امر. ﴿وَزَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ وَحِفْظًا﴾ (و آسمان این دنیا را با چراغ‌ها بیاراستیم و محفوظش بداشتیم): این به دنبال روز اول زمین بود؛ زیرا آسمان دنیا به دو آسمان تقسیم می‌شود که عبارت‌اند از: «آسمان مثالی نخست» و «آسمان جسمانی دنیا». این دو از یک نظر یک آسمان به شمار می‌روند؛ به‌جهت ارتباط آسمان اول با عالم جسمانی، که ارتباط تدبیری مستقیم است. اما دو آسمان نیز به شمار می‌روند؛ چراکه اولی، ملکوت اجسام است. از هر دوی این‌ها به آسمان دنیا تعبیر می‌شود؛ زیرا آسمان اول، ملکوت اجسام است و این دو به‌طور کامل با یکدیگر در هم تنیده‌اند.

نفس‌ها در آسمان اول هستند و بدن‌ها را در آسمان دنیا تدبیر می‌کنند؛ پس آیا بین نفس انسان و بدنش جدایی و انفصالی می‌یابی؟! و در عین حال می‌گوییم: آیا بین نفس انسان و بدنش تفاوتی مشاهده می‌کنی؟! از آنچه گذشت درمی‌یابیم روزها شش تا هستند و عبارت‌اند از:

- آسمان هفتم در یک روز آفریده شد، و روزی آن (امر آن) در یک روز.
 - آسمان‌های شش‌گانه در یک روز آفریده شد، و روزی آن (امر آن) در یک روز.
 - زمین (و به همراهش عالم جسمانی) در یک روز آفریده شد، و روزی آن در یک روز.
- یا نور و امرش در دو روز آفریده شد، مثال (ملکوت) و امرش در دو روز آفریده شد، و مُلک (اجسام) و روزی‌هایش در دو روز آفریده شد؛ و ترتیب آفرینش‌ها حتماً از بالا به پایین است؛ چراکه ملکوت، تجلی و ظهور نور است و به همین ترتیب... (متشابهات، سید احمدالحسن: ج ۴ ص ۲۷۸ تا ۲۸۰)

۱. آسمان اول با چشم دیده نمی‌شود، و چون چشم -حتی ابزارهای بینایی- جسمانی است پس آسمان اول جسمانی نیست.
 ۲. نفس‌های انسان‌ها در آسمان اول قرار دارند؛ و این بیان می‌کند نفس، جسمانی نیست؛ یعنی نفس در یک آسمان و جسم در آسمان مادی دیگری است، و این، همه کهکشانشان‌ها و ستارگان و خورشیدها را که زمین هم از آن جمله آن‌هاست شامل می‌شود؛ زیرا نفس در آسمان اول آفریده شده است.^۱
- نظامی که بر آسمان اول حکم می‌راند غیر از نظامی است که آسمان جسمانی یا مادی در سیطره‌اش قرار دارد؛ زیرا همان طور که سید احمدالحسن فرموده است:

«آن آسمان اصلاً ارتباطی با جهات ندارد و در آن، مکان یا زمان وجود ندارد و هیچ ارتباطی با مکان و زمان ندارد. آری، در آنجا رویدادها اتفاق می‌افتند و میان «زمان» و «رویداد» تفاوت بسیاری است ... و بین «حیز» و «مکان» تفاوت بسیار است.»^۲

و وقتی پرسیده می‌شود: آیا رویدادها یعنی آفرینش بی‌درپی، و «تحیز» به معنی انتهاست یا چیز دیگری است، می‌فرماید:

«مشکل این است که این قضیه مربوط به عالم دیگری است و لذا برای توصیف کاملاً دقیق آن نمی‌توان از الفاظ و عباراتی که در حقیقت از این عالم و برای توصیف این عالم به کار می‌روند استفاده کرد. استفاده از لفظ «حیز» و «رویداد» ذهن شما را به معانی معادل این الفاظ در این عالم معطوف می‌سازد؛ زیرا واژه‌ها و کلمات هرچه باشند از بیان کم و کیف دقیق آن عالم ناتوان‌اند؛ چراکه واژه‌ها،

۱ - مراجعه کنید به: توهم بی‌خدایی، سید احمدالحسن: ص ۱۴۴.

۲ - در محضر عبد صالح، سید احمدالحسن: ص ۸۵.

توانایی و قابلیت توضیح آن عالم را ندارند؛ زیرا این واژه‌ها از آن عالم نیستند و با آن بیگانه‌اند.»^۱

به صورت دقیق تر روشن می شود هیچ ابزار و لوازمی از این جهان وجود ندارد که بتواند تعبیرگر آن عالم باشد یا وظیفه و نقش خود را در آسمان اول انجام دهد؛ زیرا از سنخ آن جهان نیست. این برای ما بر حقیقتی تأکید می کند که هرکس تصور کرده رجعت در این عالم جسمانی رخ می دهد از آن غفلت کرده است، تا مشخص شود چرا فهم بیشتر علمای شیعه از رجعت جز این نبوده که بازگشتی جسمانی به همین بدنی خواهد بود که این دنیا را ترک کرده است؛ به علاوه باید بدانیم چگونه واژه «دنیا»یی که همراه با احادیث رجعت یا آیات قرآن ذکر شده است، آسمان دنیا را به شکلی یادآور می شود که کاملاً متناسب با تصور جسمانی محض از عالم یا روز رجعتی است که باید روز متفاوت دیگری باشد.

سید احمد الحسن می فرماید:

«لازم است دقت شود که آسمان اول، حدّ نهایی آسمان دنیاست؛ یعنی آسمان دنیا در این عالم جسمانی آغاز می شود و به نخستین عالم روحانی ملکوتی خاتمه می یابد؛ یا به این معنا که نهایت آن، حلقه اتصال است و نهایت آن یا حلقه اتصال، آسمان اول است. در زیارت جامعه آمده است: «.... و حجت‌های خدا بر اهل دنیا و آخرت و اولی...»^۲»^۳

«و در قرآن آمده است: ﴿وَهُوَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُولَى وَالْآخِرَةِ وَلَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾^۴ (اوست خدایی که معبودی جز او نیست. ستایش خاص

۱ - در محضر عبد صالح، سید احمد الحسن: ص ۸۵.

۲ - مفاتیح الجنان: ص ۵۳۱.

۳ - متشابهات، سید احمد الحسن: ج ۴ ص ۲۸۰؛ رجعت، سومین روز بزرگ خدا، سید احمد الحسن: ص ۲۶.

۴ - قصص: ۷.

اوست، چه در اولی و چه در آخرت، و فرمان، فرمان اوست و همگان به او بازگردانده می‌شوند) و نیز حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ عَلَّمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَىٰ فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ﴾ (شما قطعاً از پیدایش نخست آگاه بودید؛ چرا به یادش نمی‌آورید؟)

در اولی [آسمان اول] دو عالم وجود دارد: ذر و رجعت، و نفس‌ها در آن قرار دارند. همان طور که پیامبر خدا ﷺ فرموده است خداوند سبحان و متعال از هنگامی که عالم اجسام را آفرید به آن ننگریسته است. منزلگاه کار و عمل مجدّانه از پایان عالم اجسام - که انتهای آسمان دنیاست - آغاز می‌شود، و این انتها، همان آسمان اول است.»^۱

به نظر می‌رسد عامل اصلی در دیدگاه صرفاً مادی‌گرایانه به عوالم خلقت، دسترسی نداشتن به افق ملکوتی برای نویسندگان و متکلمین در حوزه اعتقادات بوده است، و آن‌ها هر قدر هم که «این در و آن در» زده باشند نظراتشان به دور از حقیقت آن بوده است، و نتایج منفی و نادرستی که آن‌ها در حکم‌کردن بر ماهیت عوالم خلقت، به خصوص عالم‌های ذر و رجعت به بار نشانده‌اند در ورای محو و نابودکردن حقایق این جهان‌ها زیر گام‌های نتیجه‌گیری‌هایی بوده است که در ارائه توضیح برایشان به‌طور کامل ناتوان بوده‌اند؛ و به این ترتیب در این تنگنا قرار گرفتند که آن‌ها را انکار کنند، یا تأویلشان کنند؛ و بهترین وضعیت در میان آن‌ها از آن کسی بوده است که پرداختن به آن‌ها را ترک گفته و به نادانی خود نسبت به این دو عالم اقرار کرده و معتقد بوده که حتماً لازم است به آل محمد ﷺ مراجعه شود تا مشخصات این جهان‌ها را آن‌ها تبیین کنند و از اسرارشان پرده بکشایند، و این همان نکته‌ای بوده که مدنظر ما بوده است و در این تحقیق بر آن تمرکز داشته‌ایم.

قرآن کریم مخزن اخبار دربارهٔ دو جهان مُلک و ملکوت است و اینکه چقدر میان آن دو تفاوت وجود دارد. حق تعالی می‌فرماید: ﴿قُلْ مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا

يُجَازُ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿١﴾ (بگو ملکوت هر چیزی به دست چه کسی است؟ و اوست که پناه می‌دهد و در پناه کسی نمی‌رود، اگر می‌دانید).

پس هر چیزی در عالم مُلک یا عالم شهادت یا عالم جسمانی، ملکوتی دارد و این ملکوت از انتهای آسمان دنیا یا ابتدای آسمان اول شروع می‌شود و تا آسمان هفتم ادامه دارد، و تفاوت بین عالم ملک و عالم ملکوت، از نوع جدایی جسمانی بودن و مادی بودن عالم ملک با مثال بودن عالم ملکوت است، که همان طور که روشن شد. اقتضا می‌کند هر عالم خصوصیات و لوازم و شئون خودش را داشته باشد.

از این رو می‌گوییم: وقتی روی سخن درباره رجعت است و بهره و نصیبی از ذکر دنیا در احادیث وجود دارد این ضرورتاً به آن معنا نیست که امر رجعت در یک مقطع زمانی در همین عالم دنیا انجام می‌شود، و این به دلیل وجود شواهدی است که تأیید می‌کند این امر به تمامی خارج از حدود این عالم جسمانی است، و امری است که در آسمان اول انجام می‌شود که همان ملکوت آسمان دنیاست. شواهدی که ما را بر این معنا متوقف و آن را تأیید می‌کند می‌توانیم در چند نکته خلاصه کنیم:

۱. آیا کشته شدن ابلیس به دست رسول خدا ﷺ در رجعت، در روز و زمانی معین در همین عالم جسمانی است؟

«... در این زمان است که خداوند جبار عزوجل فرود می‌آید: ﴿فِي ظُلَلٍ مِنَ الْعَمَامِ وَالْمَلَائِكَةِ وَقُضِيَ الْأَمْرُ﴾^۲ (با فرشتگان، در سایبان‌هایی از ابر به سوی آنان می‌آیند و کار یکسره شود). رسول خدا ﷺ با حربهای (نیزه‌ای) از نور در دست می‌آید. پس وقتی ابلیس به ایشان می‌نگرد پشت کرده، می‌گریزد. یارانش به او می‌گویند: کجا می‌روی در حالی که

۱ - مؤمنون: ۸۸.

۲ - بقره: ۲۱۰.

تو پیروز شده‌ای؟ می‌گوید: ﴿إِنِّي أَرَىٰ مَا لَا تَرَوْنَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ﴾^۱ (من چیزی می‌بینم که شما نمی‌بینید، من از خدا پروردگار جهانیان بیمناکم). پیامبر ﷺ به او می‌رسد و در میان دو کتف او نیزه‌ای می‌زند و او و همه پیروانش هلاک می‌شوند...^۲

با بازخوانی موشکافانه و دقیق این روایت برای ما روشن می‌شود:

اول: در مطالب تقدیم‌شده برای ما روشن شد آسمان‌های هفت‌گانه مقاماتی دارند و هرکدام از این آسمان‌ها رتبه و جایگاه و لازمه‌ها و مشخصات خودش را دارد که با توجه به آن‌ها از آسمان بالاتر و پایین‌تر از خودش متمایز می‌شود؛ همان‌گونه که میان آسمان دنیا و آسمان اول تفاوت وجود دارد؛ و رسول خدا ﷺ مقامی در آسمان هفتم دارد، که مقام عقل کلی است. پس وقتی روایت از هبوط و فرود آمدن ایشان ﷺ سخن می‌گوید، عملاً به معنی هبوط از عالم آسمان هفتم به عالم آسمان ششم است تا برسد به آسمان اول؛ و در اینجا معنی فرود آمدن آدم ﷺ از آسمان اول^۳ که نفسش در آنجا آفریده شد و بهشت دنیوی او در آنجا بود، روشن می‌شود، تا ما را در برابر این واقعیت قرار دهد که آفرینش آدم در این کیهان جسمانی نبوده، و به آن صورتی نیست که بسیاری می‌فهمند، بلکه آفرینش او و فرزندانش با خلقت نفس‌هایشان در آسمان اول انجام شده است؛ و از اینجا این فهم با هبوط آدم از عالم آسمان اول به این عالم دنیوی جسمانی درست خواهد بود.

دوم: اگر کشته‌شدن ابلیس به دست رسول خدا ﷺ طبق تصور نادرست علمای عقاید در این دنیای جسمانی باشد پس اینکه ایشان ﷺ او را با نیزه‌ای از نور می‌کشد چه معنایی

۱ - انفال: ۴.

۲ - مختصر بصائر الدرجات، حسن بن سلیمان حلی: ص ۱۱۶؛ بحار الانوار، مجلسی: ج ۵۳ ص ۴۲.

۳ - ﴿فَأَرَاهُمَا الشَّيْطَانُ عَنُهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ﴾ (بقره: ۳۶) (پس شیطان هر دو را از آن بلغزاند؛ و از آنچه در آن بودند ایشان را به‌درآورد؛ و گفتیم فرود آید، در حالی که که شما دشمن یکدیگرید؛ و برای شما در زمین قرارگاه، و تا چندی برخوردار می‌شوید).

دارد؟! پس برای اینکه این توصیف معنایی حقیقی داشته باشد باید مناسبتی میان لوازم این عالم مادی جسمانی، و نام‌گذاری‌های هر چیزی که می‌تواند در آن به کار گرفته شود وجود داشته باشد. بنابراین حدیث دربارهٔ نیزه‌ای از نور، با عالم ملکوت و آسمان اول که مرتبه بالاتری دارد تناسب دارد.

۲. آیات قرآنی که وضعیت آدم علیه السلام را هنگام معصیت پروردگارش توصیف کرده است:

حق تعالی می‌فرماید: ﴿فَأَكَلَا مِنْهَا فَبَدَتَ لَهُمَا سَوَاتِرُهُمَا وَطِفَافًا يُخِصِّفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَّرَقِ الْجَنَّةِ وَعَصَىٰ آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَىٰ * ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَهَدَىٰ * قَالَ اهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعًا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَىٰ﴾^۱ (آنگاه از آن خوردند و برهنگی آنان برایشان نمایان شد، و شروع کردند به چسباندن برگ‌های بهشت بر خود. و [این‌گونه] آدم به پروردگار خود عصیان ورزید و بیراهه رفت. * سپس پروردگارش او را برگزید و بر او بخشود و هدایتش کرد. * آنگاه خدا [به آدم و حوا] فرمود: اکنون همگی از آن فرود آید در حالی که برخی از شما دشمن برخی دیگرید؛ پس اگر از جانب من برای شما راهنمایی بیاید هرکس از راه من پیروی کند نه گمراه شود و نه شقی و بدبخت گردد).

سید احمد الحسن علیه السلام می‌فرماید:

«... حال به ویژگی‌های آدم که در این آیات به او اشاره شده است نگاهی می‌اندازیم تا ببینیم آیا با وضعیت زمین و اجسام موجود در آن تناسبی دارد یا خیر. اگر قسمتی از جسم زمینی انسان با لباس پوشیده نشود، آشکار می‌ماند و قطعاً خود او و دیگران می‌توانند آن قسمت را ببینند. اگر آدم لباس زمینی می‌پوشید، این

لباس نمی‌بایست با عصیان آدم نسبت به خدا از بین برود. اگر آدم و حوا در زمین و از همان ابتدا عریان بودند، از همان ابتدا متوجه وضعیت خود می‌شدند، نه هنگام معصیت. اگر روی زمین بودند و لباس بر تن داشتند، این لباس به محض سر زدن معصیت، از آن‌ها کنار نمی‌رفت.

پس این مقوله زمینی نیست و ماجرا مربوط به زمین نمی‌شود. این موضوع همان طور که خداوند در قرآن بیان فرموده است - با وضعیت زمین و آنچه در آن است به هیچ‌وجه تناسبی ندارد. در حالی که اگر آدم و حوا، به هنگام معصیت‌ورزی در بهشت دنیوی در آسمان اول به سر می‌بردند، طبیعی بود که در هنگام معصیت و نه پیش از آن، شرمگاهشان در نظرشان پدیدار می‌گشت؛ چراکه لباسی که در آنجا عورت را می‌پوشاند، لباس تقواست و این لباسی است که نتیجه طبیعی اطاعت از خدا و مخالفت با هوا و شیطان بوده و نفس آن را به تن می‌کند.^۱ لباس تقوا مهم‌تر و برتر از لباس جسم است؛ چراکه خداوند به روح و نفس آدمی و آنچه می‌پوشد می‌نگرد، نه به جسد انسان و آنچه آن را می‌پوشاند. ﴿يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُؤَارِي سَوْآتِكُمْ وَرِيشًا وَلِبَاسُ التَّقْوَىٰ ذَٰلِكَ خَيْرٌ ذَٰلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ﴾^۲ (ای فرزندان آدم، برای شما جامه‌ای فرستادیم تا شرمگاهتان را بپوشاند، و نیز جامه زینت و جامه پرهیزگاری از هر جامه‌ای بهتر است و این از آیات خداست، باشد که پند گیرید).

به هنگام معصیت، این لباس خلع می‌شود و عورت انسان در پیشگاه پروردگارش

۱ - نفس در آسمان اول خلق شد، و عالم نفس آنجاست و در این عالم جسمانی نیست، و به این ترتیب روشن می‌شود همین جسم مادی - که ما در این جهان در آن زندگی می‌کنیم - از لازمه‌های بازگشت به آن عالم (آسمان اول) نخواهد بود.

هویدا می‌گردد. یعنی آدم و حوا علیهم‌السلام در بهشت از همان ابتدا لباس به تن داشته‌اند. این دو، لباس تقوا می‌پوشیدند که بعداً از تنشان درآورده شد. بنابراین آن‌ها از ابتدا برهنه نبوده‌اند که وضعیت اولیه‌شان برایشان آشکار شود؛ بلکه آنچه برایشان آشکار شد، وضعیتشان پس از معصیت و کنده‌شدن لباس تقوا بوده است. ﴿يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوْآتِهِمَا إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ﴾^۱ (ای فرزندان آدم شیطان شما را نفریید، هم‌چنان که پدر و مادرتان را از بهشت بیرون راند، لباس از تنشان کند تا شرمگاهشان را به ایشان بنمایاند. او و قبیل‌اش از جایی که آن‌ها را نمی‌بینید، شما را می‌بینند. ما شیطان‌ها را دوستان کسانی قرار دادیم که ایمان نمی‌آورند).

این آیه به روشنی بیان می‌کند لباس آدم به دلیل معصیتی که از او سر زد، از تنش کنده شد ... این لباس، با استغفار برگشت ... مفهوم آیات کاملاً روشن است. هبوط آدم و حوا علیهم‌السلام از بهشت دنیوی در آسمان اول به سوی زمین را نمی‌توان هبوط از بهشتی که در این زمین بوده است به سوی همین زمین محسوب کرد: ﴿قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾^۲ (گفتیم همه از بهشت فرو شوید، پس اگر از جانب من راهنمایی برایتان آمد، بر آن‌ها که از راهنمایی من پیروی کنند بیمی نخواهد بود و خود آندوهناک نمی‌شوند). پس این هبوط، عبارت است از نزول از آسمان اول به آسمان جسمانی و به‌ویژه به سوی زمین. امام صادق علیه‌السلام بیان فرمود که آدم درخواست بازگشت به بهشتی را کرد که در آن بود، و خداوند اجابت فرمود و این به‌وضوح بیان می‌کند این

۱ - اعراف: ۳۷.

۲ - بقره: ۳۸.

همان بهشتی است که پس از جدایی نفس انسان از جسدش به وسیله مرگ، بار دیگر به آن وارد خواهد شد و همان طور که قبلاً در آن بوده، به آن باز خواهد گشت.... پس ما آسمانی هستیم و نفس ما نیز از روح دمیده شده در گل مرفوع خلقت یافته است، تا در این زمین آزمایش و امتحان شویم، و نفس‌ها بتوانند با جسم‌های زمینی که برای امتحانشان آماده می‌شدند، ارتباط و تماس داشته باشند.»^۱

برخی از روایت‌های رجعت بیان می‌کنند مردان در آن رجعت هزار فرزند پسر متولد می‌کنند،^۲ در حالی که رحم زنان و ماهیت ژن‌های مرد و زن چنین چیزی را نمی‌پذیرد؛ و این اشاره می‌کند به اینکه رجعت در عالمی خواهد بود که قوانینش اجازه حاصل شدن چنین امور یادشده در متون را می‌دهد، که همان عالم آسمان اول است.

بنده مطلب دیگری به توضیحات کافی قبلی اضافه نمی‌کنم؛ اینکه صرفاً آمدن واژه «دنیا» به معنی صحبت درباره عالم اجسام و لازمه‌های همین جهانی که در آن زندگی می‌کنیم نیست؛ زیرا آسمان دنیا به آسمان جسمانی - که ما را احاطه کرده است و آن را با چشم می‌بینیم - و آسمان دیگر ملکوتی - که آسمان اول است - تقسیم می‌شود؛ پس وقتی سخن درباره روز دیگری از روزهای خدا یعنی رجعت است - شایسته‌تر است در عالم آسمان اول باشد تا ویژگی‌های روز رجعت با احوال و شئون عالم آسمان اول منطبق گردد، همان طور که از برخی شواهدی که بیان کردیم روشن می‌شود.

۱ - توهّم بی‌خدایی، سید احمد الحسن: ص ۱۴۷ تا ۱۴۹.

۲ - از عبدالکریم بن عمرو خثعمی روایت شده است، گفت: از اباعبدالله (علیه السلام) بعد از آنکه کشته شدن ابلیس به دست رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در رجعت را شرح داد - شنیدم که می‌فرمود: «... در آن زمان است که خداوند عزوجل عبادت می‌شود و چیزی برایش شریک گرفته نمی‌شود، و امیرالمؤمنین (علیه السلام) ۴۴ هزار سال پادشاهی می‌کند تا آنجا که هر مرد از شیعیان علی (علیه السلام) هزار فرزند پسر به دنیا بیاورد، و در آن زمان دو باغ سیه‌فام در کنار مسجد کوفه و اطرافش تا آنجا که خدا بخواهد آشکار می‌شود.» مختصر بصائر الدرجات، حسن بن سلیمان حلی: ص ۱۱۷.

دو نوع رجعت هست (رجعت دو مصداق دارد)

روز رجعت، جهانی مستقل و قائم به قوانین خودش است که شکل تکوینی و لازمه‌هایش اقتضا می‌کند تابع سیستم و قوانین مخصوص به خودش باشد که آن را کنترل کند و به حرکت درآورد. برای ما روشن شد هرکدام از روزهای خدا، پیدایش و آفرینش دیگری است.^۱ اما روز قائم علیه السلام تسلسل زمانی و امتداد طبیعی همین جهان، یعنی عالم دنیاست، و قبلاً وقایع و حوادثی گفته شد که ما را به سمت وسوی می‌برد که بگوییم این روز تابع همان قوانینی است که این جهان را نظم می‌بخشد؛ و اگر روایات، برخی از این تحولات و دگرگونی‌هایی را بیان کرده‌اند که بر سبک و روش زندگی و سیر نظمی قرار دارند که قیام قائم علیه السلام و قائمان بعد از او در خود دارند این به فضل برکات وجود او علیه السلام و جاری شدن علوم اوست که عاملی در ارتقای بشریت خواهد شد؛ به‌گونه‌ای که علوم حقیقی آسمان، راه خود را به این وجود باز می‌کنند و همان طور که گفته شد برخی علمای معاصر به گوشه‌ای از این معنا پرداخته‌اند.^۲

روایات، تصاویر متعددی را برای ما نقل کرده‌اند که گاهی درباره‌ی وقایع در زمان ظهور مقدس یا قبل از قیام قائم سخن می‌گویند و در این احادیث، اسم‌ها و عنوان‌ها همان‌هایی

۱ - حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَىٰ فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ﴾ (واقعه: ۶۲) (و قطعاً پیدایش نخستین خود را شناختید؛ پس چرا به یاد نمی‌آورید؟).

۲ - سید محمد صدر می‌گوید: «امام مهدی علیه السلام در طول زندگی خود و شاید در سال‌های آخر، اقدام به تعیین ولیعهد یا جانشین خود می‌کند، تا او بالاترین ریاست عالی دولت عادلانه جهانی را برعهده بگیرد و نخستین حاکم در دوره حکومت اولیای صالح باشد.»

در اینجا او حکومت مهدیون علیهم السلام را که نخستینشان مهدی اول است ثابت، و سپس غایت و هدف را بیان می‌کند: «... این دولت، پر هیبت و به‌طور کلی محبوب ملت‌ها باقی خواهد ماند، و به‌طور مداوم به تربیت متمرکز ادامه خواهد داد درست همان طور که در عصر امام مهدی علیه السلام انجام می‌شد ... و حکوت اولیای صالح دوره آماده‌سازی یا انتقالی خواهد بود که جامعه جهانی را به عصر عصمت می‌رساند...» (تاریخ بعد از ظهور: ج ۳ ص ۶۴۶ و ۶۴۷)

هستند که در احادیث رجعت آمده است؛ یعنی مفاهیم مشترکی در آن‌ها وجود دارد و به دلیل تصور اشتباه و فهم نادرستی که رجعت را به‌عنوان یک مقطع زمانی و متصل و همراه با حوادث ظهور در نظر گرفته است بسیاری از این روایات یا رها شده‌اند، یا معانی و مصادیقشان تأویل شده و از ویژگی‌های رجعت در نظر گرفته شده‌اند و واقعیت وجود مصادیق دیگری که همان نام‌ها و وظایف را داشته باشند با این تفاوت که فقط در روز مستقل دیگری از رجعت یعنی روز قائم عجله باشند به ذهن‌ها خطور نکرده است.

روایات بسیاری از بازگشت اشخاص یا حضور نام‌هایی از مردگان در حوادث قبل از قائم یا در زمان بعثت او سخن به میان آورده‌اند؛ از جمله:

مفضل بن عمر، از اباعبدالله عجله روایت کرده است، فرمود: «همراه قائم عجله از پشت کوفه، بیست و هفت مرد ظهور می‌کنند؛ پانزده نفر از قوم موسی عجله که به حق هدایت شده‌اند و به حق بازگشته‌اند، و هفت نفر از اهل کهف، و یوشع بن نون، و سلمان، و ابودجانة انصاری، و مقداد و مالک اشتر؛ و آن‌ها در همراهی با او، انصار و حاکمان خواهند بود.»^۱

وقتی این روایت را می‌خوانیم چند نکته برای ما روشن می‌شود:

۱. این اخبار از اباعبدالله امام صادق عجله صادر شده است، و علمای شیعه با آن مصداق‌گونه برخورد کرده‌اند، و هیچ‌کدام از آن‌ها به‌خصوص کسانی که توجه خود را بر روی دو عقیده ظهور مقدس و رجعت متمرکز کرده‌اند از آن ایرادی نگرفته‌اند.

۲. در کلام آن‌ها علیهم‌السلام متشابه وجود دارد که یا باید آن را به محکم‌ش بازگردانیم، یا در برابرش سکوت کنیم تا معصوم علیه‌السلام محکم‌ش کند،^۱ و ما این نکته را قبلاً به‌طور مفصل بیان کردیم.
۳. با دلایلی قرآنی و روایی برای ما به‌قدر کافی- استقلال هرکدام از این دو روز قائم و رجعت، مشخص شد؛ تا آنجا که برای ما تأکید شد عاقلانه نیست دربارهٔ حدیثی سخن بگوییم که جاری‌شدنش در حدود روز قائم با همهٔ لوازم و مشخصات این عالم جسمانی باشد. سپس آن را در ضمن روز رجعت - که روزی دیگر و جهانی دیگر است- درج کنیم.
۴. آل محمد علیهم‌السلام حکیم هستند و جز حکمت از آن‌ها صادر نمی‌شود،^۲ پس این کلام باید به مقاصد حقیقی خود بازگردد.

امتحان در عالم دنیا، فرصتی برای همهٔ امتحان‌شوندگان است که تکرارشدنی نیست و در امکان استفاده از این فرصت هیچ‌کس بر دیگری برتری ندارد؛ زیرا در غیر این صورت به عدالت خدا اشکال وارد می‌شد. پس کسانی که قائل به بازگشت دوبارهٔ شخصیت‌های بازگشت‌کننده، به همین دنیا، آن هم بعد از سپری‌شدن امتحان و استفاده از فرصت و رحلتشان به‌سوی خدا بعد از مرگشان باشند، خداوند را به عدم عدالت‌ورزی متهم کرده‌اند؛

۱ - از ابو‌یحییون - غلام امام رضا علیه‌السلام از امام رضا علیه‌السلام روایت شده است، فرمود: «هرکس متشابه قرآن را به محکم آن بازگرداند به راه مستقیم هدایت می‌شود. در خبرهای ما مثل متشابه قرآن- متشابه هست و همچنین مثل محکم قرآن- محکم هست؛ پس متشابه آن را به محکم‌ش برگردانید و از متشابه‌ش پیروی نکنید زیرا گمراه می‌شوید.» (وسائل الشیعه، حر عاملی: ج ۲۷ ص ۱۱۵)

۲ - احادیث آل محمد علیهم‌السلام دربارهٔ ظهور مقدس و رجعت، بسیار نمادین و رازآلود هستند؛ زیرا شرایط هر دو لازم می‌کرده است کتمان و پوشیدگی وجود داشته باشد. دشمنان قائم علیه‌السلام مترصدش هستند؛ زیرا او علیه‌السلام صاحب برنامهٔ آسمانی است، و خدایی که آن را ضمانت کرده، وعده داده است این نقشه و برنامه، پایان دولت ستمکاران و رسوایی ابلیس و سر‌بازنش باشد، و این نکته برای هرکس که در سیره و خبرهای آن‌ها علیهم‌السلام تحقیق کند پوشیده نیست، و ما در این زمینه به روایات بسیاری از آن‌ها علیهم‌السلام پرداخته‌ایم.

وگرنه چرا خداوند فقط به آن‌ها فرصت بازگشت و تکرار امتحان داده است، و نه دیگران؟!

پس رجعت در این جهان و با این بدن جسمانی نخواهد بود؛ بلکه بازگشتی برای نفس با بدن مثالی است که مناسب عالم خودش است که در آن آفریده شده، که همان آسمان اول است؛ پس در این احادیث، بازگشت اصحاب کهف و کسانی که همراهشان ذکر شده‌اند باید معنای دیگری داشته باشد؛ و منظور، رجعت افراد شبیه آن‌ها، یعنی رجعت با مثل و تشبیه است.

تمامی فضیلت‌ها به مردی از آل محمد علیهم‌السلام بازمی‌گردد که برای ما بیانی واضح تفضل فرمود تا از نمادین بودن این احادیث - که همه از درکش ناتوان بوده‌اند - رمزگشایی کند.

سید احمدالحسن می‌فرماید:

«... رجعت بر دو نوع است: رجعت در قیام قائم با مثل‌های آن‌ها، و رجعت در عالم «رجعت نخستین»^۱ با نفس‌ها و با بدن‌هایی که متناسب با آن عالم است؛ پس

۱ - اشاره به فرموده حق تعالی: ﴿وَهُوَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُولَى وَالْآخِرَةِ وَ لَهُ الْحُكْمُ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾ (اوست خدایی که عبودی جز او نیست. ستایش خاص اوست، در جهان نخستین و در آخرت، و فرمان تنها از آن اوست و همگان به او بازگردانیده می‌شوید). (قصص: ۷۰)

- از سید احمدالحسن علیهم‌السلام درباره این آیه سؤال شد؛ و ایشان علیهم‌السلام فرمود:
یعنی ستایش حقیقی تنها از آن خداوند سبحان و متعال است؛ و منظور، ستایش و ثنای او به کامل‌ترین و تمام‌ترین شکل بر اساس شناخت و معرفت به مرتبه عالی است: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ (و جن و انس را جز برای پرستش خود نیافریده‌ام) (ذاریات: ۵۶)؛ یعنی «لیعرفون» (تا مرا بشناسند) و این شناخت و معرفت عالی که تبلور غرض از آفرینش است در «اولی» که همان آسمان اول (آسمان رجعت) است محقق می‌شود، و همچنین در قبل از آن (آسمان ذر)؛ و آغاز آن یعنی «بداية اولی» (آغاز نخست) در ظهور امام مهدی علیهم‌السلام است که در آن، مرحله نخستین و مقدمات زمینه‌سازی برای عالم رجعت آغاز می‌شود.

﴿وَأَنَّ الْحُكْمَ﴾: یعنی حاکمیت تنها از آن خداوند است، با حکمرانی امام مهدی علیهم‌السلام و مهدیون علیهم‌السلام و سپس رجعت، و با احکام انبیا، فرستادگان، ائمه و اوصیا.

﴿وَأَلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾ (و به سوی او بازگردانیده می‌شوید): به سوی خداوند سبحان و متعال در رجعت؛ یعنی در رجعت،

از آنکه خداوند حال و وضعیتشان و نیز امتحان اول و دوم را از یادشان می برد.»^۱
و برای روشنگری بیشتر می فرماید:

«اما اینکه دربارهٔ اصحاب کهف روایت شده است با قائم علیه السلام مبعوث می شوند منظور، برخی از اخلاص پیشگان اصحاب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و اصحاب امیرالمؤمنین علی علیه السلام مثل مالک اشتر هستند، و منظور خود آن‌ها نیست، بلکه مراد در این روایات، افرادی نظیر آن‌ها از اصحاب قائم علیه السلام است؛ یعنی در اصحاب قائم علیه السلام مردی وجود دارد که در شجاعت، زیرکی، فرماندهی، شدت در ذات خداوند، طاعت

صالحان را به خاطر صالح بودنشان پاداش دهد، و ظالمان را به ظلمشان کیفر دهد؛ همان طور که از ائمه علیهم السلام روایت شده است: «آن که ایمان خالص داشته باشد و آن که کفر خالص داشته باشد.» (مختصر بصائر الدرجات، حسن بن سلیمان حلی: ص ۲۴)؛ بنابراین هر ظالمی پیمان‌اش را دریافت می کند و هر صالح و نیکوکاری نیز پیمان‌اش را می گیرد؛ و خداوند انتقام انبیا، فرستادگان و امامان را از ظالمانی که کفر محض دارند می ستاند.

﴿وَلَنَذِيقَهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَذْنَىٰ ذُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾ (و قطعاً عذاب دنیا را پیش از آن عذاب بزرگ‌تر به ایشان بچشانیم، باشد که بازگردند) (سجده: ۲۱): قطعاً از عذاب دنیا (در رجعت) به آن‌ها می چشانیم، اما در آخرت، سپاس و ستایش به کامل‌ترین و تمام‌ترین و عظیم‌ترین شکل خواهد بود؛ چرا که در آنجا پرده برداری تام و تمام از حقایق صورت می پذیرد، هر کس به فراخور وضعیت و جایگاه خودش: ﴿لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِّنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ﴾ (تو از این غافل بودی، ما پرده را از برابرت برداشتیم و امروز چشمانت تیزبین شده است). (ق: ۲۲)

﴿وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِّنْ غَلٍّ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنَّ هَدَانَا اللَّهُ لَقَدْ جَاءَتْ رَبَّنَا بِالْحَقِّ وَوَدُّوا أَن تُلْكَمُ الْجَنَّةُ أَوْرِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾ (و هرگونه کینه‌ای را از دلشان برمی کنیم، نهرها در زیر پایشان جاری است، گویند حمد و سپاس مخصوص خداوندی است که ما را به این راه راهبری نمود و اگر ما را راهبری نکرده بود راه خویش نمی یافتیم، فرستادگان پروردگاران به حق آمدند؛ و آنگاه ایشان را ندا دهند که به پاداش کارهایی که می کردید این بهشت را به میراث برده‌اید). (اعراف: ۴۳) یعنی برداشته شدن «من» از سینه‌ها؛ و هر کس به فراخور ظرفیت خود از رحمت خداوند برمی گیرد و با همان پیمان‌های که با اعمال نیکویش ساخته است پیمان‌ه‌اش می شود. متشابهات، سید احمد الحسن: ج ۴ ص ۲۶۷ و ۲۶۸.

۱ - در محضر عبد صالح، سید احمد الحسن: ص ۳۴؛ رجعت، سومین روز بزرگ خدا، سید احمد الحسن: ص ۳۹.

خداوند، اخلاق بزرگوارانه و بسیاری از صفات و ویژگی‌هایی که مالک اشتر از آن‌ها برخوردار بود نظیر اوست؛ از همین رو ائمه علیهم‌السلام او را به مالک اشتر توصیف کرده‌اند. چنین چیزی از اهل فصاحت و بلاغت و سادات - اهل بیت علیهم‌السلام - بعید نیست. همانند آن شاعر حسینی که در توصیف ورود علی اکبر به میدان جنگ شعری با این مضمون می‌سراید: «محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم وارد معرکه جنگ شد.» و این به‌خاطر شباهت بسیار زیاد علی اکبر از نظر اخلاقی و ظاهری به پیامبر خدا حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بوده است. از سوی دیگر آن دسته از یاران ائمه که با اخلاص تمام، حق را یاری کردند و با حق بودند، پس از مهدیون دوازده‌گانه و در زمان آخرینشان که آخرین قائم به حق از آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است بازمی‌گردند و رجعت می‌کنند؛ یعنی پس از کسی که حسین بن علی علیه‌السلام بر او خروج می‌کند و این مهدی آخر یا قائم آخر، نه عقبی دارد و نه فرزندی.»^۱

سخت‌ترین امتحانی که مدعیان علم گرفتارش شدند و باعث شد آن‌ها قائل به رجعت در زمان قائم علیه‌السلام شوند، حضور دو اسم محمد و علی علیه‌السلام در روایات ظهور بوده است، و گمان کردند آن‌ها خودشان در زمان قائم بازمی‌گردند، همان طور که در روایت زیر هست؛ در حالی که این روایت، رجعت با تمثیل را بیان می‌کند:

از ابومروان روایت شده است، گفت: از اباعبدالله علیه‌السلام درباره سخن خداوند عزوجل پرسیدم: ﴿إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَأْدَكَ إِلَى مَعَادٍ﴾^۲ (به‌راستی همان کسی که این قرآن را بر تو فرض کرد، یقیناً تو را به‌سوی وعده‌گاه بازمی‌گرداند). ایشان فرمود: «نه، به خدا سوگند، دنیا به پایان نمی‌رسد تا آنکه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و علی علیه‌السلام در ثوبه با هم جمع شوند و دیدار کنند، و در ثوبه مسجدی می‌سازند که دوازده درب، یعنی دوازده جایگاه در کوفه

۱ - متشابهات، سید احمد الحسن: ج ۳ ص ۱۲۴؛ رجعت، سومین روز بزرگ خدا، سید احمد الحسن: ص ۴۰.

دارد.»^۱

حال اگر این‌ها توجه داشتند به اینکه روایت دیگری هم هست که درباره بنای این مسجد، سخن می‌گوید و زمان بنای آن را در زمان ظهور مقدس می‌شمرد دچار چنین اشتباهی نمی‌شدند و می‌فهمیدند محمد ﷺ و علی ﷺ - که در این حدیث بیان شده‌اند - افراد شبیه رسول خدا ﷺ و امیرالمؤمنین ﷺ هستند. این مسجد را قائم ﷺ در روزهای خودش می‌سازد و روایات بسیاری بر آن تأکید کرده‌اند.^۲ حال چگونه - از یک سو - قائم همان کسی است که این مسجد مدنظر را می‌سازد، و از سوی دیگر بانی ساخت آن، رسول خدا ﷺ و امیرالمؤمنین ﷺ هستند؟!!

سید احمد الحسن ﷺ این مسئله را محکم، و روشن فرموده است منظور از محمد ﷺ و علی ﷺ دو نفر شبیه آن‌ها هستند؛ به طوری که آمدن آن‌ها همانند آمدن پیامبر و علی ﷺ است.

از محمد بن علی بن فضل، از پدرش، از محمد بن ابراهیم بن مالک، از ابراهیم بن بنان خثعمی، از احمد بن یحیی بن معتمر، از عمرو بن ثابت، از پدرش، از ابوجعفر ﷺ در حدیثی طولانی روایت شده است، فرمود: «مهدی وارد کوفه می‌شود، در حالی که در آن سه پرچم هست که با هم اختلاف دارد. آن‌ها برای وی پاک‌سازی می‌شوند؛ و او وارد می‌شود و به منبر می‌رود و خطبه می‌خواند، و مردم به قدری گریه می‌کنند که نمی‌فهند چه می‌فرماید ... وقتی جمعه دوم شود مردم می‌گویند: ای پسر رسول خدا! نماز پشت‌سر تو معادل نماز پشت رسول خدا ﷺ است و این مسجد گنجایش ما را ندارد. ایشان می‌فرماید: با هم برویم. پس به «غری» می‌رود و طرح مسجدی را می‌کشد که هزار درب دارد تا

۱ - بحارالانوار، مجلسی: ج ۵۳ ص ۱۱۳ و ۱۱۴.

۲ - مفضل بن عمر گفت: از اباعبدالله ﷺ شنیدم می‌فرمود: «وقتی قائم آل محمد ﷺ قیام کند در پشت کوفه مسجدی می‌سازد که هزار درب دارد...» (ارشاد، شیخ مفید: ج ۲ ص ۳۸۰)

گنجایش مردم را داشته باشد...»^۱

سید احمد الحسن در این خصوص می‌فرماید:

«... و از همین رو منظور از رسول خدا ﷺ و علی ﷺ در حدیث قبلی، نظیر آن دو است؛ به‌طوری که آمدن آنان همانند آمدن رسول خدا ﷺ و علی ﷺ است.

رجعت در قالب شبیه و نظیر را در فرموده امام صادق ﷺ نیز می‌بینیم؛ آنجا که می‌فرماید: «قائم ﷺ بیست‌وهفت تن (از یاران خاص خود) را از پشت کوفه بیرون می‌آورد، که پانزده تن از آنها از امت موسی ﷺ - که به حق هدایت می‌کنند و عدالت دارند- و هفت تن از آنها اصحاب کهف هستند، به‌همراه یوشع بن نون، سلمان، ابودجانه انصاری، مقداد و مالک اشتر. این بیست‌وهفت تن، یاران قائم ﷺ و فرماندهان امت به فرمان او هستند.»

به‌عبارتی دیگر، از انصار امام مهدی ﷺ کسانی هستند که شبیه و مانند این اشخاص مذکور در روایت‌اند، نه اینکه خود آن اشخاص بار دیگر بازمی‌گردند!

برای اطمینان و تأکید بیشتر درباره این دو روز (روز قائم و روز رجعت) می‌توانی به بازخوانی و تدبیر در روایت قبلی^۲ بپردازی که بیان می‌کند رسول خدا ﷺ همان

۱ - بحار انوار، مجلسی: ج ۵۲ ص ۳۳۱.

۲ - منظور، روایتی است که سید احمد الحسن ﷺ پیش‌تر فرموده بود:

از عبدالکریم بن عمرو خثعمی روایت شده است، گفت: از اباعبدالله ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «ابلیس گفت: ﴿أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾ (تا روزی که برانگیخته می‌شوند مهلتم ده). خداوند چنین نکرد و فرمود: ﴿فَأِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ﴾ * إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ﴾ (به‌راستی تو از مهلت‌یافتگانی، * تا روز وقت معلوم)؛ پس وقتی روز وقت معلوم فرابرسد ابلیس (لعنه‌الله) در میان همه پیروانش از زمانی که خدا آدم را آفرید تا روز وقت معلوم ظاهر می‌شود؛ و این آخرین بازگشتی است که امیرالمؤمنین ﷺ در آن بازمی‌گردد.» گفتیم: آیا چندین بازگشت وجود دارد؟ فرمود: «بله، بازگشت‌ها و بازگشت‌هایی هست. امامی در هیچ قرنی نیست مگر اینکه نیکوکار و ستمکارهای هم‌دوره‌اش به همراهش بازمی‌گردند؛ تا آنکه خدا مؤمن را بر کافر پیروز می‌کند. پس وقتی روز وقت معلوم فرابرسد امیرالمؤمنین ﷺ

کسی است که در روز معلوم سلاحی از نور بر بیکر ابلیس فرود می‌آورد و او را هلاک می‌کند و از سوی دیگر- روایات دیگری هستند که می‌گویند قائم (علیه السلام) کسی است که ابلیس را در مسجد کوفه به قتل می‌رساند؛ پس درمی‌یابیم ابلیس در روز معلوم در عالم رجعت به دست رسول خدا (ص) کشته می‌شود و قائم (علیه السلام) کسی است که هنگام قیامت به حق، او را در مسجد کوفه در این عالم به قتل می‌رساند و همان طور که توضیح دادیم- آن روز، روز رجعت در قالب مثل و نظیر است.»^۱

و روایات بسیاری هستند که اگر به این شکل خوانده شوند معنی رجعت با مثل و مشابه برای ما روشن، و تصویر کامل، و با در نظر گرفتن همه روایات، معنا مشخص می‌شود.

از مفضل بن عمر، از صادق (علیه السلام) در حدیثی طولانی درباره احوال مهدی (علیه السلام) و خروج او و کسی که همراه با او خروج می‌کند روایت شده است: مفضل می‌گوید: ای آقای من، آیا ۷۲ تن که همراه حسین (علیه السلام) کشته شدند به همراه ایشان ظاهر می‌شوند؟ فرمود: «بله؛

در میان یارانش بازمی‌گردد و ابلیس نیز با یارانش می‌آید و وعده‌گاه آن‌ها در یکی از سرزمین‌های فرات به نام «روحا» است که نزدیک کوفه شماسه است؛ پس چنان با هم می‌جنگند که از زمانی که خداوند عزوجل جهانیان را آفریده است جنگی مشابهش نشده باشد. گویا به اصحاب امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) می‌نگرم که صد قدم به عقب برگشته‌اند، و گویا به آن‌ها می‌نگرم در حالی که پاهای عده‌ای از آن‌ها در فرات فرو رفته است. در این زمان است که خداوند جبار عزوجل فرود می‌آید: ﴿فِي ظُلُلٍ مِنَ الْعَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ وَقُضِيَ الْأَمْرُ﴾ (با فرشتگان، در سایبان‌هایی از ابر به سوی آنان می‌آیند و کار یکسره شود). رسول خدا (ص) با نیزه‌ای از نور در دست می‌آید. پس وقتی ابلیس به ایشان می‌نگرد رو به عقب به پشت می‌گریزد. یارانش به او می‌گویند: کجا می‌روی در حالی که تو پیروز شده‌ای؟ می‌گوید: ﴿إِنِّي أَرَىٰ مَا لَا تَرَوْنَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ﴾ (من چیزی می‌بینم که شما نمی‌بینید، من از خدا پروردگار جهانیان بیمناکم). پیامبر (ص) به او می‌رسد و در میان دو کف او نیزه‌ای می‌زند و او و همه پیروانش هلاک می‌شوند. در آن زمان است که خداوند عزوجل عبادت می‌شود و چیزی برایش شریک گرفته نمی‌شود، و امیرالمؤمنین (علیه السلام) ۴ هزار سال پادشاهی می‌کند تا آنجا که هر مرد از شیعیان علی (علیه السلام) هزار فرزند پسر به دنیا بیاورد، و در آن زمان دو باغ سیه‌فام در کنار مسجد کوفه و اطرافش تا آنجا که خدا بخواهد آشکار می‌شود.» (مختصر بصائر الدرجات، حسن بن

سلیمان حلی: ص ۱۱۶ و ۱۱۷)

به‌همراه او ظهور می‌کنند، و در میان آن‌ها حسین (علیه السلام) در میان دوازده هزار نفر از مؤمنان از شیعه علی (علیه السلام) است ... تا آنجا که می‌فرماید: سپس دابة (جنبنده) بین رکن و مقام ظاهر می‌شود، و روی صورت مؤمن، مؤمن و روی صورت کافر، کافر می‌نویسد.»^۱

نکات مهمی در این روایت به چشم می‌خورد:

- اگر در روایت تدبر کنیم می‌توانیم بفهمیم حادثی که این روایت به آن‌ها می‌پردازد با قرینه «به همراه او ظهور می‌کنند» در زمان ظهور مقدس رخ می‌دهند.
- دوازده هزار تن از مؤمنان را روایات به‌عنوان مظهري از مظاهر ظهور مقدس بیان کرده‌اند:

از امام باقر (علیه السلام) روایت شده است: «خداوند متعال گنجی در طالقان دارد که از نه طلاست و نه از نقره، بلکه دوازده هزار نفر از خراسان هستند که شعارشان «احمد احمد» است و جوانی از بنی‌هاشم بر قاطری سیاه و سفید با سربندی آن‌ها را هدایت می‌کند؛ گویا به آن‌ها می‌نگرم که از فرات عبور می‌کنند؛ پس وقتی این را شنیدید به‌سوی او بشتابید، حتی به‌صورت سینه‌خیز بر روی برف و یخ.»^۲

و برای ما مشخص شده است که حسین (علیه السلام) بر مهدی دوازدهم رجعت خواهد کرد، و روایت نخست به ما دربارهٔ احوال مهدی اول (علیه السلام) خبر می‌دهد. پس این دوازده هزار نفر همان دوازده هزار نفری هستند که روایت دوم بیان کرده است. پس حسین (علیه السلام) در اینجا تمثیل و نظیر حسین بن علی (علیه السلام) است.

- اما این فرمایش امام (علیه السلام) «مؤمنان از شیعه علی» قبلاً روشن شد یکی از

۱ - الايقاظ من الهجعة في البرهان على الرجعة، حر عاملی: ص ۲۹۳.

۲ - منتخب الانوار المضيئة، سيد بهاء الدين نجفی: ص ۳۴۳.

صیغه‌های ندای آسمانی به این صورت است: «حق با علی و شیعیانش است.»^۱ و حال آنکه ندا به اسم قائم علیه السلام و شیعیانش یعنی شیعیان قائم است، و شیعه قائم همان شیعه علی است؛ زیرا قائم نظیر علی علیه السلام است؛ ولی با کمال تأسف علمای شیعه در رسیدن به این حقیقت ناکام ماندند و معنی روایت اول را به رجعت حمل کردند، با وجود اینکه درباره وقایع ظهور سخن می‌گویند. و این معنا در روایت بعدی برای ما روشن می‌شود: از اباعبدالله علیه السلام روایت شده است، فرمود: «... و قائم علیه السلام خروج نمی‌کند تا دو کتاب در براءت از علی علیه السلام خوانده شود: کتابی در بصره، و کتابی در کوفه.»^۲

حال چگونه کتاب براءت و بیزاری جستن از علی علیه السلام در بصره، و دیگری در کوفه خوانده می‌شود، در حالی که مردم این دو شهر به‌عنوان شیعیان علی علیه السلام شناخته می‌شوند؟! مگر آنکه منظور، شبیه علی علیه السلام یعنی قائم علیه السلام باشد که مردم امر او را نخواهند شناخت؛ پس او تکذیب و با دعوتش پیکار می‌شود؛ و چنین چیزی بعید نیست، زیرا آل محمد علیهم السلام برای ما وقایعی را توصیف کرده‌اند که قائم از نادانی و جهالت و تکذیب مردم، و جنگ مردم با او می‌بیند.^۳

۱ - به فصل دوم، مبحث «ندای آسمانی» مراجعه کنید؛ و در مبحث بعدی همین فصل نیز به آن خواهیم پرداخت.
۲ - بحارالانوار، مجلسی: ج ۵۲ ص ۳۶۱.
۳ - از فضیل بن یسار روایت شده است، گفت: از اباعبدالله علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: «قائم ما وقتی به پا خیزد سختی‌هایی بیش از آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله از جاهلان جاهلیت دید از جهل و نادانی مردم می‌بیند.» گفتم: و چگونه چنین است؟ فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله به‌سوی مردم آمد در حالی که آن‌ها سنگ‌ها و صخره‌های تراشیده‌شده، و عود و چوب حکاکی‌شده را می‌پرستیدند. قائم ما وقتی به‌سوی مردم بیاید همه آن‌ها کتاب خدا را علیه او تفسیر می‌کنند و با آن علیه او استدلال می‌آورند.» (غیبت، نعمانی: ص ۲۰۷؛ بحارالانوار، مجلسی: ج ۵۲ ص ۳۶۳)

دابة الارض (جنبنده زمین) دو مصداق دارد؛ در رجعت و در این جهان

در فصل قبل احوال و نشانه‌ها و هم‌زمانی خروج دابة الارض با نشانه‌های ظهور را بیان کردیم؛ یعنی دیدیم خروج او در زمان ظهور مقدس است، و روایات بسیاری در این جایگاه وارد شده است که در محل خود بیان شد؛ و در سوی دیگر، روایاتی وارد شده است که بیان می‌کنند جنبنده زمین در رجعت خروج می‌کند، و برای تمایز قائل شدن میان این دو مصداق ما به دو نکته تکیه می‌کنیم که می‌تواند در ارائه فهم و تصور درست متون در هر دو جهت‌گیری نقش داشته باشد:

- مصداق جنبنده زمینی که در زمان ظهور خروج می‌کند. روایات خصوصیات وی را چنین توصیف کرده‌اند: مردی است که از مشرق خروج می‌کند^۱ و عصای موسی و خاتم سلیمان را به‌همراه دارد، و چهره‌های مؤمنان را آشکار و چهره‌های کافران را نشانه‌گذاری می‌کند،^۲ دابة الارض با مردم سخن می‌گوید^۳ و صفات دیگر. این‌ها

۱ - مراجعه کنید به: فصل دوم، مبحث دابة الارض.

۲ - رسول خدا ﷺ فرموده است: «دابة الارض خروج می‌کند در حالی که عصای موسی ﷺ و خاتم سلیمان ﷺ همراهش است، و چهره مؤمن را با عصای موسی ﷺ آشکار می‌کند، و با خاتم سلیمان ﷺ بر چهره کافر داغ می‌گذارد.» (بحار الانوار، مجلسی: ج ۵۳ ص ۱۱۱)

و امام صادق ﷺ درباره این «جنبنده زمین» می‌فرماید: «... سپس دابة بین رکن و مقام ظاهر می‌شود؛ پس در چهره مؤمن نوشته می‌شود مؤمن، و در چهره کافر نگاشته می‌شود کافر. سپس سفیانی ظاهر می‌شود و لشکر خود را به سوی عراق می‌فرستد ... و بغداد را ویران می‌کند و آن را می‌سوزاند و کوفه و مدینه را ویران می‌کند ... سپس به سوی بیدا می‌رود ... و زمین آن‌ها را می‌بلعد...» (رجعت، آسترآبادی: ص ۱۰۰)

۳ - سید احمد الحسن ﷺ می‌فرماید: «... علی ﷺ جنبنده زمین است که در رجعت با مردم سخن می‌گوید و مؤمن را از کافر به آیات خداوند سبحان جدا می‌کند. پیش از رجعت، قیام قائم ﷺ است و برای آن حضرت نیز صفت «دابة تکلم الناس» (جنبنده‌ای که با مردم سخن می‌گوید) صادق است، و با رؤیا و مکاشفه در بیداری، او ضعف ایمان آن‌ها به آیات حق الهی را در ملکوت آسمان‌ها به آن‌ها می‌نمایاند، و برایشان روشن می‌کند. مردم در طول مسیر

صفات همان قائمی است که زمین را پس از آنکه از ظلم و جور پر شد از عدل و داد پر می‌کند، و او قطعاً خود علی بن ابی‌طالب علیه السلام نیست؛ زیرا او مردی است که قبل از مهدی علیه السلام خروج می‌کند، و نظیر و شبیه علی علیه السلام است؛ و ان‌شاءالله در قسمت پایانی از این فصل ثابت خواهیم کرد او وصی و فرستاده امام مهدی علیه السلام است.

• اما درباره مصداق جنبنده زمینی که در رجعت بازمی‌گردد، دلالت بر آن به حدی از وضوح رسیده است که برای اثبات آن، به قرینه‌های دیگری نیاز نیست؛ زیرا روایات بسیاری به اسم مصداق آن یعنی علی علیه السلام تصریح کرده‌اند.^۱

با دلایل قطعی ثابت کردیم روز رجعت، غیر از روز قائم است؛ پس راهی نیست که بگوییم مصداق ثابت‌شده برای جنبنده زمین در زمان رجعت، همان کسی است که در زمان قائم علیه السلام است، و مطالبی که بدون دلیل درباره روز قائم بیان شده‌اند مغالطه‌هایی واضح بوده‌اند که از جهل و نادانی و سرگردانی سرچشمه گرفته‌اند.

صورت حقیقی و بسیار واضح مسئله نظیر و رجعت با مثل و مشابه را سید احمدالحسن علیه السلام روشن کرده، و هیچ‌کس دیگری پیش از وی چنین نکرده است. خروج دابة الارض و متمایز کردن مصداق‌هایش گوشه‌ای از علم ایشان بوده است، و به این ترتیب

انسانیت بر روی این زمین، غالباً به آیات ملکوتی خدا یقین ندارند و به رؤیا و مکاشفه در ملکوت آسمان‌ها ایمان نمی‌آورند؛ چراکه آن‌ها نگاه خود را به این زمین و به ماده محدود کرده‌اند و این منتهای دانش آن‌ها بوده است که به ماسوای آن نمی‌رسد: ﴿ذَلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ صَلَّى عَنْ سَبِيلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ اهْتَدَى﴾ (منتهای دانش آن‌ها همین است. پروردگار تو به آن‌ها کسی که از طریق او گمراه می‌شود یا به راه هدایت می‌افتد دانتر است). (نجم: ۳۰). «متشابهات، سید احمدالحسن: ج ۴ ص ۲۲۱.

۱ - از امام رضا علیه السلام درباره سخن حق تعالی: ﴿أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ﴾ (نمل: ۸۲) (جنبنده‌ای را از زمین برای آنان بیرون می‌آوریم که با ایشان سخن گوید) روایت شده است که فرمود: «علی علیه السلام است.» بحار الانوار، مجلسی: ج ۵۳ ص ۵۳.

روایات بسیاری هست که تأکید کرده‌اند مصداق دابة الارض در رجعت، امیرالمؤمنین علیه السلام است.

با قطعیت می‌توان گفت قائم، همان مصداق دابة الارض در زمان ظهور مقدس است و طبق آنچه روایت زیر برای ما بیان می‌کند، او نظیر امیرالمؤمنین علیه السلام است:

از عبایه اسدی نقل شده است، گفت: از امیرالمؤمنین علیه السلام در حالی که تکیه داده بود^۱ و من بالای سرش ایستاده بودم- شنیدم که می‌فرمود: «در مصر منبری بنا می‌کنم، و ساختمان‌های سنگی دمشق را یک‌به‌یک ویران خواهیم نمود، و یهود و نصارا را از همه سرزمین‌های عرب بیرون خواهیم راند و عرب را با این عصای خود هدایت خواهیم کرد.» عبایه می‌گوید: به آن حضرت عرض کردم: ای امیرالمؤمنین! گویی شما خبر می‌دهی بعد از مردن بار دیگر زنده خواهید شد؟ حضرت فرمود: «هیئات، ای عبایه! تو به راه دیگری رفته‌ای [آن‌گونه که تو گمان کرده‌ای نیست] آنچه را گفتم، مردی از دودمانم انجام خواهد داد.»^۲

با وجود اینکه امیرالمؤمنین علیه السلام این کارها را به خودش نسبت می‌دهد با توجه به این روایت- ملاحظه می‌کنیم مجری مستقیم این کارها قائم علیه السلام است و این نکته‌ای است که بسیاری از روایات دلالت‌کننده به این حوادث تأییدش می‌کنند. این‌ها کارهایی است که به قائم علیه السلام نسبت داده می‌شوند، ولی مدعیان علم صرفاً فهم و برداشت قاصر خود را از پاسخ امیرالمؤمنین علیه السلام ارائه کرده، و به یکی‌بودن مفهوم و برداشت دیگری غیر از فهم و درک خودشان توجهی نکردند، و حکم کردند مجری این کارها خود امیرالمؤمنین علیه السلام است؛ با این ادعا که امیرالمؤمنین علیه السلام در پاسخ به عبایه اسدی، تقیه نموده؛ زیرا عبایه قادر به حمل اسرار آل محمد علیهم السلام نبوده است! ولی امیرالمؤمنین علیه السلام به صراحت می‌فرماید: «هیئات، ای عبایه! تو به راه دیگری رفته‌ای [آن‌گونه که تو گمان کرده‌ای نیست] آنچه را گفتم، مردی از دودمانم انجام خواهد داد.»

۱ - اصل کلمه در منبع عربی «مشنکی» است.

۲ - بحارالانوار: جلد ۵۳ صفحه ۵۹.

شواهد برگرفته از روایات آل محمد علیهم السلام بسیارند،^۱ و برای ما رجعت همه کسانی را که در حوادث ظهور بیان شده است در حالی که مرده‌اند، توضیح می‌دهد؛ چه از ائمه علیهم السلام بوده باشند و چه برخی یاران و انصار آن‌ها؛ اینکه منظور، رجعت افراد نظیر و مشابه آنان در زمان قائم علیه السلام است؛ و روشن شد تنها راه پرداختن به رجعت، مراجعه به برخی روایاتی است که خواندن و تدبر در آن‌ها ویژگی‌ها و تصاویر واضحی را شکل می‌دهند که ما را بی هیچ شک و تردیدی در مسیر حقیقت روزهای قائم و رجعت، و مستقل بودن هر کدام از آن‌ها قرار می‌دهد، و با وجود بیان معصوم علیه السلام نیاز چندانی به بحث و تفصیل نداریم.

بنابراین ما روایات بسیاری در اختیار داریم که تصریح می‌کنند قتل ابلیس در این جهان یعنی در زمان قیام قائم علیه السلام و به‌طور مشخص در مسجد کوفه است، و نیز روایاتی در دست داریم که بیان کرده‌اند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کسی است که ابلیس را می‌کشد؛ ولی وقتی دانستیم احوال و امور عالم رجعت با احوال روز قائم علیه السلام متفاوت است درک می‌شود قتل او در روزی

۱ - از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است، فرمود: «من جنبندة زمین هستم. من بینی و چشم مهدی هستم.» بحارالانوار، مجلسی: ج ۵۳ ص ۱۱۰. اما درباره دابة الارض، ثابت کردیم مصداق دیگری غیر از امیرالمؤمنین دارد و او نظیر آن حضرت علیه السلام در زمان ظهور است. اما درباره بینی و چشم مهدی، مثل این فرمایش حضرت علیه السلام است که مردی از من آن‌ها را انجام می‌دهد. از امام باقر علیه السلام در شرح این فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام: «به دست من ساعت برپا می‌شود» روایت شده است، فرمود: «یعنی رجعت قبل از قیامت، خداوند به وسیله من و فرزندان مؤمن من یاری می‌شود.» بحارالانوار، مجلسی: ج ۵۳ ص ۱۲۰، از مناقب آل ابی طالب.

اما این فرمایش امام باقر علیه السلام: «یعنی رجعت»؛ پیش‌تر روشن شد منظور، رجعت نظیر او علیه السلام و قبل از قیامت است، اگر منظور قیامت صغرا باشد، منظور همان قیام قائم علیه السلام است. این معنا را فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام: «به دست من ساعت برپا می‌شود» تأیید می‌کند. در جاهایی از روایات ائمه علیهم السلام نشان دادیم منظور از ساعت، قیام قائم علیه السلام است؛ و در خطبة تطنجیه، این فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام آمده است: «... من کسی هستم که عیسی پشت سرش نماز می‌خواند...» و ما در مبحث قبلی این تحقیق ثابت کردیم کسی که عیسی علیه السلام پشت سرش نماز می‌خواند همان قائمی است که روایات او را به‌عنوان کسی که قبل از مهدی علیه السلام خروج می‌کند و همراهش عصا و میسم (داغ علامت‌گذار) است توصیف کرده‌اند؛ و این گواه دیگری است که وی نظیر علی علیه السلام است. پس وقتی علی علیه السلام این کارها را به خودش نسبت می‌دهد منظورش رجعتش به وسیله نظیر و همانند خودش در زمان ظهور است.

دیگر، یعنی رجعت خواهد بود که جدا از دنیاست و در این عالم نیست. همان طور که از متن دانسته می‌شود، رسول خدا ﷺ او را با نیزه‌ای از نور می‌کشد، و به این ترتیب متون از یکدیگر بازشناخته می‌شوند و تشابهشان حل می‌شود. اما برای دیگرانی که امر بر آن‌ها مشتبه شده است این قضیه برای کسی که به سخن آن‌ها مراجعه کند مبهم خواهد بود، و طبق کلام آن‌ها ابلیس (لعنه‌الله) دو بار در این جهان کشته می‌شود؛ و بنده اعتقاد ندارم بسیاری از آن‌ها این نتیجه را قبول داشته باشند.

رجعت چگونه رخ می‌دهد؟

از عوامل مهمی که در شکل‌گیری تفکر نادرست درباره رجعت در میان علمای شیعه نقش بسزایی داشته است چگونگی به‌وقوع پیوستن رجعت و ماهیت آن، و شرایطی بوده که آن را احاطه کرده است. با در نظر گرفتن درهم‌تنیدگی حاصل از ماهیت اجسام و وقوع آن‌ها تحت تأثیر قوانینی که بر عالم اجسام حکم می‌کنند و این عالم را نظم می‌بخشند. وقتی «مجموعه کیهانی» در معرض شرایطی تأثیرگذار قرار می‌گیرد که تغییرات بزرگی را به دنبال دارد، به گونه‌ای که دیگر تابع قوانین و مقرراتی نیست که ویژگی‌های آن را حفظ کرده است، ناگزیر باید در ما تصور متفاوت دیگری از حالت و ماهیت اجسام و محیط آن‌ها شکل بگیرد؛ و این انتقال و موجوداتی که طبیعتاً تابع آن نظام و قوانین هستند، یا از مرتبه کیهانی یا جهانی بالاتر و لطیف‌تر از مرتبه کیهانی هستند، یا برعکس- از جهانی پایین‌تر و چگال‌تر هستند.

حالت نخست: مثال آن، چیزی است که برای آدم ﷺ با نزول یا هبوطش از آسمان نخست - که عالم ذر یعنی محل آفرینش نفس‌هاست - حاصل شد، و تغییری بود که در ماهیت جسم ملکوتی یا مثالی و لطیف آدم ﷺ حاصل شد؛^۱ ماهیتی که مناسب عالم آسمان

۱ - سید احمد الحسن ﷺ می‌فرماید: «آدم در ابتدا جسم مادی نداشته، بلکه فقط از یک جسم لطیف یا نفس

اول بود و در آن آسمان، نتیجه این هبوط حاصل شد، که همراه با تراکم و جسمانی شدن آن بود که از لازمه‌های عالم مادی و جسمانی ماست.

حالت دوم: عکس حالت اول است؛ زیرا به معنی بازگشت به جهانی است که انسان از آن آمده است، یعنی آسمان اول، و لازمه بازگشت به آن متصف شدن به همان خصوصیات است که انسان در آنجا از آن بهره می‌برده است؛ که نخستین آن‌ها، عزیمت و خروج نفس از این جسم یا بدن مادی، و اتصال به بدن مثالی است که مناسب عالم جدید، و نتایجی است که ناشی از آفرینش نوع جدیدی از شخصیت، و متناسب با روابط حاکی از حالت افراد بازگشت‌کننده به آن عالم، یعنی آسمان اول یا عالم رجعت خواهد بود.

برای احاطه بر چگونگی رجعت یا اندکی تفصیل- آن را از دو جنبه مهم بازخوانی می‌کنیم:

اول: ماهیت و چگونگی بازگشت افراد

بعد از آنکه روشن شد رجعت، روز دیگری از روزهای خدا و جهان متفاوت دیگری نسبت به جهان ماست که خصوصیات متفاوتی دارد، شایسته است احوال و وضعیت افراد رجعت‌کننده در آن نیز متفاوت باشد تا با ماهیت آن جهان هماهنگ شود؛ پس هرکس از زمان و مکان واقعه رجعت و خصوصیات آن که به آن متصف می‌شود آگاهی نداشته باشد، خصوصیات و احوال افراد بازگشت‌کننده و چگونگی بازگشت آن‌ها را هم نمی‌تواند بشناسد، و متأسفانه این وضعیتی است که علمای شیعه گرفتارش شدند و عاملی برای تولید ترجمه‌ای

برخوردار بود، و پس از نزول به زمین، به جسم پیوسته است.» (توهم بی‌خدایی، سید احمدالحسن: ص ۱۴۵) و روایت زیر آن را بیان می‌کند: از اباعبدالله صادق علیه السلام روایت شده است، فرمود: «هنگامی که آدم از بهشت هبوط کرد و غذا خورد، در شکمش سنگینی احساس کرد. به جبرئیل علیه السلام شکوه کرد. به او گفت: ای آدم به خلوت برو. وی نیز به خلوتی رفت و حدث نمود و سنگینی از وی خارج شد.» (قصص الانبیاء، راوندی: ص ۵۰، تحقیق: غلامرضا عرفانیان، نشر: مجتمع مطالعات تحقیقات اسلامی، ایران، مشهد، چاپ اول، ۱۴۰۹ ق).

مغایر و متفاوت با عالم رجعت و وضعیت بازگشت‌کنندگان به آن شده است.

تصویر واقعی از چگونگی به‌وقوع‌پیوستن این واقعه را ما طی چند مبحث منعکس خواهیم کرد:

۱- نفس و بدن جسمانی

برای ما روشن شد اصل وجود ما و خلقت ما نفس بوده است، و ما در ابتدا به‌صورت نفس‌هایی در عالم ملکوتی - که همان آسمان اول است - آفریده شدیم. این «اصل» همانی است که قرآن به آن، خاک یا گل مرفوعی^۱ اطلاق کرده است که جسم آدم از آن، قالب‌گیری شد. خاک زمین یا گلی که از زمین برگرفته شد و به آسمان نخستین بالا رفت هرگز به این معنا نیست که به همان صورت مادی خود باقی ماند؛ بلکه به‌صورتی مثالی که با وجودش در آسمان اول تناسب داشت تبدیل شد؛ زیرا به منظور فعال‌سازی عملکرد نفس یا روح از طریق متصل شدن به بدنی که برای گذراندن امتحان دومش به زمین جسمانی فرود خواهد آمد به بالا برده شده است.

سید احمد الحسن علیه السلام می‌فرماید:

«خداوند متعال آفرینش آدم را در آسمان اول (آسمان آنفس یا آسمان نفس‌ها) آغاز نمود؛ ولی برای اینکه آدم و فرزندان او برای نازل شدن به زمین و متصل شدن به جسم سازگاری داشته باشند، می‌بایست گل به آسمان اول بالا برده می‌شد (مرفوع می‌شد) و سپس نفس آدم علیه السلام و سایر مردم از آن خلق می‌شدند. انجام این

۱ - حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ﴾ (و خدا شما را از خاکی آفرید) (فاطر: ۱۱) و می‌فرماید: ﴿إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾ (در واقع، مثل عیسی نزد خدا همچون مثل آدم است [که] او را از خاک آفرید؛ سپس به او گفت: «باش»؛ پس وجود یافت). (آل عمران: ۵۹) و نیز می‌فرماید: ﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ﴾ (و از نشانه‌های او این است که شما را از خاک آفرید؛ پس به‌ناگاه شما بشری شدید که به هر سو پراکنده می‌شوید). (روم: ۲۰)

کار ضروری بود؛ چراکه روح در این گِل مرفوع (به بالا برده شده) مستقر گردید و این گِل مرفوع، خود وسیلهٔ ارتباط و اتصال روح با جسد شد. از سوی دیگر روح نمی‌تواند جسد را لمس کند؛ زیرا این دو، در دو عالم مختلف و از دو جهان متفاوت هستند و بینشان عوالمی چند قرار دارد. بنابراین وجود وسیله‌ای برای این تماس لازم است؛ وسیله‌ای که در تمام مراتب نزولی و عوالم بین آسمان جسمانی و آسمان اول وجود داشته باشد و زمانی که جسم بالا برده می‌شود (مرفوع می‌شود) این مراتب را داشته باشد و در حدود آن حرکت کند...»^۱

پس غایت و هدف، علت ضرورت بالارفتن گل زمین به آسمان نخست را توضیح می‌دهد، تا امتحان دوم و فرود آمدن امتحان‌شوندگان به زمین برای ادای آن، پس از امتحان شدن در عالمی که نفس‌هایشان در آن آفریده شده بود، انجام شود؛ تا برای ما تأکید کند ما از جهان دیگری فرود آمده‌ایم و بار دیگر به سوی آن باز خواهیم گشت. جهل و نادانی نسبت به این حقیقت، باعث پریشانی و تناقض‌گویی در طرح‌های عقیدتی بوده که با عوالم خلقت و به‌خصوص دو عالم ذر و رجعت مرتبط بوده‌اند. سید احمدالحسن (رحمه‌الله علیه السلام) این معنا را توضیح می‌دهد و می‌فرماید:

«وجودِ زمینی ما، وجودی است از سر اجبار و موقتی، و همیشگی و ابدی نیست، و حتی به همین زمین بازخواهیم گشت تا پس از مرگ در آن زندگی کنیم؛ البته اگر از جمله افرادی باشیم که انسانیت خود را برگزیده و حیوانیت زمینی خود را که با آن در ارتباط هستیم رها کرده باشیم؛ حیوانیتی که خداوند سبحان، به واسطهٔ آن ما را امتحان می‌کند...»^۲

۱ - توهم بی‌خدایی، سید احمدالحسن: ص ۱۴۳.

۲ - توهم بی‌خدایی، سید احمدالحسن: ص ۱۳۹.

و از کلام ایشان علیه السلام روشن می‌شود:

۱. اصل ما آسمانی است؛ زیرا ما در آسمان آفریده شدیم، و وجود ما در این جهان فقط برای پشت‌سر گذاشتن امتحان دوم است، نه چیز دیگر.

۲. همان طور که روایات تأکید کرده‌اند بازگشت بعد از مرگ با برگشت به عالم برزخ انجام خواهد شد^۱ و برزخ نیز در آسمان اول است که همان عالم نفس‌هاست. نفس پس از مرگ به عالم خود بازمی‌گردد؛ یعنی همان عالمی که از آن آمدیم، و همان آسمان و مراتب و جهان‌های نامتناهی بر اساس مراتب ترقی یا معرفتی است که غایت و نهایت خلقت ماست؛ که قبلاً بیان شد.

۳. این زمین جسمانی، عالم پایینی است و کسی که انتخاب کند در آن باقی بماند و به ماده پیوند بخورد و به شهوت‌ها تعلق داشته باشد - که همان ویژگی‌های حیوانی است - هیچ بهره‌ای در مراتب ترقی نخواهد داشت؛ و برعکس کسی است که انسانیتی را برمی‌گزیند که باعث بالارفتن و ارتقا و ترفیعش از عالم حیوانیت می‌شود.

۴. انسان، از نظر وجود داشتن در عوالم مثال، اعتبار و وجودی دارد؛ به طوری که اگر از کلیدهای ارتقا و بالارفتن نفس انسانی در تلاش برای ارتقا در عوالم بلندمرتبه ملکوتی استفاده کند این وجود، روح ایمان و سپس روح القدس خواهد بود؛ زیرا این روح‌ها در دسترس همه است؛ چراکه همه بر اساس آراسته‌شدن به اسم‌های خدا سرشته شده‌اند، به شرطی که انتخاب درستی

۱ - از امام صادق علیه السلام درباره این آیه پرسیده شد: ﴿وَمَنْ وَرَائِهِم بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾ (پیش رویشان برزخی است تا روزی که برانگیخته می‌شوند). ایشان علیه السلام فرمود: «برزخ قبر است؛ و منظور، ثواب و عذاب بین دنیا و آخرت است.» تفسیر نور الثقلین، حویزی: ص ۵۵۴، تصحیح و تعلیق: سید هاشم رسولی محلاتی.

داشته باشند؛ زیرا آن‌ها عملاً برای رسیدن به نزدیک‌ترین مرتبه ممکن به نور سرشته شده‌اند، که توضیح آن پیش‌تر گفته شد.

می‌گوییم: پس از آنکه علت اصلی وجود این عالم جسمانی و بدن مادی که در آن زندگی می‌کنیم روشن شد دیگر چیزی باقی نمی‌ماند تا این عالم به‌عنوان محور غایت و هدف نهایی خلقت و وجود گرد آن بچرخد، و این بدن چیزی جز حالت واسطه محدودی در این عالم جسمانی برای ورود نفس یا اتصال به آن به‌جهت ادای امتحان را تشکیل نمی‌دهد؛ پس تأویل این عالم به اینکه غایت خلقت باشد یکی از بدترین نتایج آن است که معنی رجعت به‌صورت بازگشت به این دنیا با بدن مادی، در بطن خود دارد.

شیخ حر عاملی می‌گوید:

«اما تفسیر و حمل بر بازگشت با بدن مثالی نیز باطل و فاسد است، و وجهی ندارد.»^۱

و شیخ عاملی به این سخن متمایل می‌شود زیرا به تفسیرهایی تکیه دارد که مهم‌ترین آن‌ها می‌گوید:

«زیرا تناسخ لازم می‌گرداند روح با بدن دیگری در این دنیا مرتبط شود...»^۲

در اینجا شیخ عاملی گرفتار اشتباه شده، زیرا تصور کرده است انتقال روح به بدنی که مناسبش باشد تناسخ محسوب می‌شود، که طبیعتاً باطل است؛ زیرا اساساً این‌گونه نیست، و «اصل» همان‌طور که بیان کردیم نفس است و بدن مادی نیست. بدن به نفس تحمیل شده تا امکان پشت‌سرگذاشتن امتحان را برایش فراهم کند، نه برعکس. پس شیخ عاملی -که خیال‌پردازی‌اش او را به اعتقاد به تناسخ کشانده است- به حقیقت نرسیده، و منکر رجعت نیز که شیخ عاملی از او انتقاد کرده سخن درستی نگفته است؛ چراکه او رجعت را به

۱ - الايقاظ من الهجعة في البرهان على الرجعة، حر عاملی: ص ۴۲۴ و ۴۲۵.

۲ - الايقاظ من الهجعة في البرهان على الرجعة، حر عاملی: ص ۴۲۴ و ۴۲۵.

این دلیل انکار کرده است که گمان می‌کرده تناسخ را لازم می‌گرداند.

شیخ عاملی تأکید می‌کند او اعتقاد دارد به اینکه رجعت فقط در عالم دنیاست، و این گفته او موافق با تصریحات بسیاری است که بیان می‌کنند رجعت‌کنندگان از قبرهای خود خارج می‌شوند در حالی که خاک سر خود را می‌تکانند.^۱

در اینجا شیخ عاملی - همانند دیگر علمایی که استدلال می‌کنند رجعت در این دنیا و با این بدن‌هاست - اعتقاد دارد قبری که افراد رجعت‌کننده از آن بیرون می‌آیند همین قبر مادی است، و منظور از خاک نیز همین خاک مادی است که روی سر مردگان ریخته شده است؛ و این نیازمند اثبات این نکته است که مردگانی که رجعت می‌کنند به همان بدن‌هایی بازمی‌گردند که هنگام مرگ از آن جدا شده‌اند و پس از دفن شدن، پوسیده و از بین رفته‌اند. ما بطلان آن را اثبات کردیم. با چنین دیدگاهی ثابت می‌شود امکان ندارد خاک به معنی چیز دیگری باشد، در حالی که اثبات کرده‌ایم خاکی که «اصل» در خلقت ما بوده است، خاکی است که به وسیله فرشتگان بالا برده شد تا تجلی دیگر و صورت دیگری در عالمی متفاوت یعنی آسمان اول داشته باشد.

این گفته او:

«از آنجا که انسان هنگامی که روحش با این بدن متصل می‌شود، یا همان انسانی که اول بوده است می‌شود، که اگر چنین شود همان مفاسدی که آن‌ها ادعا کرده‌اند و ما بیانشان کردیم لازم می‌گردد؛ یا غیر از همان انسان اول می‌شود، که در این صورت مجازات او مثل زدن و کشتن و اهانت و به‌صلیب رفتن و سوزاندن و مجازات‌های مشابه دیگر جایز نخواهد بود؛ زیرا این بدن گناهی نکرده است، و نیز طبق گفته شما، وقتی به دنیا بازگردد و فسادها نیز بازگردند، لازم می‌شود مکلف باشد، و وقتی انسان دومی غیر از

اولی باشد دیگر احادیث رجعت صدق نخواهند کرد...»^۱

و این فهم نیز باطل است؛ و چنین پاسخ داده می‌شود:

درباره تعلق روح به بدن گفتیم هر پیدایش و آفرینش، بدنی مناسب با خود دارد و دلیلی وجود ندارد تفسیرهایی با سایر فرض‌هایی نادرست ارائه شود مبنی بر اینکه روح یا نفس وقتی به بدن دیگری متصل شود تناسخ به حساب آید، و شیخ عاملی آن را به دلیل توهمی که دارد- مفسده نام بنهد!

اما این ادعای او که بدنی که بازمی‌گردد باید همان بدنی باشد که روح در زمان مرگ از آن جدا شده است زیرا اگر به غیر از آن بازگردد سزاوار نخواهد بود عقوبت و مجازات شود، به دو دلیل باطل است:

اول: منشأ احساس درد هنگام مجازات، نفس است؛ و مثال آن وضعیتی است که در رؤیا هنگام احساس درد توسط بیننده رؤیا اتفاق می‌افتد، و در حقیقت بدن در معرض چیزی قرار نگرفته است.

دوم: اگر بدن همان چیزی باشد که عذاب می‌کشد آیا بدنی که در گذشته گناه کرده همان بدن در زمان آینده است؟! و این تصویری است که نمی‌توان اثباتش کرد؛ زیرا بدن در تغییر مداوم است، و بدن در جوانی به‌عنوان مثال- همان بدن در پیری یا کهولت نیست؛ زیرا تغییرات، همه سلول‌هایش را شامل شده، و بدنی که در جوانی گناه کرده است همان بدن در عمر کهولت نیست، و این روشن و بدیهی است. از سوی دیگر بدن جدیدی که شیخ عاملی انکارش می‌کند، عملاً با انتقال روح به آن در رجعت، گناهی نکرده است؛ زیرا بدنی جدید است که در عالمی جدید و تکلیفی جدید و امتحانی وارد خواهد شد، و شیخ عاملی- آن‌طور که از تفسیرهای قبلی‌اش روشن است و اثباتش آمد- معنی آن را درک نمی‌کند.

بنابراین، نفس بازخواست می‌شود، و آثار مجازات در نفس اثر می‌کند. رجعت با بدن مثالی انجام می‌شود؛ زیرا در عالمی متفاوتی که این بدن در آن آفریده شده است اتفاق می‌افتد.

و این گفته او:

«... در این امت هرآنچه در امت‌های قبلی بوده است - دقیقاً و قدم‌به‌قدم - وجود خواهد داشت، و مشخص است رجعتی که در امت‌های گذشته بارها و بارها اتفاق افتاده، قطعاً با بدن مثالی نبوده است.»^۱

زیرا او بازگشت برخی اشخاص به زندگی بعد از مرگ را رجعت تصور کرده است، و این با نگاه به داده‌های قبلی که اثبات می‌کنند رجعت بعداً اتفاق نخواهد افتاد، بدون اینکه اثباتی برایش ارائه شود سخنی گزاف و بیهوده خواهد بود. رجعت در پایان حکومت مهدیون علیهم‌السلام خواهد بود، و پس از آنکه برای ما ثابت شود مهدیون دوازده‌گانه علیهم‌السلام حکومت و جانشینی دولت عدل الهی را تا پایان روزگار مهدی دوازدهم در دست خواهند داشت قطعاً مستقر خواهد شد؛ هنگامی که «هستی» به جهان دیگر و نظام متفاوت دیگری که حوادث رجعت در آن رخ می‌دهند منتقل می‌شود، و ما برخی ویژگی‌های مهمی را که آن را به‌عنوان جهانی دیگر و نظامی دیگر نمایان می‌کند بیان کردیم.

اما شیوه استدلال به بازگشت برخی مردگان به دنیا، و اینکه این بازگشت، رجعت بوده است، این از نظر اثبات اصل و امکان بازگشت دوباره اموات برای مخالفین این عقیده است و به آن صورتی نیست که علمای شیعه می‌فهمند و می‌گویند که این در واقع همان رجعتی است که تمثیل روزی از روزهای سه‌گانه خداست.

در حدیثی طولانی آمده است مأمون عباسی از امام رضا علیه‌السلام پرسید: ای ابوالحسن،

رجعت بر اساس اعتقاد صحیح ۳۰۳

درباره رجعت چه می‌گویید؟ امام رضا علیه السلام فرمود: «قطعاً حق است، و در امت‌های قبلی رخ داده و قرآن درباره‌اش سخن گفته، و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است تمامی آنچه در امت‌های قبلی بوده است دقیقاً و قدم‌به‌قدم در این امت نیز خواهد بود...»^۱

از سید احمد الحسن علیه السلام پرسیده شد امام رضا علیه السلام درباره کدام رجعت سخن می‌گوید؟ ایشان علیه السلام فرمود:

«رجعت به‌طور کلی -چه همان‌طور که گفتیم در عالمی دیگر باشد و چه همان‌گونه که برخی از مخالفان ادعا می‌کنند نباشد- همان‌طور که شما می‌دانی در نتیجه زنده‌شدن پس از مرگ است و در نتیجه می‌توان برای آن مثال زنده‌شدن مردگان در گذشته را بیان نمود؛ زیرا واقعه‌ای است که شخص مخالف درباره عقیده رجعت به آن معترف است.

مأمون مخالف بود و در نتیجه شما با چه چیز دیگری می‌توانستی بر او احتجاج کنی؟ آیا به آن چیزی که به آن اقرار دارد احتجاج نمی‌کنی؟ در حالی که مأمون مخالف امام رضا علیه السلام بود و در نتیجه امام علیه السلام بر اساس گفته‌های خودشان درباره زنده‌شدن برخی مردگان پس از مرگ در امت‌های پیشین -که به آن اقرار دارند- بر او احتجاج نمود.»^۲

زنده‌کردن مرگان در اینجا به همان صورتی که قائلان به خروج مردگان از همان قبرهایی که در آن‌ها دفن شده‌اند با خیال‌بافی‌های خود توهم کرده‌اند انجام نخواهد شد؛ بلکه بازگشت یا رجعت آن‌ها از همان بُعدی است که نفس‌ها یا ارواح آن‌ها بعد از مرگ به آن منتقل شده یعنی از عالم برزخ -به عالم رجعتی است که تمثیلی از زندگی دیگر و پیدایش

۱ - عیون اخبارالرضا علیه السلام، شیخ صدوق: ج ۲ ص ۲۱۸.

۲ - رجعت، سومین روز بزرگ خدا، سید احمد الحسن: ص ۲۰.

و آفرینش دیگری است، که در آسمان اول قرار دارد؛ و به این معنی، زنده‌کردن بعد از مرگ شمرده می‌شود.

۲- رجعت و تناسخ

حر عاملی می‌گوید:

«... تناسخ، پیوستن روح به بدنی دیگر در دنیاست...»^۱

این معنی، از فهم رجعت به‌عنوان بازگشت جسمانی به این دنیا با همان بدنی که روح در زمان مرگ از آن جدا شده است سرچشمه می‌گیرد، و این برای کسی خواهد بود که بازمی‌گردد، یعنی ایمان محض یا کفر محض داشته است؛ پس او با همان هویت و شخصیت خود به این دنیا بازمی‌گردد؛ زیرا بیشتر علمای شیعه، عالم رجعت را در این عالم جسمانی برمی‌شمرند، و ما در مطالب تقدیم‌شده سخنان آن‌ها را مرور کردیم. از این رو مرتبط‌شدن نفس با هر بدن دیگری غیر از آنچه قبل از مرگ بوده است از نظر آن‌ها تناسخ به حساب می‌آید.

از نظر علمای عقاید باورداشتن تناسخ با استناد به سخن امام رضا علیه السلام در پاسخ به مأمون عباسی کفر محسوب می‌شود: ... مأمون گفت: درباره کسانی که قائل به تناسخ هستند چه می‌گویی؟ فرمود: «هرکس قائل به تناسخ باشد کافر، و تکذیب‌کننده بهشت است.»^۲

و این سخن درستی است اگر معنای آن به‌درستی درک شود؛ و ما این معنا را در فصل اول گفتیم؛ ولی این عقیده در آن‌ها حساسیتی افراطی و ترس از هر ایده‌ای را ایجاد کرده است که بر اساس فهم آن‌ها به تناسخ نزدیک باشد؛ پس به‌محض سخن درباره پیدایش و آفرینشی دیگر یا بدنی دیگر که روح یا نفس بعد از مرگ به آن بازگردد، تناسخ به ذهنشان

۱ - الايقاظ من الهجعة في البرهان على الرجعة، حر عاملی: ص ۴۲۴.

۲ - عيون اخبار الرضا عليه السلام، صدوق: ص ۲۰۱ و ۲۰۲.

خطور می‌کند و از این رو این تفکر، دایره فهم و تصور آن‌ها از رجعت را محدود و به دور از مفهوم بازگشت جسمانی قرار می‌دهد. رجعت از نظر آن‌ها بازگشت انسان به عالم دنیاست تا با فهم شایعشان تطابق داشته باشد، و بازگشت به همان بدن جسمانی خواهد بود که پیش از مرگ داشته‌اند و با همان هویت و همان شخصیت. به همین دلیل بازگشت نفس در بدن دیگر (تا سازگار و متناسب با شئون و احوال جهانی باشد که بازگشت‌کننده بعد از مرگ به آن بازمی‌گردد) از نظر آن‌ها تناسخ به حساب می‌آید.

پس بر اساس این فهم، رجعت باید در همین جهان و با همین بدن جسمانی انجام شود؛ از این رو فهم مبتنی بر ارتباط قبر و دنیا و خروج بازگشت‌کننده از قبر مادی جسمانی به دنیا، هویت شخص را نشان می‌دهد؛ یا در غیر این صورت. سخن به تناسخ کشیده خواهد شد؛ و در نتیجه هرچه خلاف این فهم باشد باطل است!

حر عاملی می‌گوید:

«حکم به بطلان تناسخ نشان می‌دهد روح در رجعت به بدن حقیقی خودش و نه بدن دیگری- بازمی‌گردد؛ وگرنه قطعاً تناسخ خواهد بود.»^۱

می‌گوییم: وقتی عقیده‌ای هست که می‌گوید ما در جهانی قبل از جهان خود آزموده شدیم، که همان عالم ذر بوده است- از نظر کسی که به وجود عالم ذر ایمان دارد- آن موقع ما چه کسی بودیم؟ و اکنون چه کسی هستیم؟! اگر بگویند ما در همین بدنی بوده‌ایم که الآن هم هستیم این را هیچ‌کس ثابت نکرده یا دلیلی برایش اقامه نشده است؛ زیرا کسانی که چنین می‌گویند هیچ اطلاعی از اینکه ما آنجا چگونه بودیم و به چه صورتی در آنجا آزموده شدیم ندارند؛ و اگر گفته شود ما بعد از آنکه در بدن‌هایی لطیف و نه جسمانی بوده‌ایم- در اینجا در بدن‌های جسمانی دنیوی قرار گرفته‌ایم که متناسب با مقتضیات و

لازمه‌های این دنیا است - که واقعیت هم همین است - در این صورت طبق فهم خودشان گفته‌اند نفس یا روح با جسم دیگر و رحم دیگری در ارتباط بوده است، و این طبق این تصور - همان تناسخ می‌شود. یا می‌توان گفت اینجا جهان آفرینش و پیدایش دیگری به‌طور کامل جدا از آفرینش ذر است، و در آنجا در بدنی مناسب عالم نفس بود و اینجا در بدنی مادی است که با چگالی و تراکم این جهان تناسب دارد، و مثال داستان آدم علیه السلام بهترین دلیل است، و این غیر از تناسخ است.

پس علت نپذیرفتن این ایده که رجعت در جهانی دیگر و پیدایشی دیگر و بدنی دیگر غیر از این بدن جسمانی است، همان علت عدم فهم تفاوت تکوینی است که لازم می‌گرداند حالت بدن‌ها قبل از فرود آمدن به جهان دنیا یا جهان متراکم - که پایین‌تر از عالم لطیفی است که در آن بوده - بر اساس آن بوده باشد. پس ندانستن این حقیقت، عامل محدود شدن افق معرفتی وسیع‌تر و دقیق‌تری می‌شود که نشان می‌دهد حقیقت رجعت، یک مقطع زمانی در عالم دنیا نیست و بازگشت جسمانی هم آن‌گونه نیست که تصور می‌کنند.

ثابت شده است حسین علیه السلام نخستین کسی است که رجعت می‌کند،^۱ و بازگشت او در این عالم مادی جسمانی متراکم انجام نمی‌شود؛ بلکه در جهان دیگری است که تجلی این جهان از جمله زمین و اشخاصی است که ایمان محض و کفر محض دارند. به این ترتیب روشن می‌شود اینکه نخستین کسی که زمین برایش شکافته می‌شود حسین است یا نخستین کسی که قبر برایش شکافته می‌شود حسین است چه معنایی دارد؛ زیرا این زمین، همین زمین مادی جسمانی نیست، و جسم حسین علیه السلام هم همین جسم مادی نیست که شمشیرهای ظلم و ستم آن را در برده است، و آن طور نیست که علمای شیعه درک کرده‌اند؛

۱ - از حرمان بن اعین روایت شده است که ابو جعفر علیه السلام به ما فرمود: «اولین کسی که برمی‌گردد همسایه شما حسین بن علی علیه السلام است. او پادشاهی می‌کند تا آنجا که به دلیل پیری، ابروهایش روی دو چشمش می‌افتند.» مختصر بصائر الدرجات: ص ۱۰۱ ح ۷۳؛ و به نقل از او در بحار الانوار، مجلسی: ج ۵۳ ص ۴۴، با اندکی اختلاف.

بلکه بدنی مثالی متناسب با جهانی است که به آن بازمی‌گردند، و شبیه همان بدن‌هایی است که در جهان قبلی خود یعنی عالم ذر- قبل از فرود آمدن به این جهان از آن جدا شدیم؛ و آن عالم، در آسمان اول است.

به علاوه دایره وجود، با قوس نزول و صعود کامل می‌شود.^۱ قوس نزول از عالم ذر شروع شده است، جایی که خلق در آنجا امتحان شدند، سپس به عالم جسمانی نزول کردند که همان جهان دنیاست، تا وارد امتحان دوم شوند، و در این جهان رسالت‌های آسمانی پی‌درپی آمدند و تمام امت‌ها با امام زمان خودشان آزموده شدند، و هرکس با پیروی از رسالت‌ها نجات یافت، نجات یافته، و هرکس با پیروی نکردن از رسالت‌ها هلاک شد، هلاک شده است؛ و به این ترتیب مسیر خلق ادامه می‌یابد تا این جهان- با برپایی دولت عدلی که امیدواری برای تحققش وجود داشته است- به ابتدای تحقق وعده الهی برسد. ابتدای قوس صعود در زمان ظهور مقدس خواهد بود؛ و سپس با قیام قائم علیه السلام انجام خواهد شد، که مرحله ارتقا از طریق مسیر دولت عدل الهی شروع می‌شود، و این حالت تکامل و ارتقای رو به بالا در سطح روحی و عقلی و جسمانی برای مؤمنان است؛ به گونه‌ای که این وجودها به سوی عالم مثالی حرکت می‌کنند تا در تجلی دیگری وارد شوند که شاید در آن، کثرت و ماده، هیچ شخصیتی نداشته باشند، و این کار برای پشت‌سر گذاشتن امتحان سوم برای کسی است که ایمان محض دارد یا کفر محض دارد، و در نقطه مقابل آن، مجموعه‌ای از خلائق سقوط می‌کنند، و این سقوط اغلب به دلیل چسبیدن به عالم ماده و دور شدن از عالم غیب اتفاق می‌افتد.

۱ - برای اطلاع از جزئیات بیشتر مراجعه کنید به کتاب متشابهات، سید احمد الحسن: ج ۴.

دوم: ماهیت عالمی که در آن بازمی‌گردند

دانستیم کیهان در تغییر دائمی در جهت رسیدن به هدف وجودی‌اش است. سید احمدالحسن علیه السلام می‌فرماید:

«در انتهای حرکتِ فلکِ اعظم (منظورم قوس نزول است) و آغاز بالارفتن آن به سمتی دیگر، تبدیل شدن این عالم جسمانی به جحیم آغاز خواهد شد و این عالم شعله‌ور می‌گردد. مجازات کسانی که زخرف و زر و زیور دنیا را برگزیدند و به خاطر آن خداوند را عصیان نمودند، بازگشت آن‌ها به چیزی است که خود انتخاب کرده‌اند.»^۱

برای آنکه بفهمیم منظور از این تغییر و تحولی که برای کیهان رخ می‌دهد چیست لازم است به نکات سه‌گانه‌ای که سید احمدالحسن علیه السلام مطرح کرده است توجهی داشته باشیم:

«اول: احساس دگرگونی یا تغییر، مسئله‌ای نسبی است. حقیقت این است که ما وقتی دچار تغییراتی می‌شویم تغییر اشیای اطرافمان را احساس می‌کنیم و این تغییرات از جنبه‌های متفاوتی است - چه این تغییرات مکانی باشد و چه زمانی - ولی وقتی ما و اشیای اطرافمان همگی با هم تحت تأثیر حرکتی خارج از حدود زمان و مکان قرار بگیریم، یعنی در ابعاد دیگری غیر از این چهار بُعدی که آن‌ها را می‌شناسیم و احساس می‌کنیم، هیچ تغییری را در اطرافمان به‌طور ملموس احساس نمی‌کنیم و هر قدر هم که این تغییر بزرگ و سریع باشد، با وجود اینکه تغییر وجود دارد، نمی‌توانیم آن را اندازه‌گیری کنیم. علت این است که این تغییر، ما و اشیای اطرافمان را به یک اندازه تحت تأثیر قرار داده است.

برای اینکه مسئله مفهوم‌تر باشد بیایید تصور کنیم ما در یک جسم متحرک زندگی می‌کنیم. ما حرکت چیزهای اطراف خود را احساس نمی‌کنیم و آن‌ها را

ساکن می‌پنداریم، البته تا زمانی که حرکت ما و حرکت آن متحرک یکی باشد، یعنی حرکت وسیله نقلیه، حرکت همه ما باشد. به همین ترتیب ما هیچ تغییری را در داخل این وسیله و اشیایی که در آن هستند احساس نمی‌کنیم، البته تا زمانی که این تغییر همه اشیا را در داخل وسیله - حتی خود ما را - شامل شود.

تصور کنید که قد شما ۱/۷ متر است و یک ابزار اندازه‌گیری وجود دارد که می‌توانید قدتان را با آن بسنجید. اگر ابعاد شما و خط‌کش اندازه‌گیری و همه اشیا اطرافتان دو برابر شود، وقتی این بار قد خودتان را با همان ابزار بسنجید می‌بینید قد جدید شما همان ۱/۷ متر است و از افزایش قد خود آگاه نمی‌شوید؛ در حالی که اکنون قد حقیقی شما ۳/۴ متر است.

اگر این مطلب را بفهمیم قادر خواهیم بود بفهمیم ما و جهانی که در آن زندگی می‌کنیم همگی می‌توانیم به عالم رجعت یا آسمان اول وارد شویم بدون اینکه تغییری بزرگی را که برای جسم‌هایمان یا جسم‌های اطرافمان یا حتی جهانی که در آن زندگی می‌کنیم ایجاد شده است احساس کنیم. حتی ممکن است درک کنیم ما و همه جهانی که در آن زندگی می‌کنیم در حال تغییری مستمر و دائمی هستیم و چه بسا بفهمیم این تغییر بزرگ است، ولی ما این تغییر را احساس نمی‌کنیم؛ چراکه همه چیز به یک نسبت در حال تغییر است.

دوم: ما همگی در عالم ذر یعنی در آسمان اول بوده‌ایم و به‌سوی عالم رجعت که آن نیز در آسمان اول است رهسپار هستیم. یعنی فلک اعظم حرکتی دارد که شامل جهان‌ها و عالم‌هایی می‌شود که ما در یکی از آن‌ها زندگی می‌کنیم، و باید

۱ - این یک انتقال تدریجی است و حرکت نیست، ولی از آن به حرکت تعبیر کردم با وجود اینکه حرکت به حدود بُعدهای چهارگانه محدود می‌شود؛ اما کلمه‌ای وجود ندارد که مردم آن را بفهمند و این انتقال را تعبیر کند، به‌جز همین الفاظی که با آن‌ها ارتباط برقرار می‌کنیم و مقید به همین بُعدهای چهارگانه است.

توجه داشته باشیم این حرکت، بیرون از حدود زمان و مکان است و در بُعدهای دیگری است که آن‌ها را احساس نمی‌کنیم، ولی حقیقی هستند و وجود دارند. تأثیر این حرکت در جهان‌ها و آنچه در آن‌هاست واقعاً زیاد است و ما تا هنگامی که بخشی از این جهان‌ها هستیم امکان ندارد محدوده این تأثیر را بدانیم. تنها راهی که می‌توانیم از این تغییرات آگاهی پیدا کنیم این است که بیرون از این جهان‌ها باشیم. در این هنگام است که حقیقتی را که به‌طور کامل با واقعیتی که آن را احساس می‌کنیم متفاوت است، مشاهده می‌کنیم؛ ولی اکنون ما درون این جهان‌ها قرار گرفته‌ایم.

سوم: اوصاف و ویژگی‌های رجعت در روایات معصومین با این عالم مادی که در آن زندگی می‌کنیم تناسبی ندارد. چاره‌ای نیست از اینکه بپذیریم عالم رجعت، عالم دیگری است که قوانین متفاوتی نسبت به این عالم مادی دارد که در آن زندگی می‌کنیم.^{۲۰۱}

۱ - عقاید اسلام، سید احمد الحسن: ص ۲۴۴ تا ۲۴۶.

۲ - برخی از روایاتی که تأکید می‌کنند خصوصیات عالم رجعت با جهان ما متفاوت است، و اینکه عالم دیگری است: - از موسی حنط روایت شده است، گفت: از اباعبدالله علیه السلام شنیدم می‌فرمود: «**روزهای خدا سه تاست: روزی که قائم علیه السلام قیام می‌کند، روز کزت (بازگشت)، و روز قیامت.**» (مختصر بصائر الدرجات، حسن بن سلیمان حلی: ص ۸۹)

- از حرمان بن اعین روایت شده است که ابوجعفر علیه السلام به ما فرمود: «**اولین کسی که برمی‌گردد همسایه شما حسین بن علی علیه السلام است.** او پادشاهی می‌کند تا آنجا که در اثر پیری، ابروهایش روی دو چشمش می‌افتند.» مختصر بصائر الدرجات: ص ۱۰۱ و ۱۰۲.

- از عبدالکریم بن عمرو خنعمی روایت شده است، گفت: از اباعبدالله علیه السلام بعد از آنکه کشته‌شدن ابلیس به دست رسول خدا صلی الله علیه و آله در رجعت را شرح داد- شنیدم که می‌فرمود: «... و امیرالمؤمنین علیه السلام ۴۴ هزار سال پادشاهی می‌کند تا آنجا که هر مرد از شیعیان علی علیه السلام هزار فرزند پسر به دنیا بیاورد، و در آن زمان دو باغ سیه‌فام در کنار مسجد کوفه و اطرافش تا آنجا که خدا بخواهد آشکار می‌شود...» (مختصر بصائر الدرجات، حسن بن سلیمان حلی: ص

بنابراین ما در کیهان و روی زمینی زندگی می‌کنیم که تجلیاتی در جهان‌های دیگر دارد، و می‌توان به آن تجلی‌ها منتقل شد، و این به افق معرفتی برای ارتقا به آن جهان‌ها بستگی دارد؛ و در عین حال تا وقتی ما در این جهان و مقید به قوانین و شرایطش هستیم - که متناسب با مادی و جسمانی‌بودنش است - نمی‌توانیم آن جهان‌ها را احساس یا تصور کنیم، و سخن‌پردازی درباره وجود جهان‌های دیگر، بیش از خیال و توهم نخواهد بود اگر ما از اهل آن جهان‌ها نباشیم و آن‌ها را احساس نکنیم؛ ولی تحقیقات علمی توسط دانشمندان به‌خصوص فیزیک‌دان‌ها و کیهان‌شناسانی که به نظریه‌های مکانیک کوانتوم و ناپایداری‌های کوانتومی و نظریه ریسمان‌ها و نظریه «ام» و نظریات دیگر می‌پردازند در جریان است،^۱ و این تحقیقات برای کشف اسرار آن جهان‌ها یا چیزی است که

۱۱۵ تا ۱۱۷.

- همچنین از او از طریقی که به اسد بن اسماعیل می‌رسد روایت شده است از اباعبدالله امام صادق علیه السلام درباره روزی که خداوند مقدار آن را در قرآن پنجاه هزار سال بیان فرموده است پرسیده شد. حضرت فرمود: «آن رجعت رسول خدا صلی الله علیه و آله است. پس فرمانروایی او در بازگشتش پنجاه هزار سال خواهد بود و امیرالمؤمنین در رجعتش ۴۴ هزار سال حکومت خواهد کرد.» مختصر بصائر الدرجات، حسن بن سلیمان حلی: ص ۱۶۶ و ۱۶۷.

- از عبدالله بن نجیح یمانی نقل شده است، گفت: به اباعبدالله علیه السلام گفتم: ﴿كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ * ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ﴾ (نه چنین است، زودا که بدانید * باز هم نه چنین است، زودا که بدانید). فرمود: «یک بار در کزت (رجعت)، و بار دیگر در قیامت.» بحار الانوار، مجلسی: ج ۵۳ ص ۱۲۰.

- از علی بن ابراهیم بن هاشم. از تفسیر قرآن عزیز، گفت: و اما پاسخ به کسی که رجعت را انکار کند، این سخن حق تعالی است: ﴿وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا﴾ (و آن روز که از هر امتی، گروهی از کسانی را محشور می‌گردانیم). علی بن ابراهیم گفت: پدرم به من گفت، از ابن ابی عمیر، از حماد، از اباعبدالله علیه السلام روایت کرده است، فرمود: «مردم درباره این آیه چه می‌گویند؟ ﴿وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا﴾ (و آن روز که از هر امتی، گروهی از کسانی را محشور می‌گردانیم).» گفتم: می‌گویند درباره قیامت است. فرمود: «آن‌طور که می‌گویند نیست؛ منظور، رجعت است. آیا خدا در قیامت از هر امتی، گروهی را محشور و بقیه را رها می‌کند؟ آیه قیامت این آیه است: ﴿وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا﴾ (و آنان را گرد می‌آوریم و هیچ‌یک را فروگذار نمی‌کنیم).» مختصر بصائر الدرجات، حسن بن سلیمان حلی: ص ۱۴۹ و ۱۵۰.

۱ - امثال تیسون و اسمیت در کتاب «آغازها»، هیو اورت «نظریه چند جهانی»، و جان گریبین «بحث درباره گربه

«چندجهانی» یا «جهان‌های موازی» نامیده می‌شود که با توجه به تحقیقات و تجربیات، به نوعی بر جهان ما تأثیر می‌گذارند؛ البته پس از اینکه دانشمندان شواهد و مدارکی یافتند که آن‌ها را به این باور رسانده که این جهان ما تحت تأثیر جهان یا جهان‌های خارج از این مجموعه کیهانی قرار دارد، و قوانین این جهان، توضیحی قانع‌کننده برای برخی پدیده‌ها و تأثیراتی که بر جهان ما احاطه دارد ارائه نمی‌دهد.

این موضوع با توجه به مطالبی که سید احمدالحسن رحمته‌الله درباره ارتباط زمین یا آسمان دنیا با آسمان اول - که جهانی دیگر با ماهیت و قوانین و نظامی متفاوت است - بیان کرده است ارتباطی با فرآیند رفع پیدا می‌کند.^۱

نظریه چندجهانی «هیو اورت» (Hugh Everett)^۲ یکی از این مطالعاتی است که برای ما تصویری ارائه می‌دهد از احتمالات مورد انتظار دیگر برای ذره‌ای که هنگام رصد حرکتش قابل مشاهده نیست، و اینکه این احتمالات در واقع موجود هستند.

سید احمدالحسن رحمته‌الله می‌فرماید:

«در این جهان‌های چندگانه، تمام رویدادهای دیگر که می‌توانیم آن‌ها را واقعیت‌های جایگزین بنامیم واقع می‌شوند و اتفاق می‌افتند، هرچند ما فقط یکی از این احتمالات را مشاهده می‌کنیم و این احتمال، همان واقعیتی است که شاهد و ناظرش هستیم. یک پاسخ غیرمنطقی در این خصوص می‌تواند به این صورت باشد که سایر احتمالات، در لحظه رصد، مخفی یا ناپدید شده‌اند و لحظه رصد، یکی از این احتمالات را که رویداد واقعی است به وجود آورده و دیگری را که واقعیت

شروودینگر» ... برای اطلاعات بیشتر درباره این مباحث به کتاب توهم بی‌خدایی، سید احمدالحسن، فصل ششم مراجعه کنید.

۱ - در مبحث بعدی معنای رفع با جزئیات بیشتر خواهد آمد.

۲ - هیو اورت: فیزیک‌دان آمریکایی و کسی است که نظریه چندجهانی را پیشنهاد داد.

جایگزین است حذف نموده است. یک سخن نامعقول دیگر هم این است که مشاهده‌گر و فرآیند سنجش، اثر نامفهومی در خلق واقعیت و مخفی کردن رویداد دیگر از خود به جا می‌گذارد. به‌جای این‌ها، هیو پاسخی داده که مفادش چنین است: تمام این احتمالات در واقع موجودیت دارند و تحقق یافته‌اند، ولی در عوالم یا کیهان‌های دیگر. به‌عبارت دیگر هیچ نوع فروریختن تابع موجی رخ نداده است...»

تا آنجا که می‌فرماید:

«در حقیقت، این به آن معناست که نه فقط کیهان‌های متعددی وجود دارد، بلکه یک ذره نیز دارای بیش از یک موجودیت است؛ یعنی دست‌کم یک موجودیت در هر کیهان؛ و این خود نشانگر آن است که ما نیز در سایر جهان‌ها، موجودیت‌هایی داریم...»

و چنین ادامه می‌دهد:

«ولی در راه‌حلی که هیو اورت ابداع‌کننده آن است، همهٔ حالت‌ها یا احتمالات جامعهٔ عمل می‌پوشند و این‌گونه نیست که فرآیند مشاهده یا سنجش، برخی از این حالت‌ها را پدید آورد و برخی را مهمل بگذارد؛ ... آنچه ناظر می‌بیند، فقط حالتی است که در یکی از این جهان‌ها رخ داده؛ به‌عبارت دیگر در نگرش چندجهانی، تمام احتمالات واقعی است، ولی ما فقط آنچه را که مشاهده می‌کنیم به دست می‌آوریم و به‌طور خلاصه این چیزی است که اتفاق می‌افتد. بنابراین ایدهٔ چندجهانی می‌تواند حدی برای مشکل احتمالات و پنهان‌شدن آن‌ها قرار دهد؛ یا همان‌طور که اینشتین در رد عدم قطعیت گفته است: «خدا تاس نمی‌اندازد.»

روشن است تفسیر چندجهانی، از آنجا که به‌معنی وجود داشتن بیش از یک واقعیت است، علیت را نقض نمی‌کند و در نتیجه منطقی‌تر خواهد بود؛ بنابراین ما

با مشاهده خود، فقط یک واقعیت را برمی‌گزینیم و به آن توجه می‌کنیم و به این ترتیب آن واقعیت، جزئی از دنیای ما می‌شود. در تفسیر چندجهانی، گذشته مشخص است، ولی این گذشته یا تاریخ، مربوط به بیش از یک جهان است. این مشاهده ماست که از بین این تاریخ‌های واقعی، یک تاریخ خاص را برای کیهانی که در آن زندگی می‌کنیم تعیین می‌کند، و در نتیجه تاریخ‌های واقعی دیگر که به سبب مشاهده ما به وجود آمده‌اند باقی خواهند ماند. نتیجه‌ای که از این مطلب می‌توان گرفت این است که تشخیصی که ما از انفجار بزرگ داریم دست‌کم به این معنا نیست که بقیه احتمالات یا تاریخ‌هایی که به این ترتیب پنهان شده‌اند غیرقابل بازگشت هستند؛ چراکه این‌ها نیز تاریخ‌هایی واقعی هستند و برای جهان‌هایی که بخشی از جهان برتر هستند وجود دارند؛ در حالی که جهان ما نیز، جزئی از این مجموعه است.

اما درباره آینده، طبق تفسیر چندجهانی، شناخت آینده ناممکن است، زیرا آینده به مسیرهای متعددی تقسیم می‌شود و ما در هر لحظه معین، در یکی از این آینده‌ها به سر خواهیم برد. این موضوع، ما را به یاد کلماتی که بیش از ۱۴۰۰ سال پیش نازل شده است می‌اندازد: ﴿يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ﴾ (خدا هرچه را بخواهد محو یا اثبات می‌کند و ام‌الکتاب نزد اوست).^۱

از این متنی که به نظر طولانی می‌رسد کمک می‌گیرم تا برخی مباحثی را که درباره موضوع اختلاف و تعدد جهان‌ها اهمیت دارند بیان کنم؛ و هدف، روشن کردن اشتباهات هولناکی است که ممکن است هرکسی که رویکردی عقیدتی در ارتباط با وجود و جهان‌های آفرینش به خصوص رجعت پایهریزی می‌کند در آن سقوط کند؛ رجعتی که از جمله عوالمی

۱ - توهم بی‌خدایی، سید احمد الحسن: ص ۵۳۰ تا ۵۳۳. برای اطلاعات بیشتر درباره این موضوع می‌توانید به فصل ششم کتاب توهم بی‌خدایی مراجعه کنید.

است که برای ما ثابت شد هیچ کدام از آن‌ها چیزی درباره‌اش نمی‌دانسته است؛ چراکه آن‌ها نگاه خود را به عالم محسوسات یا عالم مادی جسمانی متمرکز کرده‌اند؛ به جز یک نفر که به اسرار و امور آن جهان‌ها آگاه بوده است؛ زیرا با آسمان در ارتباط بوده، و در نتیجه از حقیقت خبرهای آسمان نیز آگاه است؛ به علاوه ایشان برای ما بر وجود تلاش‌های علمی جدید و ثمربخش تأکید می‌کند، که دست‌کم در برابر ما تصویری واقعی‌تر قرار می‌دهد که از طریق آن به حقایق قرآنی و روایی نزدیک می‌شویم؛ حقایقی که متکلمان و مفسران برای نابود کردنشان تلاش کرده و آن‌ها را در پس تصورات خود پنهان داشته و تابع فهم‌های قاصر و ناتوان خود کرده‌اند.

رفع و وفات یافتن

یکی از معضلاتی که منجر به فهم نادرست و نتایج نارسا در میان علمای شیعه شده است برخورد اشتباه هنگام تأمل بر معانی و عبارت‌های قرآن بوده که تفسیرهایشان بر اساس اجتهادهای عقلی، مفاسد عقیدتی بزرگی را به بار آورده است؛ زیرا این نتایج از همان ابتدا نتایجی گمراه‌کننده بوده‌اند.

علمای تفسیر و عقاید، تفسیرهای نادرست بسیاری در ارائه فهم واقعی و نامتناقض در مسئله رفع عیسی علیه السلام هنگام تفسیر این فرمایش حق تعالی ارائه داده‌اند: ﴿إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ خُذْ هَذَا الصَّلَافَ الَّذِي مَتَوَقَّيْتُكَ وَرَافَعُكَ إِلَيَّ وَمُطَهِّرُكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾^۱ [یاد کن] هنگامی را که خدا گفت: ای عیسی، من تو را برگرفته و به سوی خویش بالا می‌برم، و تو را از کسانی که کفر ورزیده‌اند پاک می‌گردانم).

همه می‌دانند عیسی علیه السلام را خدا وفات داد و به سوی خودش بالا برد، و اندک کسانی می‌دانند عیسی علیه السلام همچنان زنده است و روزی می‌خورد و نمرده؛ ولی آن‌ها نتوانستند بین

این دو معنا، سازش ایجاد کنند. برخی از آن‌ها این وفات را وفات‌دادن به شکل مرگ برشمرده‌اند،^۱ و از این رو قائل به رجعت عیسی علیه السلام در زمان قائم علیه السلام شدند؛ زیرا آن‌ها به وقوع رجعت در زمان قائم علیه السلام در این چهارچوب اعتقاد دارند که افراد رجعت‌کننده، امواتی هستند که ایمان محض یا کفر محض داشته‌اند، و عیسی علیه السلام نیز از کسانی بوده که ایمان محض داشته است؛ و روایات بسیار دیگری هم هستند که فرود آمدن او علیه السلام را در زمان قائم علیه السلام بیان کرده‌اند. پس عده‌ای از آن‌ها فرود آمدن او علیه السلام را رجعت با این معنا که «توقاً» به معنای مرگ بوده است برشمرده‌اند،^۲ و عده‌ای نزول او را رجعت بعد از غیبت برشمرده‌اند،^۳ در حالی که هیچ توضیح علمی و روشنی درباره چگونگی نزول او ارائه نداده‌اند، چه برسد به چگونگی رفع شدنش.

۱ - سید احمد الحسن می‌فرماید: «وفات همیشه به معنای مرگ نیست، بلکه فقط اشاره‌ای به مرگ دارد؛ به این اعتبار که وفات، استیفاء (تمام و کمال گرفتن) از جانب خدای سبحان است. ﴿إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ﴾ (آنگاه خداوند فرمود: ای عیسی من تو را وفات می‌دهم). آیا عیسی مرده است؟! لذا رفع نیز مانند مرگ، وفات نامیده می‌شود به این اعتبار که هر دوی آنها مصداق «استیفاء» (تمام و کمال گرفتن) هستند...» (در محضر عبد صالح، سید احمد الحسن: ص ۴۸)

به این ترتیب، وفات‌دادن، بر خواب هم صدق می‌کند. حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُم بِاللَّيْلِ وَيَعْلَمُ مَا جَرَحْتُم بِالنَّهَارِ ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ فِيهِ لِيُقْضَىٰ أَجَلٌ مُّسَمًّى ثُمَّ إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ ثُمَّ يُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ﴾ (و اوست کسی که شبانگاه، [روح] شما را می‌گیرد؛ و آنچه را در روز به دست آورده‌اید می‌داند؛ سپس شما را در آن بیدار می‌کند، تا هنگامی معین به سر آید؛ آنگاه بازگشت شما به سوی اوست؛ سپس شما را به آنچه انجام می‌داده‌اید خبر می‌دهد). (انعام: ۶۰) پس بر خواب نیز واژه مرگ اطلاق می‌شود، ولی به معنای مرگ تام و شناخته شده هنگامی که اجل انسان فرامی‌رسد نیست؛ زیرا نفس به طور کامل از بدن جدا نمی‌شود و در روایات مطالبی آمده است که این معنا را می‌رساند. احادیث در این زمینه بسیارند و ما فقط به یکی بسنده می‌کنیم:

از ابو جعفر علیه السلام روایت شده است، فرمود: «وقتی از خواب شب بیدار شدی، بگو سپاس و ستایش از آن خدایی است که روح مرا به من بازگرداند تا او را ستایش و بندگی کنم.» (کافی، کلینی: ج ۲ ص ۳۳۶)

۲ - مثل حر عاملی در: الايقاظ من الهجعة في البرهان على الرجعة: ص ۸۱ و ۳۰۹.

۳ - مثل احسائی در: رجعت: ص ۵۹.

پس با توجه به آنچه قبلاً دربارهٔ وجود تجلیات نامتناهی انسان گفته شد که به جهان‌های بیرون از جهان جسمانی ما منتهی می‌شود و از مرزهای چگال و متراکم و ماده فراتر می‌رود، باید تفسیری ارائه شود که این ارتباط را میان وجود و تجلی‌های انسان و حتی تمام موجودات در تمامی مراتب وجود جسمانی و آسمانی یا مثالی‌شان نظم بخشد.

سید احمد الحسن علیه السلام دربارهٔ این تجلی‌ها می‌فرماید:

«... هر روحی، متصل به بدنی است که در عوالم سُفلی یعنی عالم‌هایی که پایین‌تر از آن قرار دارند و از ظلمت بیشتری برخوردارند تجلی دارد؛ همچنین روشن شد روح متعالی نمی‌تواند به‌طور مستقیم با عالم جسمانی اتصال و ارتباط داشته باشد مگر اینکه در تمام عوالم آفرینش پایین‌تر از خودش تجلی داشته باشد، تا در نهایت به عالم اجسام برسد و به آن متصل شود؛ لذا محرک جسم نمی‌تواند چیزی غیر از نور و ظلمت باشد؛ و حتی این محرک باید نزدیک‌ترین چیز به عالم جسمانی باشد؛ و او حتماً و قطعاً مخلوق بوده، نمی‌تواند نور محض باشد (یعنی نوری که در آن هیچ ظلمتی راه ندارد) زیرا او در ظلمت تجلی یافته است. بر این اساس نمی‌توان چنین گفت که خداوند (که نوری است بدون هیچ ظلمتی) جسمی را در این عالم سفلی به‌طور مستقیم و مماس با آن حرکت می‌دهد، تعالی الله عما یشرکون (خداوند برتر از آن است که شرک بورزند) ... معنای این گفته که «ان الله موجود فی کل مکان» (خداوند در هر مکانی حضور دارد) به این معنا نیست که لاهوت مطلق، در همهٔ مکان‌ها حضور دارد، زیرا در این صورت سخن شما به‌معنی حلول لاهوت مطلق در مخلوقات و موجودات خواهد بود و چنین چیزی همان‌طور که قبلاً بیان شد محال است ... بلکه حقیقت آن است که وجود خدا در عوالم آفرینش هنگامی که آن را با نورش ظاهر گردانید، همان تجلی او در موجودات است؛ و از آنجا که عوالم آفرینش متعدد است و برخی از آن‌ها بالاتر از برخی دیگر است، برخی

به لاهوت نزدیک‌ترند، و نور و اشراق برخی از دیگری بیشتر است...»^۱

می‌گوییم: وقتی سید احمدالحسن علیه السلام درباره برخی جهان‌هایی صحبت می‌کند که نورانی‌ترند و اشراق بیشتری دارند، منظورش آسمان ملکوتی است، نه این آسمان جسمانی که زمین در ضمن آن قرار می‌گیرد؛ زیرا تجلی و نخستین مراتب رفع، از انتهای آسمان این دنیا شروع می‌شود که ابتدای آسمان اول است که همان طور که بیان کردیم- آن هم مراتب بسیار زیادی دارد، و سپس آسمان دوم قرار دارد که مراتب رفع در آن یا تجلی، بر اساس مراتب روح است و به سعی و تلاش انسان در ارتقا تعلق دارد، و این نکته را سید احمدالحسن علیه السلام در کتاب عقاید اسلام بیان فرموده است؛^۲ و دیگر آسمان‌ها هم به همین صورت هستند.

پس رفع، چه برای عیسی علیه السلام باشد و چه برای امام مهدی علیه السلام، در حقیقت رفع تجلی است نه رفع مکانی؛^۳ در غیر این صورت مُرده محسوب خواهد شد. این همان نکته‌ای است

۱ - در محضر عبد صالح، سید احمدالحسن: ص ۵۴.

۲ - مراجعه کنید به مبحث «از تو درباره روح می‌پرسند» در کتاب «عقاید اسلام»، سید احمدالحسن.

۳ - در بیان معنای رفع، سید احمدالحسن علیه السلام می‌فرماید:

فرض می‌کنم شما عصایی داری که به‌صورت عمودی قرار گرفته است. بالاترین جای این عصا، نفس یک انسان یا بالاترین مقام اوست، و پایین‌ترین جای آن نیز معادل بدن انسان است. البته امیدوارم دقت داشته باشی که این یک مثال است و واقعیت چیزی غیر از آن است.

اکنون در ذهنت این عصا را به بخش‌هایی تقسیم کن، ولی برای اینکه وضعیت به بهترین وجه باشد باید این تقسیمات تا جایی که امکان دارد کوچک باشد.

حال ببین چه تعداد از این تقسیمات کوچک وجود دارد؟ برای دانستن این مطلب باید طول عصا را بر طول هر بخش تقسیم کنی؛ مثلاً اگر طول عصا را یک و طول هر قسمت را کوچک‌ترین مقدار ممکن در نظر بگیریم آیا می‌توانی کوچک‌ترین عدد ممکن را تصور کنی؟ کوچک‌ترین عدد تعبیری از «وجود» است. این عدد صفر نیست ولی نزدیک‌ترین عدد به صفر است. از آنجا که اعداد، نامتناهی‌اند (محدود نیستند) لذا نمی‌توان آن‌ها را شمرد، ولی تصور آن‌ها شدنی است. این عدد (مورد بحث ما) یک‌دهم نیست، زیرا یک‌صدم از آن کوچک‌تر است، و یک‌هزارم از آن هم کوچک‌تر است؛ و به این ترتیب می‌توانی تا بی‌نهایت صفر اضافه کنی؛ چراکه اعداد نامتناهی‌اند. بنابراین

تصور ما از نتیجه‌های که به دست می‌آید برابر است با نتیجه تقسیم عدد یک بر صفر.

بر این اساس تقسیم طول عصا بر صفر برابر است با بی‌نهایت و نامتناهی، و از آنجا که این عدد صفر نیست بلکه مقداری نزدیک به آن است، نتیجه همان می‌شود که خدای متعال فرموده است: ﴿وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا﴾ (و اگر بخواهید نعمت‌های خدا را شمارش کنید، نمی‌توانید) (ابراهیم: ۳۴)، یعنی نعمت‌ها، قابل شمارش است؛ به دیگر سخن از لحاظ امکان‌پذیری، قابل شمارش است ولی در واقع آیا می‌توان آن را به شماره آورد؟ خیر! ﴿وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا﴾ (و اگر بخواهید نعمت‌های خدا را شمارش کنید، نمی‌توانید).

اکنون معنای این آیه نیز برای شما روشن شد. شاید قبلاً از خودت می‌پرسیدی: چطور ممکن است نعمت‌های خدا برای من قابل شمارش نباشد و من نتوانم آن‌ها را به شماره آورم؟ در حالی که به حساب ظاهر- این نعمت‌ها معدودند. آیا این طور نیست؟ تعداد نعمت‌ها چقدر است؟ هر تعداد که باشد به هر حال قابل شمارش است ولی اکنون برای شما واضح شد چرا آن‌ها غیرقابل شمارش هستند، یا در واقع شمارش آن‌ها ناممکن است؛ زیرا در حقیقت نعمت‌های الهی بر تمام وجود انسان و همه تجلیات او افزوده شده است؛ و آیا اگر بخواهی، می‌توانی تجلیات انسان را به شماره آوری؟ در این مثال برایت توضیح دادم این کار ناشدنی است. آیا اکنون موضوع روشن شد؟

برای شما مثال دیگری می‌زنم: فرض کنیم انسان عبارت است از یک نور که من می‌خواهم این نور به جایی برسد. شما منبع نور را در یک جایی روشن کرده‌ای. انتقال نور از منبع و جایگاه خودش به مکانی دیگر چگونه انجام می‌شود؟ از طریق تجلی و تابش گام‌به‌گام نور به سمت هدف. این گام‌ها (گام‌های حرکت) همان تجلیات انسان است. در حقیقت این تجلیات مثل گام‌ها همیشه هستند و دائماً در حال تجدید و نو شدن هستند؛ زیرا منبع همواره در حال انتشار است. اگر این انتشار قطع شود انسان به فنا رفته و به عدم بازمی‌گردد.

اکنون اگر شما را چند گام به عقب برگردانم چیزی در شما تغییر نمی‌کند؛ فقط شما در عالم جسمانی، نامرئی می‌شوی و از بدنی نورانی‌تر که با تاریکی، سنگین نشده است برخوردار خواهی شد. این همان «رفع» است و مراتبی دارد. اگر از شما بخواهم چند گام به جلو بروی، مرئی خواهی شد و به آنچه اهل این عالم جسمانی برای بقا نیاز دارند شما هم نیاز پیدا خواهی کرد. «رفع‌شده» بین مردم است ولی در میان آن‌ها نیست. امیرالمؤمنین پس از آنکه ضربت خورد فرمود: «... من چند روزی با بدنم همسایه شما بودم...»

از آنجا که انسان عبارت است از وجود تجلیاتش که تعدادشان نزدیک به نامتناهی است و از آنجا که نعمت‌های الهی که به انسان داده شده، غیرقابل شمارش است، لذا انسان (فطرت انسان) نزدیک به نامتناهی است که همان خداوند سبحان است؛ پس او صورت لاهوت است. از همین روست که علی علیه السلام در توصیف وضعیت انسان فرموده است: «آیا گمان می‌کنی تو چرمی خرد و کوچکی؟ و حال آنکه جهانی بزرگ‌تر در وجود تو نهفته است...»

تا آنجا که می‌فرماید:

رفع یعنی شخص، جسمی مادی همانند این جسم نداشته باشد؛ ولی برایش تجلی و جسمی در مرتبه‌ای بالاتر از

که درک مفهوم رفع و توفی عیسی علیه السلام و در نتیجه انطباق آن بر رفع امام مهدی علیه السلام توسط دیگران را با تنگنا مواجه کرده است. رفع امام مهدی علیه السلام به این معنا نیست که امام مهدی علیه السلام در این جهان وجودی ندارد؛ بلکه وجود او با تجلی دیگری خواهد بود؛ به گونه‌ای که جسم شریف ایشان علیه السلام از تراکم و چگال‌بودنش ارتقا می‌یابد و برای دیگران نامرئی می‌شود. این رفع، همان رفع تجلی است.

بنابراین جهل و نادانی نسبت به آن جهان‌ها به معنی ناآگاهی از ویژگی‌های آن‌هاست. رجعت، در جهانی دیگر است، و در نتیجه آفرینش و پیدایشی دیگری است، و تمام تلاش و کوشش‌هایی که علمای عقاید برای تفسیر وقایعی که در جهان رجعت رخ می‌دهند به خرج داده‌اند نتیجه‌ای نادرست به بار آورده است؛ زیرا آن‌ها این وقایع را بر جهان مادی محسوس منطبق کرده‌اند، در حالی که جهان مادی قطعاً غیر از جهان رجعت است.

تکامل معرفتی در رجعت محقق می‌شود

گفتم هدف نهایی از خلقت، معرفت [شناخت و دانش] است، و حکمت الهی اقتضا کرده است خلائق از عوالم و امتحان‌های سه‌گانه عبور کنند تا به هدف نهایی آفرینش برسند. هنگام انتقال از یک جهان به جهانی دیگر، اتفاقاتی به وقوع می‌پیوندند که به ما

وجود این جسم مادی، باقی مانده باشد؛ یعنی اگر الآن یک برگه کاغذ را در دست بگیری بالا و پایی دارد؛ فرض کن بالاترین نقطه کاغذ همان نفس انسان، و پایین‌ترین نقطه آن جسم مرئی او در این عالم جسمانی باشد، و این برگه کاغذ نیز همان وجود انسان باشد. چنین تصور کن این برگه به تعداد بسیار زیادی از قطعه‌های موازی خیلی کوچک تقسیم شده است. این قطعات عبارت‌اند از دیگر تجلیات «غیرمرئی» و «غیر نفسانی» انسان تا انتهای آسمان اول.

حال «رفع» عبارت است از محو و حذف وجود انسان در پایین‌ترین قسمت این صفحه؛ یعنی مثلاً او را یک سانتی‌متر بالاتر از پایین‌ترین نقطه، متجلی کنی؛ و از این یک سانتی‌متر به پایین صفحه، او فاقد وجود خواهد شد، و وجود او در این مرتبه، محو و حذف می‌شود. این مثال را برای آوردن تا تصویر برای روشن‌تر شود.

خبر می‌دهند این انتقال به چه معناست؛ و وقتی از آن‌ها آگاهی یابیم خواهیم دانست معرفت چگونه محقق می‌شود، و ارتباط میان وجود ما، قبل و بعد از انتقال به جهان دیگر به چه معناست. مهم‌ترین این امور عبارت‌اند از:

۱. مردم، وضعیت خود را در نخستین عالم خود یعنی عالم ذر- و اینکه آنجا چگونه بوده‌اند فراموش کرده‌اند.

۲. فرودآمدن به عالم دنیا یعنی خلقتی جدید، حیاتی جدید، و پیدایشی جدید.

۳. فرودآمدن ما به این جهان به معنی کامل کردن مرحله دیگری که تکمیل‌کننده ابتدای ما باشد نیست؛ زیرا آفرینش و پیدایشی کاملاً جدید است. پس فرجام هر امتحان، کسب پیروزی یا شکست است. حال اگر نتیجه به‌عنوان مثال- منفی باشد، برای تعدیل آن ناگزیر باید به‌عنوان فرصت دوباره بار دیگر وارد امتحان شد، و در اینجا نتیجه امتحان اول، هیچ نقشی در نتیجه امتحان دوم به‌عنوان تکمیل‌کننده آن- نخواهد داشت؛ زیرا فرصت دوم، فرصت دیگری برای امتحان است.

۴. از آنجا که عالم ذر یعنی عالم آسمان اول- عالمی مثالی و لطیف‌تر از جهان ماست، اجزا و تضادها در آن کمتر از جهان ماست؛ یا حتی همین جهان در دوره‌هایی مختلف^۱ متحول می‌شود و تغییر می‌یابد، و به‌خاطر کثرت تفصیل و

۱ - سید احمدالحسن رحمته در توضیح ارتباط ناسازگاری‌ها با اختلاف زمان و مکان می‌فرماید: «یک آیه قرآنی در زمان امام صادق علیه السلام تأویلی کاملاً مغایر با زمان امام مهدی علیه السلام دارد؛ به‌دلیل اختلاف در زمان و مکان و مردم؛ یا به‌عبارت دیگر: به‌دلیل تغییر و تبدیل ناسازگاری‌های موجود در عوالم نزول قرآن چه در عالم ملکوت و چه در ملک.» (متشابهات، سید احمدالحسن: ج ۱ ص ۴۷)

ما کثرت را این‌طور می‌شناسیم که نسبت معکوس با جهان‌های نزول دارد؛ و از عالم عقل شروع می‌شود، از عوالم ملکوت می‌گذرد و به عالم ماده می‌رسد. از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است: «علم، یک نقطه است که جاهلان آن را زیادش کردند.» و از این‌رو از ایشان علیه السلام روایت شده است: «تمام علوم کیهان در قرآن است، و تمام علوم قرآن

مقتضیات و شخصیت‌ها و ماهیت ارتباط‌های موجود میان فرزندان جنس بشر در آن، از آن به جهان کثرت تعبیر می‌شود؛ پس در زمان انتقال به عالم رجعت ما به همان جهانی بازخواهیم گشت که در آن آفریده شده‌ایم، و در نتیجه این جزئیات از میان می‌رود.

و برای اینکه به این فهم نزدیک‌تر شویم بر یکی از صورت‌های این جهان - آن‌گونه که سید احمدالحسن علیه السلام بیان کرده است - درنگی می‌کنیم. از ایشان علیه السلام درباره خلقت افراد رجعت‌کننده از نظر رابطه پدری و فرزندی، نسب، زوجیت، مصاحبت، و امور مشابه سؤال شد. ایشان علیه السلام چنین پاسخ داد:

«رجعت عالم دیگری متفاوت با این عالم جسمانی است، و در نتیجه جزئیاتش نیز با این عالم جسمانی متفاوت خواهد بود. درباره وابستگی‌های پدر-فرزندی و ارتباط اجتماعی فعلی، [باید گفت] این‌ها از لازمه‌های این عالم است.

خداوند به شما توفیق دهد! رجعت امتحانی دیگر برای کسانی است که ایمان محض یا کفر محض داشته‌اند، و اگر امتحان و آزمایش در کار نباشد رجعت معنایی نخواهد داشت، و حتی در این صورت دیگر در رجعت حکمتی وجود نخواهد داشت. پیش‌تر دلایل اینکه رجعت امتحانی دیگر است را بیان نمودم؛ بنابراین عالم رجعت عالم دیگری است که خداوند باید کسی را که واردش می‌شود از وضعیت پیشین دچار غفلت و فراموشی کند تا همگان بر اساس عدالت وارد امتحان شوند، و فرصت

«سبع المثانی» (سوره حمد) است، و علوم «سبع المثانی» در بسمله است، و علوم بسمله در نقطه است؛ و من آن

نقطه هستم.» (متشابهات، سید احمدالحسن: ج ۴ ص ۲۴۷)

از ایجا می‌فهمیم جهانی که در آن تضادها کم می‌شود و در عوالم نزول کثرت پیدا می‌کند به چه معناست. به همین دلیل امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «اگر می‌خواستیم، از تفسیر سوره فاتحه هفتاد شتر را بار می‌کردم.» (مستدرک سفینه‌البحار، علی‌نمازی: ج ۲ ص ۳۸۸)

شکست و پیروزی یکسان به آن‌ها داده شود.

حال که وضعیت این‌گونه است - خداوند توفیقت دهد - درباره کدام نام‌ها سؤال می‌کنی؟ آنان به‌طور کلی از حال و وضعیت پیشین خود و اینکه در امتحان پیشین به سر برده‌اند بی‌خبرند، به همان صورت که خداوند مردم را در این عالم جسمانی از حال و وضعیت پیشین و امتحان قبلی خود در عالم ذر دچار فراموشی کرده است ...

... هر عالمی دارای امتحانی است و همه خلائق ناگزیر باید با توانایی یکسان برای گذراندن این امتحان وارد آن عالم شوند تا عدالت خداوند سبحان تحقق یابد. مثلاً همه مردم بر شناخت الهی سرشته شده‌اند و همه از وضعیت پیشین خود که به آن رسیده بودند دچار فراموشی شده‌اند و نیز از وضعیتی که در این عالم به آن دست خواهند یافت بی‌اطلاع هستند؛ از همین رو هرکس مانند محمد ﷺ و آل محمد ﷺ رستگار شود دارای فضل و برتری، و هرکس مانند یزید و معاویه و امثال آنان دچار خسران و زیان شود مستوجب عذاب خواهد بود؛ و اگر وضعیت این‌چنین نبود دیگر محمد ﷺ فضیلتی نداشت و یزید (لعنه‌الله) مستوجب عذاب نمی‌شد؛ چراکه دیگر این امتحان - اساساً - عادلانه نبود.»^۱

مراتب معرفت، بر اساس مراتب وجودی مرتب می‌شود؛ و این مراتب از بالاترین مقام و مرتبه‌ای که مخلوق به آن رسیده است - و این مخلوق، محمد ﷺ است که به مقام قاب قوسین یا نزدیک‌تر رسید و در مسابقه پیروز شد - شروع و به پایین‌ترین، تنزل می‌یابد؛ و از آنجا که خلقت مبتنی بر معرفت است (خلائق را آفریدم تا شناخته شوم) غایت خلقت، رسیدن به بالاترین نقطه ممکن برای مخلوق است، که به معنی رسیدن به بالاترین معرفتی است که با محمد ﷺ ممکن شد؛ کسی که از همه جهان‌ها گذشت، پس همچون دایره

۱ - رجعت، سومین روز بزرگ خدا، سید احمد الحسن: ص ۴۷ تا ۴۹.

وجودی شد که تصویرش دو قوس صعود و نزول را شکل می‌دهد (مراتب قوس صعود: قبل از فتح، بعد از فتح، و فناست؛ و مراتب قوس نزول: عالم ذر، عالم ماده «عالم دنیا» و عالم رجعت است)؛^۱ همچنین به این دلیل که محمد ﷺ همه حجاب‌هایی را که با این تجلی‌ها یا مراتب یا جهان‌های شش‌گانه‌ای که تمثیلی از همه وجود هستند پشت‌سر گذاشت؛ و انتقال از هر جهان به جهان دیگر در حقیقت انتقال به عالم موازی است؛ هرچند صعودی در جهت نقطه نور یا در جهت نخستین معرفت صادر شده‌ای باشد که از آفریننده مطلق سبحان، صادر شده است.

سید احمد الحسن علیه السلام می‌فرماید:

«عوالم را باید از نظر «مثالی» دسته‌بندی نمود؛ از آنجا که پدیدآورنده عوالم، خود، یک مطلق است، باید تا جایی که ممکن است به «مطلق» نزدیک باشد؛ چراکه پدیدآورنده عوالم نشان‌دهنده اولین موجودی است که از آن، صادر شده است (محمد = همه عوالم).»^۲

با اجتماع هر دو قوس صعود و نزول و درهم‌تنیدنشان همه وجود از ابتدا تا انتها حاصل می‌شود؛ و آن، محمد ﷺ است؛ و از آنجا که محمد، حجاب خدا شده است، راه معرفت، به شناخت و معرفت محمد ﷺ ختم می‌شود؛ همان طور که در حدیث زیر آمده است:

از برید روایت شده است، گفت: از اباجعفر علیه السلام شنیدم می‌فرمود: «با ما خدا بندگی شد، و با ما خدا شناخته شد، و با ما خدا وعده داد، و محمد ﷺ حجاب خداست.»^۳

پس دانستیم رجعت، یکی از این جهان‌ها و به‌طور مشخص - آخرین عوالم قوس نزول

۱ - برای شناخت بیشتر به تشابهات، سید احمد الحسن: ج ۴ ص ۲۶۴ و ۲۶۵ مراجعه کنید.

۲ - توهّم بی‌خدایی، سید احمد الحسن: ص ۱۴۹.

۳ - بصائر الدرجات، محمد بن حسن الصفار: ص ۸۴؛ طرف من الانباء و المناقب، ابن طاووس: ج ۱ ص ۳۱۷، محقق: شیخ قیس العطار، چاپخانه هادی، چاپ اول، ۱۴۲۰ ق.

است، و در آن بالاترین مراتب معرفت محقق می‌شود؛ و این شناخت همان طور که روشن است. غایت و هدف نهایی از خلقت است. رجعت، عالمی است که بعد از این عالم ما خواهد بود، و سروران و آقایان آن جهان نیز محمد و آل محمد علیهم‌السلام خواهند بود که به بالاترین مراتب معرفت حق سبحان دست یافتند، و نخستین آن‌ها محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است تا فضل آن‌ها بر همهٔ جهانیان آشکار شود.

از سید احمد الحسن علیه‌السلام دربارهٔ معنای سخن حق تعالی پرسیده شد: ﴿وَهُوَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُولَىٰ وَالْآخِرَةِ وَلَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾^۱ (و اوست خدایی که جز او معبودی نیست. در [سرای] نخستین و در آخرت، ستایش از آن اوست، و فرمانروایی از آن اوست، و به سوی او بازگردانده می‌شوید). ایشان علیه‌السلام پاسخ داد:

«... یعنی ستایش حقیقی تنها از آن خداوند سبحان و متعال است که همان ستایش و ثنای او به کامل‌ترین و تمام‌ترین شکل بر اساس شناخت و معرفت در مرتبه‌ای عالی است: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾^۲ (جن و انس را جز برای پرستش خود نیافریده‌ام)؛ یعنی «لیعرفون» «تا مرا بشناسند» و این شناخت و معرفت عالی که تبلور غرض از آفرینش است در اولی که آسمان اول (آسمان رجعت) است محقق شده، و پیش از آن (آسمان ذر) بوده است، و آغاز آن یعنی «بداية اولی» (آغاز نخست) در ظهور امام مهدی علیه‌السلام است، که در آن، مرحلهٔ نخستین و مقدمات زمینه‌سازی برای عالم رجعت آغاز می‌شود.

﴿وَلَهُ الْحُكْمُ﴾: یعنی حاکمیت تنها از آن خداوند است با حکومت‌داری امام مهدی علیه‌السلام و مهدیون علیهم‌السلام و سپس رجعت، و با حکومت‌داری انبیا، فرستادگان، ائمه

۱ - قصص: ۷۰.

۲ - ذاریات: ۵۶.

و اوصیا.

«وَالَّذِينَ تَزَجَّعُونَ» (و به‌سوی او بازگردانیده می‌شوید): به‌سوی خداوند سبحان و متعال در رجعت؛ یعنی در رجعت، صالحان را به صلاحشان پاداش دهد و ظالمان را به ظلمشان کیفر فرماید؛ همان طور که از ائمه علیهم‌السلام روایت شده است: «آن کسی که ایمان خالص داشته باشد و آن کس که کفر خالص داشته باشد.»^۱ بنابراین هر ظالمی پیمان‌ش را دریافت می‌کند و هر صالح و نیکوکاری نیز پیمان‌ش را می‌گیرد و خداوند انتقام انبیا، فرستادگان و امامان را از ظالمانی که کفر محض داشته‌اند می‌ستاند...»^۲

و وقتی برای ما اثبات شود رجعت پیدایش و آفرینشی دیگر و یکی دیگر از روزهای خداست، آیا این درست خواهد بود کسی اجتهاد کند و با قرآن و روایات آل محمد علیهم‌السلام مخالفت کند و هویت و واقعیت رجعت را تغییر دهد؟!

سند می‌گوید:

«رجعت از روزهای بزرگ آخرت نیست؛ بلکه امتداد آفرینش و پیدایش دنیا و

احکامش است...»^۳

و این برخلاف چیزی است که معصوم علیه‌السلام بیان کرده است. پیش‌تر آنجا که شیخ سند آگاهی‌یافتن از شئون رجعت را در گرو پژوهش و تحقیقات می‌دانست به کلام شیخ سند پرداختیم. شیخ علی آل محسن گفته است رجعت، موضوع تلاش و اجتهاد است، و در تلاش‌هایشان درباره رجعت مخالفت با رویکردهای معصومین علیهم‌السلام مشخص می‌شود؛ زیرا معارف مربوط به عقیده رجعت با تحصیل یا اکتساب آن‌گونه که شیخ سند به آن تکیه

۱ - مختصر بصائر الدرجات، حسن بن سلیمان حلی: ص ۱۵۳ و ۴۵۰.

۲ - متشابهات، سید احمد الحسن: ج ۴ ص ۲۶۸؛ رجعت، سومین روز بزرگ خدا، سید احمد الحسن: ص ۲۴.

۳ - رجعت از ظهور تا معاد، محمد سند: ص ۷۰.

می‌کند. به دست نمی‌آید، و این رؤیا و خیال‌پردازی نادرست، برای آن‌ها فرصتی برای توجیه معانی و احوال رجعت بر اساس فهم‌های محدود خودشان فراهم کرده است.

تا زمانی که آن‌ها رجعت را امتداد عالم دنیا برمی‌شمارند هرآنچه بر این فهم نادرست بنا شده باشد، نادرست و ضدونقیض است، و ما ثابت کردیم حتماً نتایج به‌دست‌آمده از آن اشتباه خواهد بود؛ از جمله این نتایج، این گفته شیخ سند است:

«رجعت استمراری برای تکلیفی است که به پایان نرسیده است، و تکلیفی دوباره و از ابتدا برای مرتبه دوم نیست...»^۱

ما بطلان این تصور را ثابت کردیم؛ زیرا رجعت‌کنندگان از وضعیت قبلی خود غافل، و در امتحان جدیدی وارد می‌شوند. تکلیف در رجعت وجود دارد ولی رجعت، فرصت مستقل دیگری نسبت به فرصت قبلی است، و هیچ ارتباطی میان آن‌ها وجود ندارد؛ زیرا مکلف هنگام مرگ از وضعیتش در دنیا جدا می‌شود، و بازگشت به‌شکلی جدید و آفرینشی جدید در جهانی دیگر خواهد بود.

به باور بنده او در تاروپود توهم بزرگی گرفتار شده است؛ زیرا از نظر او امکان ندارد بتوان برای عالم رجعت، خصوصیت و تمایزی قائل شد که وضعیت افراد رجعت‌کننده بر آن استوار شود؛ و علت آن، اصرار و پافشاری او برای مطرح کردن رجعت به‌عنوان مقطعی زمانی در ضمن عالم دنیاست.

او می‌گوید:

«... و رجعت برانگیخته‌شدنی دوباره به خانه دنیاست...»^۲

۱ - رجعت از ظهور تا معاد، محمد سند: ص ۷۰ و ۷۱.

۲ - رجعت از ظهور تا معاد، محمد سند: ص ۲۱.

و نیز می‌گوید:

«رجعت، خط بازگشت و فرصت پایانی برای کامل کردن امتحان است...»^۱

منشأ این تصور سند که رجعت «کامل کردن امتحان است» بنیان فکری نادرستش است؛ زیرا او رجعت را امتداد عالم دنیا تعبیر می‌کند، و فهم نادرست او از همین جا سرچشمه می‌گیرد، و بر همین اساس به بازگشت جسمانی افراد رجعت‌کننده یا بازگشت آن‌ها به بدن‌هایشان و هویتشان - که پیش از مرگ بر آن بوده‌اند - حکم می‌کند.

اما درست این است که رجعت، فرصت دیگری است؛ و رجعت، روز دیگر و عالم دیگر و امتحان دیگری است؛ و آن‌گونه نیست که سند گمان می‌کند؛ اینکه مکلف از طریق آن، کاری را کامل کند که نتوانسته است در زندگی دنیوی با فرصت نخستینی که در اختیار داشته است کامل کند، تا به این ترتیب فرصت دیگری با اجلی اضافی برای او محسوب شود!

پس معرفت و شناخت از این جهان‌ها به آن صورتی که شیخ سند و هم‌فکرانش تصور می‌کنند - اینکه دانشی اکتسابی است که بر پژوهش از طریق رویکردهای موضوعی و قراردادی تکیه دارد - هیچ ثمر و فایده‌ای ندارد؛ بلکه چنین دیدگاهی، فساد عقیدتی به دنبال خواهد داشت؛ بنابراین هیچ راهی جز مراجعه به معصوم که همان امام زمان و صاحب علم یقینی است باقی نمی‌ماند.

سازگاری میان عقیده رجعت و مهدیون

آنچه به حقیقت رجعت اشاره کرده، بسیاربودن متون واردشده از ائمه علیهم السلام و تواتر آنهاست، و به همان طریقی بوده که ما را به حقیقت مهدیون علیهم السلام راهنمایی کرده است؛ بلکه دقیقاً همان روشی است که ما از طریقش به امامت دوازده امام رسیده ایم، که از علی بن ابی طالب علیه السلام شروع می شود و به محمد بن حسن علیه السلام می رسد؛ و بسیاری از منابع برای ما روایاتی را بیان کرده اند که متون روشنی را در خود دارند که با عناوین متعدد بر آنها تأکید می کنند؛ ولی هیاهوهای بسیار و پریشانی و ابهامی که بر علمای عقاید سایه افکنده و اشتباهات حاصل شده در مفاهیمی که معانی شان ظاهراً میان دو این عقیده [رجعت و مهدیون] مشترک هستند، و نیز نبود هماهنگی و انسجام میان آن دو، عاملی بوده است که بنده را به این نقطه رساند تا عنوانی جداگانه برای این مبحث برگزینم، و این عنوان آخرین مبحث تحقیقم باشد تا بر ابهام و اشتباه حاصل شده در فهم علما از روایاتی که به هر دو عقیده می پردازند درنگی داشته باشیم.

روایات متواتر واردشده از آل محمد علیهم السلام اعتقاد مهدیون را عملاً لازم کرده است؛ روایاتی که با سبکها و سیاقها و الفاظ مختلف از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و از تعدادی از ائمه علیهم السلام روایت شده است، و بسیاری از علمای شیعه به آن اقرار و آن را نقل کرده و فصلهایی را در تحقیقات خود برای این موضوع اختصاص داده اند؛ ولی برخی از آنها اصرار دارند آنها علیهم السلام خود ائمه علیهم السلام در رجعت هستند. به برخی از سخنان آنها در فصل اول پرداختیم، و برخی از آنها را در فصل دوم بررسی کردیم. آنچه در اینجا می خواهیم اثبات کنیم این است که «مهدیون» یک واقعیت عقیدتی است، همان طور که «رجعت» یک واقعیت عقیدتی است؛ و بین دو حقیقت تعارض یا تضادی وجود ندارد تا ما را ناچار کند یکی را بپذیریم و دیگری را رها کنیم، یا آن را به روشی تفسیر کنیم که مخالف متون یا برخی مضامین اعتقادی ثابت شده باشد. برای آنکه حقیقت این موضوع روشن شود آن را در سرفصلهای زیر بررسی خواهیم کرد:

مهدیون از آل محمد علیهم‌السلام هستند

مهدیون اوصیای بعد از امام مهدی علیه‌السلام از آل محمد علیهم‌السلام هستند، و از طریق پرداختن روایات به‌صورتی قطعی و بدون هیچ تردیدی- وجود و استقلال آن‌ها ثابت خواهد شد؛ به‌شکلی که به کسی اجازه نمی‌دهد آن‌ها را به‌عنوان مصداقی برای خود ائمه علیهم‌السلام توصیف کند.

با توجه به ثبوت تواتر روایاتی که به دوازده امام دلالت می‌کنند می‌پرسیم: آیا روایات متواتر لفظی و معنایی هست که نشان دهد تعداد ائمه از آل محمد از دوازده تن فراتر می‌رود، و آیا متونی هست که کار را برای کسانی که می‌گویند ائمه فقط دوازده تن هستند دشوار یا حتی ناممکن کند؟! بله، چنین روایاتی وجود دارند؛ و برخی از این روایات:

۱- از زراره روایت شده است، گفت: از ابوجعفر علیه‌السلام شنیدم می‌فرمود: «دوازده امام از آل محمد علیهم‌السلام همگی محدث از فرزندان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و از فرزندان علی هستند، و رسول خدا و علی علیه‌السلام پدرانشان هستند.»^۱

این دوازده نفر، از فرزندان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و از فرزندان علی علیه‌السلام هستند. پس امامان دوازده تن هستند، و علی علیه‌السلام جزو آن‌ها شمرده نمی‌شود؛ زیرا آن‌ها اولادش هستند؛ و اگر امام علی علیه‌السلام نیز شمرده شود سیزده تن خواهند شد.

۲- از ابوجارود، از ابوجعفر علیه‌السلام روایت شده است، فرمود: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: «از فرزندان من، دوازده نقیب نجیب، محدث، و فهیم هستند؛ و آخرین آن‌ها قائم به حق است که زمین را همان طور که پر از ستم شده است از عدل و داد پر می‌کند.»^۲

این روایت معنای قبلی را برای ما محکم می‌کند؛ اینکه دوازده نقیب از فرزندان رسول

۱- کافی، کلینی: ج ۱ ص ۵۳۴.

۲- کافی، کلینی: ج ۱ ص ۵۳۴.

خدا ﷺ هستند؛ پس تعداد کامل برای ائمه، دوازده نفر می‌شود در حالی که علی (علیه السلام) به حساب نیامده است، و وقتی علی (علیه السلام) را به آن‌ها اضافه کنیم تعداد آن‌ها سیزده تن خواهد شد؛ و این سیزدهمی همان قائم خواهد بود؛ زیرا او آخرین دوازده نفر از فرزندان رسول خدا ﷺ است، و علی (علیه السلام) از فرزندان رسول خدا ﷺ شمرده نمی‌شود.

۳- از ابو جارد، از ابوجعفر (علیه السلام) روایت شده است، فرمود: رسول خدا ﷺ فرمود: «من و دوازده تن از فرزندانم و تو ای علی، نگهدارنده‌های زمین یعنی میخ‌ها و کوه‌های آن- هستیم. خداوند با ما زمین را استوار کرد تا اهلش را در خود فرو نبرد. پس وقتی دوازده تن از فرزندان من بروند زمین اهلش را درخود فرومی‌برد و به آن‌ها مهلت داده نمی‌شود.»^۱

سخن گو، رسول خدا ﷺ است که علی (علیه السلام) و دوازده نفر از فرزندان رسول خدا ﷺ را مخاطب قرار می‌دهد، و علی (علیه السلام) را از آن‌ها استثنا می‌کند. علی (علیه السلام) از اولاد رسول خدا ﷺ شمرده نمی‌شود؛ پس این سخن حضرت ﷺ «من و دوازده تن از فرزندانم» برای ما قطعاً روشن می‌کند این اوصیا، دوازده نفر هستند و علی (علیه السلام) از آن‌ها نیست؛ زیرا پیامبر ﷺ اسم ایشان (علیه السلام) را جدای از این دوازده نفر آورده و فرموده است: «و تو ای علی» و وی را بعد از این دوازده نفر بیان کرده است. پس وقتی علی (علیه السلام) شمرده نشده است ما دوازده امام خواهیم داشت که یازدهمینشان محمد بن حسن (علیه السلام) است، و دوازدهمین آن‌ها غیر از او (علیه السلام) است؛ و اگر علی (علیه السلام) هم با آن‌ها شمرده شود او سیزدهمی خواهد بود.

۴- از جنادة بن ابی‌امیه روایت شده است، گفت: حسن بن علی (صلوات الله علیهما) فرمود: «به خدا سوگند رسول خدا ﷺ از ما پیمان گرفت که این امر را دوازده امام از فرزندان علی و فاطمه مالک می‌شوند؛ و از ما نیست مگر اینکه مسموم یا کشته شود.»^۲

۱- کافی، کلینی: ج ۱ ص ۵۴۴.

۲- صراط مستقیم، عاملی: ج ۲ ص ۱۲۸.

وضعیت امر در اینجا واضح و آشکار است؛ و اصرار بر اینکه امامان فقط دوازده نفر هستند به دو دلیل ناممکن است:

اول: در هیچ حالتی ممکن نیست علی علیه السلام از فرزندان فاطمه علیها السلام باشد.

دوم: این دوازده امام از فرزندان علی علیه السلام هستند؛ پس او علیه السلام پدر این اوصیای دوازده‌گانه است؛ پس ناگزیر باید دوازدهمی از آن‌ها بعد از محمد بن حسن علیه السلام باشد، و اگر علی علیه السلام نیز شمرده شود این وصی، سیزدهمی خواهد بود.

۵- از ابوجارود، از ابوجعفر علیه السلام، از جابر بن عبدالله انصاری روایت شده است، گفت: به محضر فاطمه علیها السلام وارد شدم در حالی که در پیشاپیش او اسم اوصیا از فرزندانش بود. آن‌ها را شمردم، دوازده نفر بودند که آخرینشان قائم علیه السلام بود؛ سه نفر از آن‌ها محمد و سه نفر علی بودند.^۱

بازخوانی دقیق این روایت نکات زیر را آشکار می‌کند:

أ - این اوصیای دوازده‌گانه از فرزندان فاطمه علیها السلام هستند.

ب - دوازدهمینشان قائم علیه السلام است و او محمد بن حسن علیه السلام نیست و توصیف او به قائم، بر امامت او تأکید می‌کند؛ و این بدیهی است و ابهامی ندارد.

ج - سه نفر از آن‌ها محمد هستند: محمد باقر علیه السلام، محمد جواد علیه السلام و محمد بن حسن عسکری علیه السلام.

د - سه نفر از آن‌ها علی هستند: علی سجاد علیه السلام، علی بن موسی الرضا علیه السلام و علی هادی علیه السلام.

این‌ها شش تن از ائمه هستند؛ و پنج نفر باقی‌مانده: حسن، حسین، جعفر صادق، موسی بن جعفر، و حسن عسکری علیه السلام هستند؛ پس تعدادشان یازده نفر می‌شود که امام

محمد بن حسن علیه السلام از جمله آن‌هاست. پس ناگزیر باید اسم دیگری هم باشد تا تعدادشان کامل شود و دوازده تن شوند؛ و او قطعاً غیر از علی بن ابی طالب علیه السلام است؛ زیرا علی علیه السلام از فرزندان فاطمه علیها السلام نیست.

با توجه به مطالب گفته شده ثابت کردیم تعداد ائمه، دوازده نفر از فرزندان علی علیه السلام است و در نتیجه آخرین آن‌ها کسی است که بعد از امام محمد بن حسن علیه السلام خواهد آمد؛ و این همان نکته‌ای است که وصیت مقدس رسول خدا صلی الله علیه و آله در شب وفاتش آن را ثابت می‌کند؛ آنجا که می‌فرماید: «پس باید آن را به پسرش اولین مقربان تسلیم کند.» و این پسر (مهدی اول) همان دوازدهمین نفر از فرزندان علی و فاطمه علیها السلام است.

بنابراین پس از اینکه ثابت کردیم مهدی اول، دوازدهمین نفر از آل محمد علیهم السلام است، نکات زیر برای ما به دست می‌آید:

۱. کسی که به ناروا در حق آل محمد سخن می‌گوید نمی‌تواند ثابت کند امامت موقوف به دوازده نفر است که از علی بن ابی طالب علیه السلام شروع و به محمد بن حسن علیه السلام ختم می‌شود؛ بلکه سلسله امامت ادامه خواهد داشت و اثبات کردیم نخستین آن‌ها بعد از امام محمد بن حسن علیه السلام است.
۲. اثبات استمرار امامت بعد از امام مهدی علیه السلام باعث بطلان فهم شیعی از رجعت می‌شود. این فهم شیعی می‌گوید رجعت، بلافاصله بعد از امام مهدی علیه السلام خواهد بود.
۳. کسی که امام مهدی علیه السلام را غسل می‌دهد امام حسین علیه السلام نیست و این فهمی است که همه علمای عقاید و پژوهشگران شیعه‌ای که قائل به رجعت هستند بر آن متفق القول شده‌اند و اعتقاد نادرست خود را درباره رجعت بر آن بنیان

نهادند.^۱ پس این وضعیت به دلیل منحصر کردن تعداد دوازده امام به تحریف مسیر عقیده ظهور مقدس و قیام قائم علیه السلام انجامید.

اثبات مهدیون

مهدیون گروه دوم بعد از دوازده امام علیهم السلام هستند که در روایات اهل عصمت به روش‌های متعدد که مضامین متعددی نیز دارند یاد شده‌اند و همه این روایات در اینکه آن‌ها وصی و گروه دوم از آل محمد (صلوات الله علیهم اجمعین) هستند با یکدیگر اشتراک دارند؛ از جمله این روایات:

۱. روایاتی که تعداد مهدیون را اثبات می‌کنند.
۲. روایاتی که بر خلافت آن‌ها بعد از امام مهدی علیه السلام تأکید می‌کنند.
۳. مهدیون علیهم السلام حاکمان دولت عدل الهی هستند.
۴. روایاتی که بر امامت و عصمت آن‌ها تأکید می‌کنند.
۵. روایاتی که بر قائم‌بودن آن‌ها تأکید می‌کنند.

روایاتی که تعداد مهدیون را اثبات می‌کنند

روایات به تعداد مهدیون تصریح کرده‌اند؛ از جمله:

- از باقر علیه السلام، از پدرش ذی‌الثنات سیدالعابدین، از پدرش حسین زکی شهید، از پدرش امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است: «رسول خدا صلی الله علیه و آله در شبی که از دنیا رفتند به علی علیه السلام فرمودند: ای ابالحسن! صحیفه و دواتی آماده کن. حضرت علیه السلام وصیتشان را به امیرالمؤمنین علیه السلام املا فرمود تا به اینجا رسید: ای علی، پس از من دوازده امام خواهند بود

۱ - به استثنای کسانی که رجعت را انکار کردند (مثل شیخ مفید و سید محمد محمد صادق صدر). پس مسئله رجعت حسین علیه السلام متوجه این عده نمی‌شود؛ و اشکال در مخالفت با استمرار دولت عدل الهی به وسیله خلافت مهدیون علیهم السلام متوجه آن‌ها خواهد بود، به خصوص برای کسی که به وجود مهدیون اعتقاد دارد، مثل سید صدر.

و بعد از آن‌ها دوازده مهدی...»^۱

- از اباعبدالله علیه السلام: «از ما بعد از قائم علیه السلام دوازده مهدی از فرزندان حسین علیه السلام هستند.»^۲

- از امام سجاد علیه السلام روایت شده است: «قائم از ما (یعنی مهدی) قیام می‌کند؛ سپس بعد از او دوازده مهدی (یعنی ائمه از فرزندانش) هستند.»^۳

- از ابوحمزه، از اباعبدالله علیه السلام در حدیثی طولانی روایت شده است، فرمود: «ای اباحمزه، از ما بعد از قائم، یازده مهدی از فرزندان حسین علیه السلام هستند.»^۴

- از ابوبصیر روایت شده است، گفت: به صادق علیه السلام گفتم: ای پسر رسول خدا! از پدرت شنیدم می‌فرمود: بعد از قائم علیه السلام دوازده امام هستند. امام علیه السلام فرمود: «پدرم فرمود دوازده مهدی و نفرمود دوازده امام. آن‌ها قومی از شیعیان ما هستند که مردم را به موالات و شناخت حق ما دعوت می‌کنند.»^۵

این حدیث در جهت نفی امامت مهدیون علیهم السلام کمکی به آن‌ها نمی‌کند؛ زیرا به‌سادگی نهایت چیزی که امام صادق علیه السلام می‌خواهد به آن توجه دهد اثبات یک مغایرت است؛ اینکه این مهدیون، همان ائمه دوازده‌گانه علیهم السلام نیستند؛ و اما اینکه آن‌ها امام هستند، روی سخن در جایگاه اثبات این خصوصیت نیست. امام چنین چیزی نمی‌فرماید و آن را نیز از آن‌ها

۱ - غیبت، طوسی: ص ۱۵۰؛ بحار الانوار، مجلسی: ج ۵۳ ص ۱۴۷.

۲ - منتخب الانوار المصیئة، سید بهاء‌الدین نجفی: ص ۳۵۳ و ۳۵۴؛ مختصر بصائر الدرجات، حسن بن سلیمان حلی: ص ۱۴۱ و ۱۶۵.

۳ - شرح الاخبار، قاضی نعمانی مغربی: ج ۳ ص ۴۰۰.

۴ - غیبت، طوسی: ص ۴۷۸ و ۴۹۷.

سید احمد الحسن علیه السلام می‌فرماید: «و در این روایت، قائم همان مهدی اول است و امام مهدی علیه السلام نیست؛ زیرا بعد از امام علیه السلام دوازده مهدی هستند.» (متشابهات: ج ۴ سؤال ۱۴۴)

۵ - کمال‌الدین و تمام‌التعمه، شیخ صدوق: ص ۳۵۸.

نمی‌کند، بلکه در این هنگام در این باره سکوت می‌کند؛ ولی متونی هم هستند که آن‌ها را به‌عنوان امام ثابت می‌کنند.

- از مفضل بن عمر روایت شده است، گفت: به اباعبدالله علیه السلام عرض کردم: حق تعالی می‌فرماید: ﴿بَلْ كَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ وَأَعْتَدْنَا لِمَنْ كَذَّبَ بِالسَّاعَةِ سَعِيرًا﴾^۱ (بلکه آن‌ها ساعت را تکذیب کردند، و برای هرکس که ساعت را تکذیب کند آتش سوزان آماده کرده‌ایم). فرمود: «خداوند سال را دوازده ماه، و شب را دوازده ساعت، و روز را دوازده ساعت قرار داد؛ و از ما دوازده محدث هست؛ و امیرالمؤمنین علیه السلام یکی از آن ساعت‌هاست.»^۲

- از ابوسائب روایت شده است، گفت: ابوعبدالله جعفر بن محمد علیه السلام فرمود: «شب دوازده ساعت، و روز دوازده ساعت، و ماه‌ها دوازده ماه، و ائمه دوازده امام، و نقیبان دوازده نقیب هستند؛ و علی یکی از دوازده ساعت است، و این سخن خداوند عزوجل است: ﴿بَلْ كَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ وَأَعْتَدْنَا لِمَنْ كَذَّبَ بِالسَّاعَةِ سَعِيرًا﴾^۳ (بلکه آن‌ها ساعت را دروغ خواندند، و برای هرکس که ساعت را تکذیب کند آتش سوزان آماده کرده‌ایم).»^۴

پس امیرالمؤمنین علیه السلام یکی از ساعت‌های شب است و ائمه بعد از او نیز چنین هستند؛ زیرا آن‌ها در دوران دولت باطل زندگی کردند. اما ساعت‌های روز همان طور که در این روایت روشن است - آن‌ها نقیبان (پیشوایان) بعد از ائمه علیهم السلام هستند. آن‌ها دوازده مهدی از فرزندان امام مهدی علیه السلام هستند همان طور که روایات قبلی بیان کرده‌اند؛ زیرا آن‌ها در دولت امام مهدی علیه السلام که روز است خواهند بود.^۵

۱ - فرقان: ۱۱.

۲ - غیبت، نعمانی: ص ۸۶ و ۸۷.

۳ - فرقان: ۱۱.

۴ - غیبت، نعمانی: ص ۸۷.

۵ - جماعتی از سهل بن محمد، از پدرش محمد، از اباعبدالله علیه السلام نقل کرده است، گفت: از ایشان علیه السلام درباره سخن

مهدیون تمثیل ساعت‌های روز هستند، در برابر امامان علیهم‌السلام که تمثیل ساعت‌های شب هستند؛ زیرا آن‌ها در دولت باطل یعنی شب-زندگی می‌کردند.^۱

پس مهدیون همان قومی هستند که روایات، آن‌ها را با صفات خلفای خدا توصیف کرده‌اند.

روایاتی که بر خلافت آن‌ها بعد از امام مهدی علیه‌السلام تأکید می‌کنند

روایات در این معنا بسیارند؛ از جمله:

- دعای واردشده برای صلوات بر ائمه علیهم‌السلام: «خدایا درباره‌ی خودش و فرزندانش و شیعیانش به او ببخش...» تا آنجا که می‌فرماید: «خدایا بر ولی‌ات، و والیان عهدش، و امامان بعد از

خداوند عزوجل پرسیدم: ﴿وَالشَّمْسُ وَضَحَاهَا﴾ (سوگند به خورشید و درخشندگی‌اش). فرمود: «خورشید رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است که خداوند عزوجل دین مردم را با او نشانسان داد.» گفتم: ﴿وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَّهَا﴾ (سوگند به ماه چون از پی خورشید برآید). فرمود: «منظور امیرالمؤمنین علیه‌السلام است که پس از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آمد و علم را در او القا کرد.» گفتم: ﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا﴾ (و سوگند به شب چو پرده بر آن پوشد). فرمود: «پیشوایان جور هستند که به جای آل‌محمد نشستند و این امر را دگرگون کردند و در جایگاهی نشستند که خاندان پیامبر از آن‌ها به آن شایسته‌تر بودند. پس دین خدا را با ظلم و ستم پوشاندند و خدا کار آن‌ها را حکایت کرد و فرمود: ﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا﴾ (و سوگند به شب چو پرده بر آن پوشد).» گفتم: ﴿وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا﴾ (و سوگند به روز چون [خورشید] را به‌خوبی آشکار کند). فرمود: «او امام از فرزندان فاطمه علیها‌السلام است. درباره‌ی دین رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از او پرسیده می‌شود و او آن را برای کسی که از او درخواست کند متجلی می‌کند؛ و خداوند عزوجل با این فرمایش خود از او حکایت کرده است: ﴿وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا﴾ (و سوگند به روز چون [خورشید] را به‌خوبی آشکار کند).» (کافی، کلینی: ج ۸ ص ۵۰)

- از محمد بن مسلم روایت شده است، گفت: از اباجعفر علیه‌السلام درباره‌ی سخن خداوند عزوجل ﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا﴾ (و سوگند به شب چو پرده بر آن پوشد) پرسیدم. فرمود: «شب در اینجا فلانی است که در دولت خود به امیرالمؤمنین علیه‌السلام حيله و نیرنگ زد و او را پوشاند؛ و امیرالمؤمنین علیه‌السلام بر دولت آن‌ها صبوری می‌کند تا به پایان برسد.» گفت: ﴿وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا﴾ (و سوگند به روز چون [خورشید] را به‌خوبی آشکار کند). فرمود: «روز، قائم علیه‌السلام از ما اهل بیت است که وقتی قیام کند دولت او بر باطل غلبه می‌یابد، و قرآن درباره‌ی او مثال‌هایی برای مردم زده است و خدا با او، پیامبرش و ما را مخاطب قرار داده است؛ و جز ما او را نمی‌شناسد.» (تفسیر قمی: ج ۲ ص ۴۲۵)

۱ - به پاسخ‌های روشن‌گرانه: ج ۵ پرسش ۵۱۷ مراجعه کنید.

او درود فرست، و بر عمرشان بیفزای، و اجل‌هایشان را افزون کن، و آن‌ها را به نهایت آرزوهای دینی و دنیوی و اخروی‌شان برسان، که تو بر هر چیز توانایی.»^۱

والیان عهد، وارثان رسول خدا ﷺ هستند که با علی علیه السلام شروع می‌شود و تا زمانی که آفرینشی هست در خلفای خدا جریان دارد؛ زیرا آن‌ها حجت‌های خدا بر بندگانش هستند، و همان طور که بیان کردیم زمین از حجت خدا خالی نمی‌شود. علمای شیعه به دو شکل به این نکته اقرار دارند ولی هر دو نادرست است:

اول: امامت، عهدی است که از امام قبلی به بعدی علیه السلام منتقل می‌شود و همان طور که توضیح داده شد طبق اساس اعتقاد آن‌ها درباره حصر ائمه به دوازده نفر، با علی علیه السلام شروع می‌شود و با محمد بن حسن عسکری علیه السلام به پایان می‌رسد؛ و این، با وجود کثرت متون صحیح دلالت‌کننده به وجود والیان عهد بعد از امام مهدی علیه السلام درست نیست، و نکته‌ای است که ما در صدد بیانش هستیم.

دوم: سلسله امامت می‌تواند با رجعت ائمه علیهم السلام ادامه یابد، و اولین آن‌ها بعد از امام مهدی علیه السلام حسین بن علی علیه السلام است؛ زیرا امتداد دولت امام مهدی علیه السلام است که ظهور و برپایی دولتش مقدمه دولت آن‌ها علیهم السلام را با رجعتشان به دنیا شکل می‌دهد. این دیدگاهی است که بیشتر علمای شیعه مطرح کرده‌اند، و ما بطلان برخی گفته‌های آنان را بیان کردیم، و بطلان و بیهودگی این اعتقاد موهوم را از چند وجه بررسی خواهیم کرد.

اما دعا برای عمر طولانی و زیاد شدن اجل‌ها، این دعاها برای والیان عهدی است که وجودشان امتدادی طبیعی برای همان مقطع زمان است که قائم علیه السلام در آن زندگی می‌کند؛ و آن‌ها قطعاً مهدیون هستند، نه دوازده امام، و به آن صورتی نیست که بیشتر علمای شیعه

۱ - جمال الاسبوع، ابن طاووس: ص ۳۰۶، و بحار الانوار، مجلسی: ج ۵۲ ص ۲۲ که در آن گفته است: «و والیان عهدت» به جای «و والیان عهدش».

پنداشته‌اند؛ زیرا بدیهی است امامان از فرزندان مهدی علیه السلام نیستند؛ و نیز به این دلیل که رجعت آن‌ها در جهان دیگری خواهد بود، که در ادامه در این خصوص توضیحات بیشتری خواهد آمد.

اکنون روشن می‌شود این مهدیون، خلفا و جانشینان خداوند هستند. پس فرمایش امام رضا علیه السلام در دعا برای صاحب‌الزمان علیه السلام است: «خدایا از ولی‌ات و خلیف‌ات دفع کن ... خدایا بر والیان عهدش، و ائمه پس از او درود فرست، و آنان را به آرزوهایشان برسان، و بر عمرش بیفز، و پیروزی‌شان را نیرومند ساز، و برای آنان کامل کن آنچه از دستورات را که به آنان مستند کردی، و پایه‌های حکومتشان را ثابت بدار، و ما را از مددکاران آنان، و نسبت به دینت از یاوران قرار بده؛ به درستی که آنان، معادن کلمات، و خزانه‌داران دانش، و پایه‌های توحیدت، و ستون‌های دینت، و زبده‌های از بندگانت، و برگزیدگان از آفریدگانت، و اولیایت و گزیده‌های دوستانت، و انتخاب‌شده فرزندان پیامبرت؛ و سلام و رحمت و برکات خدا بر او و بر آنان باد.»^۱

امام رضا علیه السلام صفات و مقامات عالی‌ای را به آن‌ها نسبت داده است که همان صفات حجت‌های خدا هستند: «معادن کلمات، و خزانه‌داران دانش، و پایه‌های توحیدت، و ستون‌های دینت، و زبده‌های از بندگانت، و برگزیدگان از آفریدگانت.» این‌ها همه از خصوصیات خلفای امام مهدی علیه السلام به ما خبر می‌دهند. پس نسبت‌دادن همه این‌ها به ائمه علیهم السلام با وجود این وضوح، قطعاً از جهل یا تجاهل (خود را به نادانی زدن) گویندگان چنین اعتقادی به ما خبر می‌دهد.

پس برای ما ثابت شد مهدیون علیهم السلام گروهی هستند که مسیر امام مهدی علیه السلام و خلافت دولت عدل الهی را در زمین کامل می‌کنند، و به هیچ‌وجه ممکن نیست تصویر دیگر و ظهور دومی برای خود ائمه علیهم السلام در یک مقطع زمانی برشمرده شود که بر آن نام «رجعت» را اطلاق

کرده‌اند؛ و این رجعت محسوب نمی‌شود، مگر در ذهن افراد متوهم؛ زیرا در کمال تعجب، گروه معتبر و متواتری از روایات و اخبار وارد شده درباره مهدیون غیر از ائمه علیهم‌السلام نادیده گرفته شده‌اند؛ به دو دلیل بسیار واضح:

۱. روایات گاهی مهدیون را از فرزندان حسین علیه‌السلام بیان می‌کنند.

۲. و گاهی از فرزندان امام مهدی علیه‌السلام.

بر هیچ عاقلی پنهان نیست اینکه مهدیون از فرزندان حسین علیه‌السلام هستند به هیچ وجه ممکن نمی‌کند آن‌ها همان ائمه باشند، دست‌کم به دلیل انطباق نداشتن این عنوان بر علی بن ابی طالب و حسن و حسین علیهم‌السلام؛ زیرا امکان ندارد آن‌ها فرزندان حسین علیه‌السلام باشند و این نکته‌ای بدیهی است؛ پس ناگزیر باید آن‌ها غیر از امامان دوازده‌گانه باشند.

اما اینکه آن‌ها از فرزندان امام مهدی علیه‌السلام هستند اخبار در این خصوص بسیارند؛ ولی با تمامی این اوصاف عده‌ای از راه می‌رسند و می‌گویند آن‌ها همان ائمه هستند! در حالی که بطلان این گفته، روشن و آشکار است.

مهدیون علیهم‌السلام حاکمان دولت عدل الهی هستند

وقتی درباره دولت و حکمرانی صحبت می‌شود یعنی ضروری است مقدمات ایجاد و استمرار آن فراهم شود، و تاریخ در گذشته و امروز به ما می‌گوید هر دولتی برای دوره‌ای زمانی - طولانی یا کوتاه - ادامه داشته است و تعدادی از حاکمان پادشاهان، امیران، یا رؤسا - آن را اداره می‌کرده‌اند. تاریخ برای ما تصویری از دولتی که حکمرانی‌اش فقط در یک شخص بوده باشد ارائه نداده است؛ به خصوص وقتی این دولت در یک تسلسل زمانی مصادف با وجود دولتی قبل از خودش بیاید که تمام روش‌های تفکری‌اش را به کار بسته، و تمام ابزارها و وسایلیش را در به‌کار بستن سیستم فکری و سیاسی و حتی اعتقادی‌اش هزینه کرده است. بارزترین حکمرانی‌هایی که تصاویر دولت دوره قبل از ظهور با آن جلوه‌گر شده است دولت اموی و دولت عباسی بوده است؛ زیرا اولی، بالاترین جایگاه را در دشمنی

با دعوت اسلامی و خلفای منصوب از طرف خدا از آن خود کرده است، هرچند در برخی دوره‌های به‌خصوص، جامعه دین به تن کرده باشد؛ و دیگری با شعارهای اسلامی خروج کرد تا از دین پوششی برای پیاده‌سازی طرح‌ها و برنامه‌های حکومتی سلطه‌جویانه خود فراهم کند، که البته در اینجا درصدد بیانش نیستیم.

دولت اموی از سال ۴۲ تا ۱۳۲ هجری حکومت کرد، و ۲۱ حاکم در آن حکمرانی کردند.^۱ بعد از آن دولت عباسی آمد که از سال ۱۳۲ تا ۶۵۶ ادامه داشت، و ۳۷ حاکم در آن حکمرانی کردند؛^۲ و به همین ترتیب برپایی دولت‌ها تا امروز ادامه داشته است. خبرهایی از برپایی دولت بنی‌عباس در آخرالزمان از چند تن از ائمه علیهم‌السلام روایت شده است. برخی از این روایت‌ها:

از ابوبکر حضرمی نقل شده است، گفت: شنیدم ابو جعفر علیه‌السلام می‌فرمود: «ناگزیر بنی‌عباس حکومت می‌کنند. وقتی حاکم شوند، و امارت و فرمانروایی‌شان دچار اختلاف و تشتت گردد، خراسانی و سفیانی یکی از شرق و دیگری از مغرب. بر آن‌ها خروج می‌کنند و همچون دو اسب مسابقه رو به سوی کوفه شتاب می‌کنند؛ یکی از اینجا و دیگری از آنجا، تا آنکه هلاکتشان به دست این دو است، و این دو هیچ‌کدام از آن‌ها را باقی نمی‌گذارند.»^۳

از حسن بن ابراهیم نقل شده است: به رضا علیه‌السلام عرض کردم: خداوند اصلاحتان کند، آن‌ها درباره سفیانی می‌گویند قیام می‌کند در حالی که حکومت بنی‌عباس از میان رفته

۱ - مراجعه کنید به: تاریخ دولت اموی، دکتر محمد سهیل طقوش، چاپ هفتم، ۱۴۳۱ق / ۲۰۱۰م، دارالنفائس، بیروت، لبنان.

۲ - مراجعه کنید به: تاریخ دولت اموی، دکتر محمد سهیل طقوش، چاپ هفتم، ۱۴۳۰ق / ۲۰۰۹م، دارالنفائس، بیروت، لبنان.

۳ - غیبت، نعمانی: ص ۲۶۷.

است؟ فرمود: «دروغ گفته‌اند. او قیام می‌کند در حالی که حکومت آن‌ها پابرجاست.»^۱

از این دو روایت مشخص می‌شود بنی‌عباس در آخرالزمان^۲ حاکم، و سپس دچار اختلاف می‌شوند و هلاکتشان به دست خراسانی و سفیانی است. از آل محمد علیهم‌السلام شنیده‌ایم که سفیانی، یکی از نشانه‌های قبل از قیام قائمی است که دولت عدل الهی را در زمین برپا می‌کند. پس قیام دولت قائم علیهم‌السلام پایان دولت این بنی‌عباس توصیف شده است، و همان طور است که ابو عبد الله علیه‌السلام می‌فرماید: «هرکدام از مردم دولتی دارد که چشم‌انتظارش است؛ و دولت ما در آخر روزگار ظاهر می‌شود.»^۳

از ابو جعفر علیه‌السلام روایت شده است، فرمود: «دولت ما آخرین دولت‌هاست، و هیچ خاندان صاحب دولتی نخواهد ماند مگر آنکه قبل از ما حاکم شود، تا نگویند اگر سیره و راه و روش ما را در پاشاهی می‌دیدند، ما هم همانند این‌ها رفتار می‌کردیم؛ و این سخن خداوند عزوجل است: ﴿وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾ (فرجان نیک از آن تقوایبندگان است).»^۴

اکنون روشن می‌شود دولت قائم علیهم‌السلام همان دولت وعده داده شده‌ای است^۵ که اینکه

۱ - بحار الانوار، مجلسی: ج ۵۲ ص ۲۵۱.

۲ - منظور، بنی‌عباسی نیست که هم‌عصر ائمه علیهم‌السلام بوده‌اند؛ بلکه منظور شبیهان آن‌ها از نظر فکر و سلوک و راه و روش است.

۳ - بحار الانوار، مجلسی: ج ۵۱ ص ۱۴۳.

۴ - غیبت، شیخ طوسی: ص ۲۸۲.

۵ - دولت قائم عملاً همان دولت آل محمد علیهم‌السلام است؛ و نسبت آن‌ها به این دولت، نسبتی حقیقی است و به آن صورتی که علما می‌فهمند مجازی نیست، و به آن صورتی نیست که بسیاری تصور می‌کنند تصویر دولت آل محمد علیهم‌السلام جز با بازگشت ائمه در زمان قائم یا بلافاصله بعد از آن برای برپایی دولت، محقق و کامل نمی‌شود، و این فهمی است که آن‌ها را در اشتباه عقیدتی بزرگی گرفتار کرده که منجر به انکار مهدیون علیهم‌السلام و در نظر گرفتن رجعت در ضمن روز قائم برای کامل کردن آن شده است، با وجود اینکه ثابت شد روز رجعت، روز دیگری است.

از ابوبصیر، از ابا عبد الله علیه‌السلام روایت شده است، فرمود: «ای ابامحمد، گویی در مسجد سهله به فرود آمدن قائم علیه‌السلام به همراه اهل و عیالش می‌نگرم ... وقتی قائم ما قیام کند برای خدا و رسولش و برای همه ما انتقام می‌گیرد.»

آخرین دولت است لازم خواهد گرداند برپایی و استمرارش به دوره‌ای زمانی نیاز داشته باشد که در آن، حکومت و قانون خدا در زمین استوار و پایدار شود، و قائم آل محمد علیهم السلام اقدام به اجرای آن نماید. پس از او علیه السلام مهدیون از فرزندانش می‌آیند که همان افراد مدنظر از سخن پیامبر صلی الله علیه و آله هستند، وقتی از مهدی علیه السلام و خیرات و گشایش‌هایی که به دستان او جاری می‌شود یادی به میان آمد. به ایشان علیهم السلام گفتند: ای رسول خدا، همه این‌ها را خدا برای او جمع می‌کند؟ فرمود: «بله؛ و آنچه از آن او در زندگی‌اش و روزهایش نباشد، در روزهای ائمه بعد از او از فرزندان او خواهد بود.»^۱

در حدیثی طولانی از امیرالمؤمنین علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره معراج روایت شده است: «... و شرق‌ها و غرب‌های زمین را به تملک او درمی‌آورم، و بادها را به تسخیر او درخواهم آورد، و ابرها را زیر پای او قرار می‌دهم، و برترین اسباب را در اختیار او می‌گذارم، و با سپاه خود او را یاری می‌کنم، و با فرشتگانم تأییدش می‌کنم، تا دعوت مرا آشکار سازد و مخلوقات را بر توحید من گرد آورد. سپس پادشاهی او را ادامه می‌دهم، و روزها را در میان اولیای خود دست‌به‌دست می‌گردانم تا روز قیامت.»^۲

سید احمد الحسن علیه السلام می‌فرماید:

«حکومت و دولت امام مهدی علیه السلام با چه کسی استمرار خواهد یافت، و این اولیایی که خداوند، روزگار دولت عدل الهی را تا روز قیامت بین آن‌ها خواهد گرداند چه کسانی هستند؟ با در نظر گرفتن اینکه امام مهدی علیه السلام مدت‌زمان کوتاهی پس از

(مستدرک وسائل، طبرسی: ج ۳ ص ۴۱۴، تحقیق: مؤسسه آل‌البیت لاحیاء التراث، چاپ سوم، ۱۴۱۱ق/ ۱۹۹۱م، بیروت)

۱ - شرح الاخبار، قاضی مغربی: ج ۲ ص ۴۲.

۲ - کمال الدین و تمام النعمة، صدوق: ص ۲۵۴ تا ۲۵۶؛ الزام‌الناصب فی اثبات الحجة الغائب، حائری: ج ۲ ص ۲۴۴.

حکومت‌داری‌اش، وفات می‌کند یا شهید می‌شود؛ و نیز با توجه به این نکته که خداوند می‌فرماید: «ثُمَّ لَأُدْيِمَنَّ مَلَكَهُ» «سپس پادشاهی‌اش را تداوم بخشم.» و پوشیده نیست که «ثم» (سپس) عطف همراه با به تأخیر انداختن را می‌رساند. پس خداوند سخن را به «در اختیار قرار دادن روزگار بین اولیا» معطوف می‌فرماید.

مشخص است که مذهب و روش آل محمد علیهم‌السلام بر این اساس است که خداوند حجتی بر مردم اقامه نمی‌کند مگر اینکه وی معصوم و از نسل امام حسین علیه‌السلام باشد. پس این اولیا نمی‌توانند غیر از مهدیون از نسل امام مهدی علیه‌السلام باشند که در وصیت رسول خدا حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم هنگام وفاتش و نیز سایر روایات اهل بیت علیهم‌السلام ذکرشان به میان آمده است.»^۱

پیش‌تر ثابت کردیم امامان از فرزندان امام مهدی علیه‌السلام امکان ندارد همان دوازده امام علیهم‌السلام باشند و این از بدیهیات است؛ زیرا آن‌ها پدران امام مهدی علیه‌السلام هستند و از این رو تفسیرهای بسیاری از علمای شیعه به ارجاع صفت مهدیون به‌طور انحصاری به ائمه علیهم‌السلام و انکار اینکه مهدیون، برگزیدگان دیگری بعد از دوازده امام هستند هرگز درست نیست؛ و به این ترتیب گفته‌های آن‌ها درباره رجعت بلافاصله بعد از امام مهدی علیه‌السلام که پس از «حذف نقش مهدیون» به گفتن آن مجبور شده‌اند باطل خواهد شد.

این معنی را برخی از نخستین علمای شیعه مثل طبرسی رحمته‌الله و سید محمد محمد صدر رحمته‌الله بیان کرده‌اند، و در دو فصل قبل متونی از آن‌ها را بیان کردیم که در آن‌ها درباره خلافت مهدیون و حکومت آن‌ها بعد از پدرشان امام مهدی علیه‌السلام صحبت کرده‌اند، و به آن صورتی نیست که بسیاری از آن‌ها مثل حر عاملی و شیخ سند و دیگران پنداشته و گفته‌اند حکومت مهدیون جز با رجعت توجیه نمی‌شود، و دولت امام مهدی علیه‌السلام با رجعت ائمه

دوازده‌گانه علیهم‌السلام ادامه خواهد یافت:

زیرا طبق روایاتی که گفته شد منظور از مهدیون، ائمه نیستند.

و رجعت، جهانی دیگر و روز دیگری از روزهای خدا و زمان دیگری است.

مهدیون، امامان معصوم هستند

بعد از آنکه اثبات کردیم مهدیون علیهم‌السلام فرزندان امام مهدی علیه‌السلام و حجت خدا هستند و اینکه خدا همه خیراتی را که توسط خود امام مهدی انجام نمی‌شود توسط آن‌ها جاری می‌کند، پس دولت عدل ادامه خواهد یافت؛ و به این ترتیب تأویل رجعت ائمه بعد از امام مهدی علیه‌السلام - آن‌طور که برخی علمای شیعه می‌فهمند - برای برپایی دولت و حاصل شدن این دستاوردها، توجیهی ندارد و هیچ دلیلی برایش وجود ندارد و پذیرفتنش وجهی ندارد. آن‌ها ناچارند این فهم را به جهتی سوق دهند تا این تصور موهوم درباره رجعت و ظهور مقدس با هم سازگار، و شواهد برای سازگاری میان دو عقیده مرتب شود.

اثبات حجت بودن مهدیون برای برطرف شدن این فهم اشتباه از رجعت - که بر آن تکیه کرده‌اند، و الغا و دور کردن نقش مهدیون در خلافت امام مهدی علیه‌السلام و از صحنه به‌در کردن کامل آن‌ها از آن به دست آمده - کافی است؛ پس طبق باور آن‌ها نفی امامت مهدیون، الصاق صفت مهدیون به ائمه علیهم‌السلام - و نه هیچ‌کس دیگری - را امکان‌پذیر می‌کند، و در نتیجه فهم آن‌ها از رجعت و اینکه بلافاصله بعد از امام مهدی علیه‌السلام خواهد بود توجیه می‌شود!

ولی آن‌ها از یاد برده‌اند که فقط اثبات حجیت الهی مهدیون و اینکه آن‌ها اوصیا هستند - بدون در نظر گرفتن اینکه امام هستند یا نه - برای باطل کردن هر فهمی که نتیجه‌اش به زودن نقش آن‌ها یا نفی عصمت آن‌ها یا برشمردن آن‌ها از جمله عموم خلائق، یا تصورات مشابه دیگر، کافی است؛ زیرا عصمت از لازمه‌های حجت بودن است، چه حجت، نبی باشد، چه رسول، و چه امام؛ و پس از اثبات حجت بودن مهدیون علیهم‌السلام و وصی بودنشان با متون گفته شده، معصوم بودن آن‌ها اثبات می‌شود. خدا حجتی ندارد مگر اینکه معصوم

۳۴۶..... مؤسسه آموزش عالی مطالعات دینی و زبان‌شناسی - رجعت، عالم امتحان سوم

باشد؛^۱ همان طور که معصومی نیست که بشود نقش او را به کناری نهاد و به‌طور کامل او را نادیده گرفت.

از بُعد دیگر: متونی در تأکید امامت مه‌دیون آمده‌اند؛ بلکه همین که بدانیم آن‌ها از آل محمد علیهم‌السلام هستند برای ما کفایت می‌کند تا امامت آن‌ها را بشناسیم؛ زیرا اوصیا (و آل) محمد علیهم‌السلام همگی امام هستند؛ از جمله این روایات:

در دعا برای صاحب‌الامر از امام رضا علیه‌السلام - که قبلاً هم برای اثبات والیان امر، آن را روایت کردیم- آمده است: «**خدایا از ولی‌ات و خلیفه‌ات دور کن... خدایا بر والیان عهدش و ائمه بعد از او درود فرست...**»^۲

و این امامان علیهم‌السلام از فرزندان امام مه‌دی علیه‌السلام هستند. از امام مه‌دی علیه‌السلام درباره چگونگی صلوات بر اوصیا آمده است: «**... و بر ولی‌ات و والیان عهدش و امامان از فرزندان صلوات بفرست...**»^۳

به‌علاوه آل محمد علیهم‌السلام آن‌ها را به‌عنوان وصی توصیف کرده‌اند تا بار دیگر بر مقام امامت تأکید شود.

از امام عسکری علیه‌السلام در دعای سوم شعبان در حق امام حسین علیه‌السلام - که دعایی طولانی

۱ - شیخ صدوق با رساندن سند حدیث به امام موسی بن جعفر علیه‌السلام، از پدرش، از جدش، از علی بن حسین علیه‌السلام روایت کرده است، فرمود: «**امامی از ما نیست مگر اینکه معصوم باشد...**» گفته شد: ای پسر رسول خدا! معنی معصوم چیست؟ فرمود: «**او چنگ‌زننده به ریسمان خداست؛ و ریسمان خدا، قرآن است، و آن‌ها تا روز قیامت از یکدیگر جدا نمی‌شوند؛ و امام به قرآن هدایت می‌کند و قرآن به‌سوی امام؛ و این سخن حق تعالی است: ﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ﴾** (بی‌تردید این قرآن به آیینی که خود پاینده‌تر است راه می‌نماید). (اسراء: ۹)» (معانی‌الآخبار، صدوق: ص ۱۳۲)

۲ - جمال‌الاسوع، ابن طاووس: ص ۳۰۹.

۳ - الزام‌الناصب فی اثبات‌الحجة‌الغائب، یزدی حائری: ج ۱ ص ۳۳۶؛ بحار‌الانوار، مجلسی: ج ۵۲ ص ۲۲.

رجعت بر اساس اعتقاد صحیح ۳۴۷

است و قسمتی از آن را به عنوان شاهد می آوریم. آمده است: «... و سرور خاندان، مدیافته به یاری روز بازگشت، پاداش شهادتش این است که امامان از نسل اویند و شفا در خاک اوست و پیروزی با اوست در بازگشتش؛ و نیز پیروزی با جانشینان از خاندانش پس از قیام کننده شان و غیبت اوست، تا آنکه انتقام گیرند و حضرت جبار را خشنود سازند و بهترین یاران دین حق شوند.»^۱

این اوصیای بعد از قائم علیه السلام همان هایی هستند که وصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن ها تصریح کرده است همان طور که بر پدران شان - امامان دوازده گانه علیهم السلام - تصریح کرده است. سید احمد الحسن علیه السلام می فرماید:

«از آنچه گذشت درمی یابیم اینکه اوصیای پس از امام مهدی علیه السلام به ائمه دوازده گانه - که مهدیون هستند نسبت داده شده یا با آن ها مقایسه شده اند، برای تفکیک مقام امامت از هدایت بوده است، و ما اگر به اوصیای پس از امام مهدی علیه السلام از نظر جایگاهی که دارند نظر افکنیم، آن ها هم مهدیون هستند و هم ائمه؛ چرا که آن ها اوصیای پیامبر خدا حضرت محمد صلی الله علیه و آله و حجت بر اهل زمین پس از امام مهدی علیه السلام هستند.»^۲

سپس سید احمد الحسن علیه السلام روشن می کند تفاوت میان مقامات ائمه و مقامات مهدیون علیهم السلام امامت مهدیون علیهم السلام را نفی نمی کند:

«پوشیده نیست مقام ائمه از نظر فضیلت و برتری، با مقام مهدیین علیهم السلام تفاوت دارد، و وصیت پیامبر خدا حضرت محمد صلی الله علیه و آله این موضوع را تحکیم و تبیین کرده، به این صورت که اوصیای پس از حضرت محمد صلی الله علیه و آله را به دوازده امام و دوازده مهدی

۱ - الاقبال، سید بن طاووس: ج ۳ ص ۳۰۳؛ و روایت شده از او در: بحار الانوار، مجلسی: ج ۵۳ ص ۹۴.

۲ - پاسخ های روشنگرانه، سید احمد الحسن: ج ۵ ص ۱۹۷.

تقسیم نموده است؛ پس در اینجا دو مقام وجود دارد: مقام امامت و مقام هدایت، ولی این به آن معنا نیست که ائمه دوازده‌گانه علیهم‌السلام مهدی نیستند و نیز به این مفهوم نیست که مهدیون دوازده‌گانه امام نیستند. اهل بیت علیهم‌السلام در روایات خود تصریح دارند بر اینکه ائمه دوازده‌گانه علیهم‌السلام همگی مهدی هستند. همچنین از آن‌ها علیهم‌السلام روایت شده است که مهدیون از نسل امام مهدی علیه‌السلام همگی امام هستند.»^۱

و به این ترتیب بقای زمین بعد از امام مهدی علیه‌السلام با این مهدیون دوازده‌گانه محقق می‌شود، و اگر آن‌ها نبودند زمین قطعاً اهلش را فرومی‌برد؛ زیرا آن‌ها حجت‌های خدا هستند و آن‌ها امام هستند، همان طور که از امام رضا علیه‌السلام وارد شده است: «اگر زمین چشم‌برهم‌زدنی از حجت خالی می‌شد قطعاً اهلش را فرومی‌برد.»^۲

از حسین بن ابوعلاء، از اباعبدالله علیه‌السلام روایت شده است، فرمود: «... و زمین حتی یک روز بدون امامی که امت به او پناه ببرند باقی نمی‌ماند.»^۳

پس از این توضیحات دیگر کسی نمی‌تواند به رجعت ائمه علیهم‌السلام بلافاصله بعد از امام مهدی علیه‌السلام باور داشته باشد مگر کسی که نور خورشید را در وسط روز نمی‌بیند.

مهدیون قائمان بعد از امام مهدی علیه‌السلام هستند

این صفت دیگری است که امامان علیهم‌السلام برای مهدیون ثابت کرده‌اند؛ و از آنجا که همه به‌طور قطعی می‌دانند قائم از آل محمد علیهم‌السلام امامی معصوم و حجت خدا بر خلق است و با قیامش دولت خدا روی زمین بر پا خواهد شد، شایسته است این باور با وجود قائمان بعد از او علیه‌السلام که آل محمد علیهم‌السلام از آن‌ها هم به همین صورت یاد کرده‌اند باقی بماند؛ و با همان روش

۱ - پاسخ‌های روشن‌گرانه، سید احمد الحسن: ج ۵ ص ۱۹۶.

۲ - مختصر بصائر الدرجات، حسن بن سلیمان حلی: ص ۱۹۷.

۳ - مختصر بصائر الدرجات، حسن بن سلیمان حلی: ص ۲۷.

که مفهوم قائم علیه السلام را فهمیدیم می‌توانیم مفهوم قائمان بعد از او علیهم السلام را نیز درک کنیم، و به‌علاوه مصداق او علیه السلام و مصداق قائمان بعد از او علیهم السلام را هم بشناسیم. در ادامه، شرح خصوصیات اولین قائم از آن‌ها که قیامت قبل از امام مهدی علیه السلام است خواهد آمد.

ثابت کردیم فرزندان امام مهدی علیه السلام امام و حجت معصوم هستند، و در نتیجه آن‌ها از طرف خدا منصوب شده‌اند؛ زیرا امامت فقط با «تصریح» اثبات می‌شود؛^۱ پس این امامان، از فرزندان امام محمد بن حسن عسکری علیه السلام هستند و همان طور که گفته شد آن‌ها جانشینان او بعد از او، و والیان عهدش هستند و وظیفه‌ای الهی بر عهده دارند که همه انبیا و مرسلین و حجت‌های مظلوم خدا چشم‌انتظار تحققش بوده‌اند؛ همان‌هایی که در دولت باطل جان باختند؛ و این وظیفه، کامل کردن بنیانی است که قائم آل محمد برای استوار و پایدار کردن دولت عدل الهی و حرکت بر اساس برنامه آسمان تا انتهایش و تحقق اهدافش بنیان می‌نهد. پس آن‌ها قائمان این دولت بعد از پدرشان امام مهدی علیه السلام هستند و این دولت را تا آخرین قائمشان دست‌به‌دست می‌کنند.^۲

آن‌ها گروه دوم دوازده‌نفره‌ای هستند که وصیت مقدس رسول خدا محمد صلی الله علیه و آله آن‌ها را

۱ - از علی بن حسن علیه السلام روایت شده است، فرمود: «امام از ما حتماً باید معصوم باشد؛ و عصمت در ظاهر خلقت نیست تا با آن شناخته شود، و به همین دلیل امام فقط کسی است که به او تصریح شده باشد...» (معانی الاخبار، صدوق: ص ۱۳۲؛ بحار الانوار، مجلسی: ج ۲۵ ص ۱۹۳)

۲ - این قائم همان کسی است که علمای شیعه درباره مصداقش گرفتار توهمات باطل شدند؛ زیرا آن‌ها وجود دوازده قائم بعد از امام مهدی علیه السلام را انکار کردند و معتقد شدند خروج امام حسین علیه السلام بلافاصله پس از محمد بن حسن عسکری علیه السلام است؛ زیرا به اعتقاد آن‌ها قائمی بعد از او وجود ندارد.

از جابر جعفی روایت شده است، گفت: از اباجعفر علیه السلام شنیدم می‌فرمود: «به خدا سوگند از ما اهل بیت مردی بعد از مرگش به مدت ۳۰۹ سال سال حکومت می‌کند.» گفتیم: این چه زمانی است؟ فرمود: «بعد از قائم علیه السلام.» گفتیم: و قائم در دوران خودش چقدر می‌ماند؟ فرمود: «نوزده سال. سپس منتصر به خون‌خواهی حسین علیه السلام و یارانش خروج می‌کند و می‌کشد و اسیر می‌کند تا آنکه سفاک خروج می‌کند.» (شیخ طوسی: ص ۲۸۵)

به‌عنوان دوازده مهدی توصیف کرده است، و آن‌ها مهدی و امام و قائم هستند.

از ابو جعفر علیه السلام روایت شده است: از ایشان پرسیدم: کدام نقطه زمین بعد از حرم خداوند عزوجل و حرم رسولش صلی الله علیه و آله برتر است؟ فرمود: «کوفه، ای ابابکر! کوفه محلی پاک و طاهر است. در کوفه قبرهای انبیای مرسل و غیرمرسل و اوصیای راست‌گوست. در کوفه مسجد سهیل هست، که خداوند هیچ پیامبری را مبعوث نکرد مگر اینکه در آن نماز خواند، و عدالت خدا از آنجا آشکار می‌شود و قائم خدا و قائمان بعد از او در آنجا هستند، و آنجا منزل انبیا و اوصیا و صالحین است.»^۱

این روایت را مجلسی در «بحار» از «کامل‌الزیارات» در باب «خلفای مهدی (صلوات الله علیه) و اولادش، و آنچه بعد از او خواهد بود» آورده است، و برای آن چنین توضیح می‌نویسد:

«این خبرها مخالف مشهور است؛ و به یکی از دو طریق زیر می‌توان آن‌ها را تأویل کرد:

اول: منظور از دوازده مهدی، پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه به‌جز قائم علیه السلام است؛ به طوری که آن‌ها بعد از قائم علیه السلام حکومت می‌کنند؛ و قبلاً گفته شد حسن بن سلیمان، آن را به همه ائمه تفسیر کرده و قائل به رجعت قائم علیه السلام بعد از مرگش شده است، و به این ترتیب می‌توان برخی اخبار متفاوتی را که درباره مدت حکومت او علیه السلام آمده است با هم جمع کرد.

دوم: اینکه این مهدیون از اوصیای قائم هستند که خلائق را در زمان ائمه دیگر هدایت می‌کنند؛ ائمه‌ای که رجعت کرده‌اند تا زمان از حجت خالی نباشد، هرچند اوصیای انبیا و ائمه هم حجت هستند؛ و خداوند متعال داناست.»^۲

ما باطل بودن تأویل اول را در مطالب گفته‌شده ثابت کردیم؛ و اما درباره تأویل دوم، ما

۱ - بحار الانوار، مجلسی: ج ۵۳ ص ۱۴۸.

۲ - بحار الانوار، مجلسی: ج ۵۳ ص ۱۴۸.

محقق شدن آن را با عنوان اوصیای قائم علیهم السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن‌ها تصریح کرده است اثبات کردیم، و آن‌ها - آن‌طور که مجلسی رحمته الله توصیفشان کرده است - هدایت‌کننده خلق هستند و این همان مقام هدایت است که سید احمد الحسن علیه السلام بیان کرده است، ولی به آن صورتی نیست که شیخ مجلسی خیال کرده که آن‌ها در زمان بقیه ائمه علیهم السلام هستند و خلط مبحث در کلام او واضح است؛ زیرا رجعت آن‌ها علیهم السلام در زمان مهدیون علیهم السلام نیست؛ بلکه همان‌طور که گفته شد در زمان آخرین آن‌هاست؛ به‌خصوص وقتی برای ما روشن شود - طبق آنچه علمای شیعه اعتقاد دارند - رجعت برای کسانی است که قبلاً بوده و مدتی زندگی کرده و سپس مرده‌اند، و این بر مهدیون منطبق نیست؛ زیرا آن‌ها ناگزیر باید تا رسیدن اجل‌هایشان زندگی کنند و سپس خداوند آن‌ها را وفات دهد و در این صورت می‌توان گفت آن‌ها هم‌زمان با ائمه علیهم السلام در رجعت خواهند بود، و این چیزی است که شیخ مجلسی در تلاش برای رفع تعارض ظاهری میان روایات بیان می‌دارد؛ این از یک سو؛ و از سوی دیگر، پس از آنکه برای ما ثابت شد مهدیون علیهم السلام حجت و حاکمان دولت عدل الهی هستند نقش آن‌ها نمی‌تواند نقشی ثانویه باشد.

سید محمد صادق صدر توضیحی برای این سخن مجلسی نوشته است:

«... و واضح‌ترین چیزی که بر این وجه وارد می‌شود این است که روایات اولیا تصریح دارند بر اینکه حکومت آن‌ها در بالاترین سطح قرار دارد؛ به‌گونه‌ای که پایین آمدن از این دلالت، تفسیری باطل خواهد بود؛ مثل این فرمایش «قطعاً مردی از ما اهل بیت حکومت خواهد کرد» و نیز این فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله: پس وقتی وفاتش فرارسد باید آن را یعنی امامت یا خلافت را - به پسرش که اولین مهدیین است تسلیم کند...»^۱

از عبدالرحمان اقرع قیروانی مغربی روایت شده است که از امام کاظم علیه السلام پرسید: برای ما روایت شده است مهدی از شماست. قیام او کی خواهد بود و در کجا قیام خواهد کرد؟

فرمود: «و از نسل او کسانی خواهند بود که خداوند در آنجا به سبب آن‌ها این امر را به سرانجام خواهد رساند و زمین را به آن‌ها ارث خواهد داد، هم‌چنان که خداوند در کتاب مبینش فرموده است: ﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ﴾^۱ (و ما در زبور پس از ذکر نوشتیم که زمین را بندگان صالح من به ارث می‌برند) و تمام این‌ها به مهدی نسبت داده می‌شود؛ چراکه او کلید آن است و با دعوت او کارش استمرار پیدا می‌کند و تمام قائم‌های از فرزندان او، مهدی‌هایی هستند که خداوند بلندمرتبه آن‌ها را هدایت کرده است، و بندگان را به وسیله آن‌ها به سوی خود هدایت می‌کند. پس آن‌ها امامان هدایت‌شده و بندگان صالحی هستند که خداوند آنان را در کتاب خود یاد کرده که زمین را به آنان ارث می‌دهد؛ و او خلف وعده نمی‌کند.»^۲

واقعاً تعجب پایان ندارد وقتی سلسله‌خبرهایی را از آل محمد (علیهم‌السلام) با این وضوح می‌بینیم که تک‌تک واژگانش معنایی را می‌رسانند که همان طور که پیش‌تر روشن شد. در میان روایات شریف آن‌ها (علیهم‌السلام) قرینه‌های بسیاری برایش وجود دارد، و این روایت صفات مهدیون (علیهم‌السلام) را به صورت کلی بیان کرده است. حال کدام صفت به کنار گذاشته شود و کدام یک رد شود؟! این روایت اثبات می‌کند:

۱. آن‌ها قائم هستند.
۲. آن‌ها از فرزندان مهدی (علیهم‌السلام) هستند.
۳. آن‌ها مهدی هستند (و هر قائم از فرزندان او بعد از او، مهدی است).
۴. آن‌ها ائمه هستند (آن‌ها امام‌اند).
۵. آن‌ها بندگان صالح هستند.
۶. و امر امام مهدی (علیهم‌السلام) با آن‌ها ادامه می‌یابد.

۱ - انبیاء: ۱۰۵.

۲ - شرح الاخبار فی فضائل ائمة الاطهار، قاضی نعمان مغربی: ج ۳ ص ۳۶۴ و ۳۶۵.

با وجود تمامی این‌ها عده‌ای از راه می‌رسند و این صفحه شریف را پاره، و یکی از روزهای سه‌گانه خدا را با قلم فرسایی گستاخانه از صفحه روزگار پاک می‌کنند؛ آن هم فقط به این دلیل که او نمی‌خواهد وجود مهدیون علیهم‌السلام بعد از امام مهدی علیه‌السلام را باور کند، با وجود متون مقدس متواتر از آل محمد علیهم‌السلام؛ و عقیده جدیدی را بنیان می‌نهند که امور را برعکس جلوه می‌دهد و امت را در مواجهه‌ای عجیب با کسانی قرار می‌دهد که منتظر قائم علیه‌السلام هستند!

و از آنجا که چنین شخصی نمی‌خواهد حتی یک گام به عقب برگردد^۱ عقیده توهمی خود را که در تناقض با عقیده معصومین علیهم‌السلام و نخستین آن‌ها رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است درست برمی‌شمارد و حتی پا را از این فراتر می‌گذارد تا ترسیم‌کننده مسیر دیگری باشد که با مسیر قرآنی تعارض دارد؛ زیرا او یکی از روزهای خدا را محو، و روز قائم علیه‌السلام را کوچک، و آن را به شخص شریف ایشان علیه‌السلام محدود کرده است؛ به‌جای اینکه به مهدیون از فرزندانش اقرار داشته باشد؛ همان کسانی که وجود و حکومتشان تمثیل کامل این روز است؛ پس به این ترتیب شکافی در عقیده ظهور مقدس حاصل، و اضافه‌ای به روز رجعت افزون شده است.

اثبات اولین قائم از مهدیون علیهم‌السلام

بیشتر علمای شیعه گمان کرده‌اند آل محمد علیهم‌السلام فقط یک قائم دارند و این شخص، محمد بن حسن عسکری علیه‌السلام است، و نمی‌توان چیزی در تحقیقات و نوشته‌های آن‌ها پیدا کرد که وجود بیش از یک قائم را نشان دهد؛ ولی واقعیت کاملاً متفاوت است؛ زیرا همان‌طور که گفته شد آل محمد علیهم‌السلام وجود بیش از یک قائم را به ما خبر داده‌اند، و برای ما ثابت

۱ - امیرالمؤمنین علیه‌السلام در خطبه‌اش فرموده است: «به اهل بیت پیامبران بنگرید، از آن سو که گام برمی‌دارند بروید، قدم جای قدمشان بگذارید که آن‌ها شما را هرگز از راه هدایت بیرون نمی‌برند، و به پستی و هلاکت بازمی‌گردانند. اگر سکوت کردند سکوت کنید، و اگر قیام کردند قیام کنید، از آن‌ها پیشی نگیرید که گمراه می‌شوید، و از آنان عقب نمانید که نابود می‌گردید.» نهج البلاغه: ص ۱۴۳ خطبه ۹۷، تعلیق: دکتر صبحی صالح، دارالکتاب مصری، قاهره، چاپ چهارم، ۱۴۲۵ق/ ۲۰۰۴م.

شد این قائم‌ها، همان مهدیون و اولیای صالح و حجت‌های خدا بر خلق و امامانی هستند که به حق هدایت می‌کنند، و آل محمد علیهم‌السلام برای هیچ‌کسی عذری باقی نگذاشتند تا با وجود اثبات همه این صفات بر آن‌ها با خیال‌پردازی خود تفسیر کنند که این مهدیون و قائمان، همان ائمه دوازده‌گانه علیهم‌السلام هستند! به‌گونه‌ای که توصیف و تفصیل آن‌ها علیهم‌السلام بسیار فراتر از این‌هاست که حقیقت این قائمان در قیدوبند توهمات و فریب‌کاری‌های کسی که کلام آن‌ها علیهم‌السلام را تفسیر می‌کند قرار گیرد، یا او را در پیچ‌وخم‌های فهم قاصرش به حرکت درآورد.

از امام صادق علیه‌السلام روایت شده است: «... نخستین قائم از ما اهل بیت قیام می‌کند و با شما به‌گونه‌ای سخن می‌گوید که تحملش را ندارید؛ پس علیه او در رمیله شورش می‌کنید و با او می‌جنگید و او نیز با شما می‌جنگد و شما را می‌کشد؛ و این آخرین حرکت علیه او خواهد بود.»^۱

این فرمایش حضرت علیه‌السلام «نخستین قائم» قطعاً نشان می‌دهد بیش از یک قائم وجود دارد و «نخستین آن‌ها» یعنی ضرورتاً قائم دومی وجود دارد؛ اما این فرمایش «با شما به‌گونه‌ای سخن می‌گوید که تحملش را ندارید» می‌تواند اشاره‌ای باشد به اینکه وی با امری جدید با مردم سخن می‌گوید که تحملش را ندارند، و نخستین سخن او این است که او خودش را به‌عنوان اولین مهدیین و قائم معرفی می‌کند ... و این چیزی نبوده است که اعتقاد آن‌ها درباره مهدی و قائم علیه‌السلام بر آن بنا شده باشد؛ و او دلایل خود را برای اینکه قائم و مهدی اول است ارائه می‌دهد.

ویژگی قائم اول این است که قیامش قبل از امام مهدی علیه‌السلام است، و تعدادی از روایات، این معنا را می‌رسانند که ما برخی از آن‌ها را در قسمت‌های قبلی این تحقیق بیان کردیم.

از ابوبصیر از امام صادق علیه‌السلام روایت شده است؛ گفت: امام فرمود: «خداوند، باجلال‌تر

و باکرامت‌تر و بزرگ‌تر از آن است که زمین را بدون امام عادل رها کند.» (راوی) گوید: به ایشان عرض کردم: مطلبی بفرمایید که به واسطه آن آسوده‌خاطر شوم. فرمود: «ای ابامحمد! تا زمانی که فرزندان (بنی‌فلان) سلطنت دارند امت محمد ﷺ هرگز گشایش نخواهد دید، تا اینکه سلطنت آنان از بین برود. وقتی سلطنت آنان از بین برود خدا برای امت محمد ﷺ مردی از ما اهل بیت را می‌فرستد. او تقوا و پرهیزگاری را پیشه خود می‌سازد، و با بصیرت و هدایت گام برمی‌دارد و در حکم خود رشوه نمی‌گیرد. به خدا سوگند، من نام او و نام پدرش را می‌دانم. بعد آن فرد خشن کوتاه‌قد، که دو خال و نشانه دارد می‌آید. (او) قائم علیه السلام عادل نگه‌دارنده امانت است. زمین را پُر از عدل و داد می‌کند همان گونه که آن را پر از ظلم و ستم کردند.»^۱

روشن است این مرد، قبل از امام مهدی علیه السلام است، و پیش‌تر گفته شد کسی که به اسمش و به اسم پدرش در این روایت به او اشاره می‌شود محمد بن حسن علیه السلام نیست؛ بلکه او قائم و صاحب‌الامر و همان مهدی است،^۲ و این مهدی همان یمانی است که مأموریت کشتن سفیانی با اوست.

از زهری روایت شده است: «وقتی سفیانی و مهدی با یکدیگر برای نبرد روبه‌رو می‌شوند، آن هنگام صدایی از آسمان شنیده می‌شود که بدانید اولیای خدا اصحاب فلانی ... یعنی مهدی هستند.»^۳

از ابوجعفر محمد بن علی علیه السلام روایت شده است، فرمود: «سفیانی و مهدی در یک سال

۱ - بحارالانوار، مجلسی: ج ۵۲ ص ۳۷۵.

۲ - مراجعه کنید به: رساله‌ای در یکی‌بودن شخصیت مهدی اول و قائم و یمانی، علاء سالم، انتشارات انصار امام مهدی علیه السلام، چاپ اول، ۱۴۳۳ق / ۲۰۱۲م.

۳ - عقد الدرر فی اخبار المنتظر، یوسف بن یحیی مقدسی: ص ۱۴۴.

هستند.»^۱

و از ابو جعفر محمد بن علی (علیه السلام) روایت است: «خروج سفیانی و یمانی و خراسانی در یک سال و یک ماه و یک روز است...»^۲

پس این مهدی که با سفیانی مقابله می‌کند همان مهدی اول و همان یمانی و نخستین قائم است، و او قبل از امام مهدی (علیه السلام) است.

مسئله جهل آن‌ها از وجود قائمی که امام مهدی نیست از یک سو، و سرگردانی آن‌ها در توصیف رجعت و حدود آن از سوی دیگر، موضوعاتی بوده است که علمای شیعه در شناخت آن‌ها اشتباه کردند و نتوانستند درکشان کنند؛ بنا به دلایل بسیاری:

از جمله: چنین خواسته شده که برخی قسمت‌های این قضیه سیرّی و پوشیده باشد.

و نیز از جمله: پایبند نبودن به رویکرد اهل بیت (علیهم السلام) و استخراج اعتقادات به صورت پراکنده و پاره‌پاره، و بر اساس قواعد قراردادی که بر عقاید تحمیل شدند؛ در حالی که شناساندن عقاید فقط به آل محمد (علیهم السلام) اختصاص دارد؛ و این یکی از دلایل رنج‌کشیدن قائم (علیه السلام) هنگام شروع دعوتش است.

پس وقتی او (علیه السلام) بیاید و حقیقت را آشکار کند و رویکرد معصومین به اصل استوار خود بازگردد و مردم را به سوی خودش دعوت کند با انکار آنچه اظهار می‌کند مواجه می‌شود؛ زیرا مخالف چیزی است که مردم در اختیار دارند، و این وضعیتی است که عملاً و در واقعیت امروز ما حاصل شده است؛ پس این وضعیت در واقع - ترجمان واقعی همه چیزهایی است که آل محمد (علیهم السلام) به ما خبر داده‌اند؛ اینکه قائم از جهل و نادانی مردم رنج و سختی خواهد کشید.

۱ - عقد الدرر فی اخبار المنتظر، یوسف بن یحیی مقدسی: ص ۱۲۳.

۲ - غیبت، نعمانی: ص ۲۶۴.

و سپاس و ستایش از آن خداست، که ما با مراجعه به بیان عترت طاهر ثابت کردیم امامان هدایتگر از فرزندان امام مهدی (علیه السلام) قائمان بعد از او هستند.

به علاوه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و امامان بعد از ایشان (علیهم السلام) در توصیف اولین قائم از مهدیون قائم، بسیار سخن گفته اند؛ از جمله به عنوان مثال:

در خبری طولانی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) روایت شده است: ... سپس با دستش به حسین (علیه السلام) زد و فرمود: «ای سلمان، مهدی امتم که زمین را همان طور که از ظلم و ستم پر شده است از عدل و داد پر می کند از فرزندان این است. او امام فرزند امام، عالم فرزند عالم، وصی فرزند وصی است؛ و پدرش که پس از او می آید امام و وصی و عالم است.» گفتم: ای پیامبر خدا، مهدی برتر است یا پدرش؟ فرمود: «پدرش برتر از اوست. اولین آن ها پادش همه آن ها را دارد؛ زیرا خدا آن ها را با او هدایت کرده است...»^۱

دو نکته درباره کسی که اقدام می کند و زمین را پر از عدل و داد می کند روشن می شود:

اول: این فرمایش پیامبر (صلی الله علیه و آله) «پدرش که بعد از او می آید» بی تردید یعنی پدرش بعد از او می آید، و این یعنی ممکن نیست امام محمد بن حسن (علیه السلام) مصداقی برای وی باشد؛ زیرا پدر آن حضرت (علیه السلام) قبل از او بوده، و او حسن عسکری (علیه السلام) بوده است؛ ولی این توصیف بر احمد بیان شده در وصیت مقدس شب وفات رسول خدا (صلی الله علیه و آله) منطبق می شود، که پسر امام مهدی است؛ زیرا از طرف پدرش فرستاده می شود تا این امر را بر پا دارد و زمین را از این نظر پاک کند. ولی این به آن معنا نیست که این وظیفه الهی از امام محمد بن حسن (علیه السلام) جدا می شود، با توجه به این حقیقت که خود او امرکننده بوده است. در قرآن کریم این معنا آمده است. خداوند عزوجل عمل وفات دادن را به خودش نسبت داده و فرموده است: ﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى

۱ - کتاب سلیم بن قیس: ص ۴۲۰، تحقیق: محمدباقر انصاری، چاپ پنجم، ۱۴۲۸ق/ ۱۳۸۶ش، چاپخانه: نگارش، ایران.

۳۵۸..... مؤسسه آموزش عالی مطالعات دینی و زبان‌شناسی - رجعت، عالم امتحان سوم

الْأَنْفُسِ ﴿ خدا روح مردم را هنگام مرگشان به تمامی بازمی‌ستانند و در جای دیگر می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ﴾ (کسانی که فرشتگان جانشان را می‌ستانند) در حالی که تعارضی وجود ندارد؛ زیرا فرشتگان، انجام‌دهنده این کار هستند، و از سوی دیگر، این کار به فرمان خداوند عزوجل انجام می‌شود.

چنین معنایی در روایات ائمه علیهم‌السلام نیز غریب نیست:

از اباعبدالله علیه‌السلام روایت شده است، فرمود: «وقتی درباره مردی چیزی گفتیم و در خود او نبود و در فرزند یا فرزند فرزندش بود آن را انکار نکنید...»^۱

و این موافق با فرمایش صادق علیه‌السلام درباره امامت است: «... امامت فقط در نسل حسین علیه‌السلام جریان می‌یابد، همان گونه که خداوند عزوجل می‌فرماید: ﴿وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ﴾^۲ (و او آن را در نسل خود سخنی جاویدان کرد)؛ سپس در نسل‌ها و نسل‌های نسل‌ها تا روز قیامت جریان دارد.»^۳

و این، تأکید دیگری است بر اینکه امامت در فرزندان امام مهدی علیه‌السلام یعنی دوازده مهدی- ادامه دارد، و ممکن نیست آن‌ها همان دوازده امام علیهم‌السلام باشند؛ زیرا آن‌ها از نسل‌های نسل‌ها نیستند.

دوم: «پدرش برتر از اوست» که بر امام محمد بن حسن علیه‌السلام صدق نمی‌کند؛ زیرا او از پدرش حسن عسکری علیه‌السلام برتر است، و از تمام پدرانش به‌غیر از اصحاب کساء علیهم‌السلام برتر است.^۴

۱ - کافی، کلینی: ج ۱ ص ۵۳۵؛ بحارالانوار، مجلسی: ج ۵۲ ص ۱۱۹.

۲ - زخرف: ۲۸.

۳ - الزام الناصب فی اثبات الحجة الغائب، حائری: ج ۱ ص ۴۹؛ بحارالانوار، مجلسی: ج ۲۵ ص ۲۴۹.

۴ - نعمانی روایت کرده است: محمد بن همام به ما خبر داد، پدرم و عبدالله بن جعفر حمیری به ما گفتند، احمد بن هلال به ما گفت، محمد بن اوی عمیر در سال ۲۰۴ به ما گفت، سعید بن غزوان، از ابوبصیر، از اباعبدالله علیه‌السلام از

پدرانش علیهم السلام به ما فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند عزوجل از هر چیزی را برگزید ... و از من و علی، حسن و حسین را برگزید، و مابقی دوازده امام از فرزندان حسین را برگزید که نهمینشان باطنشان است، و او ظاهرشان است، و برترینشان است، و او قائمشان است.» (غیبت، نعمانی: ص ۷۳)

پایان

شکی نیست مراجعه به ثقلین، قطب‌نمایی است که مسیر حقیقی و امنی را برای ما مشخص می‌کند که ما را به راه نجات می‌برد و هدف مورد انتظار از خلق و وجود ما را محقق می‌کند. ما از آل محمد علیهم‌السلام دانسته‌ایم همه قرآن برای مردم متشابه است مگر آنچه معصوم علیه‌السلام محکمش کند. امام رضا علیه‌السلام فرموده است: «در کلام ما مثل متشابه قرآن، متشابه هست و مثل محکم قرآن، محکم هست.» پس راه گریزی از ضرورت مراجعه به مردی الهی از آل محمد علیهم‌السلام وجود ندارد؛ از همان کسی که زمین لحظه‌ای از وجودش خالی نیست. پس هرآنچه بدون مراجعه به او صادر شود از دایره ظنّیات و حکم به آرای باطل خارج نخواهد بود، و جز سرگردانی و نادرستی حاصل نخواهد داشت.

طرح و نقشه الهی اقتضا کرده است تا قانون او در زمین پیاده شود، و پیاده‌کننده این قانون، مردی الهی باشد که خداوند او را برگزیده است، تا در هر حالتی امینی بر آن و حافظ آن تا رسیدن به اهداف ترسیم‌شده از طرف خداوند عزوجل باشد؛ ولی این برنامه الهی در طول مسیرش توسط ابلیس و سپاهیان‌ش به بن بست رسیده، و ابلیس از پیاده‌سازی‌اش جلوگیری کرده است، و از طریق وضع راه‌ها و روش‌های جایگزین و دور کردن خلفای خدا - که در جایگاه این مرد الهی برای اجرای طرح آسمان هستند - آن را به تأخیر انداخته است؛ تا آنجا که دیدگاه‌های بدعت‌آمیز بر بخش بزرگی از عرصه معرفتی حاکم شده، که این منجر به جدایی گروه‌های مردمی - که باید گوش به فرمان آسمان باشند و از نزول فیوضات و برکاتش بهره‌مند شوند - از عامل متصل به منبع فیض شده است؛ البته پس از آنکه مردم فرصت دستیابی به آن را از دست دادند؛ زیرا دستیابی آن‌ها در گرو پیروی و اطاعت از خلفای خداست. پس انزوای خلفای خدا از صدارت حکومت و قانون‌گذاری و در معرض قتل و تبعید قرار گرفتنشان تأثیری ژرف و بزرگ بر جای گذاشته است؛ به طوری که نظام الهی معرفت در معرض تغییرات و تحریف‌ها قرار گرفت و هیچ عقیده حقی از این تأثیر دور نماند.

بارزترین چیزی که این تصویر دردناک و حزن‌آور در آن جلوه‌گر می‌شود - چراکه تأثیری بزرگ بر حرکت و اجرای برنامه الهی دارد - روزهای قائم و رجعت هستند؛ زیرا دگرگونی و تحریفی بوده که باعث سایه‌افکندن گمراهی‌های سنگین بر دین راستین شده است؛ بنابراین از یک سو وظیفه معصوم در تعدیل این مسیر دشوار و سنگین شد، و از سوی دیگر فرصت موجود برای افراد مکلف برای پذیرش معصوم و یاری او که هدایت و نجاتشان در آن است تنگ گردید.

از طریق مطالعه گفته‌های علما و مطالبی که در تألیفات و پژوهش‌هایشان درباره روز قائم و روز رجعت، که تبدیل به روش مورد اعتماد و مورد اتکا توسط آنان شده است و بر اساس آن عمل می‌کنند، متوجه می‌شویم اصل این عقیده رو به نابودی رفت، و اسیر فریب‌کاری‌ها و تأویلات آن‌ها شد، که به سهم خود جنایتی علیه دین و سوءقصدی به جان این عقیده راستین بوده است؛ زیرا بر عمق و ژرفای آن اثر گذاشت و مسیر استوار آن را دگرگون ساخت.

به این ترتیب، نتایجی را که در تحقیق و واکاوی سخنان و ناکامی‌های آن‌ها به دست آمده، و نیز بیان حقیقت این عقیده بر اساس آنچه سید احمدالحسن علیه السلام بیان کرده است، در چند نکته و دو قسمت خلاصه می‌کنم:

قسمت اول:

بیان مختصر مهم‌ترین سخنان و باورهای آن‌ها بر اساس فهم به دست آمده توسط آن‌ها از متون و خبرهایی که درباره رجعت و ظهور مقدس و ارتباط آن دو با یکدیگر روایت شده‌اند، با شروع از مبانی و اصولی که به آن تکیه کرده‌اند:

- از جمله نکاتی که از نوشته‌های علما مشخص شد نوع تعامل آن‌ها در بررسی روایات، و رفتار با روایات است که غالباً به شکل گزینشی بوده است. با چنین رویکردی فقط تکیه بر متون مشخصی نتیجه می‌شود نه تمام متون. این رویکرد

چند علت واضح دارد که مهم‌ترین آن‌ها حقیقت ظاهر روایاتی است که با پیش‌داوری و فهم شایع، سازگار باشد، و در نقطهٔ مقابل، نادیده‌گرفتن یا کنارگذاشتن متونی قرار می‌گیرد که اصول و مبانی مورد اتکایشان و فهمی را که به آن رسیده بوده‌اند در هم می‌کوبد.

- سردرگمی چشمگیر و قابل توجه در چگونگی به‌کارگرفتن متون دینی، که مهم‌ترین نتایج ناشی از آن، تناقض و تضارب و عدم امکان حرکت در هر مبحث، بدون پرسش از باورهای مهم ثابت‌شده بوده است؛ به خصوص باورهایی که گاهاً خودشان را به آن ملزم کرده‌اند؛ همچنین گاهی بازی با معانی عبارت‌ها و متون دیگر صورت گرفته است؛ و این به دلیل دورشدن از مکتب تقلید و مخالفت با راهی بوده که معصوم علیه السلام ترسیم کرده است، و نیز به دلیل اعتماد و تکیه بر روش‌های رجالی خودساخته و قوانین قراردادی دیگری است که اثبات خواستهٔ مدنظر را نمی‌تواند برآورده کند؛ چه برسد به اینکه روی سخن متوجه عقیده‌ای باشد که ابزارها و اسرار آن در دسترس نبوده است، مثل اعتقادات رجعت و ظهور مقدس؛ چراکه این‌ها از ویژگی‌های خاص معصوم علیه السلام است.

- بیشتر نوشته‌های علما دربارهٔ این دو عقیده، هیچ بهره و ثمره‌ای به دنبال نداشته است، و حتی برعکس، نتایجی برخلاف آنچه انتظار می‌رود به بار آورده‌اند؛ زیرا حقایقی که باید به طالبانش برسد پوشیده و به چیزهای دیگری تبدیل شدند که به هیچ‌وجه قابل دستیابی نیستند؛ و این منجر به استوارشدن مفاهیم نادرست مبتنی بر توهمات و ظنیات و گمان‌ها و احتمالات شد؛ با وجود اینکه این‌ها از جمله اعتقاداتی هستند که قطعیت و یقین را لازم می‌گردانند. پس به این ترتیب تلاش این علما در جهت ایجاد نسل‌هایی بوده است که در رویارویی با طرح و برنامهٔ آسمان متوقف شده‌اند، در حالی که خود می‌پندارند آسمان را یاری می‌دهند، و این هنگامی صورت پذیرفت که قوانینی پایه‌ریزی شد و این قوانین

پیاپیاده‌سازی و دنبال شد، که در نهایت منجر به نپذیرفتن و تکذیب کسانی شد که منتظرشان بودند، و این بعد از آن بود که آن‌ها برای فرد مدعی عصمت یا امامت لازم دانستند باید به صفاتی که خودشان وضع کرده بودند آراسته شود و در غیر این صورت دعوتش تکذیب شود.

به‌عنوان نتیجه‌ای از تمامی آنچه به آن اشاره کردیم خلاصه مهم‌ترین دستاوردهایی که در فهم رجعت به دست آوردند عبارت است از:

۱- بازگشت دوباره کسانی که ایمان محض داشتند یا کسانی که کفر محض داشتند، به سرای دنیا، با خارج شدن از همان قبرهای جسمانی که در آن دفن شده بودند، به‌طور کامل با استخوان و گوشت و هویت شخصیتی خودشان؛ و این کار در زمان قائم علیه السلام انجام می‌شود؛ و این یعنی رجعت، آفرینش و پیدایشی دیگر و جهانی دیگر یا یکی از روزهای مستقل بزرگ خدا نیست. از جمله پیامدهای این تفکر این شد که برخی از آن‌ها تصور کردند رجعت فرصت دوم در این دنیا برای کامل کردن تکلیفی است که قبل از مرگ کامل نشده است! و این به‌نوبه خود، ظلمی است که به ساحت خداوند عزوجل نسبت داده می‌شود؛ چراکه این فرصت فقط در اختیار عده‌ای از خلائق قرار می‌گیرد و نه همه، و این عده کسانی هستند که ایمان محض یا کفر محض داشته‌اند.

۲- رجعت در عالم دنیا و روی همین زمین جسمانی رخ می‌دهد، و امتدادی برای روز قائم علیه السلام و رخدادهایش است؛ به‌طوری که در درون روز قائم بر اساس مدت‌های زمانی و حدودی ناواضح توزیع می‌شود، و در نتیجه نمی‌توان میان آن و روز قائم علیه السلام جدایی انداخت. مهم‌ترین دلایل این فهم، حضور اسم رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام در متونی بوده است که حوادثی را همراه با اماکن و نام‌های مشهور در زمان ظهور مقدس مثل کوفه و فرات بیان می‌کنند.

۳- طبق فهم برخی از آن‌ها بازگشت ائمه علیهم‌السلام در طول قیام قائم علیه‌السلام، و از نظر برخی دیگر بلافاصله بعد از شهادت ایشان خواهد بود، و تمرکز اصلی روی رجعت امام حسین علیه‌السلام و رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و امیرالمؤمنین علیه‌السلام و ترتیب بازگشت آن‌ها بوده است، بدون اینکه به بازگشت بقیه ائمه علیهم‌السلام پرداخته شود؛ البته با وجود اصرار و پافشاری بیشتر آن‌ها بر یکی بودن ائمه با مهدیون دوازده‌گانه بیان شده در متون، از جمله در مهم‌ترین متن یعنی وصیت مقدس رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در شب وفاتش.

۴- نخستین کسی از ائمه علیهم‌السلام که بعد از امام مهدی علیه‌السلام باز می‌گردد حسین علیه‌السلام است تا متولی غسل و دفن او شود. چنین فهمی منجر به توقف سلسله امامت با امام مهدی علیه‌السلام شده است، و این با اصل استخلاف الهی در تضاد قرار می‌گیرد؛ اصلی که لازمه اش وجود حجت قائمی است که با امام معصوم از آل محمد علیهم‌السلام متمثل می‌شود، و در تناقض با چیزی قرار می‌گیرد که آن‌ها در کتاب‌ها و تألیفات خود نوشته‌اند؛ اینکه زمین، حتی لحظه‌ای از امام خالی نمی‌شود. پس باید بعد از امام مهدی علیه‌السلام حجتی بر مردم وجود داشته باشد؛ و او اولین مهدیون از فرزندان امام مهدی علیه‌السلام است.

قسمت دوم:

به‌طور خلاصه بیانی از ناکامی‌ها و سردرگمی‌هایی که علما و پژوهشگران در طول پرداختن به متون دچارش شده‌اند ارائه شد. همچنین توهمات آن‌ها و بی‌فایده بودن نتایجی که به دست آورده‌اند با توجیه متون بر اساس مطالبی که سید احمد الحسن علیه‌السلام تقدیم کرده است مشخص گردید؛ مطالبی که به استوار کردن مفاهیم درست منجر شد، و نیز ارائه راه‌حل برای تمامی آنچه مجموعه مفسران و تأویلگران از توضیحش ناتوان بوده‌اند، و نیز رسیدن به نتایجی که برای ما روزهای قائم و رجعت را به‌عنوان دو روز مجزا و دو جهان متفاوت نمایان می‌کنند، بدون رها کردن و کنار گذاشتن متونی که دیگران چون نمی‌توانستند مفاهیم و حقایقشان را با هم جمع کنند از آن‌ها چشم‌پوشی کرده بودند. این

خلاصه، نکات زیر را شامل می‌شود:

- رجعت و مفاهیم مشابه از جمله امور بزرگ است؛ پس مسائل آن در سایه خبرها و پیشگویی‌های معصوم قرار می‌گیرد؛ زیرا این از جمله ویژگی‌های اختصاصی و انحصاری اوست، و کسی نمی‌تواند آن را تفسیر یا در بیان مسائل آن اجتهاد کند، تا وقتی که معصوم علیه السلام آن را بیان نکرده است؛ و هرکس با این اصل مخالفت کند اشتباهی ویرانگر مرتکب شده و قطعاً با معصوم مخالفت کرده است.
- رجعت با بازگشت مردگانی که ایمان محض یا کفر محض داشته‌اند به عالم آسمان اول با حیات و پیدایشی جدید محقق می‌شود و این پیدایش، هیچ ارتباطی با عالم گذشته دنیا ندارد؛ پس رجعت به معنی خروج اموات از قبرهای جسمانی نیست؛ زیرا عالم رجعت، عالمی مثالی است نه جسمانی، و کسانی که بازمی‌گردند بدن‌هایی مادی ندارند، و با بدن‌هایی رجعت می‌کنند که متناسب با مثالی بودن جهانی است که به آن بازمی‌گردند؛ یعنی آسمان اول که آسمان ملکوتی است، نه جسمانی.
- رجعت روی خود همین زمین جسمانی نیست؛ بلکه روی تجلی دیگری از این زمین انجام می‌شود که تابع نظام تکوینی زمین جسمانی که ما بر رویش زندگی می‌کنیم نیست.
- رجعت فرصت سوم و جدا از فرصت‌های قبلی است که خدا به امتحان‌شوندگان بخشیده است؛ پس از اینکه آن‌ها امتحان اول در عالم ذر و امتحان دوم در عالم دنیا را پشت سر گذاشتند. رجعت در نقطه اوج روز قائم اتفاق خواهد افتاد؛ زیرا رجعت:

۱. یکی دیگر از روزهای بزرگ خداست.

۲. پیدایشی جدید و عالمی دیگر، جدا از جهان‌های قبلی است؛ پس زمان

و مکان به همان معنایی که ما در عالم دنیا به آن عادت داشته‌ایم وجود ندارد.

۳. امتحان دیگری است که در آن حقایق ظاهر می‌شود و نفس‌ها با رسیدن به بالاترین حد ارتقا و رسیدن به پایین‌ترین حد تسافل از یکدیگر متمایز می‌شوند.

- رجعت در پایان روزگار مهدی دوازدهم شروع می‌شود و بلافاصله بعد از امام مهدی علیه السلام نخواهد بود؛ زیرا امامت در نسل‌های نسل‌ها ادامه خواهد داشت و مهدی اول نخستین وصی از اوصیای امام مهدی علیه السلام با توجه به متن وصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله است، و نخستین خلیفه از خلفای دولت عدل الهی بعد از امام مهدی علیه السلام است؛ زیرا او از فرزندان امام مهدی علیه السلام است: ﴿ذُرِّيَّةَ بَعْضِهَا مِنْ بَعْضِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ (فرزندانی که بعضی از آنان از [نسل] بعضی دیگرند، و خداوند شنوای داناست). پس امام حسین علیه السلام نخستین کسی نیست که بلافاصله پس از امام مهدی علیه السلام باز می‌گردد، بلکه بعد از مهدی دوازدهم علیه السلام باز خواهد گشت؛ و به این ترتیب گفته منکران مهدیون علیهم السلام از فرزندان امام مهدی علیه السلام - که روایات در حقشان متواتر است - باطل می‌شود؛ زیرا امام حسین علیه السلام از فرزندان امام مهدی علیه السلام نیست.

- متونی که در آن‌ها اسم رسول خدا محمد صلی الله علیه و آله و اسم امیرالمؤمنین علیه السلام و امام حسین علیه السلام را در رخدادهای روز قائم علیه السلام حاضر می‌دانند هرگز به معنی بازگشت خود آن‌ها نیست و به آن صورتی نیست که علما تصور کرده‌اند؛ بلکه به معنی رجعت مشابیهان آن‌هاست، بنا به دلایل متعدد که مهم‌ترین آن‌ها احوال و زمان بقای ایشان علیهم السلام است که هرگز متناسب با احوال و شرایط عالم دنیا نیست. گاهی سخن از رجعت به معنی رجعت با افراد متناظر و شبیه است، و گاهی به معنی بازگشت آن‌ها با بدن‌ها و احوالی است که با جهانی که به آن بازخواهند گشت

تناسب دارد؛ یعنی عالم آسمان اول، نه این زمین.

- حق مهدیون علیهم‌السلام با متون صریح وارد شده از آل محمد علیهم‌السلام ثابت شد، و ثابت شد مهدی اول از فرزندان فاطمه علیها‌السلام از اهل بیت مهدی علیه‌السلام است، و او حجتی از حجت‌های خدا و قائم به حق از آل محمد علیهم‌السلام است؛ و او سرآغاز گروه دوم بعد از امامان دوازده‌گانه علیهم‌السلام، و کامل‌کننده سلسله امامت و خلافت الهی است که تا ابتدای یکی دیگر از روزهای بزرگ خدا یعنی رجعت ادامه دارد؛ و این مردی که امت حقش را با سپردن منصب امامت به غیر معصوم تباه کرده‌اند یکی از حجت‌های خدا و حاکم دولت عدل الهی در زمین پس از پدرش امام مهدی علیه‌السلام است، میراث انبیا نزد اوست، و او همان دابة الارض (جنبنده زمین) است که از مشرق بیرون می‌آید و با مردم سخن می‌گوید و حق خدا و حق خلفای او را که بدعت‌آوران تباهش کرده‌اند به آنها می‌شناساند. او سید احمد الحسن است؛ خداوند در زمین تمکینش دهد.

پناه می‌برم به خداوند بلندمرتبه توانا از تاریکی قصور و تقصیر، و از او طلب بخشایش دارم؛ و سپاس و ستایش از آن خداست که امر خود را با دست بخشنده گسترده‌اش - در خلاق آشکار کرد؛ همان که گنجینه‌هایش را پایانی نیست، و کثرت بخشش، جز بر جود و کرمش نیفزاید.

و سلام و صلوات کامل و بسیار خداوند بر محمد و آل محمد، ائمه و مهدیون باد.

و سپاس و ستایش از آن خداوند پروردگار جهانیان است.

منايع

• كتابهاى آسمانى:

قرآن كريم.

• كتابهاى حديث:

١. نهج البلاغة - مجموع ما اختاره الشريف الرضى محمد بن الحسين بن موسى من كلام أمير المؤمنين علي بن أبي طالب (عليه السلام)، تعليق: الدكتور صبحي الصالح، دارالكتاب المصري القاهرة، الطبعة الرابعة ١٤٢٥ هـ - ٢٠٠٤ م.
٢. الكافي، محمد بن يعقوب الكليني الرازي (ت: ٣٢٩ - ٣٢٨ هـ)، صححه وعلق عليه: علي أكبر غفاري، الطبعة الثالثة، دار الكتب الإسلامية طهران، بازار سلطاني.
٣. التوحيد، الشيخ الصدوق، تحقيق: السيد هاشم الحسيني الطهراني، منشورات جماعة المدرسين في الحوزة العلمية قم المقدسة.
٤. علل الشرائع، الشيخ الصدوق، دار المرتضى بيروت، الطبعة الأولى ١٤٢٧ هـ ٢٠٠٦ م.
٥. بحار الأنوار، محمد باقر المجلسي (ت: ١١١١ هـ)، الطبعة الثالثة المصححة، الناشر: مؤسسة الوفاء بيروت لبنان، دار إحياء التراث العربي.
٦. مختصر بصائر الدرجات، حسن بن سليمان الحلبي (ت: ٨٣٠ هـ)، تحقيق: مشتاق المظفر، مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة.
٧. الغيبة، ابو عبدالله محمد بن إبراهيم النعماني (ت: ٣٦٠ هـ ق)، تحقيق: فارس حسون كريم، دار الجوادين، الطبعة الأولى، سنة، ٢٠١١ م - ١٤٣٢ هـ.
٨. معاني الأخبار، الشيخ الصدوق (ت: ٣٨١ هـ)، صححه: علي أكبر غفاري، دار المعرفة للطباعة والنشر، بيروت لبنان، ١٣٩٩ هـ ١٩٧٩ م.
٩. من لا يحضره الفقيه، الشيخ الصدوق، منشورات مؤسسة العلمي للمطبوعات، تعليق و تصحيح: حسين العلمي بيروت لبنان، الطبعة الأولى، ١٤٠٦ هـ ١٩٨٦ م.
١٠. تاج الموالي، ابو الفضل بن الحسن الطبرسي (ت: ٥٤٨ هـ)، سنة الطبع ١٤٠٦ هـ.
١١. تهذيب الأحكام، ابو جعفر محمد بن الحسن الطوسي (ت: ٤٦٠ هـ)، صححه وعلق عليه: علي أكبر غفاري، مكتبة الصدوق، دار الكتب الإسلامية طهران، الطبعة الأولى. ١٣٨٣ هـ ش، مطبعة مروى.

٣٧٠.....مؤسسة آموزش عالی مطالعات دینی و زبان شناسی - رجعت، عالم امتحان سوم

١٢. الخرائج والجرائح، سعيد بن هبة الله قطب الدين الراوندي (ت: ٥٧٣ هـ)، التحقيق والنشر: مؤسسة الإمام المهدي (عليه السلام) قم المقدسة، الطبعة الأولى، المطبعة العلمية قم ١٤٠٩ هـ. ق.
١٣. سعد السعود، رضي الدين ابن طاووس العلوي الفاطمي (ت: ٥٦٦٤ هـ)، تحقيق: فارس تبريزيان (الحسون)، انتشارات دليل، مطبعة: عترت، الطبعة الأولى ١٦٢١ هـ. ق ١٣٧٩ هـ. ش.
١٤. الخصال، الشيخ الصدوق، صححه وعلق عليه: علي أكبر الغفاري، منشورات جماعة المدرسين في الحوزة العلمية، قم المقدسة ١٤٠٣ هـ.
١٥. المعجم الكبير، سليمان بن أحمد الطبراني (ت: ٣٦٠ هـ)، تحقيق: حمدي عبد المجيد السلفي، مكتبة ابن تيمية.
١٦. عقد الدرر في أخبار المنتظر، يوسف بن يحيى المقدسي (ت: ٦٥٨ هـ)، تحقيق: الدكتور عبد الفتاح محمد الحلو، الطبعة الثالثة ١٤٢٨ هـ، المطبعة: باسدار الإسلام، إيران قم المقدسة.
١٧. المناقب، ابن شهر اشوب ابوجعفر محمد بن علي بن شهر اشوب (ت: ٥٨٨ هـ)، تحقيق وفهرسة: د. يوسف البقاعي الطبعة الثانية ١٤١٢ هـ ١٩٩١ م، دار الأضواء للطباعة والنشر والتوزيع.
١٨. كمال الدين و تمام النعمة، الشيخ الصدوق، صححه: الشيخ حسين العلمي، مؤسسة العلمي للمطبوعات، بيروت لبنان، الطبعة الأولى ١٤١٢ هـ ١٩٩١ م.
١٩. الفصول المختارة المسائل العكبيرة، الشيخ المفيد (ضمن مصنفات المفيد ج)، الناشر: الهدى، الطبعة الأولى ١٤٣١ هـ. ق، المطبعة: ظهور، دار المفيد.
٢٠. أوائل المقالات الشيخ المفيد، تحقيق: الشيخ إبراهيم الأنصاري، الطبعة الأولى ١٤١٣ هـ. ق، الناشر: المؤتمر العالمي لألفية الشيخ المفيد، مطبعة مهر.
٢١. الغيبة، محمد بن الحسن الطوسي (ت: ٤٥٨ هـ)، توزيع مكتبة الآداب الشريفة النجف الأشرف، الطبعة الأولى، منشورات الفجر، بيروت لبنان.
٢٢. المسائل السروية، الشيخ المفيد (٣٣٦ - ٤١٣ هـ)، تحقيق: صائب عبد الحميد، الطبعة الثانية، سنة ١٤١٤ هـ ١٩٩٣، دار المفيد للطباعة والنشر، بيروت لبنان .
٢٣. الزام الناصب، الشيخ علي الزيدي الحائري، تحقيق: السيد علي عاشور، مؤسسة العلمي للمطبوعات، بيروت لبنان، الطبعة الأولى ١٤٢٢ هـ ٢٠٠٢ م.
٢٤. منتخب الأنوار المضيئة، السيد بهاء الدين النجفي، تحقيق: مؤسسة الإمام الهادي (عليه السلام) الطبعة الأولى ١٤٢٠ هـ، المطبعة: اعتماد قم .
٢٥. النجم الثاقب في أحوال الحجة الغائب، ميرزا حسين النوري الطبرسي (١٢٤٥ - ١٣٢٠ هـ)، حققه وعلق عليه: ياسين الموسوي، الناشر: أنوار الهدى مطبعة مهر قم المقدسة، الطبعة الأولى ١٤١٥ هـ. ق.

٢٦. مكاتيب الرسول، علي الأحمدى الميانجي (ت ١٤٢١ هـ)، مؤسسة دار الحديث الثقافية، الطبعة الأولى ١٤١٩ هـ، المطبعة: دار الحديث طهران.
٢٧. وسائل الشيعة، محمد بن الحسن الحر العاملي (١١٠٤ - ١٠٣٣ هـ)، تحقيق: مؤسسة آل البيت لإحياء التراث قم المشرفة، الطبعة الثانية ١٤١٤ هـ. ق.
٢٨. بصائر الدرجات، محمد بن الحسن الصفار (ت: ٢٩٠ هـ ق)، منشورات شركة العلمي للمطبوعات، بيروت لبنان، الطبعة الأولى ١٤٣١ هـ ٢٠١٠ م.
٢٩. مستدرک سفينة البحار، علي النمازي الشاهرودي (ت: ١٤٠٥ هـ)، تحقيق و تصحيح: حسن بن علي النمازي، مؤسسة النشر الإسلامي جماعة المدرسين بقم المقدسة .
٣٠. عوالم العلوم، عبد الله البحراني (١١١١ هـ ١٧٠٥ م)، تحقيق: مؤسسة الإمام المهدي، قم المقدسة، الناشر: عطر عترت الطبعة الأولى. ١٤٣٢.
٣١. كتاب الملاحم والفتن، نعيم بن حماد المروزي (ت: ٢٨٨ هـ)، تحقيق: سمير بن أمين الزهيري، مكتبة التوحيد القاهرة الطبعة الأولى ١٤١٢ هـ ١٩٩١ م.
٣٢. عيون أخبار الرضا، الشيخ الصدوق (ت: ٣٨١ هـ)، انتشارات الشريف الرضي، الطبعة الأولى ١٣٧٨، مطبعة أمير قم .
٣٣. فرائد السمطين، إبراهيم الجويني (٧٣٠ - ٦٤٤ هـ)، تحقيق وتعليق: الشيخ محمد باقر المحمودي، الناشر: دار الحبيب المطبعة: عترة، الطبعة الأولى ايران ١٤٢٨ هـ.
٣٤. تحف العقول، الحسن بن علي بن الحسين بن شعبة الحراني (القرن الرابع)، تعليق: حسين الأعلمي، مؤسسة الأعلمي للمطبوعات: بيروت لبنان، الطبعة السابعة، ١٤٢٣ هـ ٢٠٠٢ م.
٣٥. الهداية الكبرى، الحسين بن حمدان الخصبي (ت: ٣٣٤ هـ)، مؤسسة البلاغ للنشر والتوزيع، بيروت لبنان، الطبعة الرابعة ١٤١١ هـ ١٩٩١ م.
٣٦. كتاب الأنوار، ابوالحسن عبد الله البكري، منشورات الشريف الرضي، الطبعة الأخيرة مطبعة: أمير قم، ١٣٧٣ هـ ش ١٤١٥ هـ ق.
٣٧. جمال الأسبوع، السيد ابن طاووس (ت: ٦٦٤ هـ)، تحقيق: جواد قيومي الجزء اي الأصفهاني، الطبعة الأولى سنة ١٣٧١، مطبعة أختار شمال.
٣٨. الصراط المستقيم، علي بن يونس العاملي (ت: ٨٧٧ هـ)، صححه وحققه وعلق عليه: محمد الباقر البهبودي المكتبة المرتضوية مطبعة الحيدري .
٣٩. شرح الأخبار، القاضي النعمان بن محمد المغربي (ت: ٣٦٣ هـ)، تحقيق: محمد الحسيني الجلاي، مؤسسة النشر الإسلامي، الطبعة الثانية قم .

٣٧٢.....مؤسسة آموزش عالی مطالعات دینی و زبان شناسی - رجعت، عالم امتحان سوم

٤٠. كتاب سليم بن قيس، سليم بن قيس الهلالي (ت: ٧٦ هـ)، تحقيق: محمد باقر الأنصاري، الطبعة الخامسة ١٤٢٨ هـ، ق ١٣٨٦ هـ. ش مطبعة نكارش إيران.
٤١. قصص الأنبياء، قطب الدين سعيد بن هبة الله الراوندي (ت: ٥٧٣ هـ)، تحقيق: غلامرضا عرفانيان، نشر: مجمع البحوث الإسلامية إيران مشهد، الطبعة الأولى ١٤٠٩ هـ.
٤٢. طرف من الأنبياء والمناقب، رضي الدين بن طاووس الحسني (ت: ٦٦٤ هـ)، المحقق: الشيخ قيس العطار، مطبعة الهادي، الطبعة الأولى ١٤٢٠ هـ. ق.
٤٣. أمالي المرتضى، السيد الشريف المرتضى (٤٣٦ - ٣٥٥ هـ)، الطبعة الأولى، تحقيق: محمد أبو الفضل إبراهيم، سنة النشر ١٣٧٣ ١٩٥٤ هـ، دار إحياء الكتب العربية.
٤٤. الفوائد الطوسية محمد بن الحسن الحر العاملي (١٠٣٣ - ١١٠٤ هـ)، مطبعة العلمية، الناشر: الطبعة الثانية نسخه غير مصححه مكتبة المحلاني، ١٤٢٣ هـ. ق.
٤٥. بشارة الإسلام، مصطفى السيد حيدر الكاظمي (ت: ١٣٣٦ هـ)، الطبعة الأولى ١٤٢٨ هـ ٢٠٠٧ م، تحقيق: نزار الحسن مؤسسة البلاغ.
٤٦. مرآة العقول، محمد باقر المجلسي (ت: ١١١١ هـ)، دار الكتب الإسلامية، مطبعة مروي، الطبعة الثانية ١٤٠٤ هـ. ق.
٤٧. إعلام الوري، الفضل بن الحسن الطبرسي (ت: ٥٤٨ هـ)، تحقيق ونشر: مؤسسة آل البيت لإحياء التراث، الطبعة الأولى، قم ١٤١٧ هـ.
٤٨. الإمامة والتبصرة، أبو الحسن علي بن الحسين ابن بابويه القمي (والد الشيخ الصدوق) ت: ٣٢٩ هـ. ق، تحقيق: مدرسة الإمام المهدي قم المقدسة الطبعة الأولى، ١٤٠٤ هـ. ق ١٣٦٣ هـ. ش.
٤٩. سنن الترمذي: محمد بن عيسى بن سورة بن موسى بن الضحاك الترمذي (ت: ٢٧٩ هـ) طبعة دار الفكر، بيروت.

• كتاب های سيد يمانی :

٥٠. توهم بی خدایی (وهم الإلحاد)، سيد احمد الحسن، شركة نجمة الصباح للطباعة والنشر والتوزيع، الطبعة الأولى، ١٤٣٤ هـ ٢٠١٣ م.
٥١. توحيد، سيد احمد الحسن، انتشارات انصار امام مهدي (عليه السلام).
٥٢. عقايد اسلام، سيد احمد الحسن، انتشارات انصار امام مهدي (عليه السلام).
٥٣. متشابهات، سيد احمد الحسن، انتشارات انصار امام مهدي (عليه السلام).

۵۴. رجعت، سومین روز بزرگ خدا (الرجعة ثالث أيام الله الكبرى)، سید احمد الحسن، انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام).
۵۵. روشنگری‌هایی از دعوت‌های فرستادگان (إضاءات من دعوات المرسلین)، سید احمد الحسن، انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام).
۵۶. پاسخ‌های روشنگرانه (الجواب المنیر عبر الأثیر)، سید احمد الحسن، انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام).

• کتاب‌های تفسیر و علوم قرآن

۵۷. تفسیر العیاشی، محمد بن مسعود بن عیاش السلمی السمرقندی (ت: ۳۲۰ هـ)، صححه وحققه وعلق علیه: السید هاشم الرسولي المحلاتي طبعه ونشره محمود التاجي وأولده، المكتبة العلمية الإسلامية.
۵۸. تفسیر القمی، علی بن ابراهیم القمی (ت: ۳۲۹ هـ)، تصحیح وتعلیق: السید طیب الموسوي الجزائري، الطبعة الثالثة، سنة الطبع ۱۴۰۴، مؤسسة دار الكتاب للطباعة والنشر، قم ایران، منشورات مكتبة الهدى .
۵۹. مجمع البیان، ابوعلی الفضل بن الحسن الطبرسی (ت: ۵۴۸ هـ)، دار العلوم للنشر والطباعة والتوزيع، بیروت لبنان، الطبعة الأولى ۱۴۲۶ هـ ۲۰۰۵ م.
۶۰. تفسیر الإمام العسکری، تحقیق: مدرسة الإمام المهدي (علیه السلام)، الطبعة الأولى ۱۴۰۹ هـ، مطبعة: مهر قم المقدسة.
۶۱. تفسیر نور الثقلین، عبد علی بن جمعة الحویزی (ت: ۱۱۱۲ هـ)، صححه وعلق علیه: السید هاشم الرسولي المحلاتي.
۶۲. الجامع لأحكام القرآن، ابو عبدالله محمد بن أحمد الأنصاري القرطبي (ت: ۶۷۱ هـ)، تحقیق: أحمد البدوني وإبراهيم أطفيش، دار الكتب المصرية القاهرة، الطبعة الثانية، ۱۳۸۴ هـ ۱۹۶۴ م.
۶۳. تأویل الآيات، شرف الدين علي الحسيني الستربادي، مؤسسة النشر الإسلامي لجماعة المدرسين قم، تحقیق: حسين الأستاذ ولي، مطبعة مؤسسة النشر الإسلامي، الطبعة الأولى ۱۴۰۹ هـ.
۶۴. تفسیر البرهان، السید هاشم الحسيني البحراني (ت: ۱۱۰۷ هـ)، تحقیق: قسم الدراسات الإسلامية مؤسسة البعثة قم .
۶۵. تفسیر القرآن، السید مصطفی الخميني، مؤسسة تنظيم ونشر آثار الإمام الخميني، الطبعة الأولى، سنة ۱۴۱۸ ۱۳۷۶، مطبعة مؤسسة العروج.
۶۶. تفسیر میزان، السید محمد حسين طباطبائي (۱۳۲۱ هـ ۱۴۰۲ هـ)، منشورات جماعة المدرسين في الحوزة العلمية قم .
۶۷. تفسیر الأمثل (تفسیر نمونه)، ناصر مکارم الشيرازي مجموعة التفسير عند الشيعة.

• کتاب‌های ادعیه و زیارات:

٦٨. مفاتيح الجنان، الشيخ عباس القمي (ت: ١٣٥٩ هـ)، الطبعة الأولى ١٤٣٠ هـ ٢٠٠٩ م، بيروت لبنان .
٦٩. كامل الزيارات، جعفر بن محمد بن جعفر بن موسى بن قولويه (ت: ٣٦٩ هـ)، تحقيق: محمد زكي الجعفري، مؤسسة دار الحجة للثقافة، مطبعة كل وردى، الطبعة الأولى، ١٤٣٤ هـ ٢٠١٣ م.
٧٠. مصباح المتعبد، ابوجعفر محمد بن الحسن الطوسي (ت: ٤٦٠ هـ)، صححه: الشيخ حسين الأعلمي، منشورات مؤسسة الأعلمي للمطبوعات، بيروت لبنان، الطبعة الأولى، ١٤١٨ هـ ١٩٩٨ م.
٧١. إقبال الأعمال السيد بن طاووس الحسني (ت: ٦٦٤ هـ)، تعليق: الشيخ حسين الأعلمي منشورات مؤسسة الأعلمي للمطبوعات، لبنان بيروت، الطبعة الأولى، ١٤١٧ هـ ١٩٦٧ م.

• كتاب‌های عقاید:

٧٢. تصحيح الاعتقاد، الشيخ المفيد، تحقيق: حسين دركاهي، المؤتمر العالمي لألفية الشيخ المفيد، الطبعة الأولى، مطبعة مهر، تاريخ النشر ١٣٧١ هـ. ش ١٤١٣ هـ. ق.
٧٣. رسائل الشريف المرتضى، علي بن الحسين بن موسى (٤٣٦ - ٣٥٥ هـ)، تقديم: احمد الحسيني، نشر دار القرآن الكريم قم، المجموعة الثالثة، مطبعة الخيام ١٤٠٥ هـ.
٧٤. الاعتقادات، الشيخ الصدوق (ت ٣٨١) ، سلسلة مؤلفات الشيخ المفيد تحقيق: عصام عبد السيد، دار المفيد، الطبعة الثانية ١٤١٤ هـ.
٧٥. الإرشاد، الشيخ المفيد (٤١٣ - ٣٣٦ هـ)، تحقيق: مؤسسة آل البيت لإحياء التراث، دار المفيد، الطبعة الثانية ١٤٢٩ هـ ٢٠٠٨ م.
٧٦. إحقاق الحق نور الله الحسيني المرعشي التستري، (ت: ١٠١٩ هـ)، منشورات مكتبة المرعشي النجفي، قم إيران.
٧٧. أعيان الشيعية محسن الأمين (ت: ١٣٧١ هـ)، تحقيق: حسن الأمين، دار التعارف للمطبوعات، الطبعة الخامسة بيروت ١٤٠٣ هـ ١٩٨٣ م.
٧٨. الأنوار الالامعة في شرح الزيارة الجامعة، السيد عبدالله شبر، مكتبة الألفين الكويت، مؤسسة الوفاء بيروت لبنان، الطبعة الأولى ١٤٠٣ هـ ١٩٨٣ م.
٧٩. حق اليقين في معرفة أصول الدين، السيد عبدالله شبر (١٢٤٢ - ١١٨٨ هـ)، مؤسسة الأعلمي للمطبوعات، بيروت لبنان، الطبعة الأولى ١٤١٨ هـ ١٩٩٧ م.

٨٠. عين اليقين، الفيض الكاشاني، (ت: سنة ١٠٩١ هـ)، صححه: رضا عياش، دار المحجة البيضاء، الطبعة الأولى، سنة ١٤٣٢ هـ ٢٠١١ م.
٨١. نقض الوشيعية، محسن الأمين العاملي (ت: ١٣٧١ هـ)، مركز الغدير للدراسات الإسلامية، الطبعة الأولى ١٤٢٢ هـ ٢٠٠١ م، بيروت لبنان.
٨٢. جولة في حكومة الإمام المهدي عليه السلام، الشيخ نجم الدين الطبسي، ترجمة: أحمد سامي وهبي، دار الولاء للطباعة والنشر، الطبعة الأولى، بيروت ٢٠٠٤ م ١٤٢٥ هـ.
٨٣. مشكاة الأنوار، محمد آل عبد الجبار البحراني (ت: ١٢٥٠ هـ)، تحقيق: حامد رحمن الطائي مجمع الإمام الحسين العلمي لتحقيق تراث أهل البيت الطبعة الأولى، ١٤٣٦ هـ ٢٠١٥ م.
٨٤. عقائد المامية، الشيخ محمد رضا بن محمد بن عبد الله المظفر (ت: ١٣٨٣ هـ)، مركز الأبحاث العقائدية إيران قم المقدسة سنة الطبع ١٤٢٢ هـ. ق.
٨٥. حياة الإمام المنتظر المصلح الأعظم، الشيخ باقر شريف القرشي، دار جواد الأئمة الطبعة الأولى، بيروت لبنان ١٤٢٩ هـ ٢٠٠٨ م.
٨٦. تاريخ ما بعد الظهور، محمد محمد صادق الصدر، دار التعارف للمطبوعات، بيروت لبنان ١٤١٢ هـ ١٩٩٢ م.
٨٧. الرجعة، محمد الحسيني الاستربادي (ت: ١٠٨٨ هـ.ق)، تحقيق: فارس حسون كريم، منشورات أنوار الهدى الطبعة الأولى سنة ١٤١٥ هـ مطبعة مهر قم المقدسة.
٨٨. الإيقاظ من الهجعة بالبرهان على الرجعة، الشيخ محمد بن الحسن الحر العاملي (ت: ١١٠٤ هـ)، تحقيق: مشتاق المظفر.
٨٩. الشيعة والرجعة، الشيخ محمد رضا الطبسي النجفي، صححه: عماد الدين الطبسي، الطبعة الثالثة، مطبعة الآداب، النجف الأشرف ١٣٨٥ هـ ١٩٦٦ م.
٩٠. الرجعة، الشيخ الحسائي، الشيخ أحمد زين الدين الإحسائي (١٢٤١ - ١١٦٦ هـ) تحقيق وطبعة ونشر: مؤسسة فكر الأوحاد، الطبعة الأولى، بيروت لبنان، سنة ١٤٢٧ هـ ٢٠٠٦ م.
٩١. الرجعة بين الظهور والمعاد، محمد السند، تحقيق: محمد بن حسين العبيدان الإحسائي، الطبعة الأولى ١٣٩٣ هـ ٢٠١٤ م.
٩٢. بحث حول الرجعة، محمد محمد صادق الصدر، دار مكتبة البصائر للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت لبنان، هيئة تراث السيد الشهيد الصدر: النجف الأشرف ١٤٣١ هـ ٢٠١٠ م.
٩٣. إثبات الرجعة، الشيخ علي آل محسن، الناشر: باقيات الطبعة الأولى مطبعة: وفا، ٢٠١٥ م ١٤٣٦ هـ. ق، مكتبة فذك.

• کتاب های دیگر:

٩٤. شرح نهج البلاغة، ابن أبي الحديد (ت: ٦٥٦)، مجموعة مصادر الحديث السنوية القسم العام تحقيق: محمد ابوالفضل إبراهيم.
٩٥. تاريخ الدولة الأموية، د. محمد سهيل طقوش، الطبعة السابعة ١٤٣١ هـ ٢٠١٠، دار النفائس، بيروت لبنان.
٩٦. تاريخ الدولة العباسية، د. محمد سهيل طقوش، الطبعة السابعة ١٤٣٠ هـ ٢٠٠٩، دار النفائس، بيروت لبنان.
٩٧. البدايات تايسون وسميث، نيل ديجراس تايسون ودونالد جولد سمث، ١٤ مليار عام من تطور الكون، ترجمة محمد فتحي خضر، الطبعة الأولى ٢٠١٤ كلمات للترجمة والنشر ٢٠١٢، القاهرة.
٩٨. الدقائق الثلاثة من عمر الكون، ستيفن وينبرغ، ترجمة: محمد وائل الأتاسي، الدار المتحدة دمشق ١٩٨٦.

• وبسایتها:

٩٩. مركز الأبحاث العقائدية:

<http://www.aqaed.com/>

١٠٠. عالم العقل (العلامة حسن زادة أملي):

<http://erfanvahekmat.com>

١٠١. برنامج شمس خلف السحاب:

<http://arabic.irib.ir/programs/item/٢٤٠٠>

١٠٢. الأكوان المتعددة هل هناك أكوان متعددة؟ (Multiverse):

<https://www.youtube.com/watch?v=٥TMRkKM٦u٨U>

١٠٣. الأكوان المتعددة وفق فيزياء الكم ونظريات الأوتار والتضخم الكوني (Cosmic Inflation)

<https://www.youtube.com/watch?v=oiQPXdji٤Ck>

١٠٤. تسلسل زمني للانفجار العظيم:

<https://ar.wikipedia.org/wiki>

١٠٥. الصفحة الرسمية للسيد احمد الحسن على الفيسبوك:

<https://www.facebook.com/Ahmed.Alhasan.١٠٣١٣/>

١٠٦. تغيير في الجسم مع الشيخوخة (Changes in the body with Aging):

<https://www.merckmanuals.com/home/>

١٠٧. مقال: التيلوميراز... الثورة القادمة في الطب البشري للقضاء على الشيخوخة:

<https://www.noonpost.org/content/٢١٤٠١>

١٠٨. الباحثون السوريون: مقالت طبية: لماذا نتقدم نحن بالعمرونموت؟؟ كيف تحدث شيخوخة الخلايا وشيخوخة أعضاء الجسم من منظور العلم؟

<https://www.syr-res.com/article/٨٤٠٤.html>

١٠٩. لماذا ل يمكننا العيش إلى الأب:

<http://www.oloommagazine.com/Articles/ArticleDetails.aspx?ID=٢٥١٨>